

دکتر زهره رفیعی

تحقیق دباره  
دوره ایلخانان ایران

کتابفروشی تهران







۱۹۰ ریال







۷۰  
۲۸

تحقیق درباره  
دوره ایمانان ایران

( دین و مذهب - تصوف - تاریخ نویسی - مقلدین شاهنامه )

شماره	کتابخانه
۱	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۳۹۸۴۵	
۴۸، ۱۳، ۲۵	
	تألیف

دکتر منوچهر مرتضوی

کتابفروشی تهرانی

اسفندماه ۱۳۴۱

تبریز - چاپخانه شفق

ناشی از تنفر نسبت بقوم خو نخوار مغول و نهب و غارت و کشتارهای پیر حمانه و جبران ناپذیری که در آغاز هجوم آن قوم (۶۱۹-۶۱۶) رفته است احترام شود و تحقیق و تتبع و بخصوص استنتاج از تحقیقات برپایه «حقیقت جوئی و انصاف» استوار باشد نه برپایه «بدبینی و انتقام»، که جز تحریف حقایق و پوشیدن ارزش واقعی مسائل سودی نخواهد داشت. کارهایی که تا کنون درباره دوره مغول ایران انجام یافته بدبختانه حائز دوشرط مذکور نیست و حتی تحقیقات ارزنده دانشمندان غرب در این باره از این ایراد خالی بنظر نمیرسد.

\*\*\*

✕ کتاب حاضر مجموعه چهار تحقیق مستقل درباره دوره ایلخانان است :

الف - دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران .

ب - تصوف در دوره ایلخانان .

ج - جامع التواریخ و تاریخ نویسی در دوره ایلخانان .

د - مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری و تاریخ منظوم شمس الدین

کاشانی ✕

قسمت اول و دوم یعنی «دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران» و «تصوف در دوره ایلخانان» در حقیقت مکمل تاریخ سیاسی مغول و مقدمه ای برای ورود در مباحث مربوط بتاریخ اجتماعی آن دوره محسوب میشود. قسمت سوم و چهارم شامل تحقیق نسبتاً دقیق و کم سابقه ای درباره تاریخ نویسی در دوره مغول و ارزش و اهمیت جامع التواریخ و مؤلف واقعی آن و مسأله رابطه جامع التواریخ با خواجه رشیدالدین و همچنین مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری و تاریخ منظوم شمس الدین کاشانی است و مسائلی که در این بخشها مورد بحث قرار گرفته است حتی برای بسیاری از اهل تحقیق و دانشمندان ایرانی تازه گی دارد .

مباحث چهارگانه ای که در این کتاب از نظر خواننده میگذرد، و بصورت سلسله

مقالاتی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز نیز منتشر شده است، جزئی از تألیف بزرگتر و

تحت عنوان «اوضاع علمی و ادبی آذربایجان در عهد ایلخانان مغول» و عبارت  
دیگر بخشی کوچک (چند فصل) از آن کتاب و در حکم مقدمه آن بشمار میرود و امید است  
اگر روزگار مساعدتی نماید بیاری خدای کارساز توفیق طبع و نشر آن دست دهد.  
از اغلاط چاپی که با وجود دقت در تصحیح و تطبیق کتاب بآن راه یافته پوزش  
میطلبد و در مورد اشتباهات کلی و لغزشهایی که از لحاظ تحقیق و استنتاج روی داده  
هیچ چیز جز لطف و اغماض خواننده فاضل و همچنین اندیشه خدمت بعالم تحقیق و  
تبع و نیت صادقانه نگارنده عذر خواه او نتواند بود.

تبریز - اسفندماه ۱۳۴۱

منوچهر مرتضوی

## فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۱	دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران
۵	ایلخانان مسلمان (و بودائی و مسیحی)
۷	ایلخانان مسلمان
۸	سعدالدوله یهود دشمن اسلام و مسلمین
۸ (پاورقی ۲)	فهرست وزرای ایلخانان از زمان هلاکو خان تا عهد ارپاخان
۹	سابقه مسلمانان امرای مغول
۱۱	اسلام در دوره ایلخانان مغول
۱۸	تجدید حیات اسلام در دوره ایلخانان
۲۱	توطئه بر علیه اسلام و مسلمین
۲۳	مسلمانان غازانخان و اسلام در عهد او
۲۳	اسلام آوردن غازانخان و مسلمانی او
۲۹	تمایل غازانخان به تشیع و محترم داشتن سادات و پوشیده داشتن این تمایل برای رعایت مصلحت عام
۳۰	غلبه اسلام در عهد غازانخان و عوض شدن قضاوت مردم نسبت به غازانخان
۳۲	مسلمانان و تشیع سلطان محمد خدابنده و اسلام در عهد او
۳۲	تمایل سلطان محمد الجایتو بمذهب حنفی و وزیر رشیدالدین بمذهب شافعی
۳۴	تحکیم مبانی اسلام در عهد سلطان الجایتو و تمایل او بتشیع
۳۵ (پاورقی ۲)	درباره ملقب شدن سلطان محمد الجایتو بلقب خربنده
۳۹	ابوسعید بهادرخان و اسلام در عهد او
۴۰	تشیع در دوره ایلخانان
۴۴	تمایل غازانخان بتشیع و دوستی او در حق خاندان رسول

صفحه	موضوع
۴۸	رسمیت یافتن تشیع در عهد سلطان محمد خدا بنده
۵۶	تجدید شمائز سنت در اواخر عمر سلطان الجایتو
۵۸	نبودن تعصب مذهبی در دوره مغول
۶۵	وحدت سیاست مذهبی مغول در اکناف امپراتوری مغول
۶۶	دور بودن سیاست جهانگشائی چنگیز از تعصب مذهبی و انتقام جوئی
۶۷	ادوار مختلف تسلط مغول بر ایران
۶۹	بحثی کلی درباره امتیاز خاص عهد ایلخانان ایران
۷۳	مغولها و مسیحیان
۷۷	نکاتی درباره سیاست عمومی ایلخانان و مشخصات کلی حکومت آنان
۸۲	مقایسه بین سیاست مغول در مناطق مسیحی نشین و سیاست ایلخانان در ایران
۸۹	<b>تصوف در دوره ایلخانان</b>
۹۰	<b>خانقاهها و رسوم تصوف در دوره ایلخانان</b>
۹۱	خانقاههای دوره ایلخانی
۹۷	توجه عام و خاص به تصوف و صوفیه
۹۸	ابتدال تصوف در دوره ایلخانان
۱۰۲	سماع صوفیانه در این دوره
۱۰۹	<b>حمایت ایلخانان از اهل طریقت و نفوذ مشایخ تصوف</b>
۱۱۵	پیر یعقوب پردروغی که منتهم بترویج مرام مزدکی شد
۱۱۷	<b>حمایت وزرای ایلخانان از تصوف و صوفیه</b>
۱۳۱	<b>جامع التواریخ و تاریخ نویسی در دوره ایلخانان</b>
۱۳۷	<b>کتابهای تاریخی که در دوره ایلخانان تألیف شده است:</b>
۱۳۷	۱- جامع التواریخ رشیدی
۱۳۸	۲- تاریخ جهانگشای جوینی
۱۳۸	۳- تاریخ تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار معروف به تاریخ و صاف
۱۳۹	۴- تاریخ گزیده
۱۳۹	۵- ظفر نامه یا تاریخ منظوم مغول از صاحب تاریخ گزیده



صفحة	موضوع
١٤٠	٦- شاهنامه منظوم مغول از شمس الدين كاشانى
١٤٠	٧- شاهنامه ياچنگيز نامه احمد تبريزى
١٤٠	٨- تاريخ سلطان محمد الجايتو
١٤١	٩- روضة اولى الالباب فى تواريخ الاكابر والانساب (تاريخ بناكتى)
١٤١	١٠- مجمع الانساب
١٤٢	١١- تاريخ فتح بغداد
١٤٢	١٢- مختصر الدول
١٤٢	١٣- تاريخ عام سريانى از مؤلف مختصر الدول
١٤٢	١٤- نظام التواريخ
١٤٤	١٥- كتاب مسالك الابصار فى ممالك الامصار
١٤٥	١٦- المختصر فى تاريخ البشر (المختصر فى اخبار البشر)
١٤٥	١٧- مسامرة الاخبار و مسامرة الاخيار
١٤٥	١٨- آثار البلاد
١٤٦	١٩- كتاب الفخرى
١٤٦	٢٠- تجارب السلف
١٤٦	٢١- زبدة التواريخ ابو القاسم عبدالله كاشانى
١٤٧	٢٢- تلخيص مجمع الاداب فى معجم الاسماء والالقباب و الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فى المائة السابعة
١٤٨	٢٣- الاوامر العلائية فى الامور العلائية
١٤٩	٢٤- مختصر سلجوقنامه ابن بيبى بفارسى
١٥٠	٢٥- تاريخ المعجم فى آثار ملوك المعجم
١٥٠	٢٦- تاريخ ظهور التتر ياسيرة جلال الدين منكبرنى يامنكبرتى
١٥١	٢٧- منظومة غازان نامه
١٥٢	٢٨- العراضة فى الحكاية السلجوقية
١٥٢	٢٩- تاريخ كبير موسوم به نهاية الارب فى فنون الادب
١٥٢	٣٠- تاريخ كبير موسوم بتاريخ الاسلام ومعروف احياناً بتاريخ الذهبى
١٥٣	٣١- زبدة الفكرة فى تاريخ الهجرة
١٥٣	٣٢- مرآة الزمان فى تاريخ الاعيان
١٥٣	٣٣- مختصر مرآة الزمان فى تاريخ الاعيان

صفحه	موضوع
۱۵۴	مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة حوادث الزمان
۱۵۴	عيون التواريخ
۱۵۴	كامل التواريخ يا سالنامة بزرگه ابن اثير
۱۵۵	البداية والنهاية
۱۵۵	نسايم الاسحار
۱۵۵	كتاب تذكرة رجال ابن خلكان
۱۵۵	طبقات الاطباء
۱۵۵ (ح)	تالی كتاب وفيات الاعيان
۱۵۶	طبقات الشافعية
۱۵۶ (ح)	فوات الوفيات
۱۵۶ (ح)	مختصر الانباء
۱۵۶ (ح)	الوافي بالوفيات
۱۵۷	رحلة ابن بطوطة
۱۵۷	كتاب العبر ابن خلدون
۱۵۸	جامع التواريخ وكاترمر وبلوشه
۱۶۱	كاترمر
۱۶۲	برزين
۱۶۳	بلوشه
۱۶۴	كارل يان
۱۶۴	جامع التواريخ چاپ باكو
۱۶۶	كاترمر وبلوشه و رشيدالدين
۱۶۷	نبوغ واستعداد خداداد ياسرقت وشيادي
۱۶۸	المجموعة الرشيدية
۱۶۹	جامع التصانيف الرشيدى
۱۷۲	فهرست كتاب المجموعة الرشيدية
۱۷۴	كتاب بيان الحقايق وكتاب الاثار والاحياء
۱۸۹	فهرست اقتباسات مؤلف جامع التواريخ از كتابهاى تاريخ كه تازمان رشيدالدين تأليف شده بود .

صفحه	موضوع
۱۹۳	رشیدالدین از نظر کاترمر
۱۹۷	دانش و معرفت رشیدالدین
۱۹۸	دشمنان رشیدالدین و دفاع کاترمر از او
۲۰۵	نظر بلوشه درباره جامع التواریخ و رشیدالدین
۲۰۶	ابوالقاسم عبدالله الکاشانی و رشیدالدین
۲۰۸	تاریخ پادشاه سمید غیاث الدینا و الدین الجایتو سلطان محمد
۲۱۰	تاریخ الجایتو و ذیل جامع التواریخ
۲۱۳	زبدة التواریخ
۲۲۰	منتخب التواریخ معینی
۲۲۱	تاریخ الجایتو
۲۲۲	مؤلف واقعی جامع التواریخ
۲۴۵	مقالاتین شاهنامه در دوره مغول و تیموری
۲۵۳	۱- چنگیز نامه یا شهنشاه نامه احمد تبریزی
۲۵۴	۲- غازان نامه تألیف نورالدین بن شمس الدین محمد
۲۵۴	۳- ظفر نامه حمدالله مستوفی
۲۵۷	۴- تاریخ منظوم مغول از شمس الدین کاشانی
۲۵۷	۵- تمر نامه یا ظفر نامه هاتفی
۲۶۶	۶- تاریخ منظوم تیمور از شرف الدین علی یزدی
۲۷۶	۷- شاهرخ نامه منظوم
۲۷۷	۸- شاهجهان نامه کلیم
۲۷۹	تاریخ منظوم شمس الدین کاشانی
۳۰۸	پایان کتاب



## (دین و مذهب) در عهد ایلخانان ایران)

(مهمترین مسأله اجتماعی دوره ایلخانان که از هر لحاظ تأثیر عمیقی در تاریخ ایران داشته است مسأله دین و مذهب در این عصر است. این موضوع یعنی «دین و مذهب در عصر ایلخانان» تاکنون باهمه اهمیت که دارد در هیچ منبعی بتفصیل مورد بحث انتقادی قرار نگرفته و نوشته‌های تاریخ‌نویسان در این باره از حدود شرح واقعات مذهبی این دوره از قبیل قبول اسلام فلان ایلخان یا اقدامات ایلخانان مسلمان در زمینه تقویت دین مبین تجاوز نکرده است! در حالیکه نگارنده پس از مطالعه دقیق اغلب مدارک تاریخی راجع باین دوره اعتقاد پیدا کرده است که مهم‌ترین و مؤثرترین مسأله و موضوع قابل بحث دوره ایلخانی همین مسأله و موضوع است و حتی اگر حمل بافراط در مهم پنداشتن موضوع نشود گمان می‌کند با توجه باینکه تأثیر مسائل اجتماعی و مذهبی در تاریخ و سیاست یکقوم بیش از هر موضوع و مسأله دیگر است اهمیت تأثیر مغول در دین و مذهب مردم ایران و فراهم آمدن مقدمات از بین رفتن تعصبات مذهبی و آزادی نسبی مذاهب اسلام و پی‌ریزی شالوده‌تشیع در این دوره از هر لحاظ مهم‌تر از موضوع ادبیات در دوره مورد بحث می‌باشد زیرا ادبیات نماینده ذوق و افکار اجتماعی یکقوم بشمار است در حالیکه دین مذهب و تطور آن بخصوص در مملکتی نظیر مملکت ایران که همواره عرصه واقعات مذهبی بوده، و حتی بنظر گروهی از علمای مستشرق مغرب‌زمین پیش آمده‌های شگرف سیاسی و تاریخی این مملکت چه در ادوار قبل از اسلام و چه در دوره اسلامی بیش از هر چیز معلول علل و تأثیرات دینی و مذهبی بوده است، مؤثر اصلی و زمینه واقعی و معنوی واقعات بزرگ تاریخی

سیاسی و علت پیشرفت و انحطاط اجتماعی محسوب میشود و بدیهی است که باید اذعان کرد پیوستگی بین مظاهر و مسائل مختلف راجع بیک قوم در مورد این دو موضوع یعنی موضوع « دین و مذهب » و « ادبیات و آثار ذوقی و فکری » نیز صادق است .

ازینرو تحقیق در این موضوع مهم کمال لزوم را دارد و از آنجا که احتراز از اظہان نیز لازم است نگارنده خواهد کوشید هر چه بیشتر باختصار و اجمال بکوشد و حتی المقدور از آوردن عین اسناد و مدارک راجعه بموضوع مورد بحث خودداری کند . از آنچه تاریخ نشان میدهد برمیآید که سیر مسأله دین و مذهب در دوره ایلخانان با آنچه منطقاً انتظار میرفت متفاوت است و حصول نتایجی از آن قبیل که در عهدغازان و اولجایتو و ابوسعید بدست آمد با آنچه که از قوم خشن مغول و فرزندان چنگیز منتظر بود مطابقت چندانی ندارد و نرمی و انعطاف و مساعدتیکه از بعضی ایلخانان چون غازانخان و سلطان محمد خدا بنده در مورد اسلام و اجرای قوانین شرع مبین بظهور رسید و روش عدم تعصبی که در دربار ایلخانان بزرگ مغول نسبت بمسائل مذهبی اتخاذ شد و کم کم در سراسر اجتماع بسط یافت از پشت عینک بدینی محض نسبت بمغول و حکومت مغول بسی شگفت آور و مستبعد مینماید ولی اگر منصفانه قضات بکنیم (سلاطین مغول در برابر هزاران عیب لافل بیک هنر نیز داشتند و آن هنر «عدم تعصب در مسائل سیاسی و نظامی و مذهبی» بود) و خشونتها و قساوتها تیکه از آنان در کشورهای اسلامی و حدود شرقی اروپا بظهور رسید از باب سیاست عادی و طبیعی جهانگیری بود نه از باب تعصب و کینه توزی و انتقام کشی، چنانکه در یاسای ساده و محکم چنگیزی که نماینده هدفهای روشن سیاسی و نظامی و اجتماعی آن قوم است جنگ و خونریزی پیهمه ممنوع است و مصونیت و امنیت اقوامیکه از در اطاعت و قبول ایلی در میآیند تأمین شده است و راجع بتحمیل آئین و دین و عقیده بخصوص چیزی در آن یافت نمیشود و اصولاً فاقد هر نوع هدف معنوی میباشد و بطور کلی میتوان گفت از خلال

یاسای چنگیز و لابلای اوراق تاریخ حمله مغول زمینه و هدفی جز يك هوس ساده و غریزی بمطیع ساختن اقوام مخالف و سرکش و دوستی با اقوام دوست و موافق و نظم و انتظام امور مستنبط نیست و اگر در نظر بگیریم که بهانه حمله چنگیز بایران، یا مجبور بودن او به هجوم، بدست خود ایرانیان تأمین شد موضوع روشنتر خواهد شد و گفته جویی درباره عدم توسل پادشاهان مغول بتهديدات لفظی شدید آنجا که میگوید پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه بتهديدات لفظی شدید پرداخته وقتی که دشمن را بتسلیم و اطاعت دعوت میکردند بآنها منتها تهديدی که مینمودند همینقدر بود که مینوشتند « اگر مطیع و منقاد نشوی ما آنرا چه دانیم خدای قدیم داند » (۱) گواه این سادگی و صراحت است و چنانکه در جای دیگر نیز اشاره کردیم منظور ما از ورود در این بحث اثبات هنری برای قوم مغول نیست بلکه منظور تحلیل و نمودن علل انعطاف و مساعدت و عدم تعصب ایلخانان مغول است و گر نه کیست که نداند یاد بیداد مغول تا روز رستاخیز موی بر اندام هر شنونده و خواننده ای راست خواهد کرد. برای تکمیل مطالب میگوئیم ایلخانان ایران با همه بی تعصبی يك تعصب شدید داشتند و آن تعصب حفظ قدرت و توسعه قلمرو و سلطنت بود و در اینراه از هیچ خشونت و بیدادی محترز نبودند و حتی موقعیکه کسی مورد سوء ظن و تهمت خیانت قرار میگرفت چندان لزومی بتحقیق کامل و اثبات عادلانه گناه بر متهم نمیدیدند و چه بسا که بعد از اجرای سیاست بکشف حقیقت موضوع می پرداختند و چون کذب تهمت روشن میشد در سیاست و تنبیه متهمان به « افترا و دروغگویی و خصومت باشخص مقتول » نیز همان روش را در پیش میگرفتند. ( آثار حکومت ایلخانان از لحاظ دین اسلام بانوجه بموارد مثبت و منفی آن آثار از این قرار است :

۱- برچیده شدن دستگاه خلافت عباسی و از بین رفتن نفوذ مرکز اسلامی بغداد



۲- (باز بین رفتن مرکز قدرت اسلامی بغداد آثار ناشیة از وجود آن مرکز یعنی مرکزیت و نفوذ مذهب سنت نیز از بین رفت یا لااقل ضعیف شد).

۳- در دوره جهانگیری مغول و دوره ایلخانان بخصوص تاروزگار حکومت غازان عکس العمل بدینی و نفرت مسلمین نسبت بقوم مغول بصورت قدرت و نفوذ معنوی دشمنان سرسخت آنقوم یعنی سلاطین مصر و شام ظاهر گردید و چشم امید مسلمین از هرسو بجانب ممالیک دلاور و مجاهد مصر دوخته شد

۴- (باقبول اسلام غازانخان دین حنیف مجدداً قدرت یافت و حتی گاهی از طرف غازانخان تازه مسلمان در تقویت دین اسلام همتی قابل تحسین که از پادشاهان مسلمان کمتر دیده شده بود بظهور رسید).

۵- (در اجرای آئین مقدس اسلام در دوره غازانخان و اولجاتیو کوششی بسزا شد و حتی در بعضی موارد مبالغه رفت)

۶- (باز بین رفتن موجبات و مراکز تعصب و خشونت مذهبی و خلو ذهن ایلخانان مسلمان از تأثیرات تقلیدی و سنتی و پیروی نکردن سلاطین مغول از سیاست مذهبی بازار تعصبات و رافضی کشی از رونق افتاد و آزادی در بحث و مناظره بین علمای مذاهب مختلف جانشین تعصبات خشن دیرین شد و باید در نظر داشت که اگر چه گاهی مواردی برای تصور پیروی از سیاست مذهبی در دوره ایلخانان بنظر میرسد ولی اصولاً ایلخانان مغول سیاست مذهبی حادی نداشتند و نمی توانستند چنین سیاستی داشته باشند)

۷- (تمایل شدید غازانخان بخاندان رسول اکرم و تقویت او از تشیع و قبول تشیع از طرف سلطان محمد خدا بنده پایه های مذهب تشیع راه حکم کرد و برای اولین بار تشیع بعنوان مذهب رسمی و درباری ایران پذیرفته شد و زمینه برای غلبه قطعی تشیع بر تسنن که در دوره صفویه بوقوع پیوست آماده گشت)

۸- (بعضی از مؤرخین غربی در موضوع اسلام آوردن ایلخانان ایران سیاست و مصلحت را بیش از صداقت و ایمان مؤثر میدانند و تمایل ایلخانان را بتشیع عکس العمل

رقابت و مخالفت با سلاطین مصر و سعی در ایجاد موقعیت مذهبی ممتاز و مجزائی در مقابل مسلمین مصر و شام و خلافت عباسی می‌پندارند) اگرچه بعید نیست این نظر و بخصوص نظر اخیر راجع بعلت توجه ایباخانان بمذهب تشیع درست باشد ولی بهتر است قبل از بررسی کامل مدارک راجعه باین موضوع از اظهار نظر در این باره خودداری کنیم و در هر صورت اعم از اینکه اخلاص و صداقت باعث ایباخانان در تقویت دین اسلام و مذهب تشیع شده باشد یا سیاست و مصالحت ، در نتیجه موضوع فرقی حاصل نخواهد شد .

## ( ایباخانان مسلمان )

چند تن از ایباخانان ایران بودائی و چند نفر مسیحی و چند تن مسلمان بودند. ایباخانانیکه متدین بدین بودائی و مسیحی بودند عبارتند از :

۱- هولاکوخان - مادر هولاکو سرقوی تی مذهب مسیح داشت و زوجه اش دوقوزخاتون نیز بمذهب مسیح مؤمن بود . هولاکو شخصاً مذهب بودائی داشت و در خوی بتخانه ها ساخته بود ولی برای رعایت خاطر زوجه اش دوقوزخاتون که پسرزاده آوانگ خان آخرین پادشاه قوم کرائیت بود عیسویان را محترم میداشت و آنانرا بکارهای مهم مملکتی میگماشت و بامراو برای ایشان کلیساها ساخته شد .

۲- ایباخان - این ایباخان نیز باوجود بودائی بودن بکیش مسیح تعلق خاطر داشت و دختر امپراتور روم شرقی میخائیل پالئولوگوس را بهمسری اختیار کرده بود و چنین شهرت داشت که قبل از ازدواج بامریم دختر امپراتور روم بخواهدش او آداب تعمیم بجا آورده و قبول مسیحیت کرده است . در دوره این ایباخان بر مسلمین بیدادها رفت و کار سفاکی او بجائی رسید که پس از شکست لشکر مغول از سلطان مصر در صحرای ابلستین امر بقتل عام مسلمین آن بلاد داد و دو بیست یا بقولی پانصد هزار نفر از مردم پیگناه آن نواحی کشته شدند)

۳- ارغونخان- این ایلیخان دین اجدادی مغول را داشت و از اسلام و مسلمین سخت بیزار بود و همین دشمنی جبللی با مسلمین فرصت مناسبی بسعدالدوله یهود داد که نظر خود را در دشمنی با مسلمین و طرد آنان از مقامات و مشاغل دیوانی و دولتی و سپردن کارها بدست یهودیان و مسیحیان بموقع اجراء بگذارد (سعدالدوله یهود در آخر کار برای قلع ریشه هستی امرا و بزرگان و علمای مسلمان توطئه ای ترتیب داده ارغونخان را پیغمبر خدا نامید) و او را بجهاد در راه قلع مخالفین و قتل کسانی که از قبول ملت جدید سرباز زنند تشویق کرد و باتصویب ارغون مصمم شد خانه کعبه را پرستشگاه اصنام سازد ولی خدا جز این میخواست و سعدالدوله در ایام بیماری ارغون بدست امرای مغول که از خود سری و نفوذ او در مزاج ایلیخان خشمگین بودند بقتل رسید و (ارغون نیز در ربیع الاول سال ۶۹۰ مرد و دین ارغونی را با خود بزرخاک برد) ارغون برخلاف سلطان احمد با عیسویان روابط دوستانه ای داشت و در صدد بود کلیساهای آنرا که بدست سلطان احمد ویران شده بود مرمت کند و بیت المقدس را از مسلمین گرفته بایشان دهد و مکاتباتی نیز با پاپ هونوریوس چهارم و نیکلای چهارم و فیلیپ ابل پادشاه فرانسه بعمل آورد ولی چنانکه میدانیم این نقشه ها بجائی نرسید و از حدود اندیشه و خیال تجارز نکرده.

۴- گیخاتو خان- این ایلیخان نیز پیرو دین اجدادی خود بود ولی نسبت با اسلام و مسلمین نظر بدی نداشت و علما و سادات و ائمه دین را از پرداخت مالیات معاف کرد.

۵- بایدو - کیش عیسوی داشت و در احیای آداب و سنن این مذهب میکوشید ولی نسبت بمذهب اسلام هم بدین نبود و برای دلجوئی از مسلمین پسر خود را برای ادای نماز بایشان میفرستاد.

از دوره حکومت پنج ایلیخان مذکور در بالا دوران ایلیخانی اباقا و ارغون



روزگاریه روزی مسلمین محسوب میشود و خفتها و ذلتهاست که مسلمین در دوره اباقا و ارغون و بخصوص ایلخان اخیر متحمل شدند از حد شرح و وصف بیرونست .

(ایلخانان مسلمان :)

(۱- سلطان احمد تگودار) این ایلخان بعد از جلوس اول کاری که کرد اعلام مسلمانی بود و مراسله ای در این باب بعلمای و بزرگان بغداد نوشت و خود را حامی دین مبین اسلام و پیرو شرع محمدی معرفی نمود ، سلطان احمد در مسلمان کردن مغول و تبدیل بتخانه ها و کلیساها بمساجد و احترام علمای اسلام سعی فراوان کرد و همین موضوع یکی از علل تنفر امرا و شاهزادگان مغول از او و گرویدن بارغون خان بود . مشوق سلطان احمد در تقویت اسلام و مسلمین خواجه کافی شمس الدین محمد جوینی بود .

صاحب حبیب السیر در مخالفت شاهزاده ارغون و بوقا با سلطان احمد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان چنین گوید : « . . . و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت بر صحیفه شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد الواس چنگیز خان را ویران ساخته و از بنیاد بر انداخت و رایت عزت مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان بر افراخت »

(۲- سلطان محمود غازان - بزرگترین ایلخان مغول است) قبل از رسیدن بایلخانی بتشویق امیر نوروز قبول اسلام کرد و در روزگار سلطنت خود تاجائیکه در توانائی داشت اسلام و مسلمانی را تقویت نمود . اگر چه شیعه بودن غازانخان روشن و ثابت نیست ولی در تمایل او بتشیع و ارادت ورزی بخاندان رسول اکرم و احترام فوق العاده سادات تردیدی نیست .

(۳- سلطان محمد خدا بنده اولجاتیو - این ایلخان در تقویت اسلام و اجرای اصول و فروع دین مبین جدی بلیغ داشت) . گرویدن او بمذهب تشیع مورد اجماع مؤرخین است و چون وقایع مذهبی دوره سلطنت این ایلخانانرا بتفصیل خواهیم دید

فعلاً از شرح و بسط موضوع خودداری میکنیم

۴- سلطان ابوسعید بهادرخان - این سلطان نیز دل بنور اسلام روشن داشت ولی متعصب نبود پس از طوفان و قحط و غلای سال ۷۱۹ که در غالب بلاد او پیش آمد و مقدسین آنرا نتیجه اعمال قبیح مردم جلوه دادند امر داد شرابخانه ها را بستند و خمپارا شکستند و خراباتهارا خراب کردند و همین اقدام او از بواغ عمده جلب اطمینان و محبت سلطان مصر و انعقاد پیمان دوستی بین ابوسعید و الملك الناصر بود. مناسب است که گفته مرحوم بهار را در مورد ابوسعیدخان نقل کنیم که: «از اباخانان احمدخان جانشین اباقا مسلمان شد و بعد از او بفاصله دوتن غازان خان نیز اسلام آورد و اولجاتیو پسر غازان موسوم بخربنده و معروف به خدا بنده تشیع اختیار کرد و ابوسعید نیز بین بین میزیست زیرا از تعیش و جنگ های یهوده بکار دیگر نمیرسید» (۱)

#### سعدالدوله یهود دشمن اسلام و مسلمان

(وزرای ایلخانان مغول عموماً مسلمان بودند تنها سعدالدوله یهود ولد صفی الدوله با وجود اینکه نخست اظهار اسلام و سعی در مسلمانی نمود ولی بعد از رسیدن باوج قدرت دشمن خونی اسلام و مسلمین گشت و یهود را روی کار آورده حتی چنگیز و ارغون را پیغمبر خواند و با استفاده از کینه باطن ارغون او را بر علیه مسلمین برانگیخت و دست بقتل بیگناهان گشوده مسلمین را از خدمت دیوان ممنوع ساخت) (۲)

۱- سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۱۸۳

۲- برای تتمیم فائدت فهرست وزرای ایلخانانرا از زمان هولاکو خان تا عهد ارباخان ذکر میکنیم:

۱- زمان هولاکو خان: **خواجه سیف الدین پتکچی** که در محرم سنه ۶۶۱ با خواجه عزیز عاهل گرجستان و خواجه مجدالدین تبریزی بیاسا رسید. بعد از او **خواجه شمس الدین محمد جوینی** معروف بصاحب دیوان بوزارت رسید.

۲- زمان اباخان: **خواجه شمس الدین صاحب دیوان**

(سابقه مسلمانان امرای مغول)

اگرچه سلطان احمد تگودار نخستین ایلخان نیست که اسلام آورد و مغول را بقبول اسلام تشویق کرد ولی مسلمانان امرای بزرگان مغول قبل از آمدن هلاکو

۳۶- زمان سلطان احمد تگودار: (خواجه شمس الدین صاحب دیوان که پس از کشته شدن سلطان احمد در شعبان ۶۸۳ با پسرانش بامر ارغون کشته شد)  
۴- زمان ارغون خان: سعد الدوله یهود که در اواخر سلطنت ارغون بدست امرای کشته شد.

۵- زمان گیخاتو خان: (خواجه صدرالدین احمد خالیدی زنجانی ملقب بصدر جهان، که در عهد بایدواز وزارت معاف و بضبط مملکت روم و دیار بکر منصوب شد)

۶- (زمان بایدو خان: خواجه جمال الدین دستجردانی)  
۷- زمان غازانخان: خواجه صدرالدین احمد زنجانی که پس از مدتی بتصرف در مال دیوان محکوم و معزول شد و خواجه جمال الدین دستجردانی وزارت یافت و در محرم ۶۹۶ بیاسا رسید و صدر جهان باز بوزارت منصوب گشت و در رجب ۶۹۹ بامر غازان خان کشته شد و در آخرین سال وزارت و صاحب دیوانی به خواجه رشیدالدین فضل الله و خواجه سعدالدین ساوجی مفوض گشت.

۸- (زمان سلطان اولجایتو: خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین محمد بقرار زمان غازانخان، تا اینکه بر اثر تهمت زدن خواجه سعدالدین بر خواجه رشیدالدین و معلوم شدن تهمت خواجه سعدالدین بیاسا رسید و خواجه تاج الدین علیشاه جیلان بجای او بمشارکت در وزارت با خواجه رشید معین شد.)

۹- زمان سلطان ابوسعید: خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه، خواجه رشیدالدین در جمادی الاولی سنه ۷۱۸ بسعایت خواجه علیشاه محکوم و مقتول شد و خواجه علیشاه بسال ۷۲۴ بیمار شد و در گذشت. خواجه غیاث الدین ابن رشیدالدین بعد از علیشاه بوزارت رسید. خواجه غیاث الدین نخست با خواجه علاء الدین محمد وزارت راند ولی پس از مدتی خواجه علاء الدین بسر شغل استیفا رفت و خواجه غیاث الدین در وزارت مستقل شد. رکن الدین صابین نیز بعد از خواجه علیشاه وزیر شد و لقب ملک نصره الدین عادل یافت و بدست امیر چوپان بقتل رسید.)

۱۰- (زمان ارباخان: خواجه غیاث الدین ابن رشیدالدین که در رمضان ۷۳۶ بدست کسان امیر علی پادشاه کشته شد)

بدبخت ترین وزیر ایلخانان

عاقبت شوم و زرای ایلخانان مغول در صفحات تاریخ منعکس است. هیچیک از وزرای

بایران سابقه دارد و اصولاً حمله چنگیز بایران رنگ ضد اسلامی نداشته و چنانکه گفتیم خان مغول بیشتر برای گرفتن انتقام خون رعایای خود و حفظ حیثیت و سطوت سلطنت اقدام باین حمله کرد و نخستین عمل چنگیز خان پس از مصمم شدن بحمله این بود که تصمیم گرفت کوچک خانرا که در ترکستان شرق مستقر شده و آزار مردم مخصوصاً مسلمین اشتغال داشت از میان بردارد و جبهه نویمان را برای انجام این منظور

(ایلخانی جز خواجه تاج الدین علیشاه بمرگ طبیعی نمرود و جملگی فدای خیانت دشمنان ورقبا شدند و کشته تیغ یداد ایلخانان گشتند ولی بنظر نگارنده بین وزرای مغول و وزیر ییدبختی خواجه کافی فاضل شمس الدین محمد جوینی نبوده است و اهانتها و خفتهایی که او در دوره حکومت اباقا متحمل شد در تاریخ زندگانی وزرای دیگر دیده نمیشود . البته سر نوشت دردناک خواجه رشیدالدین محمد وزیر کمتر از داستان قتل و عذاب خواجه شمس الدین نیست ولی خواجه رشیدالدین در مدت وزارت کمال قدرت و احترام را داشت و بخصوص رفتار غارتخان با او بس ملایم و احترام آمیز بوده در حالیکه روزگار قدرت خواجه شمس الدین مصادف بود با عهد ایلخانی اباقا که با اسلام و مسلمین راه نفاق می پیمود و خشونت بیحد و سبعیتی بکمال داشت . صاحب دیوان در اثر سعایت و دشمنی مجد الملک یزدی خفتهایی کشید و اهانتهایی دید و دندان صبر بر جگر فشرده تحمل کرد که خود اباقا از این همه جرات و استقامت و تحمل در عجب ماند . صاحب حبیب السیر می نویسد که « روزی اباقا خان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرمود و فرمود که بشافه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسمت هر دو پهلوی یکدیگر زانو زدند اباقا خان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فروتر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کند که روزی در اثناء مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقا خان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کورت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنا بر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسر کارد لقمه بصاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت بیوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و اباقا خان گفت این تازیك عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و در خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسراین کارد از چشم خانه بیرون کشم» (حبیب السیر جزء اول از مجلد سوم ص ۱۴)

باقشونی معظم بکاشغر فرستاد و جبهه نویان کاشغر را بسهولت گرفت و اول کاری که کرد این بود که بمردم آزادی مذهب داد و فشاری را که کوچک بمسلمین ختن و کاشغر و غیره تحمیل کرده بود برطرف ساخت. کوچک پس از فراری شدن در حدود بدخشان بقتل رسید و دولت قوم نایمان در سال ۶۱۵ منقرض شد. دفع کوچک خان و آزادی بخشیدن بمسلمین از طرف اتباع چنگیز در میان مسلمانان کاشغر و ختن موجب شغف و مسرت گردید و مسلمین آن حدود مغول را رحمت الهی دانسته قدوم ایشان را استقبال کردند. بین سالهای ۶۱۸ و ۶۵۴ یعنی فاصله فتح ایران بدست چنگیز و آمدن هولانگو بایران از جمله امرای مغول که از طرف خان بزرگ در ایران حکومت کرده اند چند نفر با کمال رفق و عدالت حکومت کردند و با مسلمین معامله کاملاً دوستانه داشتند و از آن جمله میتوان از جنتمور (حکومت از ۶۳۰ تا ۶۳۳) و گرگوز (حکومت از ۶۳۷ تا ۶۴۱) و امیر ارغون (حکومت از ۶۴۱ تا ۶۵۴) نام برد و بخصوص در دوره حکومت گرگوز و امیر ارغون دست استبداد و بیداد سرداران مغول مثل جور مانغون و بایجو قطع گردید و رفتار مغول با مسلمین بر پایه رفق و عدالت استوار شد و گرگوز و ارغون با آبادی و تعمیر ویرانیهای حمله مغول پرداختند. گرگوز که از طرف او گتای قاآن حمایت میشد پس از مردن او گتای بدست قرا اوغول نواده جغتای بقتل رسید. این امیر در اواخر حکومت خود قبول اسلام کرده بود

### (اسلام در دوره ایلخانان مغول)

تاریخ دوره تسلط مغول نشان میدهد که اسلام پس از حمله مغول همچنان بحیات خود در ایران ادامه داد و پادشاهان و امرای مغول نیز رفته رفته تحت تأثیر نفوذ معنوی دین اسلام و تبلیغ و تشویق وزرا و مشاورین خود و بزرگان دین مبین قرار گرفته مسلمان شدند. نکته قابل توجه در جستجوی علل این موضوع یعنی ادامه حیات و قوت اسلام در دوره تسلط مغول سادگی آقاوم و نداشتن تعصب خاص مذهبی و عدم پیروی از سیاست دینی و ضد اسلامی است. پادشاهان مغول از زمان خود چنگیز خان تا

اواخر حکومت ایباخانان ایران هیچوقت ب فکر تحمیل مذهب و عقیده مخصوصی ب مردم کشورهای متصرفی بر نیامدند و خود چنگیز خان در موقعیکه از کشته شدن رعایا و سفرای خود در ایران سخت غضبناک و مصمم حمله بایران و گرفتن انتقام از خوارزمشاهیان بود در موقع تسخیر ترکستان شرقی و گرفتن ختن و کاشغر و دست یافتن ب مردم آن سامان و مسلمین آن سرزمینها نه تنها خشونت و بیدادی نشان نداد بلکه فرمانداد آزادی مذهب ب مردم داده شود و فشار و تحمیل دوره حکومت کوچک خان و اعوان او خاتمه یابد. پس از ورود بایران و شروع بفتح و گشودن شهرها نیز بین آنها همه خونریزی و کشتار و جنایت و هدم و تخریب از سیاست تحمیل مذهبی و بازداشتن مردم از دین و عقیده خود اثری مشهود نیست. (در دوره ایباخانان مغول در عهد سلطنت اباقا و ارغون فشارهایی ب مسلمین وارد شد و اها انتهای رفت ولی عجیب اینست که در اغلب این وقایع دست و زرای ایرانی در کار بود و جاه طلبان خبیثی نظیر سعدالدوله یهود مسؤل واقعی آن حوادث و محرک ایباخانان بودند و البته در مورد این سختگیریها تأثیر تبلیغات ضد اسلامی مسیحیان و سعی در بارهای اروپا را در جلب دوستی و همکاری ایباخانان ایران بر ضد مسلمین نباید فراموش کرد و بهر صورت مسلم است که اگر هم گاهی سختگیری و خشونت در باره مسلمین از ایباخانان ب ظهور رسید و مولود سوءظن و بدبینی و تحریک محرکین و معلول خشونت ذاتی و قومی آنان بوده است نه ناشی از سیاست مذهبی یا ضد اسلامی. شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم خود ضمن بحث از ادبیات در دوره مغول میگوید: «شعر و ادب بلکه تمامی علوم و فنون اسلامی در اوج کمال بود که ناگهان سیل بنیان کنی از سمت تاتار سرازیر شده دنیای اسلام را زیر و زبر نمود ... لیکن اسلام تا این درجه سخت جان بوده که در این حادثه مرگبار هم محفوظ مانده» نتیجه اینکه از این بحث میگیریم اینست که اسلام پس از حمله چنگیز بحیات خود در ایران و ممالک اسلامی متصرفی مغول ادامه داد و حتی اگر سیاست متعصبانه خلافت بغداد و عملیات فدائیان اسمعیله را که بدست مغول بساط آنان بر چیده شد از



مظاهر قدرت و نفوذ اسلام بشمار نیاوریم باید گفت که اسلام تضعیف هم نشد و حکومت ایلیخانان در ایران موجد عوامی شد که بضرر اسلام نبود زیرا نگارنده نمیتواند معتقد باشد که عوامل از بین رفته و معدوم شده در دوره مغول یعنی سیاست تعصب آمیز و دنیوی و مادی خلافت فرتوت عباسی که بجامه دین و معنی آراسته بود و تعصبات و سختگیریهای دینی و رافضی کشیمهای قبل از مغول مزیت و نفوذی برای اسلام محسوب میشد تا از بین رفتن آن عوامل را دلیل ضعف اسلام بدانیم ولی این موضوع مسلم است که تمدن خاص اسلامی قبل از مغول بر اثر حمله وحشیانه آن قوم یکباره مضمحل شد و در دوره ایلیخانان ایران بشرحیکه خواهیم دید در جامه ای دیگر و با رنگی ممتاز زندگی از سرگرفت و این تمدن جدید اسلامی از بعضی الحظه بر تمدن قبل از مغول رجحان داشت .

آنچه از مطالعه اوضاع مذهبی در دوره ایلیخانان مغول برمیآید اینستکه :

- ۱) اسلام آوردن ایلیخانان ایران و تمایل غازانخان و اولجایتو بمذهب شیعه در تعدیل اجحاف و خشونت مغول و حمایت از نقشه های علمی و عمرانی و وزرای ایرانی ایلیخانان نظیر خواجه رشیدالدین محمد و خواجه غیاث الدین محمد تاثیر کلی داشت و از برکت اسلام و مسلمانی غازانخان و اولجایتو و سلطان ابوسعید ، تربیت علماء مجتهد در حوزات اربعه و اکناف ممالک اسلامی و تأسیس خانقاهها و مدارس و مساجد و حوزة های علمی و دارالسیادهها و تخصیص موقوفات عظیم و بیحساب ، در زمینه تشویق از فضل و دانش و فرهنگ و تأمین آسایش و فراغ خاطر علماء و ترفیه آنان میسر گشت.
- ۲) تمایل سلطان محمود غازان بمذهب تشیع و قبول تشیع سلطان محمد خدا بنده اولجایتو دوره مشعشعی از ایران شیعی را قبل از صفویه در ایران و آذربایجان نشان میدهد نقش اسامی ائمه دوازده گانه بر سکه ها در دوره غازانخان ( بنقل رشید الدین در تاریخ غازانی) و انداختن نام خلفای سه گانه از خطبه و سکه در دوره سلطان اولجایتو از آب آمویه تا نخوم روم از مظاهر قوت گرفتن تشیع در این دوره و فراهم آمدن

زمینه برای غلبه قطعی آنمذهب است ، و تردیدی نیست که تمایل بخاندان رسول و مذهب شیعه حاکی از آزادگی و سلامت نفس غازانخان و اولجایتو و منتج بتعدیل کلی صلابت و خشونت قوم مغول و بطور کلی تلطیف خشونت محیط بوده است (

۳- (رواج اسلام و تدین ایلخانان بدین اسلام و تمایلشان بتشیع ، تصوف رادر

این دوره تقویت کرده و در ایجاد خانقاهها و توجه باهل تصوف مؤثر بوده است (

۴- (برخورد افکار مختلف و از بین رفتن و تضعیف مراکزی که ازمذهب سنت

پشتیبانی میکردند و تازه مسلمانی ایلخانان که در اول دینی دیگر داشتند و وجود

مذاهب و عقائد مختلف و اختلاف امرادر انتخاب دین اسلام یا باقیماندن بدین اجدادی

مغول و تردد تازه مسلمانان در انتخاب بین تشیع و تسنن و تحیر تازه سنیان در اختیاریکی

از مذاهب اربعه سنت همه دست بدست داده محیط آزادی از لحاظ عقائد مذهبی

بوجود آورد . محیط و مردم طبعاً تابع پادشاه بوده اند و پادشاه نیز در عین حال تحت

تأثیر عقائد مردم و محیط واقع بودن چون صفحه ذهن و اندیشه اش از نقش تعصب و

تقلید سینه بسینه ساده بود سبق ذهنی و جزم فکری در انتخاب یکی ازمذاهب نداشت

و چون برتری مسلم اسلام را بر مذهب مغول تشخیص میداد بعقل و منطق و مطالعه

در پی احسن شعب و فرق و لطف طرق دین مبین میگشت و بهمین منظور اجازه میداد

که علمای مذاهب مختلف اسلام آزادانه در حضرت سلطنت بیحث و مناظره و رد نظر

یکدیگر بپردازند و این خود محیط آزادی در مباحثات و مناظرات مذهبی بوجود

میاورد و کمتر دوره ای در تاریخ ایران اسلامی سراغ داریم که تا این حد آزادی در

بحث و اظهار نظر و دوری از تعصبات حکمفرمای محیط و دربار پادشاه بوده باشد .

مناظرات علمای شافعی و حنفی در حضور سلطان اولجایتو و حمایت امیر طرمطاز از

تشیع و علاقمندی اولجایتو بمذهب حنفی و بعداً توجهش بتشیع و اعتقاد خواجه رشید

الدین بمذهب شافعی و عنایت غازانخان بتشیع و ارادتش بخاندان رسول اکرم بدون

اینکه این اختلاف عقیده‌ها موجب بروز حوادث خونین و اختلافات سخت بشود مؤید این آزادی و عدم تعصب است و اگرچه هنوز در بین مردم و جامعه دوره ایلخانی تعصبات گذشته باقی بود ولی چون این تعصب متکای سیاسی و دولتی نداشت و برعکس، در بار ایلخانی مخالف چنین خشونت‌ها و تعصباتی بود بروز و ظهور نمی‌کرد. این وضعیت و آزادی اضطراری پیشرفت علوم مذهبی و غیر مذهبی مستقیماً و غیر مستقیم کمک فراوانی کرد و علمای بزرگی چون «نظام‌الدین عبدالملک مراغه» در مذهب تسنن و «علامه حلی» در تشیع ظهور کردند (

رنجش سلطان محمود غازان از گذشته شدن علوی بدست اهل تسنن در مسجد جامع بعثت اینکه اقتدا به امامان مسجد را انتقاد کرده و مجدداً نماز خوانده بود (۱) و مباحثات آزادانه در حضور سلطان اولجایتو بین مولانا نظام‌الدین و علمای حنفی و مولانا نظام‌الدین و علمای شیعه و دلیری امرای مسلمان در جانبداری از تشیع که توجه بدان بعنوان رخص و رافضی بودن ذنب لایعفر شمرده میشد همه‌حاکمی از این آزادی مذهبی میباشد و اگر چه قتل سید تاج‌الدین آوجی و پسرش بامر سلطان اولجایتو (۲) و توطئه امراء مغول بر علیه سلطان احمد تگودار پادشاه مسلمان و اجتماع بر سر ارغونخان از تضادهای مذهبی و مظاهر تعصبات دینی بشمار میرود ولی باید در نظر داشت که این قبیل حوادث نتایج خصوصی و اضطراری تضاد عقائد مذهبی بوده ادعای سابق را در مورد آزادی کلی مذهبی و نبودن تعصبات شدید نقض نمی‌کنند حتی آنجا که خواجه رشیدالدین در تاریخ مبارک غازانی از تمایل غازانخان بتشیع سخن می‌گوید با وجود اینکه خود خواجه متمایل بمذهب شافعی بوده است لکن موافق و تحسین آمیزی دارد و باکمال بیطرفی و علاقمندی از توجه ایلخان بخاندان نبوت یاد میکند بطوریکه اگر خواننده از مذهب و تمایلات مذهبی خواجه آگاهی

نداشته باشد تصور خواهد کرد که خود خواجه نیز متمایل بشیخ است و این موضوع نیز از آزادگی و بی‌تعصبی خواجه و امانت او در نقل مطالب تاریخی و مهرورزی بخاندان رسول در عین حال شیعه نبودن حکایت میکند و اگریم از سلطان و رعایت مصلحت در دنباله روی از عقائد غازانخانرا دلیل آمدن اینمطالب در تاریخ غازانی بدانیم باین نکته توجه نکرده‌ایم که بتصریح خود رشیدالدین سلطان محمود غازان علناً مذهب تشیع نداشت و باطناً بخاندان نبوت مهر می‌ورزید و این علاقمندی‌غازان جنبه توجه و مهر باطنی داشته نه بستگی اخص و پیروی از تشیع، و روی این اصل منطقی نیست که تصور بکنیم خواجه رشیدالدین برای تقرب و خوش آمد ایلخان اینسخانرا بمیان آورده است آنهم در دوره‌ای که وزیر و ایلخان هر یک بدین خود بوده و کاری بعقیده و دین هم نداشته‌اند و حتی امثال خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان که وزارت ایلخانانی چون اباقا خانرا داشته‌اند با وجود بدینی ایلخان نسبت بمسلمین هرگز دین خود را پوشیده نمیداشتند و لزومی برای اینکار نمیدیدند و اگر هم تبلیغ و کوششی برای قبولاندن دین بعمل آمده از طرف وزرا و امرا و علمای مسلمان بوده نه از طرف ایلخانان. پس، از لحن ارادت آمیز خواجه رشیدالدین درباره خاندان نبوت و ستودن غازان در اینمورد جز آزادگی و بی‌تعصبی خواجه و نبودن تعصب و نفاق شدید مذهبی در دوره ایلخانان استنباط دیگری نمیتوان کرد.

۵) توجه و تدین ایلخانان مغول بدین اسلام و ایجاد و توسعه حوزه‌های عامی اسلامی و وزارت و زرای ایرانی مسلمان و تشویق و احترام‌علماء و تقویت و اعزاز متصوفه و ترویج فوق‌العاده دانش و فرهنگ اسلامی در دوره غازان و اولجایتو و ابوسعید از غلبه معنوی عنصر ایرانی و تمدن اسلامی بر مهاجمین وحشی و غالبین نیرومند مغول حکایت میکند یعنی مطابق معمول قوم مهاجم و غالب بالاخره در مقابل سیاست و نفوذ معنوی و تمدن ایرانی مغلوب شد و در دوره ایلخانان جز یکمشت لغت و اسم و لقب

وعناوین مغولی و چند سنت چنگیزی و چند شجره و نسب نامه و مقداری خاطره از آثار مغول چیزی باقی نماند و بر استی هم مغولها چیزی جز همین همانداشتند که بجای ماند.

۶- توجه و علاقه ای که از غازانخان و اولجایتو باسلام و احکام مقدسه اسلام دیده میشود و روح حکیمانه و عارفانه ای که گاهی از آنان بظهور رسیده اگر پرداخته و ساخته مؤرخین نباشد، که چنین چیزی بسیار مستبعد مینماید، از پادشاهان مسلمان دیگر دیده نشده یا لا اقل کمتر دیده شده است. بعنوان نمونه باید از کلمات عارفانه و حکمت آمیز غازانخان که در تاریخ مبارک غازانی مندرج است و تردید و تردد سلطان اولجایتو موقعی که امر او را بدست کشیدن از اسلام تحریک میکردند نامبرد. حتی ارپاخان که از لحاظ اهمیت و کمال و فضیلت بیچوجه قابل مقایسه باسه ایلخان بزرگ نیست چون بوصیت سلطان ابوسعید و بهمت خواجه غیاث الدین بایلخانی میرسد روی بارکان دولت آورده میگوید: «مرا چون دیگر پادشاهان بتجمل و تنعم در خور نیست و از کمر زرین و کلاه مرصع مرا طسمه میان بند و از نمدروسی کلاهی کافیسست، و بعد از این بر من خواب و خورد حرام است، از لشکر متابعت و مطاوعت و از من موافقت و مظاهرت.» (۱)

۷- بدون تردید تشرف بعضی از ایلخانان بدین مبین اسلام مانند سلطان احمد تگودار و سلطان محمود غازان و سلطان محمد خدا بنده اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان و بعضی از امرای بزرگ و مهمتر از همه امیر نوروز که اسلام آوردن غازان خان و سلطنت او بهمت مردانه آن امیر با کفایت و مسلمان میسر شد و حمایت این پادشاه از دین مبین اسلام در تجدید دوره تمدن اسلامی و حفظ علوم و علما تأثیر فراوان داشت. البته وزراء ایلخانان اغلب مسلمان بودند ولی با وجود اینکه مساعی آنان در حفظ و بسط تمدن و علوم اسلامی و اشاعت عدل و انصاف و تعدیل اجحاف و عدوان مغول تأثیر کلی داشت ولی بدون حمایت قدرتی مثل قدرت غازانخان و اولجایتو از تدبیر

وسیاست وزرائی چون خواجه رشیدالدین فضل الله اینهمه نتایج و آثار از کوششهای وزرای باکفایت ایرانی حاصل نمیشد.

### تجدید حیات اسلام در دوره ایلیخانان

منظور از تجدید حیات اسلام تجدید حیات رسمی و سیاسی است و الا بعد از هجوم مغول اسلام کماکان دین عموم مردم این سرزمین بشمار میرفت و مردم چنانکه دیدیم در حفظ دین و آئین خود آزادی داشتند و باستثنای چند توطئه که بر علیه مسلمین چیده شد چیزیکه حاکی از تحمیل دین و مذهب و عقیده بخصوصی باشد حتی در دوره سلطنت هولاقو و اباقا و ارغون بنظر نمیرسد. چنانکه دیدیم نخستین ایلیخانی که دل بنور اسلام روشن ساخت سلطان احمد تگودار بود که بتشویق و ترغیب خواجه شمس الدین صاحب دیوان خود را حامی دین اسلام و پیرو شرع مبین معرفی کرد و فرمانداد تا بتخانهها و کلیساها را ویران سازند و جهت خاتمه دادن بمخالفت و خصومت دیرین که بین ایلیخانان و ملوک شام و مصر بود و بنا بر مصلحت وقت و برای ایجاد صلح و وداد قطب الدین شیرازی و بهاء الدین رود کردی را بر سالت بخدمت سلطان مصر و شام فرستاد و مسلمانی خود و اقداماتیرا که در اجراء قوانین شرع محمدی بعمل آورده بود اطلاع داد ولی بشرحیکه گذشت و در تاریخ نفیس مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار اقسرابی مضبوط است اگرچه منظور سلطان احمد حاصل گشت و جنگ و نزاع بین حکومت ایلیخانی و سلطنت ممالیك برای مدتی از بین رفت اما پادشاه مصر از خوشنوتی که در طبیعتش بود از جاده «فقولا له قولاً لیناً لعله یتذکر او یخشی» تجاوز نمود و زیادت التفاتی نکرد و در اکرام رسولان مبالغتی نمود و در نامه ای که در پاسخ سلطان احمد تگودار نوشت کارهای او را در راه تحکیم اسلام و تقویت دین محمدی باخونسردی و بی اعتنائی تلقی کرد و وظیفه فریضه هر پادشاه دیندار و مؤمن شمرد و مباحات بدانرا که وظیفه و تکلیفی است برای هر پادشاه که بکرامت سلطنت مخصوص گشته، ناشایست دانست.



سلطان احمد در تکمیل این اقدامات شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی را نیز بسمت تولیت و شیخ الاسلامی کل ممالک ایران و عراق نامزد نمود و تمام اوقاف ممالک خود را تحت امر او قرار داد تا آنها را به مصرف خود برساند و رافعی در تمام مدت سلطنت سلطان احمد شاغل این شغل و صاحب این مقام بود و آنچه از دستش بر آمد در تقویت اسلام و بالابردن عزت و احترام مسلمین و علما و ائمه بکوشید و مواجب و مستمریات عیسویان و یهود را از دفاتر ایلیخانی حذف کرد و وظیفه ای جهت حجاج بیت الله الحرام مقرر نمود و معابد و کلیساها را بمساجد مبدل ساخت، و احياناً از تحمیل دین اسلام بعیسویان و یهود و قتل و آزار آنان نیز مضایقه نمی کرد.

ولی چنانکه دیدیم (مسلمانی سلطان احمد مخالفت امرای مغول را برانگیخت و چون از غونخان روی کار آمد آنچه سلطان احمد در زمینه تقویت و تحکیم اسلام رشته بود پنبه کرد. از اینرو دانشمندان مغرب زمین رسمیت و تقویت واقعی دین اسلام را از دوره ایلیخانی غازانخان میدانند و حتی بهمین مناسبت دوره ایلیخانیر ابدو دوره مجزا تقسیم میکنند که دوره اول تا آغاز سلطنت غازانخان طول میکشد و دوره دوم از آغاز سلطنت غازانخان شروع میشود. غازانخان قبل از جلوس با استدعای امیر نوروز اسلام آورده بود و چون بر تخت ایلیخانی نشست دین اسلام را دین رسمی حکومت ایلیخانی اعلام کرد و مغول را واداشت که دین اسلام را قبول کنند) غازانخان کار ترویج اسلام و تقویت مبانی شرع مبین و اجرای تعالیم اسلامی را بجائی رسانید که بحق یکی از بزرگترین پادشاهان مسلمان بشمار آمد و حتی در مقابل سلاطین مصر که تاروکار غازان چراغ امید مسلمین ایران بشمار میرفتند مجاهد و غازی اسلام شناخته شد و بعنوان دفع جور پادشاه مصر از ازر مسلمین شام و انجام وظیفه شرعی و اسلامی بشام لشکر کشی کرد، و بالاخره چنانکه پروفیسور برون میگوید «جلوس غازان نبیره بزرگ هولاکو خط فاصل غلبه مجدد اسلام را بر بت پرستی مغولان رسم مینماید» ﴿

همانطور که ایام سلطنت و زندگانی سلطان محمود غازان نموداری از تحکیم و تقویت اسلام است داستان پایان زندگانی و وصیت او نیز آیتی باهر از ایمان و اعتقاد و اخلاص درباره دین محمدیست «و چون پادشاه یقین دانست که کار نوع دیگر است و دامن دشیت در قبضه قضا و قدر نخست بتیغ توکل قطع علائق کرد پس خواست که شرط وصیت که از شعار ارباب انتباه است بجای آورد لاجرم خواتین با حشمت را که محارم حریم حضرت بودند حاضر گردانید و با حضار امراء رفیع مقدار و وزیرای عالم آرای اشارت فرمود نوئین اعظم قتلشاه و چوپان بیک و باید و سونتای و پولاد و سلطای و مولای و خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین و دیگر اینا قان و مقربان حاضر گشتند پادشاه فرمود که: بنور یقین و دیده دور بین نزد ما محقق و مقرر شد که از این منزل فانی بسرای باقی ارتحال خواهیم کرد و از این مرحله ناپایدار بجوار ملک غفار و دارالقرار باید پیوست و بحمد الله والمنه که در این اندک مدت که زمان سلطنت ما بود بتأیید ایزدی در تقویت دین محمدی ص و رونق احکام اسلام و تمهید بساط عدل و داد و ترفیه حال عباد و بلاد و وضع قوانین عدل و سیاست و رفع مراسم ظلم و بدعت بقدر میسر سعی نمودیم و میخواستیم که دیگر آثار حسنه و اعمال فاضله بظهور رسانیم اما روزگار مسامحت ننمود و اجل مهلت نداد و آن آرزو با خود بردیم و بمقتضی نیت المؤمن خیر من عمله امیدواریم که از ثوبات آن نیز بی نصیب نمائیم اکنون باید که شما بعد از من طریق موافقت مسلوک دارید و از مخالفت که عاقبت ذمیم دارد احتراز و اجتناب واجب و لازم شناسید و برادرم خدا بنده را که مدت سه چهار سال است که بولایت عهد مقرر شده بر خود حاکم و واجب الاذعان دانید و از فرمان او سر نکشید و رعایا را بتکلیفات زیاده متعرض نشوید.» (۱)

تدبیر و سیاست حکیمانه غازانخان و قوانین متینی که از خود بجای گذاشت نام او را در شمار پادشاهان بزرگ و جهانداران باعزم و تدبیر ثبت کرد. در دوره

اولجایتو و سلطان ابوسعید قوانین موضوعه عهد غازانی قوت و اعتبار خود را حفظ کرد و «یاسای غازان» که رنگ تمدن و حکمت داشت جانشین «یاسای چنگیز» که از افکار خشن و ساده دشتهای مغولستان سرچشمه گرفته بود شد چنانکه چون اولجایتو بایلخانی رسید «نخست حکم شد که کائنامن کان در تعظیم و تنظیم شرع محمدی ص و ترویج احکام احمدی ص سعی بلیغ نمایند و در مهم مملکت از یاسای غازان که تفصیل جزئیات و کلیات آن در موضع خود مذکور است تجاوز جایز ندانند» (۱)

توطئه بر علیه اسلام و مسلمین

قبل از ورود در تفصیل و فایع مذهبی دوره ایلخانان بذکر توطئه ای که در عهد

ارغونخان بر علیه اسلام و مسلمین ترتیب داده شد می پردازیم :

ارغونخان در مملکت ایران مدت هفت سال سلطنت نمود . اعزام سفرای متعدد بدر بارهای اروپا ، مخصوصاً سفارت سال ۱۲۸۷-۱۲۸۸ که یکی از افراد آن هیئت اعزامی موسوم به رابان سوما (Rabban Sawma) سرگذشت مفصلی از آن بزبان سریانی باقی گذاشته همه نشان میدهند که در زمان ارغون سیاست اباقاخان که در زمان احمد تگودار منقلب شده بود ، دوباره تجدید گردیده است . در اواخر ایام سلطنت ارغون ، سعدالدوله یهودی وزیر با اقتدار دربار او گردید . این مرد طیبی یهودی بود . نظر باینکه توطئه های بسیار خطرناک بر ضد اسلام باو منسوب میداشتند طرف بغض و نفرت مسلمانان واقع شد . اصلا اهل ابهر و بعدها در بغداد بطبابت مشغول بوده . یکی از همکیشان او را به ارغون معرفی نمود و بنا بر سخن صاحب تاریخ و صاف جلب اعتماد و توقیر ایلخانرا از آن راه نموده بود که علاوه بردانستن زبان مغولی و ترکی و سائلی بکاربرد که حرص و آرزو مغولی را بوسیله انباشتن خزانه او ارضاء نمود (۲) و از این راه خویشتن را در خاطر او جای داد و برای بدست آوردن مال و وجوه دیوانی در بغداد چنان مهارت و لیاقتی بخرج داد که ارغون او را منصب خزانهداری و مستوفی المالکی

مملکت اعطاء نمود، و از آن روز کوکب دولت ابناء ملت او که تا آن تاریخ در محاق ذلت و مسکنت بودند روبرزت و استعلاء آورد و در سایه قدرت روز افزون او غالب مشاغل دولتی و امور مهمه مملکتی را عهده دار گشتند، چنانکه یکی از شعرای زمان در بغداد این قطعه را سروده و ترقی ایشانرا وصف کرده است:

مرتبة لاینالها فلك	یهود هذا الزمان قد بلغوا
و منهم المستشار و الملك	الملك فيهم و المال عندهم
تهودوا قد تهود الفلك	يامعشر الناس قد نصحت لكم
فغن قليل تراهم هلکوا	فانتظروا صيحة العذاب لهم

(جسارت و عداوت سعدالدوله بدین حنیف اسلام پیوسته همراه اقتدار او افزوده میشد تا بجائی که ارغون را بر آن داشت که کلیه عمال مسلمان را از تمام مشاغل و مناصب عالیة دولتی و لشکری اخراج نمود (۱) و باینهم اکتفا نکرده در صدد برآمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد) برای این مقصود در خاطر ارغون و سوسه نمود که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب بمغول منتقل گشته و ایشان از درگاه آلهی مأموریت دارند که پیروان نافرمان و منحط محمد ص را مجازات نمایند، و همچنین به ایباخان پیشنهاد کرد که کعبه را معبد اصنام بی نام سازد و اهل اسلام را بعبادت اوثان الزام کند. سپس در بغداد سفارتنی جنگی بیاراست که بر مکه حمله نماید و یکی از همکیشان خود را موسوم به خواجه نجیب الدین کجال به خراسان گسیل داشت و صورتی از اسامی دوست نفر اعیان و متمولان آنجا را باوداده برقتل آنها مأمور ساخت، همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر شیراز بود برای همین مقصود نزد شمس الدوله یهودی فرستاد لیکن در همان اوان که نفوذ و قدرت سعدالدوله بمنتهای کمال رسیده و تدابیر او در شرف انجام بود ارغون

در شهر تبریز مبتلا بر مرضی شدید شد. سعدالدوله که بخوبی میدانست بعد از سلطان دوام و بقائی نخواهد داشت گرفتار آلام و هموم گردید و از خدمت او آنی منفک نمیشد و از اداء خیرات و مبرات لحظه‌ای قصور نمی‌ورزید، چنانکه سی هزار دینار بفقراء بغداد و ده هزار دینار بدرویشان شیراز بذل کرد. همچنین بسیاری از محبوسان را آزاد ساخته از اعطای صدقات ذره‌ای فروگذار نکرد (۱).

اولی هیچ تدبیری دفع‌اثر تقدیر را نکرد و بیماری ارغون چنان شدت نمود که امیدی بحیات او نماند. سعدالدوله که ایام حکومت و قدرت بلکه حیات و بقا را با رسیدن اجل پادشاه رو بفنا میدید برای اینکه خود را تحت حمایت ایلخان جدید قرار دهد رسولانی خدمت غازان فرستاده او را از مرض علاج ناپذیر ارغون و قطع امید از حیات او آگاه کرد و خواست که هرچه زودتر برای گرفتن جای ارغون بدست آوردن تخت و تاج حرکت کند ولی این تدابیر او را از دست دشمنان نجات نداد و چند روز قبل از وفات سلطان امر او را دستگیر کرده در خانه طغاجار هلاکش ساختند و این واقعه در سلخ صفر ۶۹۰ هجری مطابق ۹ مارس ۱۲۹۱ میلادی اتفاق افتاد.

### (مسلمانی غازانخان و اسلام در عهد او)

#### (اسلام آوردن غازانخان و مسلمانی او)

(در تواریخ ثبت است که غازان بر اثر تشویق‌های امیر نوروز بن ارغون آقا که مربی و مشاور غازان بود باسلام متمایل شد و چون میخواست بر بایند و امرای مقتدر او ظفر یابد و امیر نوروز گفته بود که در صورت اسلام آوردن غازان جمیع مسلمین جانب او را خواهند گرفت مصلحت را نیز در قبول اسلام دید تا اینکه در شورائی که غازان با حضور امیر نوروز برپا کرده بود امیر نوروز گفت که منجمین و علماء و اهل

۱- رجوع کنید بتاریخ ادبیات برون جلد سوم (از سعیدی تا جامی) ص ۳۳ تا ۳۶:

ایضاً برای کارهای زشت سعدالدوله یهود رک. تاریخ مغول ۲۳۷ تا ۲۴۳

زهد و ورع چنین پیشگوئی کرده اند که در حدود ۶۹۰ سلطانی قیام خواهد کرد که اسلام در کنف حمایت او رونق پیشین خود را از سر خواهد گرفت و رعایای او قرین امن و رفاه خواهند شد و دولت او بطول دوام مقرون خواهد بود. اگر غازان قبول اسلام کند بسطنت ایران برقرار خواهد شد و مسلمین در سایه دولت او از حال نکبت و مذلت خلاص یافته از ننگ تبعیت کفار تاتار خواهند آسود و خداوند پاداش این امر خیر لشکریان او را نصرت و ظفر خواهد بخشید. این بیانات در مزاج غازان مؤثر افتاد و چون سابقاً هم بامیر نوروز وعده قبول اسلام داده بود در چهارم شعبان سال ۶۹۴ در لاردهاوند غسل کرده جامه ای نو پوشید و بردست شیخ صدرالدین ابراهیم پسر عارف معروف شیخ سعدالدین محمد بن حمویه جوینی اسلام آورد و از این تاریخ بنام محمود خوانده شد و بتبعیت از او قریب صد هزار نفر از مغول مسلمان شدند. سلطان محمود غازان پس از تشرف بدین مبین اسلام در رعایت آداب و رسوم اسلامی و زیارت اماکن مقدسه و مساجد و احترام و اعزاز علما و ائمه دین و شیوخ و سادات جدی بلیغ کرد و کارها را بدست عمال و کفایه و رجال مسلمین سپرد و باین ترتیب دوران سرشکستگی و خفت مسلمین و افزایش نفوذ تاتار و عیسویان و یهود که کم کم از دوره اباقاخان وارد کارها شده و بعد از سلطان احمد زمام بسیاری از کارهای دولتی و دیوانی را بدست گرفته بودند بسر آمد و اسلام و عنصر ایرانی اسلامی بار دیگر بر رقبای و مخالفین خود غلبه قطعی یافت (۱). ملخص داستان اسلام آوردن غازانخان در کتاب تاریخ حبیب السیر بدینقرار است :

«چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت و لایات خراسان را بغازانخان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز بزور ایمان و اسلام



وحلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود) در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت ... در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه ... خبر قتل گیخاتو و جلوس باید و متواتر گشت و اینمعنی بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع باید و تسخیر ممالک موروث باعظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت ؛ نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزاده عالمیان را بر سریر سلطنت و جهانبانی بنشانم و باید و در امانند حجاب کفر از میان بر گرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را با نور ایمان و عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لواء متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و قازان خان بقبول این ملت مس زبان گشاده رایت نهضت بصوب آذربایجان برافراخت» (۱).

(پروفسور برون در کتاب تاریخ ادبیات خود، اسلام آوردن غازانخانرا چنین نقل میکند که «امیر نوروز که خود قبول دیانت اسلام کرده بود غازان را نیز بقبول مذهب حنیف ترغیب نمود ، و در ابتدای جنگ و کشمکش که با رقیب خود باید و داشت از او عهد گرفت که هر گاه خداوند فتح و ظفر را نصیب او فرماید او نیز بدین اسلام ایمان آورد) چون این مقصود حاصل گردید او هم بعهد وفا کرده در تاریخ چهارم شعبان ۶۹۴ ... مسلمان گشته هزار نفر مغول همگی در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم ابن شیخ الاجل سعدالدین الحموی (صاحب حبیب السیر و دولت شاه سعدالدین ابراهیم ذکر کرده اند ولی مجمل فصیحی شیخ ابراهیم جوینی ثبت نموده). بدین اسلام در آمدند، و بعد از آن هم غازان از شرائط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فرو گذار ننمود و بعد از چهار ماه که از آن تاریخ بگذشت امیر نوروز را اجازت فرمود

تا تمام کلیساها و کنیسه‌ها و بتخانه‌ها را در تبریز خراب نماید» (۱)

اگرچه آثار و نتایج اسلام آوردن غازانخان، خواه این مسلمانی راوی در مصلحتی بوده و خواه از باب ایمان قلبی و توجه باطنی باشد، اظهر من الشمس است و عهد سلطنت آن ایخان بتمام معنی عصری اسلامی بشمار می‌رود و ظاهر کردار و رفتار غازانخان در تمام مدت سلطنت حاکی از علاقمندی و اعتقاد بدین مبین است ولی لازم است تا جائیکه مدارک و اسناد تاریخی یاری میکند در تحقیق این مطلب و کشف خلوص یا مصلحتی بودن مسلمانی و اعتقاد غازان سعی بکنیم. نکته جالب اینست که این موضوع در روزگار خود غازان نیز مورد بحث و توجه بوده است چنانکه وزیر کافی فاضل عالم خواجه رشیدالدین محمد در تاریخ نفیس غازانی در این بحث وارد شده پس از بحثی دلکش و منطقی خلوص عقیدت غازان و اخلاص او را در قبول دین اسلام تصدیق کرده است. خواجه رشیدالدین با توجه باین شایعه و عقیده که سبب اصلی و واقعی اسلام آوردن غازان، امیر نوروز و تشویق و تحریض او بوده است، چنین می‌گوید: «وظن اکثر خلق چنان بود که سبب اسلام او ترغیب و تحریض بعضی امرا و مشایخ بود ولیکن بعد از تفحص معلوم گشت که آن ظن خطاست چه وقتی در خلوتی با من بنده ضعیف که مؤلف این کتابم تقریر فرمود که چند گناه آن باشد که خدای تعالی آنرا عفو نکند و از آن جمله معظم تر آن گناه است که کسی سرپیش بت بر زمین نهد چه قطعاً آنرا آمرزش نخواهد بود مسکین مردم بجهل گرفتار شده که پیش بت سر بر زمین می‌نهند و من نیز همچنان بودم لیکن حق تعالی روشنائی و دانش داد و از آن خلاص یافتیم» (۲)

آنگاه خواجه بر حکمت و عرفان او و روح بلندش گواهی میدهد و با استدلالی شیرین، مصلحتی یا تحمیلی بودن مسلمانی غازانخان را رد میکند: «چون تقریری بدین ترتیب بعبارات خوب و معانی باریک فرمود نور باطن و صدق و صفای او بتمام

۱- تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعیدی تاجامی) ص ۴۲

۲- تاریخ مبارک غازانی ص ۱۶۶-۱۶۷

معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات از این جنس سخنان عمیق در بیاب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده باشند میفرمود و چون سالی دوسه بر سریر سلطنت متمکن گشت روز بروز در تقویت دین اسلام می افزود و بصدق و اخلاصی هر چه تمامتر بکار دین داری اهتمام می نمود تمامت عالمیان را معلوم و محقق گشت که سبب اسلام او نه تقریر بعضی امرا و مشایخ بود الاهدایت ایزدی چه مجربست که اگر کمتر آدمئی را پادشاهی یا حاکمی با جبار مسلمان گرداند بر قرار میل او با کیش خویش باشد و چون فرصت یافت در همان ولایت یا ولایتی دیگر با سر مذهب خود می رود پس چنین پادشاهی عالی قدر قهار چه احتیاج داشته باشد که در باب چنین امری معظم بسخن کسی التفات نماید و مذهب خود بگرداند یا بتکلیف مذهبی دیگر اختیار کند» (۱)

دلائل و شواهد دیگری در دست است که غازانخان در روزگار قدرت و حتی در موقع پیش آمدن حوادث جدی نیز خلوص نیت و اعتقاد راسخ خود را بدین معین اسلام و سنن مقدسه آن بظهور میرسانده است چنانکه اقسرای در تاریخ مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار میگوید: «مصاف بالشکر دیار شام در صحراء حمص التقاء فریقین و مقابله طائفین اتفاق افتاد، از حسن اعتقادی که در جبلت قازان مرکوز بود از تقابل قبله اعراض نمود و بر صوب جهتی قلب و جناح لشکر بر آراست که پشت آن بر قبله بود تا در روی قبله تیغ نکشیده باشد و چندان توقف کرد که سالله صبح از مشیمه ظلام بدر آمد و از طرفین اداء فرض صلوة باقامت رسانیدند» (۲)

همچنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله در کتاب تاریخ خود گفته است، بافحص در اسناد راجعه بدین و آئین و اعتقاد غازانخان بایمان و روشنی دل و خلوص عقیده او پی میبریم و او را از روز جلوس بر تخت عزت و سلطنت تا دم مرگ و اختیار تخته

۱- تاریخ مبارک غازانی ص ۱۶۸

۲- مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار ص ۲۷۲-۲۷۳

تابوت در اجراء قوانین شرع مبین مصر و در حفظ احکام و معانی دین حنیف مبرم می‌یابیم ، و آیامی توان تصور کرد که اگر در موقع جلوس اظهار تمایل باسلام و قبول دین محمدی متضمن فائده‌ای برای این ایلخان مقتدر و قوی‌الاراده بوده در دم‌مرگ نیز که زمان زوال علائق دنیوی و ریختن پیرایه‌های مصلحتی و موقع جلوه حقیقت باطن است ، وصیت خود را بمناسبت مصلحتی یا بیم و پروائی با اشارات اسلامی و ایمانی آراسته و بروش مسلمین و برطبق سنت مقدس اسلام چشم از جهان پوشیداست ؟

صاحب روضة الصفا جلوس عازانخانرا چنین شرح میدهد : « و در ماه ذی‌حجه سال مذکور شهریار جهانیان سلطان محمود غازان خرامان و نازان بر تخت سلطنت عروج کرد غلغله تکبیر کرویان در خم طاق مقرنس گردون افتاد و بدایت جلوس آن پادشاه کامران از حکم یرلیغ نوروز بیک زبان هادی توفیق منادی فرمود تا تمامت مغول و ایغور کاینامن کان که از متابعت شریعت غرا خود را مستغنی میدانستند و محرمات را که پیش از آن بموجب نص اجتناب ثابت حلال میشمرند بوحدت پروردگار عالمیان و نبوت رسول آخر زمان ﷺ اقرار آورند و در جمیع امور و قضایا بمقتضی شریعت غرا عمل نمایند و هر که گردن از انقیاد و ارتکاب دین قویم پیچد سرش بیندازند و اهل کتاب را که ملتزم جزیه باشند بنا بر حکم مفتی قوانین شرع تعرضی نرسانند اما بنظر استخفاف در ایشان نگردند » (۱) (وصیت غازانخان در بستر مرگ نیز چنانکه دیدیم حاکی از اتکاء و اتکال بخداوند و ایمان و اعتقاد بدین مبین است بخصوص در آنجا که میگوید : « بحمدالله و المنة که در این اندک مدت که زمان سلطنت ما بود بتأمید ایزدی در تقویت دین محمدی ﷺ و رونق احکام اسلام و تمهید بساط عدل و داد و ترفیه حال عباد و بلاد و وضع قوانین عدل و سیاست و رفع مراسم ظلم و بدعت بقدر میسور سعی نمودیم و میخواستیم که دیگر آثار حسنه و اعمال فاضله بظهور رسانیم اماروزگار مسامحت نمود و اجل مهلت نداد و آن آرزو باخود بردیم و بمقتضی نیت المؤمن

خیر من عمله امیدواریم که از ثنوبات آن نیز بی نصیب نمانیم (۱)

تمایل غازان بتشیع و محترم داشتن سادات و پوشیده داشتن این  
تمایل برای رعایت مصلحت عام

حافظ ابرو در مجمع التواریخ درباره غازانخان و سلطان اولجایتو مطالب  
مفیدی نقل کرده که چون در فصل راجع به «تشیع دردوره ایلخانان» بتفصیل خواهد  
آمد در اینجا خلاصه قسمتی را که مربوط بغازانخان است میآوریم :

در زمان پادشاهی غازان بسال ۷۲۰ در مسجد جامع علوی را بجرم اینکه  
«بعد از اداء نماز جمعه نماز فرض را باز گذاشت و دعوی او آن بود که نماز در عقب  
این امامان درست نیست» بکشتند و غازانخان «از آن حرکت ناپسندیده بسیار رنجیده  
و گفته که بجهت کثرت نماز چون یکیرا توان کشتن خصوصاً علوی را» و بعد از آن پیوسته  
«متفحص احوال دین و ملت میبود و آزادانه استفاده میفرمود جمعی امرا و ایناق که  
میل بمذهب شیعه داشتند از آن جمله یکی طرمطاز بود پسر بایجو بخشی که از  
کودکی باز در نزد حضرت غازان بزرگ شده بود و گستاخ و در ولایت ری در میان  
شیعیان نشو و نما یافته پیوسته در حضرت پادشاه غازان تقویت آن مذهب میکرد و  
چون خاطر پادشاه از آن غوغای عام متغیر شده بود بدان سخنان که امیر طرمطاز گفתי  
گوش کردی و اکثر در محل قبول می افتاد و حکم رفت که چند عدد دارالسیاده در  
شهرهای بزرگ چون اصفهان و کاشان و سیواس روم و غیر آن بنیاد نهادند و املاک بسیار  
بر آن وقف فرمودند و در مشهد امیر المؤمنین و در شنب تبریز و غیره چنانکه هنوز  
اثر بعضی از آنها باقی است و پادشاه غازان خان را میلی تمام بدان طایفه بودی اما  
هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهره  
آنکه اظهار کند نبودی...»

## غلبه اسلام در عهد غازانخان و عوض شدن قضاوت مردم نسبت بغازانخان

باجلوس غازانخان مقام سیادت و نظارت عالیة خاقانها و دربار قراقرم در دربار ایران و اطاعتی که ایلخانان ایران از آنها داشتند از بین رفت . غازانخان فرمان داد کلمه شهادت را بجای نام و القاب خاقان روی سکهها نقش بزنند و در آخر او و امرا و سرانش بجای کلاه ، عمامه را اختیار نمودند و بحکم او کلیساهای و کنائس و بتخانههای مسیحی و یهودی و بودایی را ویران کردند تا اینکه پادشاه ارمنستان شفاعت و وساطت کرد و در نتیجه بهمین تخریب و انهدام معابد و بتخانههای کفار و مشرکین اکتفا رفت .

بر اثر اقدامات اسلامی غازانخان بدینی مردم نسبت بایلخانان و حمایت معنوی و باطنیشان از سلطان مصر از میان رفت و قضاوت مردم نسبت باوبکلی با آنچه نسبت بفرزندان چنگیز داشتند عوض شد چنانکه در سال ۶۹۸ هجری باو خبر رسید که چهار هزار نفر از مسلمین شام بدیار بکر هجوم کرده قلعه ماردین را مسخر خود ساخته اند و تاحد رأس عین پیش آمده و بواسطه غارت مساجد و قتل و غارت مسلمین مرتکب شایع بسیار شده اند . رسیدن این اخبار غازانخان را سخت متغیر کرد و از علما و ائمه بچاره اندیشی استفتا نمود . ایشان همه او را بدفاع بلاد اسلامی از تعرض متجاوزین و جلوگیری از مهاجمان تشویق نمودند و غازانخان بعنوان مجاهد و غازی اسلام و منجی مسلمین عازم هجوم بممالک مماليك شد و چون در لشکر کشی بشام (۶۹۹ هجری = ۱۲۹۹ میلادی) وارد دمشق شد بعد از تسلیم شهر و انقیاد و اطاعت سکنه آن، اعلامیه ای حاوی مقتضیات قرآنی صادر کرد بدین قرار که «من آمده ام تا سرزمین شام را از چنگ سلطان مردود و خارج از رحمت الهی (منظور سلطان مصر است) نجات بخشم ، و نباید در این شهر باحدی اذیت و آزار وارد آید» و قشون را از ورود بشهر و تعرض بمردم شهر منع فرمود ؛ ولی علی رغم نیت او بواسطه کینه متحدین ارمنستانی ایلخان و دشواری جلوگیری از سربازانی که بغارتگری خوگر بودند دمشق از آسیب نجات نیافت . سوگواری عمومی مردم ایران در مرگ غازان نشانه ای از علاقه و مباحث



مردم نسبت باو واز بین رفتن بدینی و کینه ایست که مسلمین نسبت باولاد چنگیز داشتند و بنظر میرسد این سوگواری عمومی جز از روی اخلاص و علاقه نبوده است زیرا اولاً پس از مرگ غازانخان اجباری نبوده است که عموم مردم درسوگواری شرکت کرده شیون و زاری کنند وبعلاوه خدمتیکه غازان بمذهب اسلام کرد مستوجب این قدردانی بود زیرا غازان مذهب اسلام را بمکاتتی که قبل از حمله چنگیز داشت برگرداند و بت پرستی را برانداخت و مزاحمت مسیحیان و یهودیان را از بین برد و با وضع یاسای غازانی هرج و مرج را بنظم و انتظام مبدل فرمود و حمایت اهل علم و ادب و رعایت فقرا و صلحا و رعیت را وجهه همت قرار داد و از ظاهری زشت و حقیر فهم و فراستی بی اندازه و اندیشه ای صائب و نظری نافذ و روحی حساس و طبعی بلند نمایان ساخت و بالاتر از همه بدبختی و محنتی را که در اثر قساوت و خشونت ایلخانان قبلی دامنگیر مردم ایران شده بود از بین برد و ابر سرافکنندگی و ذلتی را که بدست سلاطینی بیگانه و جبار و نا آشنا بروحیه و عواطف مردم و بی اعتنا و بسعادت و شقاوت آنها بر سر ساکنین این سرزمین سایه افکنده بود برطرف کرد .

بیمناسبت نیست که ملخصی از مطالبی را که پروفیسور برون بنقل از کتاب تاریخ مغول هوارث آورده است در اینجا نقل کنیم . برون میگوید : « وقتی که غازان مسلمان شد ارتباط خود را باخان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت ، چه تا آن تاریخ ایلخانان مغول زیر دست خاقان مغولستان و چین شمرده میشدند . از این تاریخ ببعده تفوق کلمه راهبان بودائی و دشمنی بر علماء اسلام موقوف شد . معبدها و بتخانه های ایشان بمدارس و مساجد تبدیل یافت ، علوم اسلامی که از جهاتی غنی و از جهاتی دیگر فقیر و ناتوان بود دوباره مورد احترام و تشویق واقع گردید ، همچنین مقدمات ترقی مادی که برای بهبودی اوضاع تبعه مظلوم و مقهور ایلخانان مغول لازم بود فراهم گشت » (۱)

## ( مسلمانان و تشیع سلطان محمد خدا بنده و اسلام در عهد او )

تمایل سلطان محمد اولجایتو بمذهب حنفی و وزیر رشیدالدین  
بمذهب شافعی

( یکی از مفصلترین و بهترین مدارک راجع بمذهب سلطان محمد خدا بنده  
مجمع التواریخ حافظ ابروست . در تاریخ مذکور درباره مذهب سلطان سعید اولجایتو  
بحشی مستوفی رفته و شرح داده است که چگونه او متمایل بمذهب حنفی بود و وزیر  
رشیدالدین تمایل بمذهب شافعی داشت و سپس رفته رفته سلطان را از مذهب حنفی  
برگرداندند و بر اثر اختلاف و مباحثات خشن و عداوت آمیز حنفیان و شافعیان مغول  
بدین اسلام بی اعتقاد شدند و نزدیک بود باغواء امراء مغول سلطان از اسلام برگردد  
تا اینکه ابرام و تمهیدات زیر کانه طرمطاز موجب شد که سلطان بمذهب اهل شیعہ  
در آمد و تشیع رونقی گرفت (۱) )

حافظ ابرو چنین مینویسد : « چون سلطان سعید اولجایتو بر سریر سلطنت  
ممکن شد جمعی از ائمه حنفی بوقتی که در خراسان بوده ، ملازم بوده اند و خاطر  
سلطان را بدان مذهب مایل گردانیده اند و چون سلطان از خراسان بیامد تقویت  
مذهب امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه میفرمود و آن طایفه را اعزاز و اکرام فرمودی  
و عظیم مایل بودی بمذهب اهل سنت و جماعت چنانکه نام خلفای اربعه بر زر و نقره  
فرمود نهادن و حنفیان عظیم مبالغت کردند و تعصبات چنانکه اکابر وزراء را از آن  
تعصبات رنجیدی و صاحب اعظم خواجه رشیدالدین رحمه الله را بمذهب شافعی داشت  
و سخت مایل بودی بائمه و علمای شافعیه و مجالست و مباحثه او با این طایفه بودی و  
از تعصبات حنفیان بغایت ملول بودی اما جهت خاطر پادشاه اظهار نکردی و با آن در  
ساختی و مولانا سعید قاضی القضاة نظام الدین عبدالملک مراغه که در علوم معقول و

منقول یگانه جهان و سر آمد دوران بود بشرف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره براهل علم فائق ، خواجه رشیدالدین پیش پادشاه تعریف او کرد و او را طلب داشته ملازم سلطان گردانید و قضاء ممالک ایران بدو مفوض شد و منظور نظر سلطان گشت و آن یگانه جهان شافعی مذهب را بگراف با ائمه حنفیه در حضور سلطان مباحثات می افتاد، ایشانرا الزام می فرمود و آن طایفه از مناظره و مباحثه او عاجز میشدند و سلطان را تقریر و مبحث او خوش آمد و مستحسن داشت و از فحواوی مباحثات حقیقت مذهب امام شافعی فهم می فرمود و این حکایت مشهور است که از مولانا قطب الدین شیرازی پرسیدند که اگر حنفی خواهد که شافعی شود چه کند مولانا در جواب فرمود سهل باشد بگوید لاله الا الله محمد رسول الله. فی الجمله سلطان مولانا نظام الدین را با انواع سیور غامیسی خود مخصوص گردانند و یرلیغ و پائیزه و خلعت و دیگر عواطف پادشاهانه و ملازم شد تا در سنه سبع و سبعمائه پسر صدر جهان بخارا بحضرت سلطان آمد جماعت حنفیان شکایت مولانا نظام الدین با او حکایت کردند که ما را او بعقیدت و مذهب در نظر پادشاه خوار گردانیده و باهانت و استخفاف مشهور گردانیده، او ایشانرا استمات داد و در روز جمعه بحضور سلطان روی بمولانا نظام الدین کرد و بر سیل استهزاء و افسوس مسئله نکاح مخلوقه من ماء الزنا القاء کرده و سؤال نمود مولانا در جواب روایتی بی فکر و تردد داد. گفت که این مسئله در مذهب امام شافعی رضی الله عنه بر این وجه نیست که شما تقریر می فرمائید و معینا معارض است بمسئله نکاح مادر و خواهر میان فریقین نزاع متمادی شد ایشان منکر شدند که در مذهب ابوحنیفه این مسئله نیست نظام الدین از منظومه که ملخص ترین کتب فقه حنفیان باشد این بیت بخواند:

ولیس فی لواطه من حد ولا لوطی الاخت بعدالعقد

ایشان فرمودند و از آن مباحثات بر وجه سلطان و امرا و وزراء رنجیدند و زمانی خاموش شدند و بهم دیگر می نگریدند سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست و بوثاق رفت قتلغشاه بادیگر امر اگفت که این چکار بود که ما کردیم و یاساویسون

چنگیزخان و پدران خود بگذاشتیم و بدین عرب رو آوردیم که بچندین قسم منقسم است و این رسوائی میان ایشان قائم که بامادر و دختر این حرکت میکنند و ما بدین اسلاف خود میرسیم و میان تمامت امراء و خواتین و اصحاب اردو ها این خبر شایع شد منتفر شدند و هر که را از اصحاب عجم (ظ: عمائم) میدیدند طنز و افسوس آغاز میکردند و طباع تمامت اترک از این قضیه نفرت گرفت و اتفاقاً هم در آن ایام بوقت مراجعت بگلستان رسید بر کوشکی که غازان خان در آن حوالی عمارت فرموده بعشرت مشغول شد شب رعد و برق و بارانی عظیم بود و چندکس از نزدیکان سلطان بصاعقه بمردند و سلطان از آن حالت مستشعر و مخوف (کذا . ظاهراً : مستشعر بخوف گشت . يقال « استشعر خوف الله » ای اجعله شعراً قلبك) گشت و بر فور کوچ فرمود بر عزیمت سطانیه و بعضی امراء عرضه داشتند که بموجب قواعد مغول و باسای چنگیز خان بر آتش میباید گذشت بخشیان را که صاحب این فن بودند حاضر کردند بخشیان گفتند که این واقعه از شومی مسلمانی است اگر پادشاه ترك آن گیرد از آتش گذشتن منجح آید و در مدت سه ماه در فتور و تذبذب میبودند سلطان در این فکر و تردد با این ایناقان وقتها میگذشت که مدتی است که در دین اسلام و ادراطاعات و عبادات کلفتی بسیار کشیدم ترك اسلام بکی چون توان کرد ...»

### حکیم مبانی اسلام در عهد سلطان اولجایتو و تمایل او بتشیع

در تاریخ روضة الصفا درباره مسلمانی و عقیده سلطان محمد خدا بنده بر محبت اهل بیت نبی و ولی چنین مسطور است : « و (پس از جلوس سلطان محمد اولجایتو) نخست حکم شد که کائناً من کان در تعظیم و تنظیم شرع محمدی ﷺ و ترویج احکام احمدی ﷺ سعی بلیغ نمایند و در مهم مملکت از یاسای غازان که تفصیل جزئیات و کلیات آن در موضع خود مذکور است تجاوز جایز ندارند . . . و چون عقیده سلطان محمد خدا بنده بر محبت اهل بیت نبی و ولی منطوی بود فرمان داد تا بر وجه دنا نیر لفظ علی ولی الله را در کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ گردانیدند

واسامی ساهیات ائمه معصومین ع را در مسکوکات نقش کردند و ضبط اوقاف ممالک محروسه بنظر اهتمام قتلقت قیابها الدین یعقوب مفوض گشت و از ایشان خط ستانند که حاصل آنرا بموجب شروط واقفان بمصرف وجوب رسانند و از اخذ عشر که ولایه و متصرفان سابق بخلاف شرع شریف میگرفته اند دست تصرف کشیده دارند و اگر بر احوال اوقاف وقوف حاصل نکنند یا در تدارک خللها معلوم توقف جایز شمردند در موقف خطاب و عتاب سلطان موقوف مانند» (۱)

راجع بعلت نام یافتن سلطان اولجایتو به خدا بنده و خربنده بعضی مؤرخین نوشته اند که سلطان محمد اولجایتو را بمناسبت تعلقی که بمذهب شیعه اظهار میداشته شیعیان خدا بنده لقب داده اند ولی اهل تسنن از راه دشمنی و کینه جوئی این کلمه را خربنده کرده و سلطان محمد اولجایتو بهمین علت در کتب قدما بهر دو عنوان خدا بنده و خربنده مذکور است (۲)

مادر اولجایتو که از قبیله عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا باسم

۱- روضة الصفا ص ۱۲۶ بیعد

۲- تاریخ مغول مرحوم اقبال ص ۳۰۸ . پروفور برون در کتاب تاریخ ادبیات خود ضمن شرح حال اولجایتو خدا بنده چنین میگوید که او «در زمان کودکی بر حسب میل مادرش اروک خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس دین مسیح گرفت لکن بعد از آن زوجه اش که در ابتدای عهد شباب با او زواج کرده بود او را بدین اسلام آورد . در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده اش لقب دادند ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدا بنده لقب یافت» (تاریخ ادبیات ایران ج ۳ ص ۴۹-۵۰) .

در باره ملقب شدن سلطان محمد اولجایتو بلقب خربنده اطلاع بر موارد زیر لازم است :

۱- سلطان محمد اولجایتو رسماً ملقب باین لقب بوده است چنانکه خواجه رشیدالدین وزیر در دیباچه تاریخ خود قطعه شعری درباره وجه لقب یافتن اولجایتو « خربنده » سروده است و از این ایات معلوم میشود که برخلاف نظر مرحوم عباس اقبال این لقب فقط زبازد دشمنان اولجایتو نبوده و از طرف معاندان بآن پادشاه داده نشده است زیرا در اینصورت خواجه رشیدالدین سلطان اولجایتو را رسماً «شاه خربنده» نمی نامید:

دوش در نام شاه خربنده فکر میکرد ساعتی بنده

نیکلامطابق آئین مسیح تعمیم دادولی پس از مرگ مادر اولجایتو زوجه‌ای مسلمان اختیار کرد و زوجه‌اش او را بقبول اسلام تشویق کرد و بر اثر نفوذ عامای حنفی بترتیبی که دیدیم اولجایتو مذهب حنفی را از مذاهب اربعه سنت پذیرفت و رسماً مسلمان شد و نام خلیفه اول را برمسکوکات نقش نموده بتشویق علمای این شعبه پرداخت . تقویت اولجایتو از مذهب حنفی موجب سختگیری و بدگویی علمای حنفی نسبت بمذاهب دیگر اسلام و آزار پیروان آنها شد ولی سلطان که اصولاً تعصبی نداشت

و بعلاوه چگونه ممکنست در دوره سلطنت آن پادشاه دشمنان و مخالفان او گستاخی را بجائی رسانده باشند که چنین لقبی باو بدهند و از آن عجیب‌ترین لقب تحقیری و وهن آور چنان رسمیتی پیدا کنند که وزیر پادشاه آن لقب تحقیر را بعنوان نام پادشاه بپذیرد.

۲- پروفوسور برون انگلیسی چنانکه دیدیم اشاره میکند که «در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خرنده‌اش لقب دادند . ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدا بنده لقب یافت» ولی اظهار نظر صریحی درباره علت و کیفیت پیدایش این لقب نمیکند و حتی از صفت «عجیب» که برای این «عنوان» بکار برده معلوم است که بچگونگی آن آگاه نبوده است.

۳- خواجه رشیدالدین وزیر نیز این لقب را شگفت آور و عجیب میدانند و درباره معنای آن و رمزی که دارد می‌اندیشد و اگرچه مفهوم «سایه خاص آفریننده» که بحساب جمل برای «شاه خرنده» میسازد از باب مدح و ظرافت شاعرانه بیرون نیست ولی ازدو بیت اول قطعه شعری که سروده میتوان دانست که اولاً «شاه خرنده» لقب و نام سلطان اولجایتو بوده نه ناسزائی از جانب دشمنان و ثانیاً مفهوم این لقب در نظر خواجه چندان روشن نیست و خواجه میکوشد با تمهید تفسیری نیکو کراهت و رکت این واژه را جبران کند:

دوش در نام شاه خرنده	فکر میکرد ساعتی بنده
که مگر معنی در این اسم است	که از آن غافل است خواننده
اندرون حرم بگوش آمد	که هوا خواه شاه فرخنده
معنی در حروف این لفظ است	که بشاه است سخت زبینه
عقد کن از ره حساب جمل	یک بیک حرف شاه خرنده
تا بدانی که هست معنی آن	«سایه خاص آفریننده»
نه حروف است آن و پانزده این	که بعقدند هر دو مانده
گوئی آن نه حروف چون صدفت	بده و پنج گوهر آگنده
یا طلسمیست اینهمایون اسم	بر در گنج ایزد افکنده
سر این اسم چون بدانستم	جمع شد خاطر پراکنده

بتوصیة خواجہ رشیدالدین فضل اللہ کہ از مذهب شافعی پیروی داشت نظام الدین عبدالملک مراٹھہ ای شافعی را ملازم حضرت کرد و سمت قاضی القضاۃ کل ایران داد و آن مناظرات و مباحثات بشرحیکہ رفت بین نظام الدین و پسر صدرجہان بخارائی حنفی واقع شد و کار از مباحثہ و مناظرہ بمخاصمہ و مفاخسہ کشید و طرفین برای پیش بردن نظر خود از بیان فضایح مذہبی و قبایح دینی و عقاید سخیفہ یکدیگر خودداری نکردند و در اثر این فضااحت و وضاحت و مناظرہ خصومت آمیز و نفاق خیزا بہت و

❁ کردم ادراک معنی و گفتم شاه خربندہ باد پایندہ

۴۔ مرحوم عباس اقبال نوشته اند کہ شیعیان سلطان اولجایتو را خدا بنده لقب داده اند و اہل تسنن اورا از راہ دشمنی خربندہ نامیدہ اند ولی چنانکہ دیدیم این نظر چندان درست بنظر نیاید. ۵۔ دولتشاہ سمرقندی میگوید علت اشتہار الجایتو باین اسم آن است کہ چون ارغون بمرد وغازان خان سلطنت یافت الجایتو از او فرار کرد و چندین سال بارمہای اسب و خر در نواحی کرمان و ہرمز سرگشتہ بیابانہا بود، از این سبب او را خربندہ گفتند. (تذکرہ دولتشاہ سمرقندی ص ۲۱۷)

۶۔ ادگار بلوشہ در مقدمہ بر تاریخ مغول رشیدالدین معتقد است کہ کلمہ خربندہ از کلمہ مغولی قوربندا و از لہجہ اردس خوربندا و از چینی اولپانتا کہ بمعنی سومی است، پیدا شدہ ولی علت اطلاق این لقب را بسلطان اولجایتو روشن نکرده است. (تاریخ مغول رشیدالدین چاپ پاریس ۱۹۱۰. مقدمہ)

۷۔ یکی از نظرہای قابل توجہ درباره لقب «خربندہ» اینست کہ چون اولجایتو متولد شد طفلی وجیہ و خوشگل بود. پدرش برای اینکه از آفت چشم زخم مصون ماند اسم کریمہ و زشت «خربندہ» را برای او اختیار کرد. قوت این نظر باتوجہ بعقیدہ مغول کہ نام زشت بفرزند خو بروی می نهند تا چشم زخم بر وی کارگر نیفتد معلوم میشود.

۸۔ ابن بطوطہ در رحلہ خود سبب تسمیہ سلطان اولجایتو را بہ «خربندہ» چنین بیان میکند: «و قیل ان سبب تسمیتہ بہذا لآخر ہوان التتر یسمون المولود باسم اول داخل علی البیت عند ولادته، فما ولد هذا السلطان كان اول داخل الزمال و ہم یسمونہ «خربندہ» فسمی بہ...» (رحلہ ابن بطوطہ، طبع مصر ص ۱۴۳). نظر ابن بطوطہ در این بارہ سخت سخیف است و توجہ را نشاید زیر اگر چنین وجہی برای تسمیہ «شاه خربندہ» می بود از نظر خواجہ رشیدالدین فضل اللہ، کہ بیش از ہر کس بواقعات دربار ایلخانان آشنائی داشت و تحقیق در این بارہ برایش میسر تر از ہر کس دیگر بود، پوشیدہ نمی ماند.

حرمت اسلام و مسلمانی را در نظر سلطان و امرای مغول از بین بردند و امرای مغول از اینکه دین ساده اجدادی خود را از دست داده چنین دینی را پذیرفته‌اند که اینهمه اختلاف و نفاق و عداوت بین علمای آنست تا جائیکه عالم شافعی میگوید اگر حنفی خواهد شافعی شود باید بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله ، متأسف و متحسر شدند و بخشیان مغول پیش آمدن طوفان و صاعقه و بلایای آسمانی را از شومی مسلمانی دانستند و سلطان را بترك اسلام و بازگشت بدین اجدادی ترغیب کردند ولی سلطان که مدتی از عمر را در اسلام و اجرای آداب آن بسر آورده بود و میفهمید که در برتری اسلام بر آئین‌ها و ادیان دیگر جای شك و در حقانیت آن تردیدی نیست و هر عیب که هست در مسلمانی حنفی‌ها و شافعی‌هاست نمیخواست و نمیتوانست برخلاف میل قلبی خود و وصیت برادر دست از اسلام بشوید و دوباره بپرستش بت بیجان بپردازد. در اینموقع امیر طرمطاز که از امرای زیرک و مسلمان دربار سلطان بود و راه رشاد را در پیروی از راه و رسم اولاد اطهار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یافته بود بترتیبی که بیاید سلطان را بقبول تشیع دعوت کرد و اگر چه نخست این توصیه و تشویق سلطان را سخت گران آمد و بیم «تهمت رفض» که دستمایه تکفیر اهل سنت بود تکانش داد ولی امیر طرمطاز با زیرکی تام مزایای تشیع و منافع آنرا چنان در برابر دیده دل سلطان آراسته گردانید که سلطان متوجه و متمایل بتشیع شد و چون از بخت بلند شیعیان قاضی نظام‌الدین مراغه‌ای که حامی مقتدر مذهب سنت محسوب میشد در سال ۷۰۹ اردو را برای ترتیب امر اوقاف آذربایجان ترك گفت طرفداران شیعه و امرای شیعی مذهب از فرصت استفاده کرده بر تبلیغ و ترغیب سلطان افزودند تا اینکه اولجايتو قبول تشیع کرد و اقدامات زیادی در ترویج مذهب تشیع بعمل آورد و حضور علامه حلی و پسرش فخرالمحققین فخرالدین محمد که از علمای معروف شیعه بودند ، در اردوی ایلخانی بر رونق تشیع افزود ولی چون اشاعه تشیع و تغییر خطبه و سکه در بلاد ایران با شکالاتی برخورد و مخالفت مردم را برانگیخت سلطان اولجايتو کم کم از سختگیری



در طرفداری از تشیع و اجرای رسوم آن کاست و در اواخر عمر او سنن مذهب سنت دوباره در قلمرو ایلخانی جاری شد.

## ابوسعید بهادرخان و اسلام در عهد او

در عهد ابوسعید بهادرخان که پادشاهی کریم ورشید و علم دوست بود آخرین ایلخان مقتدر سلسله ایلخانان ایران محسوب میشود اسلام و مسلمانی رونق خود را حفظ کرد و همچنان مذهب رسمی دربار ایلخانی بشمار میآید. سلطان و وزیر با کفایتش خواجه غیاث الدین محمد بن رشیدالدین هر دو حامی علوم و ادبیات و اسلام و سنن اسلامی بودند و اگر چه سلطان ابوسعید شخصاً تعصبی نداشت ولی با اشارت مشاورین مسلمان خود در اجرای قوانین اجتماعی اسلام و رعایت سنن و شعائر اسلامی جدی بلیغ مبذول داشت و بعضی کلیساها را بست و مسیحیان و یهود را محدود کرد. در سال ۷۱۹ هـ (۱۳۱۹-۱۳۱۸ م) قحط و غلای شدیدی در آسیای صغیر و نواحی دیگر روی داد و سال بعد طوفان شدیدی در گرفت و تگرگ سختی بارید؛ ابوسعید از این بلاها بوحشت افتاده از ائمه و علمای اسلام استمداد کرد و ائمه و علما این بلاهای آسمانرا معلول رواج خمر و زنا و فحشاء دانستند و محصول شومی میخانهها و طرب خانهها که در غالب بلاد در جوار مساجد و مدارس واقع شده بود شمردند و ابوسعید فرمان داد که در میخانهها را بستند و خمها را شکستند و تار چنگ و چغانه گسستند و مقرر فرمود که در هر مجلس فقط یک شراب فروشی برای رفع حاجت مسافرین و غیر مسلمین باز باشد. گفتیم که در اینموقع بر اثر اقدامات فدائیان اسمعیلیه شام که از طرف الملك الناصر برای قتل قراسنقر از امرای یاغی و مغضوب مصر بایران اعزام شده بودند روابط دربار ایلخانی با سلطان مصر رو بتیرگی رفته بود ولی بکوشش خواجه علیشاه مقدمات انعقاد قراردادی بین الملك الناصر و سلطان ابوسعید فراهم شد و الملك الناصر که خود مردی متعصب و سختگیر در اجرای قوانین و حدود شرعی بود و در ممالک خود خرید

و فروش باده را ممنوع ساخته و خراباتنها را بسته بود از اینکه سلطان ابوسعید نیز دست بنظائر این اقدامات زده است خوشحال شد و از سفرای ابوسعید با احترام استقبال کرد و عاقبة الامر در سال ۷۲۱ بین دو دولت عهدنامه ای دوستانه بسته شد.

## تشیع در دوره ایلخانان

چنانکه گذشت دوره ایلخانان مغول از لحاظ رواج تشیع و قوت یافتن آن مذهب دوره مشعشی محسوب میشود. توجه ب مذهب تشیع از عهد غازانخان شروع شد و آن ایلخان که بگواهی کلیه اسناد و مدارک تاریخی راجع بدوره ایلخانان ذهنی روشن و اندیشه ای عمیق و صدوری منشرح و استعدادی من لدن داشته است اگرچه تظاهر بتشیع نمیکرده ولی ولای حضرت علی علیه السلام و اولاد او را در دل داشته و گاه و بیگاه بمناسبتی این مهر و ولای باطنی را بظهور میرسانده است. ولی در روزگار او مذهب تسنن همچنان مذهب رسمی ممالک ایلخانی بود تا اینکه در عهد سلطان محمد اول بجای تو بترتیبی که دیدیم و بتفصیلی که خواهیم دید مذهب تشیع رسمیت یافت و تا اواخر عمر آن پادشاه مذهب رسمی دربار ایلخانی بشمار رفت.

عواملی را که موجب توجه و تمایل ایلخانان و بخصوص غازانخان و سلطان محمد خدابنده ب مذهب تشیع شده نگارنده چنین تشخیص میدهد:

۱- ایلخانان تازه مسلمان که دین اسلام را پذیرفته بودند با ذهنی فارغ و خالی از سوابق تقلیدی و سنن سینه بسینه و ریشه دار مذهب سنت دین تازه را دین محمدی میشناختند و علاقه و اعتماد بآن حضرت را طبعاً بفرزندان و خاندان جلیل حضرتش تعمیم میدادند و از جحیت حضرت علی علیه السلام و اولاد او در سرپرستی و هدایت معنوی مسلمین برایشان طبیعی تر و منطقی تر از خلافت و ریاست خلفای اربعه جلوه میکرد و تصور غریزی و طبیعی سلطنت موروثی را در مورد سلطنت معنوی خاندان رسول نیز نمی توانستند از ذهن خود دور کنند و این سلطنت موروثی را شایسته تر از حکومت

نامانوس ابوبکر و عمر و عثمان میدیدند و بعلاوه قبول اساس مذهب سنت یا جمهوریت اسلامی را چنانکه امیر طرمطاز هم بسططان ابوسعید گوشزد کرده بود با اصول سلطنت و اساس حکومت توارثی ایلخاننی و رسوم یاسای چنگیزی سازگار نمی یافتند.

۲ - ایلخانان مسلمان متوجه بودند که قبول اسلام و پذیرفتن مذهب سنت ، تبعیت تلویحی بلکه تصریحی از سیاست و اساس خلافت بنی عباس که بدست مؤسس سلسله خودشان یعنی هولانگوخان بر باد رفته بود محسوب میشود و آثار این توجه و ناراحتی را در دوره حکومت غازانخان بخوبی حس میکنیم چنانکه چون سلطان مصر در پاسخ نامه غازانخان که خواسته بود نام ایلخان ایران را در ممالک مصر و شام در خطبه جاری و بر سکه نقش سازند نوشت که این تقاضا قابل قبول است مشروط بر اینکه در یکطرف سکه نام سلطان مصر در زیر عبارت «لا اله الا الله» و بر جانب دیگرش نام سلطان محمود غازان در زیر نام امیر المؤمنین خلیفه عباسی نقش شود غازانخان آنچنان خشمناک شد که اگر منع ایمان قلبی و مصلحت جهانداری نبود ممکن بود از مسلمانی پشیمان شود . غازانخان که مسلمانی مؤمن بود و در تقویت اسلام و مسلمانی از بذل مجهود مضایقتی نداشت میدید که مذهب سنت خواه نا خواه از نفوذ معنوی «خلافت عباسی» که حربه دست سلاطین مصر محسوب میشد برکنار نیست و از طرف دیگر در مقابل ملک مصر که مظهر قدرت اسلامی و حافظ اسلام شناخته شده بود با وجود اسلام آوردن و خدمت با اسلام احساس بیگانگی در بین مسلمین میکرد و بعلاوه با وحدت کامل دین و مذهب در ایران و مصر و شام اتخاذ سیاست قاطع و معقول ضد مصر را غیر ممکن میدید و از اینرو طبعاً متمایل بروشی بود که با حفظ اساس دین مورد اعتقادش خالی از معایب و مضار سابق الذکر باشد و چنین روشی و مذهبی جز مذهب تشیع که هم متضمن بستگی بیشتر با رسول بزرگوار اسلام

وهم بری از معایب مذکور بود نمی توانست باشد (۱).

۳- اصولاً محیط ایران از آغاز تسلط بمناسباتیکه جای بحث آن نیست محیط چندان مساعدی برای مذهب سنت نبوده و همواره آثار توجه بشیعه، اگر چه خیلی جزئی بوده باشد، در خلال حوادث و اتفاقات این سرزمین مشهود بوده و روشن است

۱- در کتاب « سرگذشت سه اختر تابناک ایران » بقام آقای رحیم زاده صفوی مطالبی راجع به سیاست مذهبی ایلخانان و تمایل آنان به مذهب تشیع آمده است که اطلاع بر آنها خالی از فایده نیست.

مؤلف کتاب مذکور چنین گوید: « غازان خان هنگامیکه مسلمان میشد باین نکته متوجه بود که هر گاه به مذهب اهل سنت و جماعت در آید ناگزیر خواهد شد که از خلیفه عباسی مصر پیروی نماید و طبعاً سیاست و قدرت بادولت مصر خواهد شد و نتیجه این کار پیشرفت دشمن دیرین و ناکامی مغول می باشد این بود که مذهب شیعه را پسندید. عجب آنست که بسیاری از مؤرخین معاصر ما متوجه نشده یا نخواسته اند متوجه شوند که غازان خان به مذهب شیعه گرائیده و معاصرین ما تشیع را فقط به برادرش سلطان محمد اول جایتو نسبت میدهند و حال آنکه خواند میر در حبیب السیر و خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر کسبه جامع التواریخ خود را زیر نظر شخص غازان خان تألیف کرده است با اشارات روشن تر از تصریح این معنی را می نگارد چنانکه نقل میکند سلطان محمود غازان در پاسخ پرسش برخی ها چنین فرمود که « من حضرت رسول اکرم را دوبار در خواب دیده ام و در خدمت ایشان فقط حضرت علی ع و دو فرزندش امام حسن و امام حسین حضور داشتند » و بویژه این جمله را از قول سلطان می نویسد: « من منکر دیگران نیستم اما چون حضرت رسول ص فقط درباره فرزندانش بمن توصیه فرمود نسبت بایشان اخلاص و ارادت می ورزم ... » طبعی است که عبارت « من منکر دیگران نیستم » از يك پادشاه تازه مسلمان که میخواهد رعایای مسلمان خود را از هر مذهب که باشند خواه سنی و خواه شیعه هواخواه خویش گرداند کافیست که میل او را نشان دهد که بکدام جانب است. در اینجا باید یاد آور شویم که مذهب شیعه در آن دوره با لعن و سب خلفا همراه نبود و فقط سب معاویه و لعن یزید را جایز می شمردند و اما طریقه غالبین یعنی تندروهای شیعه با عراب جبل عامل و اعراب جزایر بحرین انحصار داشت و روایتی هم هست که لعن شیخین میانه بعضی از صوفیه وجود داشته و جزء اسرار فقر تعلیم میشده است ... خلاصه آنکه مغول در ایران مذهب شیعه را تقویت کرد و باحفاظ سیاسی ترویج تشیع هم برفع استقلال ایران و هم برفع سلطنت مغول بود که میخواست با دولت مصر پنجه در افکند. بسیاری از طوایف ترک در دوره مغول نه فقط شیعه دوازده امامی شدند بلکه در تشیع از حد عقول و معتدلتر

که در چنین محیطی بعد از انقراض خلافت عباسی و زوال قدرت هر کزی دستگاہ حامی مذهب سنت و روی کار آمدن حکومت و سلطنتی که اگر هم تمایل ظاهری بتشیع نداشت از مذهب سنت هم طرفداری نمی‌کرد تاچه اندازه موجبات تبلیغ بنفع تشیع فراهم خواهد بود.

۴ - آزادی بحث و مناظره در دربار ایلخانی و اجازه یافتن علمای شیعه ببحث آزادانه درباره مزایای مذهب خود و رد دلائل و اعتراضات مخالفین که طبعاً، با توجه بموجبات دیگری که ذکر شد، در مزاج ایلخان مؤثر می‌افتاد.

۵ - فضیحت علمای تسنن در اثر مباحثات و مناظرات خصومت آمیز و وقیعت علمای حنفی و شافعی در عرض همدیگر که بشرحیکه گذشت موجب ملال و تغیر خاطر ایلخان و پشیمانی امرای مغول از قبول اسلام گشت و زمینه را برای تأثیر تبلیغ علمای شیعه و امرای طرفدار تشیع فراهم ساخت.

۶ - نفوذ کلام و قوت منطق علامه حلّی و تشویق و ترغیب زیر کانه امیر طرمطاز بترتیبی که خواهیم دید.

تجاوز نمودند چنانچه طایفه آق قویونلو که بسطنت نیز رسیدند از آن قبیل بودند... بعد از مغول دوره امیر تیمور و هجوم او بشامات روی داد و امیر تیمور خود را شیعه مشرب نشان می‌داد و بعد از آن دوره هم که عهد صفویه بود هر چند دولت عثمانی سلطنت مصر را برانداخت اما پیوسته با ایران در جنگ بود و مسئله سنی و شیعه هم بهانه بی‌شرمانه آن جنگها قرار می‌گرفت... مسئله تشیع امیر تیمور نیز تاحدی بتشیع مغولان شباهت داشت زیرا امیر تیمور میخواست ببلاد سوریه و مصر و عثمانی بتازد و پادشاه مصر و سلاطین عثمانی سلطنت خود را چون بفرمان خلیفه عباسی تکیه داشت مشروع می‌شردند و بطوری که مکرر طی نامه‌هایی به امیر تیمور نوشته‌اند خویشان و سپاهیان خویش را «مجاهدین اسلام» معرفی مینمودند. در چنین وضعی لازم بود امیر تیمور متمایل بمذهب شیعه باشد تا بتواند نسبت بخلیفه و طریقه او درباره پیروانش اظهار بی‌اعتقادی نموده عیب‌جویی و ایراد وارد کند. در موضوع تشیع تیمور مؤرخین عرب که معاصر او بوده‌اند و کسانی که در حلب و در شام بصحبت او رسیده‌اند اتفاق در نظر دارند.

### تمایل غازانخان بتشیع ودوستی او در حق خاندان رسول

حافظ ابرو نوشته است که «پادشاه غازان را میلی تمام بدان طایفه (اهل تشیع) بود اما هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی ورعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهره آنکه اظهار کند نبودی» (۱).

خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ مبارک غازانی تصریح میکند که «وخطبه وسکه ممالک بنام مبارک اوست و فرمود تادرستهای طالا هر يك صد مثقال زدند ... و آیات قرآن و اسامی دوازده امام علیهم السلام بر آن سکه منقوش است» (۲).

حکایت هشتم از تاریخ مبارک غازانی نیز «در دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول علیه السلام» است که عیناً نقل میکنیم: «پادشاه اسلام خلد سلطانه دو نوبت جمال خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دیده و پیغامبر علیه الصلوات و السلام او را به واعید خوب مستظهر گردانیده و میان ایشان محاوره بسیار رفته و امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین علیهم السلام بانبی صلوات الله علیه بهم بوده اند و تعریف ایشان فرموده و گفته می باید که شما برادران باشید و فرمود تا پادشاه اسلام با ایشان معانقه کرده و از جانین برادری قبول کرده اند و از آن وقت باز پادشاه اسلام را نیز بسیاری گشایش و فتوحها دست داد و از آن جمله معتبرترین آن بود که این خیرات و ضبط و ترتیب عدل و سیاست در عالم شائع گردانید و او را توفیق حصول نیک نامی دست داد و خویشتن را ذخیره چندین دعاء خیر خلائق اندوخت بزرگتر ازین سعادت و موهبتی چه تواند بود و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیادت شد و همواره جهت سبیل الحاج مددها میفرماید و مزارات خاندان را زیارت کند و نذرها پذیرد و فرستد و سادات را عزیز و محترم دارد و صدقات و اذارات در حق ایشان فرماید و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی

می ساخت و اوقاف معین میفرمود و وظائف و مشاھرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوائف هست و از آن سادات نیست از آن علویان نیز واجب است و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالک در بلاد معتبر چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دارالسیاده سازند تا سادات آنجا فرو آیند و جهت مصالح ایشان و جبهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بنکر آن ناطق است معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات او بآبهره باشند و همواره در عبارات آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را علیه الصلوة والسلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت می ورزم و الا معاذ الله که منکر صحابه شوم و فرمود تا جهت مشھد حسین علیه السلام نهری جاری گردانیدند چنانکه شرح حال آن بیاید و همواره نعت خاندان فرماید بی تعصب چه بحمد الله و منه حکیم و کاملست حق تعالی این پادشاه عادل کامل را سالهای نامتناهی بعالمیان ارزانی دارد» (۱)

خواجه رشیدالدین مینویسد که غیازانخان قبل از اسلام آوردن و بعد از آن بزیارت مشھد مقدس طوس و مشھد مقدس حضرت علی علیه السلام مشرف شد :

« در اوائل حال در خراسان بزیارت مشھد مقدس طوس علی ساکنه السلم و تربت سلطان بایزید و ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء آنجا روح الله رمسپه رفته بود ... و بعد از آن چون مسلمان شد زیارت مشھد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیای بغداد قدس الله ارواحهم دریافت و روزی فرمود که کسی که برین وجه مرده باشد مشھد و مزار او برین گونه بود او را چگونه از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگرانست» (۲)

در جای دیگر خواجه رشیدالدین ضمن شرح دادن واقعه پیر یعقوب باغبانی

آورده است که چون پیر یعقوب و یاران‌ش در حضور غازان‌خان حاکمه شدند و گناه برایشان ثابت گشت « یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی‌اند بنگریم تا قوت ایشان غالب‌تر است یا از آن‌تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را ییاسا رسانیدند» (۱) .

پروفسور ادوارد برون در کتاب تاریخ ادبیات خود تحت عنوان «تمایل‌غازان با اصول عقاید شیعه» چنین مینویسد: «اسلامیت در غازان بنیانی محکم داشت ، و تمایل نمایانی نسبت بشیعه و اصول عقاید آنان بروز میداد و بطوریکه ذکر شد حرم مبارک کربلا را بهدایا و تحف خود مزین و غنی ساخت . همچنین به مقبره امام هشتم علی بن موسی الرضا ع در مشهد نذور و موقوفاتی تقدیم کرد . این ایمان و عقیده او تاچه درجه به خلوص عقیدت قلبی و باطنی ربط داشته یا اینکه معلل بعلم سیاسی بوده است مسئله ایست قابل بحث . علی ای حال مسلمانی او برای ایران نعمت و سعادت می‌شود» (۲) .

در جای دیگر باز زیارت دشت کربلا از طرف غازان اشاره میکند و تمایل قلبی او را بمذهب شیعه تأیید مینماید: «در آخر ژانویه ۱۳۰۳ ، غازان باز برزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه از رود فرات گذر نموده به کربلا فرود آمد، نظر بتمایل قلبی که بمذهب شیعه داشت آن وادی مقدس را زیارت نموده بآن بقعه مبارکه هدیه‌های شاهانه نیاز کرد» (۳)

قاضی نورالله شوشتری در مجلس هشتم از مجالس المؤمنین که «در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر والا بصر» است شرح احوال سلطان محمود غازانرا باسبک و سلیقه مخصوص شیعه سازی و امامیه پرداز می‌خورد

۱- تاریخ مبارک‌غازانی ص ۱۵۳

۲- تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۴۷

۳- برون ص ۴۴



آورده و از ورای «عینک» شیعه‌بین غازانخانرا شیعهٔ مسلم پنداشته و باثبات ارادت او بخاندان نبوت و حمایت کلی از تشیع که ثابت است قناعت نورزیده و تصریح وزیر فاضل خواجه رشیدالدین فضل‌الله را باینکه غازانخان «همواره در عبارت آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را علیه الصلوة و السلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه باهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم والا معاذالله که منکر صحابه شوم» (۱) از باب مصلحت و «اصلاح حال سلطان در نظر سنیان» دانسته است. نکتهٔ قابل ذکر اینست که از مطالب مجالس المؤمنین آنچه که جنبهٔ تتبع و استفاده از مدارک و منابع مختلفه دارد مفید و قابل استفاده است ولی آنجا که قاضی نورالله شوشتری توسن استنباط و اجتهاد شخصی را بجولان در می‌آورد تشخیص درست از نا درست مشکل می‌شود و اعتماد را نشاید چنانکه باکمال سهوات هولاکو خان بن تولی خانرا مسلمان کرده و کسانیرا که اسلام او را مستبعد می‌شمارند قاصر و نظرشانرا از باب سخایف اوهام دانسته است. صاحب مجالس المؤمنین دربارهٔ غازانخان چنین می‌نویسد:

«سلطان غازان بن ارغون خان بن اباق خان بن هلاکو خان در سن بیست و پنج سالگی در ساخ ذی‌حجهٔ سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه بر تخت موروث جلوس نموده قبل از این در شعبان این سال بر دست شیخ ابراهیم حموی اسلام آورده قرب هشتاد هزار نفر از کبیر و صغیر مغول به تبعیت او بدان سعادت رسیدند و غازان مسمی بمحمود و برادرش خدا بنده مسمی بمحمد شدند و بر وجهی که حافظ ابرو در تاریخ خود تصریح بآن نموده در سنهٔ اثنین و سبعمائه از مذهب باطل اهل سنت و جماعه تنفر یافته بمذهب حق امامیهٔ اثنی عشریه انتقال نمود خواجه رشید مشهور که وزیر سلطان غازان بوده در تاریخ غازانی که تألیف نموده آورده که سبب دوستی پادشاه اسلام خلدالله سلطانه نسبت

بخاندان رسول صلوات الله علیه وآله و اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که در نوبت جمال با کمال خواجه کاینات را علیه افضل الصلوات بخواب دید ... (السخ بشرحیکه گذشت) این است کلام خواجه رشید و بر صاحبان هوش پوشیده نخواهد بود که از آنجا که شیوه کفایه مآبی و زراست خواسته که اصلاح حال سلطان در نظر سنیان نماید و لهذا در تقریر عقیده سلطان زبانرا در پس دندان گرفته و حرف زده و قول او که بی تعصب تعریف خاندان مینماید چه بحمد الله و المنة که حکیم کامل است با آنچه گفتیم اشعار تمام دارد هر کراهوشی است هر موی در تن او گوشی است» .

### رسمیت یافتن تشیع در عهد سلطان محمد خدا بنده

چنانکه در فصل «مسلمانی و تشیع سلطان محمد خدا بنده و اسلام در عهد او» دیدیم جمعی از ائمه حنفی بوقتی که اولجایتو در خراسان بوده ، ملازم او بودند و خاطر سلطانرا بدان مذهب مایل گردانیدند و چون سلطان از خراسان بیامد و بر تخت ایلخانی جلوس کرد تقویت مذهب امام ابوحنیفه را پیش گرفت تا اینکه با استدعای خواجه رشیدالدین وزیر که مذهب شافعی داشت مولانا نظام الدین عبدالملک مراغه را که از علمای بزرگ شافعی مذهب بلکه اعلم علمای اهل سنت بود ملازم درگاه گردانید و قاضی القضاتی ممالک ایران بدو تفویض کرد و مولانا نظام الدین مباحثات فراوانی با علمای حنفی کرد و جمله را بمالانید و منظور نظر سلطان گشت و میلی در باطن سلطان نسبت بمذهب امام شافعی پدید آمد ولی چون کار مناظره و مباحثه بر سوائی و فضاحت و خصومت و عداوت انجامید و طرفین در حضور سلطان برای مغلوب ساختن یکدیگر و اثبات رجحان مذهب خود و بطلان مذهب طرف اثبات نفاق و اختلاف و فضایح دین اسلام کردند سلطان رنجیده خاطر گشت و امرای مغول از مسلمانی پشیمان گشتند « که این چکار بود که ما کردیم و یاساویسون چنگیزخان و پدران خود بگذاشتیم و بدین عرب رو آوریم که بچندین قسم منقسم است و این

رسوایی میان ایشان قائم که با مادر و دختر این حرکت میکنند» و تصادفاً در اینموقع طوفان ورعد و برق حادث شد و چندکس از نزدیکان سلطان بصاعقه بمردند و امرا و بخشیان مغول اینهمه را از شومی مسلمانی دانستند و سلطان محمد را بترك اسلام تحریض کردند ولی سلطان در فکر و تردد بود و بترك اسلام راضی نمیشد و میگفت «مدتی است در دین اسلام و ادراطاعات و عبادات کلفتی بسیار کشیدم ترك اسلام بکلی چون توان گفت !»

اکنون ماجرای تشیع سلطان محمد خدا بنده را بعد از حصول این تردید و تردد آنچنانکه حافظ ابرو در مجمع التواریخ آورده است (۱) نقل میکنیم : «در اثنای این تحیر امیر طرمطاز عرضه داشت که غازانخان که از ا عقل و اکمل جهانیان بود بسبب اعتقادات میل بمذهب شیعه فرمود سلطان راهمان اختیار می باید کرد سلطان فرمود که مذهب شیعه کدام است ؟ طرمطاز گفت : آنکه برفض مشهور است . سلطان بانگ بر روی زد و گفت : ای بدبخت مرا رافضی سازی !! طرمطاز بتمهید عذر وی مشغول گشت و مذهب شیعه را در سمع سلطان تزئینی داد و او مردی فصیح و محیل بود بتمهیدی تمام تزییف مذهب اهل سنت و جماعت میکرد با سلطان گفت که شیعه آنستکه میگویند که پادشاهی بعد از چنگیز از آن اروق او باشد و سنی آنست که گویند پادشاهی بعد از چنگیزخان از آن امراء قراجو باشد که نزدیکان چنگیزخان باشند و از این جنس مزخرفاتی چند تقریر کرد و سلطان را در غایت نیکو اعتقادی و میل طبیعت بدین اسلام و متابعت و محبت محمد رسول الله میل بدان طرف شد و در اثنای این حالت سید تاج الدین آوجی باجمعی از ائمه شیعه به حضرت آمد و زبان وقیعت در مذهب اهل سنت و جماعت کشیدند دائماً پادشاه را تحریض کردند و مولانا نظام الدین عبدالملك با ایشان نیز بمجادله و مناظره برخواست و با ائمه شیعه بحث کردی و قواعد مزیف ایشان را در نظر پادشاه آوردی و بسمع سلطان گذرانیدی و شیعیان را مالیده

داشتی و ایشان را با او کمال معارضه و قدرت مناظره نبودی اتفاقاً در آن زمستان بسبب کار اوقافی آذربایجان از حضرت غایب شد و پادشاه در اینحال سنه تسع و سبعمائه عزیمت بغداد کرد و چون بدانجا رسید بزیارت مشهد علی علیه السلام رفت اتفاقاً آنجا خوابی دید که دلالت میکرد در تقویت مسلمانی ، چون صورت واقعه با امراء بازگفت امراء متشیع که جمعی میل بدان طریقت داشتند سلطان را تحریص تمام کردند بر اختیار مذهب شیعه و سلطان مذهب شیعه اختیار فرمود و غلوی عظیم کردند در آن باب چنانکه سلطان با امرا و ایناقان خود مبالغت میکردند که تمامت این مذهب اختیار کنند بعضی رعایت حال سلطان را و بعضی از کم اعتقادی و بعضی بطبع خود مایل بودند بیشتر آن مذهب اختیار کردند و شیعیان را کار بالا گرفت و امرای سعید چوپان و ایسن قتلغ رحمه الله تعالی در مذهب اهل سنت صلب بودند و هرگز در اعتقاد ایشان هر دو فتوری ظاهر نشد تا بعدی که امرای دیگر که میل کرده بودند بحضور ایشان در آن حتی مجال سخن نداشتندی بلکه جماعت سادات و اهل شیعه که ملازم بندگی حضرت بودند از ایشان خائف بودندی و یلطایف الحیل تدبیر چندانکه خواستندی که ایشان را میل بدان طرف پدید کنند میسرشان نشد و حکم رفت که در تمامت ممالک ایران زمین تغییر کنند خطبه را و نام صحابه سه گانه رضی الله عنهم از خطبه بپندازند و بر نام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین سلام الله عليهم اختصار نمایند و تغییر سکه کردند در سنه تسع و سبعمائه از نام صحابه بانام امیر المؤمنین و حی علی خیر العمل در اذان اظهار کردند و در تمامت ممالک او لجاجتو سلطان این معنی منتشر شد الا در قزوین و مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت و ائمه آن طایفه را از اطراف طلب داشتند شیخ جمال الدین حسن بن المطهر الحلی بحضور آمد و او مردی دانشمند متبحر بود از تلامذه (در نسخه ملاحظه) خواجه نصیر الدین و در علوم معقول و منقول مشهور و یگانه جهان و تصنیفات بسیار ساخته و چون بحضور سلطان آمد دو نسخه بنام پادشاه تصنیف کرده بر رسم تحفه آورد یکی نهج الحق و کشف الغمة

والصدق در علم کلام و منهج الکرامه من باب الامامة در مذهب شيعه و اين دو کتاب از کتب معظمه آن طایفه است چون بحضرت سلطان رسيد سلطان او را و پسرش را مولانا فخرالدين محمد بن جمال الدين سنجاری و غير هم را اجازت فرمود که بوطن خود رفتند و میان جمال الدين بن المطهر و مولانا نظام الدين عبدالملك مناظرات بسيار واقع شد و مولانا نظام الدين احترام او عظيم کردی و در تعظيم او مبالغت نمودی و مباحثات ایشان از جهت استفادات و افادت بودی نه بر طریق جدل و لجاج و عناد و شيخ جمال الدين حسن بن المطهر هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در توقير و تعظيم صحابه رضوان الله عليهم مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه بد بگفتی منع تمام فرمودی و رنجش کردی و با سلطان سعيد خلوات داشتی و پسرش نیز در مجالس حاضر شدی و سلطان را بر محبت صحابه و تعظيم ایشان تحريص فرمودی و کلماتی را که شيعيان متعصب گویند بغایت منکر بودی و منع کردی و بانواع عاطفت و مرحمت از ادراکات و مرسومات و مسامحات در ولایت حله مخصوص شد و تا تاریخ سنه اربع و عشرين و سبعمائه در قيد حيوه بود و سيد بدرالدين نقیب مشهور طوس با جمعی سادات ملازم سلطان شد و هر چند از سادات بزرگوار چیزی که لایق منصب و شرف ایشان نباشد صادر نشده اما جمعی فتنان انارت نایره فتنه می کردند و مسلمانان را در شهرها زحمت میدادند و اهل سنت و جماعت نیز از این معنی منفعل نشدند و بر اعتقاد پاک و محبت صحابه مصطفی ص و مودت اهل بیت و تعظيم امیر المؤمنین علی و فرزندان او صلوات الله و سلامه علیه و عليهم اجمعین الی یوم الدين راسخ می بودند و هر چند از طرفین تعصبها قائم شد و بمحاجات و محاکات و غیره رسید اما بجائی نرسید و سلطان سعيد از غایت محبت دین اسلام و دوستی محمد رسول الله ص و اهل بیت او دائماً با علما در مناظره و مباحثه می بود و اهل علم را رونقی تمام و چنان علم دوست بود که بفرمود باستصواب و فکر خواجه رشیدالدين تا مدرسه سیاره بساختند از خیمهای کرباس و دائماً با اردو میگردانیدند و در آنجا مدرسی چند تعیین فرمود چنانکه شيخ

جمال‌الدین حسن بن المطهر و مولانا نظام‌الدین عبدالملک و مولانا نورالدین تستری و مولانا عضدالدین آوجی و سید برهان‌الدین عبری و قرب صد طالب علمرا در آنجا اثبات کردند و ترتیب مآکول و مابوس و اولاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیا فرمود تا در بندگی حضرت میباشند و در سطنیه در ابواب البر مبارک مدرسه انشاء فرمود ..

پروفسور برون نکته تازه‌ای بر مطالب مجمع‌التواریخ نمی‌افزاید ولی چون روش بیان خاصی دارد محض تتمیم فائدت بذکر آنچه که در کتاب تاریخ ادبیات خود راجع به «عقاید مذهبی اولجایتو» آورده است می‌پردازیم : تاج‌الدین آوجی ... شیعه متعصبی بود و کوشش بسیار مینمود که الجایتو را بطریق حقه امامیه وارد سازد، لکن آنچه که تاج‌الدین بدبخت در طلبش کوشش مینمود بطریقه دیگر حاصل شد و شرح این معنی آنست که الجایتو در ابتدا طریقه حنفی داشت و علماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودند بر کبر و نخوت میافزودند تا اینکه خواجه رشیدالدین وزیر سلطان را اغوانمود که نهج شافعی را منہج خود قرار دهد. از این رو مباحثه و احتجاج شدیدی مابین جمعی از علماء دو طریقه در حضور سلطان بوقوع رسید و همینکه از آتش غضب بجوش آمدند هر کدام از ایشان نسبت بطریقه دیگری تهمتها و نسبتهای زشت گفتند بحدی که الجایتو بهم بر آمده هر دو طایفه را مکروه داشت و حتی امراء مغول که از دیانت اسلام خاطری رنجه داشتند سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند آیا برای اینگونه عقاید سخیفه بوده است که آنان مذهب آبا و اجداد خود را از دست داده‌اند؟ و سپس سلطان را اغوا نمودند که بکیش و آئین مغول برگردد.

از تصادف در آن ایام طوفانی پراز رعد و برق بظهور رسید. بخشی‌ها یعنی روحانیون و کشیش‌های مغول آنرا بغضب آسمانی تعبیر نمودند (۱)، این طایفه که بحکم غازان از داخله مملکت رانده شده بودند در زمان الجایتو دوباره نمودار شدند. بالاخره

مدتی خاطر سلطان قرین شك و برديد بود . عاقبت امير طرمطاز او را تشويق نمود که رفتار غازان را سرمشق خود قرار دهد و طريق اماميه را پذيرد (۱) . سلطان سفری به نجف اشرف نمود و در آنجا رؤیائی برای او دست داد که معتقد شد بعد از پيغمبر اسلام مؤمنين بايد علی ابن ابيطالب و اولاد امجاد او را پیروی نمایند (۲) .

صاحب الدرر الكامنة في اعيان مائة الثامنة ، ابن حجر عسقلانی در شرح سلطان محمد اولجايتو نوشته است : «وكان حسن الاسلام لكن لعبت بعقله الامامية فترفض ، واسقط من الخطبة في بلاده ذكر الائمة الاعلى» (۳) .

درباره تمایل سلطان محمد خدا بنده بمذهب تشيع در کلیه منابع و تواریخ مطالبی از نوع آنچه حافظ ابرو آورده است ، و سابقاً دیدیم ، ذکر شده و مقایسه و مشابهت تشيع یا خلافت و امامت اثنی اسلामी را با سلطنت اثنی و حکومت توارثی ایلخانان علت عمده تمایل سلطان باین مذهب و رمیدگی ذهن او از مذهب تسنن دانسته و تحریص سلطان بتشيع و اثبات مزایای آن مذهب را در پیشگاه پادشاه غالباً بامیر طرمطاز نسبت داده اند ولی بعضی از مؤرخین علامه حلی را باعث اصلی توجه سلطان بتشيع و تمایل او بدان مذهب ذکر کرده اند در حالیکه چنانکه در روایت حافظ ابرو دیدیم پس از اقبال و توجه اولجايتو بمذهب شيعه و گرویدن او بمذهب مزبور علمای این مذهب از هر طرف عزم اردو کردند تا بیش از پیش تمایل سلطان را بمذهب شيعه جلب کنند و آن مذهب را در نظر سلطان آنچنان بیاریند که وسوسه اهل سنت و جماعت را محل تأثیر و مجال تغییر عقیده سلطان باقی نماند و از آن جمله علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی و پسرش فخر المحققین فخر الدین محمد بودند که با جمعی دیگر از پیشوایان تشيع به خدمت اولجايتو بسلطانیه شتافتند و علامه حلی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه

---

۱- رجوع شود بدهن جلد چهارم ص ۵۴۱ ، سکه موجود الجایتو متضمن اقرار بخلافت علی ابن ابيطالب است .

۲- تاریخ ادبیات برون ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۵۴-۵۵

۳- الدرر الكامنة في اعيان مائة الثامنة ج ۳ ش ۳۷۸

اثنا عشریه و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است برسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده پیشگاه اولجایتو آورد یکی کتاب نهج الحق و کشف الصدق در کلام دیگری منهاج الکرامه فی باب الامامة.

از جمله مؤرخینی که علامه حلی را مصاحب سلطان اولجایتو قبل از قبول اسلام و محرک او بقبول مذهب تشیع دانسته اند این بطوطه است که در سفرنامه خود میگوید: «پادشاه عراق یعنی سلطان محمد خدا بنده را در حال کفر فقیهی از فقهای شیعیان امامی بنام جمال الدین بن مطهر مصاحب بود و چون سلطان اسلام آورد و بتبع او قومی بسیار از تاتار بشرف اسلام در آمدند این فقیه مذهب شیعه را در پیش چشم او آراست و آنرا بمذاهب دیگر برتری داد و احوال صحابه و خلافت را بر او تقریر کرد و گفت که ابوبکر و عمر دو وزیر پیغمبر اسلام و حضرت علی بن ابی طالب داماد و وارث خلافت آن حضرت بوده اند و برای نمونه سلطنت اثنی خدا بنده را مثال آورد و گفت که سلطان با وجود آنکه در بدو حال بکفر سر میکرده و بقواعد دینی آگاهی نداشته باز بحق وارث اجداد خود گردیده است. این بیانات سلطان را بقبول تشیع مایل کرد و در این خصوص بعراقین و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان مراسلات فرستاد و مأمورین روانه نمود و اول شهری که فرستادگان سلطان بآنجا رسیدند بغداد و شیراز و اصفهان بود» (۱)

صاحب مجالس المؤمنین در مجلس هشتم از کتاب خود تشیع سلطان محمد خدا بنده و اوضاع مذهبی عهد او را مفصلاً شرح داده و بقبول خود «سبب انتقال سلطان غازان و سلطان الجایتو بمذهب حق اهل البیت علیهم السلام» را «بر وجهی که حافظ ابرو شافعی همدانی در تاریخ خود آورده» و شرح آن گذشت نقل کرده است و مطالبی از خود و منابع دیگر بر آن افزوده، که مناسب است قسمتی از آن در اینجا ذکر



شود: «در سنهٔ سبع میان صدرجهان بخاری حنفی و خواجه عبدالملک شافعی قاضی القضاة ممالک سلطان درباب مذهب مباحثه دست داده تقییح یکدیگر کرده‌اند و کار بجائی رسید که مدتی شعائر اسلام ازظاهر مرتفع بود تا آنکه درسنة ثمان درقشلاق بغداد سلطان بطواف نجف اشرف رفته خوابی دید و بسعی امیر طرمطاز رحمه الله و برکت صحبت شیخ علامه آیه الله علی الخاصة و العامة جمال الملة والدين حسن بن المطهر الحلی احله الله دارالمقامة مذهب حق امامیه اختیار کرد و درین باب بجمیع ممالک احکام اصدار یافت و خطبه و سکه باسامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام زیب و زینت یافت چنانکه بررخسار دنایر کلمه طیبه لاله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در سه سطر متوازی ابعاض متکافی اجرا نقش کردند و اسامی ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم برترتیب واقع پیرامن دایرهٔ مخمس اضلاع مرقوم گردانیدند . . . و ابن هلال در تاریخ خود که بنام شاه شجاع نوشته ذکر نموده که الجایتو سلطان محمد خدابنده روز دوشنبه منتصف ذی الحجة سنة ثلث و سبعمائه بر سریر پادشاهی نشست . . . و او را درجهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارة عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست داشتی و با خاندان محمد صلوات الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه بنام ایشان فرمود و بیشتر اوقات باشواغل جهانداری و موانع شهریاری بمباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت باعلما و صلحا داشتی و مسایل نیک مشکل پرسیدی و از خود نیز فکرهای نیک کردی و آنچه او را در خاطر آمدی برعلما عرض کردی . . . » . دردنبالهٔ مطالب بالا داستانهای از حسن درایت و تقریر سلطان اولجایتو و خداپرستی او بنقل از ابن هلال آمده است (۱)

### تجدید شعائر سنت در اواخر عمر سلطان اولجایتو

طرفداری سلطان از تشیع و ترویج آن مذهب از طرف دربار ایلخانی با مقاومت و مخالفت اهل سنت روبرو شد و مردم غالب بلاد ایران مخصوصاً اهل قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار حکم سلطان نرفتند و مردم بغداد و شیراز و اصفهان از اجرای فرمان سلطان دربارهٔ تغییر خطبه و آوردن نام حضرت امیر المؤمنین علی و امام دوم و سوم شیعیان در خطبه بجای نام خلفای ثلاثه جلوگیری کردند و سلطان که طبعی سالم و ملایم داشت و چندان متعصب نبود چون دید که مردم زیر بار احکام او نمیروند و جماعتی از امرای او بخصوص امرای مقتدری چون امیر چوپان و ایسن قتلغ در حفظ مذهب اهل سنت اصرار و تعصب دارند بهمین علل از حرارت اولی خود در طرفداری و هواخواهی از تشیع کاست و در اواخر عمر دوباره امر داد که نام خلفا را در سکه و خطبه داخل کنند و از دویرلیغی که اولجایتو در مرض موت صادر کرد یکی دایر بر تجدید ذکر نام خلفای راشدین در خطبهٔ نماز جمعه بود.

ابن بطوطه در سفرنامهٔ خود داستان مخالفت مردم بغداد و اصفهان و شیراز را با اجرای فرمان سلطان اولجایتو دربارهٔ حذف نام خلفای ثلاثه چنین آورده است: «... این بیانات سلطان را بقبول تشیع مایل کرد و در این خصوص بعراقین و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان مراسلات فرستاد و مأمورین روانه کرد و اول شهری که فرستادگان سلطان با آنجا رسیدند بغداد و شیراز و اصفهان بود. در بغداد مردم محلهٔ باب الازج که از اهل سنت و اکثر ایشان پیرو مذهب امام احمد بن حنبل اند از پذیرفتن او امر خدا بنده امتناع کردند و روز جمعه با اسلحه در مسجد جامع گرد آمدند و چون خطیب بر منبر بالا رفت ایشان که قریب دوازده هزار نفر مسلح بودند و حمایت بغداد را در عهده داشتند پیش خطیب قسم یاد کردند که اگر در خطبهٔ معمولی تعمیر دهد و بنقصان و افزایش مبادرت ورزد او و فرستادهٔ سلطان را بکشند، چه

سلطان امر کرده بود که اسامی خلفا و سایر صحابه را از خطبه بیندازند و جز اسم امیرالمومنین علی بن ابی طالب و صحابه‌ای که از آن حضرت تبعیت کرده‌اند مثل تمار نام دیگری را بر زبان نیاورند. خطیب از ترس جان خطبه را برسم معمول خواند و مردم شیراز و اصفهان نیز چنین کردند و فرستندگان سلطان صورت واقعه را در مراجعت باطلاع او رساندند. خداینده امر داد که قضاة بغداد و شیراز و اصفهان را بحضور او بیاورند و مأمورین نیز چنان کردند و آن سه نفر را که یکی از ایشان قاضی مجدالدین قاضی شیراز بود بقرباغ یعنی اراک بخدمت سلطان بردند و خداینده گفت که قضاة را پیش سگان درنده درشت بیکر بیندازند و این سگان که آنها را برای این کار آماده داشتند در زنجیر بودند و هر گاه که میخواستند تنی چند از مردم را پیش آنها بیندازند ایشان را آزاد در گودالی وسیع میافکندند و سگان را بر ایشان مسلط میگرداند. محکومین بیچاره از مقابل حیوانات درنده میگریختند ولی چون مفری نداشتند بالاخره طعمه درندگان میشدند. قاضی مجدالدین را پیش سگان انداختند ولی آن حیوانات برخلاف معتاد بر قاضی حمله نبردند بلکه دم خود را در پای او مالیدند و از هجوم باو خودداری کردند. چون خبر بخداینده رسید شتابان پیش قاضی آمد و خود را در پای او انداخت و بر آن بوسه داد و لباس خود را بیرون کرده بر قاضی پوشاند و رسم مغول بود که اگر سلطان جامه خاص خود را بکسی میبخشید مردم آنرا عظیمترین تشریفات میشمردند و آن را بعنوان افتخار خانوادگی بارث درخاندان خویش حفظ می نمودند و در میان جامه‌های سلطانی شریف‌ترین آنها شلوار بود. سلطان سپس قاضی مجدالدین را بارو آورد و امر داد که زنان حرم بتعظیم و تکریم او قیام کنند و بهمین علت از مذهب تشیع برگشت و ببلاد نوشت که مردم راهمچنان بر مذهب اهل سنت و جماعت باقی گذارند و قاضی را عطا داد و بسرزمین خویش برگرداند» (۱)

صاحب الدرر الكامنة في اعيان مائة الثامنة در اين باره چنين آورده است: « و كان فيما يقال قدر جمع عن الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم في ذلك: رأيت لخر بندا للمعين دراهماً يشابهها في خفة الوزن عقله عليها اسم خير المرسلين و صحبه لقد رايتني هذا التسنن كله »

### نبودن تعصب مذهبی در دوره مغول

یکی از مشخصات دوره ایلخانی نبودن تعصبات شدید مذهبی در این دوره و آزادی مذهب و دین است. ممکنست کسانی پاره‌ای از وقایع دوره ایلخانان را از قبیل حمایت بعضی ایلخانان مغول نظیر اباقاخان از دین مسیحیت، یا توطئه سعدالدوله یهود در عهد ارغونخان بر ضد اسلام و مسلمین، یا اقدامات سلطان احمد و غازانخان و سلطان محمد خدا بنده در تقویت و ترویج اسلام و بستن معابد و کنائس و کلیساها، دلیل وجود تعصب مذهبی در این دوره بشمار آورند ولی نگارنده معتقد است وقوع این وقایع در دوره ایلخانان هیچکدام دلیل وجود تعصب نیست بلکه چنين وقایع زود گذری خود دلیل تحول اجتماعی و مذهبی و انهدام بنیان تعصبات ریشه‌دار دیرین محسوب میشود و بر اثر مقرر نبودن مذهب خاص دولتی در قسمت اعظم عهد ایلخانان و تغییر پیاپی عقیده و مذهب سلاطین مغول سیاست مذهبی و تعصبات دینی در این دوره بازاری نداشت و از رونق افتاده بود. پادشاهان و امرای ایلخانی عقیده ثابت و خاصی درباره مذهب و دین نداشتند یعنی از یکطرف چون دین اجدادی خود را در برابر ادیان اسلام و مسیحیت ضعیف میدیدند عقیده خود را نسبت بدین اجدادی از دست داده بودند و از طرف دیگر در مورد اسلام هم چون دین انتخابی بود نه دین اجدادی و اصلی، تعصب و عقیده لایتغیر و ثابتی که معمولاً ناشی از سنن قومی و خانوادگی و تقلید است نمی‌توانستند داشته باشند و بدین ترتیب «تسلط مردمی با عقائد ساده و ابتدایی بر عالم اسلام» و سرگردانی و تردید ایلخانان در انتخاب عقیده ثابت و معین» و «ترك دین اجدادی و انتخاب و اختیار دین جدید» و «تدین بعضی از ایلخانان بدین مسیحیت و

ارتباط دربار ایلخانان با دربار پاپ و ممالک عیسوی اروپا» و «متردد بودن ایلخانان مسلمان در انتخاب یکی از مذاهب مختلف اسلام» و «اعتقاد عمومی مردم بمذهب اهل سنت و تمایل ایلخانان مسلمان بمذهب تشیع» و «بدینی غازانخان و اولجایتو بنتایج ترویج تسنن و بیم از حمایت آنمذهب بعلت خصوصت و ضدیت باخلیفه عباسی مصر و پادشاه مصر که مظهر تسنن و حامی اهل سنت و جماعت محسوب میشدند» و «توسعه قلمرو ایلخانان تاممالک دور دست و تماس با اقوام مختلف» موجب شد که تعصب و خشونت مذهبی (که زائیده ثبات اعتقاد و علاقمندی بمذهبی خاص و تأثیر سنن و اعتقادات دیرینه است) از بین برود و محیط مناسب و آزادی برای مباحثات و مناظرات مذهبی و تألیف و تصنیف کتب راجع بمذاهب مختلف بوجود آید. اکنون لازم است بذکر مظاهر عدم تعصب در این دوره بپردازیم:

۱- اغلب وزرای ایلخانان مغول چه در دوره ایلخانان غیر مسلمان و چه در عهد ایلخانان مسلمان ایرانی و مسلمان بوده از بزرگان و افاضل مسلمین بشمار میرفتند و با کمال صمیمیت و خلوص عقیدت از ائمه و علماء اسلام حمایت میکردند و اگر چه تقریباً همه وزراء ایلخانان فدای تهمت دشمنان و کشته تیغ بیداد و خشم و کین ایلخانان شدند ولی در این ضمن هرگز بتهمت و سعایت و مناقشه ای که مربوط بدین و مذهب و ضدیت و اختلافات مذهبی باشد بر نمیخوریم. همین موضوع یعنی تقرب و محترم بودن بزرگان اسلام در حضرت ایلخانان از عهد هولاکوخان تا روز انقراض آن سلسله، حکایت از این میکند که سیاست حکومت و جهانگیری و جهاننداری مغول و طرز فکر و عقیده خانهای مغول اصولاً رنگ تمایل دینی و اعتقاد مذهبی نداشته است.

۲- حتی قبل از عهد سلطنت غازانخان (که در دوره او دین اسلام رسماً و قطعاً بر قوت و جلوه دو روزه ادیان دیگر غایب یافت و دین رسمی دربار ایلخانی محسوب شد) امرا و بزرگان مغول در انتخاب ایلخانان توجهی بدین و مذهب ایلخان نداشتند و عقیده و مذهب ایلخانان را در نظرشان اهمیتی نبود چنانکه پس از مرگ اباقا

موقعی که در صدد انتخاب ایلیخان جدید بر آمدند بدون تردید و دودلی بر تکویدار اغول که مشرف بدین اسلام بود اتفاق کردند: «بعد از رحلت اباخان و مراسم تعزیت تا باحوال مملکت اختلال راه نیابد آقاواینی وار کان دولت واعیان حضرت که در اردو حاضر بودند باهم مشورت کرده بر سلطنت تکویدار اغول اتفاق نمودند و چون تکویدار اغول متقلد قلاده اسلام بود بسطان احمد موسوم گشت» (۱).

۳- ایلیخانان غیر مسلمان نه تنها در صدد تحمیل کیش و عقیده خود بمردم نبودند بلکه برای رعایت جانب مصلحت و جلب محبت مردم از منتهای موافقت و حسن سلوک بامسلمین خودداری نمیکردند چنانکه باید و که کیش عیسوی داشت و در احیای آداب این مذهب میکوشید نسبت بدین اسلام هم بدین نبود و برای دلجوئی مسلمین پسر خود را بادای نماز با ایشان میفرستاد.

۴- مقایسه روش و رویه ایلیخانان مغول باوضع تعصب آمیزی که قبل از دوره ایلیخانان در ممالک اسلامی وجود داشت، و دامنه آن تعصب حتی بزرگوار ایلیخانان نیز کشیده شده است، آزادی عقیده و عدم تعصب ایلیخانان را روشتر مینماید و چنانکه در شرح وقایع تاریخی دوره ایلیخانان و علل توجه مغول بقلع ریشه اسمعیلیه می بینیم تعصب تسنن و تکفیر فرق دیگر در آن دوره بسختی رایج بود و نفرت متعصبین مذهبی بر علیه فرق غیر تسنن بخصوص اسمعیلیه تاجائی شدت یافته بود که مردم و علماء اسلام از اینکه فرقه ای اسلامی را بدست قومی بیگانه و وحشی براندازند مبتهج و مسرور بودند و تعصب آنچنان دیده هارا کور کرده بود که احساسات وطنخواهی و غرور قومی فراموش شده بود. این تعصب تأسف آور مخصوص عوام نبود بلکه خواص و علما و بزرگان نیز از آن بکمال بهره مند بودند، و اصولاً محرک تعصب عوام و مردم ساده لوح جز همین تعصب و کوته نظری خواص که از روی تعصب و گاه از روی زیرکی و جاه طلبی آتش

نفاق و اختلاف و تعصب را دامن میزنند نبوده است و نیست. از نمونه‌های روشن این نوع تعصبات عمل زشت علاءالدین عطا ملک برادر خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان و مؤلف دانشمند تاریخ جهانگشای است در آتش زدن مدارك و کتب متعلق باصول یافروغ مذهب اسمعیلیه، و داستان آن چنین است:

«بعد از فتح الموت و استیصال اسمعیلیه در سنه ۶۴۵ عطا ملک بملاحظه آنکه مبادا کتابخانه الموت که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه تلف و غارت گردد و آن آثار نفیسه بکلی از میان برود بمحضر هولاکو عرضه داشت که نفایس کتب الموت را تزییع نتوان کرد هولاکو آن سخن را پسندیده فرمان داد تا علاءالدین بقلعه رفته مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانه ایشانرا که از عهد حسن صباح تا آنوقت قریب صد و هفتاد سال بود متدرجاً فراهم آورده بودند در مطالعه آورد و آنچه لایق خاصه پادشاه باشد جدا کند، مصنف بمطالعه کتابخانه و خزانه ایشان رفته آنچه مصاحف و نفایس کتب و آلات نجومی رصدخانه بود استخراج کرده باقی کتب را که متعلق باصول یافروغ مذهب ایشان بود باقرار خود تماماً بسوخت، و از جمله کتبی که مصنف از کتابخانه مذکوره استخراج کرده و خوش بختانه آنرا نسوخته است کتابی بوده مشتمل بروقایع احوال حسن صباح موسوم بسر گذشت سیدنا که خلاصه مختصری از آنرا خود مضمّن در جلد سوم جهانگشای و یک خلاصه مفصل تری از آنرا رشید الدین فضل‌الله در جلد دوم از جامع التواریخ در تاریخ اسمعیلیه الموت نقل کرده اند (۱). بواسطه اهمیت موضوع مناسب است که عین عبارت جهانگشای راجع بدین فقرات در اینجا نقل شود و آن در دو موضع است:

اول «چون حق تعالی بواسطه عزیه ت و حرکت پادشاه زاده گیتی هولاکو قلاع و رباع آن ملاعین قلع کرد و شر ایشان دفع وقت فتح الموت فرمان نفاذ یافت که مؤلف

این کتاب بر مستودعات خزانة و مستجمعات کتابخانه مطلع گردد تا آنچه لایق خاص باشد مستخرج کند غرض آنست که چون بمطالعة کتابخانه که از سالها باز جمع کرده بودند میرفت از کثرت اباطیل و فضول و اضالیل اصول در مذهب و عقیدت ایشان که با مصاحف مجید و انواع کتب نفیس ممتاز کرده بودند و نیک و بد را با هم مسح (۹) گردانیده آنچه مصاحف و نفایس کتب بود بر منوال *یخرج الحی من المیت* از آن میان استخراج می رفت مجلدی کتاب یافت مشتمل بر احوال و وقایع حسن صباح که ایشان آنرا سرگذشت سیدنا خوانند آنچه مقصود بود و مناسب سیاق این تاریخ نقل افتاد انتهى . موضع دوم « و بوقتی که در پای *تَمَسَّر* بودم بر هوس مطالعة کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را توضیح نتوان کرد پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا بمطالعة آن رفتم و آنچه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال *یخرج الحی من المیت* بیرون آوردم و آلات و صد از کراسی و کتاب *العَلَق* و اسطرابهای تام و نصفی و آلات دیگر که موجود بود ، و باقی آنچه تعلق بضاللت و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند بود و نه بمنقول معتمد بسوختم « انتهى (۱۰)

همان اندازه که خدمت عظاملك در حفظ نفایس کتب الموت در خورتحسین است و باید جزء خدمات وزراء و مشاورین ایرانی و مسلمان ایلیخانان بمیهن و دین خود ثبت شود ، عمل دیگرش که سوختن کتابهای متعلق باصول و فروع مذهب اسمعیلیه بود سزاوار تقبیح است و در هر صورت شدت تعصب و سنخ فکر و عقیده مردم آن روزگار را از عامه و خاصه از همین واقعه می توان استنباط کرد و نظر گاه محدود اهل آن ایام حتی دانشمندان و فضلا و علما را درباره علم و فایده علوم از همین عبارت عظاملك که میگوید « و باقی آنچه تعلق بضاللت و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند



بود و نه بمعقول معتمد بسوختم» می توان دریافت . قومی وحشی و بی تمدن با ستمغول عالم اسلام را مورد تاخت و تاز قرار میدهد و «می کشد و میسوزد و می برد و می رود» و مردمی متمدن و بافضل و بافضیلت یعنی مسلمین نیز همین معامله را بنوعی دیگر و بنام دیگر درباره اهل فرق و مذاهب دیگر در پیش میگیرند ، خودشانرا می کشند ، کتابهایشانرا میسوزند و از همان وحشیان مغولستان که «کشند و سوختند و بردند و رفتند» با سلام و صلوات دعوت میکنند که پس از رفتن دوباره با قدرت و جلال بیشتر برگردند برای اینکه اسمعیلیه یعنی برادران دینی خود را بدست آنان براندازند. آیا کدام تعجب آورتر و تأسف انگیزتر است ؟ : وحشیگری قومی وحشی و بی تمدن که آنچه مصلحت جهانگیری ایجاب میکند همان میکنند و بدین و مذهب مردم در ممالک متصرفی خود کار ندارند ؟ یا مردمی متمدن و تربیت یافته که با سلاح تعصب و خشونت رافضیه و اسمعیلیه را از بین می برند و برای از میان برداشتن این فرقه های مسلمان بابودائی و مسیحی همدست میشوند ؟ هولاکوی مغول خواجه نصیرالدین طوسی را مورد آنهمه مرحمت و عزت قرار میدهد و دست او را در حفظ علما و کتب و دعوت آنان و جمع آوری اینها ، در جمیع ممالک خود گشاده میگرداند و نظر عطا ملک را درباره حفظ نفایس کتب الموت از عرضه تلف و غارت گشتن می پذیرد ولی عطا ملک قسمت عمده آن کتابخانه را که بنظرش تعلق بضالات و غوایت اسمعیلیه داشت و نه بمنقول مستند بود و نه بمعقول معتمد غرضه حریق و آتش میسازد . اگر بخواهیم بدرستی تخفیف شدت تعصب را در دوره ایخانان دریا بیم باید عمل عطاملک را با کارهای خواجه رشیدالدین وزیر مقایسه کنیم و شخصیت عطاملک را که از پروردگان دوره ماقبل ایخانانست ، و در هر صورت قبل از دوره اصلی حکومت ایخانان که مورد بحث ماست میزیسته با شخصیت رشیدالدین وزیر که نمونه کامل فضل و فضیلت و وسعت نظر است بسنجیم . کتاب جامع التوازیخ تألیف وزیر خواجه رشیدالدین مظهر کامل روش تبعی و تحقیقی ناقدانه و نمونه بارز وسعت نظر و عدم تعصب خواجه

رشیدالدین میباشد و بحثهای آزاد و دور از تعصبی که در این کتاب راجع باقوام و ملل بخصوص اقوام غیر مسلمان و مذاهب و عقائد غیر اسلامی رفته است مطلقاً تا دوره خواجه رشیدالدین نظیر نداشته است و بعد از آن نیز کمتر نظیر دارد. سبک محققانه و روش دور از تعصب خواجه رشیدالدین در تألیف این کتاب در سبک مؤرخان بعد از خواجه رشید نیز مؤثر بوده چنانکه ابوسلیمان داود بناکتی تاریخ روضه اولوالالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب مشهور به تاریخ بناکتی را تحقیقاً بتعمیت و تقلید کتاب تاریخ کبیر رشیدالدین برشته تألیف در آورده است.

یکی از اهم علل آزادی مذهبی و نبودن تعصب در دوره مانحن فیه تأثیر ارتباط فوق العاده شرق و غرب در این دوره و آمد و شد اشخاص متعدد خارجی بدر بار ایلخانان است چنانکه آثار تألیف شده در خارج از قلمرو ایلخانان وضع محدود سابق را حفظ کرده از مزیت مورد بحث محروم مانده اند (۱).

۵ - مباحثات و مناظرات آزادانه بین علمای مذاهب مختلف اسلام در دربار ایلخانان مغول از مظاهر مهم آزادی مذهب و تخفیف تعصب در دوره مورد بحث محسوب میشود. مباحثات پسر صدر جهان بخارائی حنفی و علمای حنفی بامولانا نظام الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی و مناظرات و مجادلات سید تاج الدین آوجی و ائمه شیعه بامولانای مذکور و مناظرات علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی باهمو (۲) بشرحیکه گذشت همه حاکی از تحول اجتماعی و دینی عمیق و از رونق افتادن بازار تعصب و سیاست خشن مذهبی است.

۱- رک برون ج ۳ ص ۱۲۳-۱۲۴

۲- رک به ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۰۶ ببعده که مناظره جالبی بین علامه حلی و علمای مذاهب اربعه در حضور سلطان اولجایتو مذکور است. همچنین برای ترجمه حال علامه و مقام و اهمیت او این منابع را ببینید: الدرر الکامنه ۲: ۷۱ و دائرة المعارف اسلام (انگلیسی) ۲: ۲۷۷ و براکلن ۲: ۱۶۴ و تکملة براکلن ۲: ۲۰۶ و حبیب السیر ج ۳ ص ۱۹۷ و مجمع التواریخ حافظ ابرو (در ضمن وقایع سلطنت سلطان اولجایتو)

وحدت سیاست مذهبی مغول در اکناف امپراتوری مغول  
برفسور جرج ورنوسکی<sup>۱</sup> استاد دانشگاه ییل<sup>۲</sup> امریکا در کتاب «مغول و روسیه»<sup>۳</sup> مطالب مفیدی در باره سیاست ارفاق و تسامح مغول نسبت به مسیحیان و تقویت مبانی کلیسا نوشته است<sup>۴</sup> که از لحاظ مطالعه درباره سیاست مذهبی و جهاننداری آن قوم خونریز در اکناف قلمرو امپراتوری مغول متضمن نکات و فوائد فراوانیست و چون نقل عین آن مطالب موجب اطناب خواهد شد و بعلاوه اشاره بآن فقط از لحاظ مقایسه با سیاست جهاننداری ایلخانان است نخست رؤس مطالب مذکور را ذکر میکنیم و سپس بذکر پاره‌ای توضیحات میپردازیم.

از تحقیقات برفسور ورنوسکی بطور کلی مطالب زیر استفاده میشود :

۱- سیاست مغول در مناطق مسیحی نشین بر اساس تقویت کلیسا و جلب محبت و حمایت روحانیان مسیحی استوار بود و از خلال حوادث و وقایع دوره تسلط مغول اثریکه دلیل تعصب مذهبی باشد مشهود نیست .

۲- معاف داشتن طبقه روحانی و خانواده آنها از حقوق دیوانی .

۳- منسوخ شدن واگذاری اموال و حقوق دیوانی بطورمقاطعه بیبازرگانان مسلمان و انتخاب بیتکچیان مسؤول و کاردان و منظم ساختن امور مربوط باموال و حقوق دیوانی.

۴- مصون داشتن زمینهای کلیسا از مداخله حکام و عمال و معافی زمینها و موقوفات کلیساها و دیرها از عوارض و حقوق دیوانی

۵- در مقابل این بخششها و رفع اجحافها از روحانیان ارتدکس خواسته شده بود برای شخص منگو تیمور و خانواده او صمیمانه دعای خیر کنند .

۶- افزوده شدن بر شماره دیرها و رونق یافتن کلادیر نشینان .

ما در این یادداشت به پنج موضوع اشاره خواهیم کرد : نخست دور بودن سیاست جهانگشائی چنگیز از تعصب مذهبی، دوم لزوم تقسیم بندی دوره تسلط مغول بایران و تشخیص امتیازات خاص هر دوره ، سوم بحثی کلی درباره امتیاز عهد

---

۱- George Vernaosky ۲- Yale University ۳- The Mongols and Russia که بسال ۱۹۵۳ میلادی از طرف دانشگاه ییل نیوهون امریکا بطبع رسیده است ۴- ص ۳۷۹ - ۳۷۷

ایلخانان ایران، چهارم بحثی درباره مغول و مسیحیان، پنجم مقایسه موارد ششگانه اینکه از تحقیقات پرفسور جرج ورناسکی استفاده میشود با اقدامات ایلخانان در ایران:

### ۱- دور بودن سیاست جهانگشائی چنگیز از تعصب مذهبی و انتقام جوئی

خونریزیهای چنگیز و کشتارهای ستمکارانه او موضوعی مشهود و مصدق است ولی اینهمه مانع از آن نیست که مورخین منصف سنجایی روحی چنگیز و کفایت و عرضه و قوت اراده و قدرت تدبیر او را بستانند. حتی گروهی از مورخین را نظر اینست که چنگیز خونخواری و وحشیت و خشونت را با کفایت و عدل و عدم تبعیض جمع کرده بود. اقوام متمدن را بر اقوام وحشی و بیابانگرد رجحان می نهاد و خشونتی را که با اقوام وحشی و بیابانگرد داشت با شهرنشینان متمدن نداشت. علما و اهل حرف و صنایع را عزیز میداشت و بفرمان او سرداران مغول هر جا علما و هنرمندان را می یافتند بدرگاه خان میفرستادند. قتل و خونریزی و کشتار و غارت نیز روش عادی و شیوه طبیعی جهانگشائی او بشمار میامد و شاید بتوان قبول کرد که آنهمه کشتار و قتل و غارت از روی خشم و کین و بر اثر غلبه غضب و فکر انتقام نبود بلکه روش عادی چنگیز و ناشی از خوی جهانگیری او بود و تدبیر مسلم و یگانه کشور گشائی آنروزگار، بشمار میرفت. چنانکه در مقاله دین و مذهب در عهد ایلخانان نوشتیم طلیعه اقدامات چنگیز پس از مصمم شدن بحمله بادفع کوچلك خان و اعطاء آزادی مذهب بمردم ختن و کاشغر آشکار شد و مسلمانان آنحدود از این اقدام اتباع چنگیز سخت خشنود شدند و قدوم ایشانرا استقبال کردند. ولی اصولاً نبودن تعصب مذهبی در قوم مغول که در سرتاسر عهد ایلخانان نیز دیده میشود اثبات فضیلتی برای قوم مغول نمیکند و دراصل سببیت و خشونت آنها تردیدی بوجود نمیآورد بلکه حاکی از روحیه و روش آن قوم است و این روش و سیاست جز اقتضای طبیعت و گاهی

ایجاب سیاست علتی نداشت. این گفته دهن بسیار جالب میباشد که میگوید تنها مزیت انسانی قوم مغول این بود که « هرگز باحسن کینه جوئی و انتقام آلوده نبودند و حتی اسامی بعضی از اقوام را که نابود کردند نمیدانستند !! »

## ۲- ادوار مختلف تسلط مغول بر ایران

تقسیم بندی صحیح دوره تسلط مغول بر ایران با توجه بارزش هر دوره بنظر نگارنده باید چنین بعمل آید :

مسئله مغول از سال ۶۱۶ هجری آغاز میشود و بسال ۷۵۶ خاتمه می یابد (یعنی صد و چهل سال). این دوره صد و چهل ساله خود قابل تقسیم بدو دوره است .

۱- دوره ای که از سال ۶۱۶ یعنی شروع حمله چنگیز بایران آغاز میشود بسال ۶۵۱ که سال حرکت هلاکو بطرف این سرزمین است خاتمه می یابد .

۲- دوری که از سال ۶۵۱ یعنی سال حرکت هلاکو بایران آغاز میشود و بانجام کار انوشیروان در ۷۵۶ خاتمه می یابد

هریک از این دو دوره نیز قابل تقسیم است بدو دوره :

دوره اول ( ۶۱۶ - ۶۵۱ ) : ۱- از سال ۶۱۶ یعنی سال هجوم چنگیز بایران تا ۶۱۹ یعنی سال عزیمت چنگیز از ایران ، که بهتر است دوره قتل و غارت و هدم و ایلغار نامیده شود و طبیعی است که از چنین دوره ای انتظار « ادامه و پیشرفت علم و ادب و فرهنگ » داشتن انتظاری بیهوده است .

۲- از سال ۶۱۹ تا سال ۶۵۱ که در این مدت خانان مغول يك نفر را مستقیماً از مغولستان بعنوان حاکم جهت اداره این مملکت و سرداری قشون مقیم آن میفرستادند و این قبیل حکام بدستکاری عمال و دبیران ایرانی بجمع مالیات و اداره امور کشور و دفع مخالفین قیام میکردند . اگر دوره نخست را دوره جهانگشائی بنامیم این دوره را باید دوره برزج و تمشیت امور و سرو سامان دادن باوضاع در هم پاشیده

مملکت و تحکیم مبانی حکومت و مستقر ساختن پایه‌های جهان‌داری و ترمیم و برانپها بدانیم چنانکه از حکام ایندوره گرگوز و امیر ارغون تاجائیکه میسر بود، آباد ساختن خرابیها و تعمیم امن و عدالت و ترفیه مردم متوجه بودند و همین کوششها بود که کم‌کم زمینه را برای شروع دوره جهان‌داری مغول یعنی حکومت ایلخانی آماده ساخت. این دوره نیز دوره مساعدی برای پیشرفت علم و ادب و تشکیل حوزه‌های بزرگ علمی و ادبی محسوب نمیشود.

دوره دوم (۶۵۱ - ۷۵۶) نیز قابل تقسیم بدو دوره است :

۱- از سال ۶۵۱ یعنی حرکت هلاکو بایران که مبدأ تاریخ تشکیل حکومت ایلخانی محسوب میشود تا سال ۷۳۶ یعنی سال وفات سلطان ابوسعید بهادر خان بن اولجایتیو دوره طلایی و مشعشع حکومت ایلخانی بشمار میرود. این دوره با وجود حکومت مغول از بعضی لحاظها در زمینه علوم و ادبیات از ادوار کم‌نظیر علم و ادب ایران است

۲- از سال ۷۳۶ تا سال ۷۵۶ یعنی دوره ایلخانانیکه دست‌نشانده امرای متخاصم بودند و دوره تنزل حکومت ایلخانی محسوب میشود. در این دوره بر اثر از بین رفتن مرکزیت و وحدت حکومت و وقوع اختلافات و دشمنیها بین امرای دربار ایلخانان و نبودن امثال مشاورین و وزرای مدبر و باکفایت دانشمندی چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه غیاث‌الدین محمد توسعه دایره علم و ادب که در دوره غازانخان بحد اعلی رسیده بود دچار رکود گشت و دنباله تدابیر حکیمانانه آن رادمردان ایرانی که در بحبوحه قدرت خانان مغول و سبعترین حوزه‌های علمی و ادبی را پی‌ریزی کردند مهمل ماند.

گروهی از مورخین و محققین معتقدند که در عین اصالت و صحت تقسیم بندی تاریخی که در بالا گذشت از یک لحاظ دیگر دوره حکومت ایلخانی بدو دوره متمایز

قابل تقسیم است و مبنای این تقسیم تقویت و حمایت جدی و صمیمانهٔ غازانخان از دین حنیف اسلام و خاتمه دادن بشرک و بت پرستی مغولان است یعنی دورهٔ ایلخانی بواسطهٔ حکومت غازانخان بدو دورهٔ تقریباً مساوی تقسیم میشود.

### ۳- بحثی کلی دربارهٔ امتیاز خاص عهد ایلخانان ایران

برخی از مورخین و محققینی که دربارهٔ آثار و نتایج حملهٔ مغول و حکومت فرزندان چنگیز در ایران بحث کرده‌اند بدینی و نفرت بجائی را که از مطالعهٔ بیدادگریهای آن قوم در هر شخص پیدا میشود بتمام دورهٔ تسلط مغولان بر ایران تعمیم داده و نخواسته‌اند بمحک نقد منصفانهٔ علمی سزه را از ناسره جدا سازند یا حداقل مزایا و مظاهر درخشان دورهٔ حکمرانی چند ایلخان بزرگ و با کفایت را که با حکومت خود صفحهٔ ممتازی بر کتاب علم و ادب و فرهنگ و هنر ایران افزودند آنچنانکه شایسته است در مقابل آن صدمه‌ها و آسیب‌ها که از چنگیزخان بایران رسید تأیید کنند. البته مؤرخین همه دربارهٔ مزایای حکومت غازانخان و اولجایتو و ابوسعید اتفاق نظر دارند ولی اولاً این مزایا و مظاهر عالیرا محدودتر و ناچیزتر از آنچه که هست جلوه داده‌اند و بعلاوه آنجا که پای قضاوت کلی بمیان آمده حکومت ایلخانانرا نیز دنبالهٔ تسلط قوم بیگانه و بیدادگری که آنهمه ستم بر ایرانزمین رانده است محسوب داشته‌اند. این نفرت‌ها و بدبینی‌ها برای هر ایرانی شریف مایهٔ تسلی خاطر و چون آبیست که بر آتش خشم و کینهٔ بجای بحق بازماندگان آن کشتارهای بیدادگرانه زده میشود ولی محقق بیطرف و مورخ منصف همچنانکه وقتی در برابر صحنه‌های قتل و بیداد و خونریزی چنگیز و سرداران او قرار میگیرد و قیافه‌های خشن و وحشی چنگیز و جغتای و اوگدای و جوجی و تولی و طایر بهادر و سبتای بهادر و الشایدی و چشمان خونبار آن درندگان انسان صورت را در پیش دیدهٔ خیال مجسم می‌یابد و در عالم اندیشه بر اطلال و دمن شهرهای با خاک یکسان شدهٔ بخارا و سمرقند

اورگنج و مرو و نیشابور اشک خونین میبارد عنان قضاوت بدست خشم و کینه می‌سپارد طبیعی است که چون طایران‌دیشه را از حجاب زمان گذر داد و بسیر در عمارات رشیدی و مشاهده مدارس و دارالکتاب‌ها و دارالشفاه و خانقاه‌های بیشمار آن شهرچه آباد و بی‌نظیر پرداخت و دسته‌های طلاب علوم را در محله‌های خاص طلاب سرگرم مباحثات علمی و استادان و معیدان را در دارالعلم‌ها مشغول تدریس و تعلیم و صوفیان را در خانقاه‌های مصفی غرق ذکر و سماع و استادان چیره‌دست را در کارگاه‌ها مشغول بتذهیب و تزیین کتب یافت و از آنجا بمرآغه‌روی آورد و خزانه‌الکتاب بی‌نظیر آن مرکز علمی و دانشمندان متبحر را که هر یک وحید عصر و فرید روزگار خود بودند در امن و فراغت و رفاه بتحقیقات و تدقیقات علمی مشغول دید و قیافه‌های محبوب و نورانی رشیدالدین وزیر و شمس‌الدین صاحب‌دیوان و غیاث‌الدین وزیر و غازان‌خان را در برابر دیده فکرت مجسم یافت، از رضایت و سرور و خوشنودی خودداری نتواند کرد. درست است که قسمت عمده بلکه صد درصد افتخار این مزایا و خصائص مثبتة دوره ایلخانان بزرگ متعلق بمشاورین و وزرای دانشمند و مدبر ایرانی است ولی نباید فراموش کرد که بحث درباره «دوره ایلخانان مغول» است نهراجع به «ایلخانان مغول» و بدیهی است که «دوره» واژه ایست دال بر مدتی از زمان که محتوی کلیة واقعات و مسائل و اشخاص بوجود آمده در آن زمان میباشد و بدین ترتیب نگارنده مصر است که دوره ایلخانان بزرگ مغول بخصوص دوره حکومت دو ایلخان نامدار یعنی غازان‌خان و اولجایتیورا در زمینه توسعه دامنۀ علم و ادب و محترم و معزز بودن علما و آزادی مذهب و از بین رفتن تعصبات خشن دینی یکی از مشعشع‌ترین ادوار تاریخ ایران بنامد.

در هر صورت خواننده فاضل میتواند مطمئن باشد که قصد نگارنده هرگز این نیست که کلیة مزایا و مشخصات مثبت «دوره ایلخانی» را بشخص ایلخانان مغول و امرا و بزرگان مغول نسبت دهد بلکه کوشش دارد بانمودن خصائص و امتیازات کم‌نظیر این



دوره با وجود آنهمه دشواریها و در چنان زمینه نامساعد با بعبارت دیگر بالهننگ بر کردن  
اژدهای آتشبار و خونخوار مغول افکنیدن و آن اژدها را در طریق آبادی و پیشرفت  
ایران و ترمیم و جبران خرابیهای چنگیزی چون مرکی رھوار برفتار و داشتن ارزش  
و افتخار بزرگ مردان ایرانی را که با افسون تدبیر و سحر کفایت خود بالهننگ منفعت بر کردن  
اژدهای مضرت نهادند و با اکسیر نبوغ قومی خود از قدرت بیحد مغول بشفع میهن خود  
استفاده کردند نمایانتر سازد .

مرحوم ملك الشعراء بهار در کتاب سبک شناسی مینویسند: «بقول درویش نیشابوری:  
آمدند و کشتند و کردند و سوختند و بردند و رفتند! و ما میگوئیم آمدند و کشتند و کردند  
و سوختند و بردند و رفتند! زیرا مرد درویش خبر نداشت که این قوم باز آمده و تا چندین  
قرن این سرزمین آبادان و زیبا را طویلۀ اسبان کوتاه و برپشم خود خواهند ساخت، و تا  
روزگاری در از تازیانۀ ظلم و بیادشان بر بالای سر نژاد متمدن آریایی در حرکت خواهد  
بود» ولی آنچه آنکه در بالا گذشت حکومت «باز آمده ها» یا حکومت ایلیخانان از در عین حال  
بیگانه و دشمن ایران بودن از لحاظ آثار و نتایج بخصوص آثار علمی و ادبی و اسلامی نباید  
با آثار حملۀ چنگیز مقایسه کرد . و برای اینکه اختلاف دو دوره بروشنی نموده شود  
صحنه ای از واقعات ایام حملۀ چنگیز را با صحنه ای از اوضاع دورۀ ایلیخانان مغول  
مقایسه می کنیم :

جوینی که خود شاهد بیدادگریهای چنگیز و لشکریان او بوده است گوید:  
«چنگیز چون بخارا و سمرقند بگرفت از کشتش و غارت بیک نوبت بسنده کرد و در  
قتل عام مبالغت با فراط نمود و آنچه مضافات آن بلاد و متابع و مجاور آن بود چون  
اکثر بایلی پیش آمدند دست تعرض از آن کشیده تر کردند و بر عقب تسکین بقایا  
اقبال بر عمارت آن نمودند تا چنانک غایت وقت که شهر سنۀ ثمان و خمسین و  
ستمایه است عمارت و رونق آن بقاع بعضی با قرار اصل رفته و بعضی نزدیک شده

بخلاف خراسان و عراق که عارضه آن حمی مطبقة و تب لازمه است، هر شهری و هر دیهی را چند نوبت ککش و غارت کردند و سالها آن تشویش برداشت، و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم بعشر آنچ بوده نخواهد رسید (۱) و آن اخبار از آثار اطلاق و دمن توان شناخت که روزگار عمل خود بر ایوانها چگونه نگاشته است؟! «<sup>۱</sup> و مناسب است برای تکمیل مطالبیکه از تاریخ جهانگشای نقل شد آنچه را که ملك الشعراء بهار در این باره آورده است ذکر بکنیم:» حاصل آنکه چندین میلیون مردم بیگناه در زیر تیغ تاتار جان سپردند، شهرهائی که هر کدام بقول مورخان آن زمان چند میلیون یا چند کرور جمعیت داشته است بطوری ویران شد که سنگ روی سنگ و آجر روی آجر نماند، تاجه رسد بمکاتب و مدارس و مدرسه دیده و مکتب رفته و درس و کتاب و صنعت و علم که همه نابود گردید و کشوری مملو از علم و صنعت و کتابخانه و دانشمند و عالم به نیستی گرایید ... و بیش از همه کار خراسان زار شد ... مردم آن کشور ... دادرسی بدادند و جان بر سر وطن و دفاع از زادگاه بنهادند. و شرذمه قلیلی از پیران و ضعیفان که پای فرار داشتند هر کس کردن بارگیری گرفته بطرفی گریخت، و قلیل آناری که از آداب و تربیت خراسان در عالم باقیمانده است آنست که باین مردم باینسو و آنسو چون فارس و اصفهان و آسیای صغیر و دهلی رفته و یا آنکه چیزی از آثار قدیم در آن بلاد و دیار بوده است»<sup>۲</sup>

اکنون برای اینکه فرق تسلط چنگیزی با دوره حکومت ایلیخانی بخوبی مشخص شود صفحه ای از تاریخ دوره ایلیخانی را می گشاییم و مدرکی راجع بوضع علم و ادب و کتاب و عالم و ادیب و کتابخانه و کتابخوان ارائه میدهم. خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر ایلیخانان در ضمن مکتوب ۳۶ که وصیت فرزندانش خود و متر و کات بمولانا صدرالدین محمدتر که کرده است راجع بکتابخانه «ربع رشیدی» گوید: «دیگر دو بیت الکتب که در جوار گنبد خود از زمین و بسار ساخته ام، از جمله هزار عدد مصحف در آنجا

نهادهام ، وقف کردهام بر ربيع رشیدی و مفصل آن بدین موجب است :		
آنچه بحل طلا نوشته	آنچه بخط یاقوت است	آنچه بخط ابن مقله است
۴۰۰ عدد	۱۰ عدد	عددان
آنچه بخط احمد سهروردی است	آنچه بخطوط اکابر است	آنچه که بخطوط روشن خوب است
۲۰ عدد	۲۰ عدد	۵۳۸ عدد

دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند جمع کردهام همه را وقف گردانیدهام بر ربيع رشیدی؛ دیگر اثانات و قنادیل و شمعدانها و بسط و مساند و آلات طبخ و زبادی دارالضیافه و آلات دارالشفاء که ذکر و مفصل آن از حد بیرونست و بسالها جمع شده<sup>۱</sup> یا جای دیگر چنین نویسد: «و هزار طالب علم فحل که هر یک در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری اند در محله ای که آنرا محله طلبه خوانند نشانندیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهت علما مقرر کرده شده بود بجهت ایشان نیز معین گردانیدیم ، و شش هزار طالب علم دیگر که از ممالک اسلام با امید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیه هند اطلاق کنند تا ایشان از سرفاهیت خاطر بافاده و استفادت مشغول گردند، و هم ماتعین کردیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل علم کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی ازین طالب علمان معدود و مستعد کدام علم است از فروع و اصول، نقلی و عقلی، بخواندن آن علم امر فرمودیم ، و گفتیم که هر روز این طلبه مجموع که در ربيع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردد باشند»<sup>۲</sup>.

#### ۴- مغولها و مسیحیان

تحقیقات پرفسور ورناسکی فرصتی پیش میآورد که درباره روابط مغولها و

۱- مکتوبات خواجه رشیدالدین فضل الله طیب ص ۲۳۶

۲- مکتوبات رشیدی . مکتوب ۵۱ ص ۳۱۹

مسیحیان نیز اشاره بنکاتی چند بکنیم واصولاً تحقیق دقیق و کامل در باره سیاست جهاننداری مغول و کیفیت و علل عدم تعصبی که از آن قوم بظهور رسید بدون توجه باین مسئله یعنی روابط مغول و مسیحیان دشوار است .

آنچه مورد اتفاق نظر مورخین و متخصصین تاریخ مغول است اینست که نه تنها از بین رفتن مرکز خلافت عربی و سلطنت اسلام و بوجود آمدن تقسیمات سیاسی جدید در آسیای غربی از آثار هجوم مغول محسوب میشود بلکه رانده شدن ترکان عثمانی با آسیای صغیر و سپس بداخله اروپا و تعویق تمدن و ترقی روسیه نیز از نتایج حمله وحشیان مغول است و حتی تاخیر «رنسانس» نیز نتیجه غیر مستقیم همین هجوم بشمار میرود و چنانکه اشاره کردیم نفرت اروپائیان از قوم مغول و بدبینی مورخین غربی نسبت به هجوم وحشتناک آن قوم بهیچوجه دست کمی از نفرت و بدبینی مورخین شرقی ندارد بلکه بیشتر است و نوشته های D'Ohsson مورخ مشهور در کتاب *Histoire des Mongols* (بخصوص جلد اول آن کتاب) و مخصوصاً شهادت صریح ماتيو پاریس *Matthew Paris* مورخ و سالنامه نویس انگلیسی متوفی بسال ۱۲۵۹ (بخصوص در ذیل وقایع سنه ۱۲۴۰ میلادی) جای هیچگونه شک و شبهه در این نفرت و بدبینی فوق العاده باقی نمیگذارد ولی با وجود این بدبینی و نفرت فوق العاده و وحشتی که اروپائیان از مغولها داشتند نامه های مزین بالتون تمغای ایلخانان ایران که هنوز در آرشیو ملی فرانسه مضبوط است و نمونه مکتوبات مغولی و سایر مدارک راجع بر روابط سیاسی دوستانه بین مغولستان و اروپا که در کتاب *Abel-Remusat* موسوم به «یادداشتهایی در باره روابط سلاطین مسیحی، و مخصوصاً پادشاهان فرانسه با امپراتوران مغول» مذکور میباشد از نیرنگ سیاسی و سیاست انتقام جو یانه مسیحیان علیه مسلمین و حکومت اسلامی حکایت میکند و اگر بخواهیم علل و کیفیت این سیاست را مورد بحث قرار دهیم و عواملی را که موجب شد اروپائیان، که پس از شکست دوک سیلزی در جنگ لیگنیتز سخت مرعوب و

خائف و متوحش شده بودند، در صدد استفاده از یاجوج و ماجوج، یا بقول خود اروپائیان تارتاروسها، بر ضد مسلمین متمدن بر آیند شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید و ناچار در اینجا فقط با اشارهٔ معمولی قناعت میورزیم. خصومت ایلیخانان با ملوک مصر و دشمنی دیرین ملل مسیحی با مسلمین مصر و شام اهم بواعث ارتباط دربار ایلیخانی بادستگاه پاپ و دربارهای اروپا محسوب میشود یعنی اگر چه بسط امپراتوری مغول در اوائل خود اروپا را بسختی مورد تهدید قرار داده بود ولی در دورهٔ ایلیخانی با استقلال یافتن حکومت ایلیخانی ایران و قطع رابطهٔ دربار ایلیخانان با دربار خان بزرگ قراقرم و تجزیه و تعدیل سیاحت خشن و دامنه دار جهانگیری مغول که در روزگار چنگیز خان پی ریزی شده بود کم کم از خطر مغول کاسته شد و کینه و عداوت ایلیخانان مغول نسبت به ملوک مصر موجب شد که اروپائیان برای گرفتن انتقام شکستهای جنگهای صلیبی و شکستن سد مقاومت دلیرانهٔ ملوک شام و مصر در صدد ایجاد رابطه با دربار ایلیخانان و تحریک و تشویق آنان برای لشکر کشی بشام و جنگی با پادشاهان مصر بر آیند و در حقیقت درد مشترک باعث نزدیکی مغول و مسیحیان شد. تذکر این نکته لازم است که اظهار دوستی پاپ اعظم و پادشاهان اروپا با ایلیخانان عاری از هر گونه نیت صادقانه بود و صرفاً روی در مصلحت سیاسی و تبلیغ مذهبی داشت و تشویق و تحریک ایلیخانان بجهت جنگ با ملوک مصر چنانکه اسقف منچستر در موقع توسل اسمعیلیه بدربارهای اروپا برای استمداد بمنظور دفع مغول گفته بود که «بگذارید این سگان همدیگر را بدرند و نسل هم را کاملاً براندازند، آنوقت ما بر خرابه‌های بلاد ایشان بنیان آمین عمومی کاتولیک را پی بگذاریم» ناشی از همین مصلحت بود. ولی اگر مقصود اصلی که بر انداختن ملوک مصر بود حاصل نشد در مقابل دستگاه مسیحیت توانست امتیازات قابل توجهی برای مسیحیت و مسیحیان در قلمرو ایلیخانان تحصیل کند. سالنامه نویس انگلیسی سابق الذکر نوشته است «ببین دلایل بود که

مسلمانان خواستند با مسیحیان همداستان و متحد شوند با امید آنکه با قوای متحده خود در برابر آن عفریتان مقاومت کنند و ولی چنانکه گفتیم چون حرارت و خشونت هجوم مغول بحدود و نغور ممالک مسیحی تخفیف یافت و دوره جهاننداری ایلخانان که از هر حیث متفاوت با دوره جهانگیری خشن چنگیزی بود آغاز شد عالم مسیحیت برای خاتمه دادن بنفوذ و قدرت مسلمین که بمراتب بیش از مسیحیان بکمال ایمان و علم و صنعت و تمدن آراسته بودند با فرزندان و جانشینان همان قوم مکروه و شیطانی که بقول خود آنان مانند شیاطین و عفاریت طبقات جهنم بدنیا هجوم آورده بودند و از هر گونه قاعده و قانون انسانی بی بهره بودند بر ضد مسلمین راه دوستی و اتحاد پیش گرفتند .

در تمام مدت بسط و ادامه روابط سیاسی مغول و کشورهای مسیحی و مبادله هیئتهای سیاسی در قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی بین مغولستان و اروپا آثار سیاست محیلانه ای از جانب مغولها مشهود است یعنی مغولها در تمام این مدت با طرز ماهرانه ای خود را آماده قبول دیانت مسیح جلوه میدادند و همین موضوع بر امیدواری اروپائیان میافزود و آتش اشتیاق آنانرا برای ترویج آئین مسیح در آسیا و کسب امتیازات فوق العاده و خاتمه دادن بنفوذ مسلمین بکامک مغولها تیزتر میکرد و عجب اینست که با وجود اینکه مغولهای ایران مدتی بود دیانت اسلام را پذیرفته بودند مسیحیان متوجه نیرنگ مغول نبودند و تصور میکردند خواهند توانست با استفاده از مغولها بهدفعهای مذهبی و سیاسی خود برسند .

برای تکمیل این بحث آشنائی بوضع دین مسیح و پیروان مسیحیت در ایران دوره ایلخانان لزوم کامل دارد ولی چون ورود در این بحث مفصل از حوصله این یادداشت بیرون است بناچار از آن چشم میپوشیم و فقط اجمالاً اشاره میکنیم که سبب هجوم مغول در مسیر خود بسد مقاومت مسلمین شام و مصر ، یعنی همان قدرت و

مقاومتی که جنگجویان صلیبی را تار و مار کرده و آرزوی دیرین و عمومی مسیحیانرا درباره دست یافتن بارض مقدس (بیت المقدس) و بلاد سرزمینهای اطراف آن نقش بر آب کرده بود، برخوردار و همین موضوع درباره خان بزرگ و سپس درباره ایلخانان ایرانرا بادستگاه پاپ و دربارهای مسیحی اروپا نزدیک ساخت و وحدت هدف موجب شد که در تمام دوره ایلخانان باب مکاتبه و راه دوستی و اتحاد بین ایلخانان ایران و پاپها و پادشاهان مسیحی مفتوح باشد. البته این روابط در مدت حکومت ایلخانان شدت و ضعف داشت و روابط دوستانه هولاکو و اباقا و ارغون با فرمانروایان مسیحی بعد از تسلطت رسیدن غازانخان رو بضعف گذاشت و بصورت رابطه سیاسی ساده ای درآمد ولی با وجود این حتی در عصر حکومت سلطان محمود غازان و سلطان محمد اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادر نیز، که رسماً پادشاهان اسلام بشمار میرفتند و از بستن و خراب کردن کلیساها و دیرهای مسیحی خودداری نداشتند اندیشه حفظ روابط دیرین با دربار مغول و استفاده از اتحاد با ایلخانان برای نابود کردن مسلمین مصر و شام در مغز فرمانروایان و پاپهای مغربزمین باقی بود.

از مجموع مطالبی که مذکور افتاد نکات جالبی بدست میآید که با استفاده از آن نکات میتوان درباره سیاست خاص جهانگشائی و جهاننداری مغولها اظهار نظر کرد و بطور کلی دوره ایلخانان را باید دوره اقدامات ضد و نقیض نامید:

۱- چنگیز قبل از حمله بایران کوچک خانرا که در ترکستان شرقی مستقر شده و آزار مردم مخصوصاً مسلمین اشتغال داشت از میان برداشت و بمسلمین ختن و کاشغر آزادی مذهبی داد و حمایت مردم آنسامانرا بنفع خود جلب کرد.

۲- در این دوره هولاکو خان که بودائی مذهب بود از یکطرف برای رعایت خاطر زوجه مسیحیش دوقوز خاتون عیسویانرا محترم میداشت و برای آنان کلیساها میساخت و از طرف دیگر خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند بزرگ مسلمان رامشاور

وانیس و جایس خود کرده بود.

۳- اباقاخان بودایی بود ولی بعزت همسری با دختری مسیحی بامسیحیان نیز سر و سری داشت و زمام امور ممالکت پهناور خود را بدست خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان سپرده بود.

۴- ارغونخان دین اجدادی مغول را داشت ولی عجب است که این ایلیخان بودایی مذهب بتحریر سعادالدوله طیب یهودی و بیابوری مسیحیان در صدد برآمد خانه کعبه را پرستشگاه اصنام سازد

۵- گیخاتو نیز که پیرو دین اجدادی خود بود در عین حفظ دین اجدادی با مسلمین نیز مهربان بود و علما و سادات و ائمه دین را از پرداخت مالیات معاف کرد

۶- بایدو از خاندان بودایی مذهب بود و پیرو کیش مسیحیان و دوست مسلمانان بود و پسرش بامسلمانان در نماز شرکت میکرد.

۷- سلطان محمود غازان بزرگترین ایلیخان مسلمان مغول در ایران قبول اسلام کرد و بآئین تشیع تمایلی تمام داشت ولی از اظهار صریح آن برای رعایت اهل سنت خودداری میکرد.

۸- سلطان محمد خدا بنده نخست تقویت مذهب امام ابوحنیفه را پیش گرفت و در همان اوان که پیرو مذهب حنفی بود امور مملکترا بخواجه رشیدالدین وزیر شافعی مذهب سپرد و مولانا نظام‌الدین عبدالملک مراغه عالم بزرگ شافعی را ملازم در گاه وقاضی القضاة ممالک ایران گردانید و سپس متمایل بمذهب شافعی گشت و آنگاه چون کار مناظره و مباحثه بین علمای حنفی و شافعی بر سوائی و خصوصت انجامید از اسلام ناامید و متردد و متفکر شد و امراء مغول اورا تشویق کردند که بکیش و آئین اجداد خود بر گردد ولی دیری نگذشت که بتشویق امیر طرمطاز و مجاهدت علمای بزرگ شیعه متمایل بتشیع گشت و مأمورینی برای تغییر خطبه و آوردن نام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام دوم و سوم شیعیان در خطبه بجای نام خلفای ثلاثه بشهرهای



ایران فرستاد .

۹- در بحبوحهٔ این توجهات و انصرافات ایلخانان بادیان و مذاهب مختلف و از بودا بمسیح روی آوردن و سپس جانب موسی را گرفتن و آنگاه بدین محمد ص پرداختن و از حنفیت بشافعیّت و از شافعیّت بتردد و از تردد بتشیع گرویدن صحنهٔ دربار ایلخانان از فعالیت بخشیمان و روحانیون مغول نیز خالی نیست و امراء بودائی مذهب مغول و بخشیمان و روحانیون مغول و علمای حنفی و شافعی و شیعی بازیگران اصلی این صحنه محسوب میشوند چنانکه بخشیمان و روحانیون مغول که پس از مدتی فعالیت بحکم سلطان محمود غازان ازدربار و قلمرو ایلخانی طرد شده بودند در زمان الجایتو دوباره ظاهر میگرددند و باغوا و تحریک می بردازند .

۱۰- علاوه بر جریان جالبی که در دربار ایلخانان میگردد و خواجه رشیدالدین ها و امیر طر مطازها و نظام الدین عبدالملک ها و علامه حلی ها و سید تاج الدین ها و امیر چوپانها و ایسن قتلغها و روحانیون مغول قهرمانان اصلی این جریان محسوب میشوند (بشرحیکه در مقالهٔ دین و مذهب در عهد ایلخانان گذشت) بازار مباحثات و مناظرات بلکه مخالفات مذهبی که از مظاهر آزادی مذهب محسوب میشود گذشته از دربار ایلخانان در اکناف قلمرو ایلخانانی نیز بکمال گرم است و در اصفهان و شیراز و بغداد پیروان مذاهب سنت خطیب و نمایندهٔ سلطان را با تهدید بقتل از تغییر خطبه مانع میشوند و بالاخره سلطان خود از مذهب تشیع عدول میکند و دوباره فرمان ابقاء مردم بر مذهب سنت صادر میشود .

۱۱- سلطان محمود غازان که بزرگترین ایلخان مسلمان و هوادار تشیع است بسیادت و نظارت عالیّهٔ خاقانها و دربار قراقرم در ایران خاتمه میدهد و مغولها را بقبول اسلام و امیدارد و فرمان میدهد تا تمامت اصنام را بشکنند و بتخانهها و آتش کدهها و دیگر معابد که شرعاً وجود آن در بلاد اسلام جائز نیست جمله را خراب گردانند و اکثر جماعت بخشیمان بت پرست را مسلمان میکنند و چون حق تعالی ایشانرا توفیق نبخشیده بود ایمان درست نداشتند و از راه ضرورت ظاهراً مسلمان می نمودند و از

ناصیه ایشان آثار کفر و ضلالت ظاهر بود میفرماید که از بخشیمان هر کس که خواهد ببلاد هند و کشمیر و تبت و ولایت اصلی خود رود و آنانکه در ایران باشند منافقی نکنند و آنچه در دل و ضمیر ایشانست بر آن باشند و دین پاك اسلام را بنفاق خویش ملوث نکنند و اگر بدانم که آتش کده‌ها یا بتخانها ساخته باشند ایشانرا بی محابا علف شمشیر گردانم<sup>۱</sup> ولی با وجود این اقدامات حاد و شدید در تقویت اسلام و خاتمه بخشیدن بنفوذ دربار خاقان بزرگ در ایران تیمور خاقان فرستادگان غازانخانرا بملاطفت تمام می‌پذیرد و اظهار مهربانی و اخلاص و صداقت در دوستی با او میکند.

۱۲ - دشمنی فوق‌العاده بین ایلخانان ایران و ملوک مصر و شام نیز بسیار قابل توجه است. سلطان محمود غازان که خود را غازی و مجاهد اسلام و منجی مسلمین می‌شمرد مسلمین مصر و شام و ممالیک را دشمنتر از مسیحیان و یهودیان و بت پرستان میداشت و عجب اینست که این سلطان برای مقابله با مسلمین شام پس از استفتاء و چاره‌اندیشی از علما و ائمه اسلام بعنوان مجاهد اسلام عازم هجوم بمالک ممالیک میشود و سلطان مصر را سلطان مردود و خارج از رحمت الهی مینامد.

۱۳ - در آغاز کار و ارث امامت و پیشوائی اسمعیلیه آخرین استاد بزرگ برای گرفتن کمک بر علیه مغول هیئتی بارو پافرستاد و اروپائیان این استمداد را رد کردند و سپس مسلمین ایران برای از بین بردن اسمعیلیه دست کمک بسوی مغولها دراز کردند و برادران مسلمان خود را بدست مغولها برانداختند و آنگاه جانشینان چنگیز و ایلخانان ایران در ضمن اینکه میکوشیدند از حمایت مردم مسلمان ایران و علمای اسلام برخوردار گردند و با اقدامات شدید و جالب بنفع دیانت اسلام و برای تقویت سنن دین مبین محبت و حمایت افکار عمومی مسلمین را از مرکز اسلامی مصر و شام منصرف گردانند و حربۀ «جهاد با کفار مغول» را از دست سلاطین مصر و شام بگیرند با دربار پاپ و دربارهای سلاطین مسیحی نیز نرد عشق می‌باختند:

از مجموع نکات مذکور در بالا میتوان استنباط کرد که خصیصۀ عمومی و کلی

۱ - رك حكایت هفتم از تاریخ غازانی « در ابطال دین بت پرستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تمامت اصنام » ص ۱۸۸ بیعد

امپراتوری مغول و حکومت ایلخانان را میتوان در «اعمال خشونت و رعایت مصلحت و عدم تعصب دینی» خلاصه کرد. از این سه عامل عامل نخستین خصیصه فطری و سنت دیرین و ارثی قوم مغول محسوب میشود و حتی سلطان محمود غازان که نگارنده او را یکی از بزرگترین سلاطین اسلام میدانند از این عیب (اگر عیب باشد) مبرا نبود و میتوان او را سلطانی «دانا و پاک و توانا و سختگیر» دانست و از مدارک دوره ایلخانان برمیآید که حتی در دوره ایلخانان مسلمان همواره خاطرات و تاریخ و یا ساوسنن مقتدرانه چنگیزی مورد افتخار و نازش و بالش ایلخانان بوده است. رعایت مصلحت سیاسی و اسطه العقد اقدامات و کارهای فرزندان چنگیز بشمار میرود و حتی بعضی محققین خواسته اند بسیاری از کارهای خوب و اقدامات قابل تحسین ایلخانان را نیز مشمول همین سیاست بدانند ولی اگر بشط رابطه با سلاطین اروپا و پاره ای از اقدامات اسلامی ایلخانان را بتوان مشمول این قاعده دانست و هدف کسب محبوبیت و تحصیل حمایت مردم مسلمان و درهم شکستن مسلمین مقتدر شام و مصر را موجب اصلی این اقدامات دانست مسلماً نبودن تعصب دینی در سیاست ایلخانان مغول را نمیتوان انکار کرد. عامل سوم یعنی عدم تعصب دینی از کلیه پیش آمدها و حوادث آن عصر قابل استنباط است و مسلماً پاره ای خشونتها و سختگیریهای مذهبی که چه در عصر ایلخانان غیر مسلمان و چه در عصر ایلخانان مسلمان بظهور رسیده است موجب تردید در این استنباط کلی نتواند بود بلکه از مجموع حوادث عهد ایلخانان و کثرت و شدت تغییر جهت آن حوادث، هم از نقطه نظر مذهبی وهم از دیدگاه رفتار با مردم و اقدامات اجتماعی، جز همین سیاست عدم تعصب استنباط نمیشود و اگر هم سیاست و رعایت مصلحت در این روش سلاطین مغول مستتر باشد در اصل موضوع تغییری پیش نخواهد آورد بلکه باید گفت که این عدم تعصب کمک بزرگی بسلاطین مغول کرد تا بهتر بتوانند سیاست زیرکانه و سیمی برای از بین بردن نفرت مسلمین نسبت بخود و جلب

نظر آنان و ایجاد محبوبیت در سرزمینهای اسلامی در عین حال مبارزه با مسلمین مصر و شام و تحصیل حمایت و پشتیبانی مسیحیان اجرا بکنند .

#### ۵- مقایسه

سیاست مغول در مناطق مسیحی نشین و تقویت کلیسا و جلب محبت و حمایت روحانیان مسیحی از هر لحاظ نظیر سیاست ایلخانان در ایران است و چنانکه بتفصیل ذکر شد این روش از دوره چنگیز در سیاست سلاطین مغول مشهود است و در دوره غازانخان بنقطه اوج خود رسید و بطوریکه از کتابهای تاریخ دوره مغول و مدارک و اسناد و مکتوبات آن دوره بر میآید تقویت دین مبین اسلام و حمایت از علما و مشایخ جزء اصلی سیاست حکومت مغول محسوب میشود .

در مورد معاف داشتن طبقه روحانی از حقوق دیوانی در ایران شواهد فراوانی در اسناد و مدارک راجع بدوره ایلخانان و بخصوص کتاب نفیس مکاتبات رشیدی وجود دارد و نفوذ و حرمت علما و مشایخ بجائی رسیده بود که علاوه بر خود آنان که معمولاً مورد حمایت و زراوا ایلخانان و معاف از تخمیلات دیوانی بودند اغلب بتوصیه علما و مشایخ مردم ولایتی از اداء دیون دیوانی معاف میشدند و اکنون نمونه‌هایی از موارد مذکور بنظر خواننده میرساند :

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در مکتوب هشتم ( از مکاتبات رشیدی ) بموجب التماس سیدافضل‌الدین نامه‌ای بنایبان کاشان نوشته و در ضمن آن میگوید : « ما نیز بر موجب التماس آن عزیز که سلاله خلاصه بنی آدم و احسب و انساب اهل عالمست - و از مروت و زرای کامگار و امرای نامدار دورست که سادات عظام و اشراف کرام در زمان دولت ایشان بی سامان و از بی برگی پریشان باشند - حکم پروانه ما صادر شد که هر سال دو هزار دینار رکنی از مال کاشان تسلیم او گردانند و هر سال حکم مجدد نطلبند و نوعی کنند که شکر بازرسد و از سر فراغت بعبادت باری عزّشأنه و

عظم سلطانه ، مشغول گشته مارا درائتای صلوات بدعوات صالحه یاد کند و دعاء ابدی و ثناء سرمدی حاصل شود ، یقین که هیچ آفریده را از ترك و تاجیک و دور و نزدیک در پروانچهٔ مامجال تغییر و فسحت تبدیل نخواهد بود ، می باید که این عارفه را در بارهٔ او ادرار مخلد و اجرای مؤبد دانند « ص ۱۸ - ۱۹

مکتوب یازدهم نیز سند صریحی است در بارهٔ مسلم و مرفوع القلم کردن املاک علما و قضاة . این مکتوب خطاب بفرزند خواجه رشیدالدین عبدالؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار است که در ضمن آن وزیر اعظم ایلخان نوشته است « درین وقت قدوة الامانل و الافاضل ، منبع اصناف المکرم و الفضائل ، جامع شتات الجود بعلو الهمم ، القاصر عن وصف کماله سحر البیان و حرکات القلم ... اقضى القضاة شمس الملة والدين محمد بن الحسن بن محمد بن عبدالکريم السمنانی ... چون بوطن مألوف و مسکن معروف خود متوجه بود در زمان تودیع او ان تفریق عرضه داشت کرد که قری و مزارع در بلدهٔ سمنان و خوار و دامغان دارم که از توازیع و تکلیفات و اخراجات دیوانی بکلی خراب و بایر شده و از تخم و عوامل مستأصل گشته است .. بنابراین درین وقت مقرر شد که من بعد آن فرزند دلبند و جگر گوشهٔ خردمند با جناب مولوی که سردفتر افاضل و جامع فضایل و مقنن قانون حقایق و مرکب معجون دقایق است ... طریقهٔ اتحاد و منهج و داد مسلوک دارد و خود را از زمرهٔ مخلصان و جملهٔ متخصصان او داند ، و بر املاک او بهیچ وجه از وجوه حوالهٔ نکند و مطالبتی ننماید ، و املاک و اسباب و اوقاف او را چون قری و مزارع و اسواق و خوانات و طواحین و بساتین و مقاصر و حمامات که در بلدهٔ سمنان و خوار و دامغان واقع است از عوارض و تکلیفات دیوانی معاف و مسلم و مرفوع القلم شناسد ، و صدخروار گندم و جو و سه هزار دینار اقیچهٔ رکنی بر سبیل انعام بوکلاء و نواب او تحویل کند تا در مصالح خود صرف فرماید « ص ۲۷ - ۲۸

در يك مکتوب ديگر وزير دانشمند مقدمه کوتاهی درباره لزوم تبجيل علماء واحترام فضلاء ذکر کرده و برای جبران قصور گذشته که مدتیست از حضرت بانصرت ایشان مفارقت و مباحثت افتاده مقرر داشته است که « اکنون برسم انعام می باید که برای هر يك از علماء مذکور که در مفصل این رقعہ اسامی ایشان مشروح خواهد گشت آنچه مقرر کرده ایم بی تهاون و تکاسل با ایشان جواب گوید » و در پایان تأکید فرموده که « برین جمله برود و عدول نجوید و چون این ضعیف که خادم علماء زمان و چاکر افاضل دورانست مراجعت کند ادرات و مواجب سالیانه علماء و قضاة و سادات و وظائف مشایخ و محدثان و حفظه قرآن و حکماء و اطباء و شعراء و ارباب اقلام ممالک ایران از سرحد آب آمویہ تا سرحد آب جون و اقصای مصر و تخوم روم چنانچه معهود بوده بر قاعده قدیم داده شود » ص ۵۶ - ۶۹

ایضاً در مکتوبی که در باب مولانا محمد رومی نوشته است میگوید « همگنان می باید که اورا مدرس و متولی آن بقعه دانند و موقوفات آنرا بدست گماشتگان مولانا گذارند ... و مقرر کرده ایم که فرزند جلال متعنی الله بطول حیاتہ بجناب مولوی هر سال استری مع سرج والقی دینار اقیچه ارز نجانی ... بر سمیل ادرار بدهد و بیست نفر طلبہ که در آن مدرسه ساکن اند و جماعت مرتزقه هر يك را هر سال جبہ صوف و يك پوستین بره و دو خردوار غله و صد دینار اقیچه خارج مرسوم مدرسه که مقرر کرده ایم بر سمیل ادرار مجری دارد و در باب این ادرات از دیوان اعلی حکم نوشته ایم و بمهرامرای مغول و تاجیک و التون طمغنا پادشاه و آل طمغنا مارسیده منبئی<sup>۱</sup> بر آنک هر سال بی تعلل و تهاون این ادرات مذکور را از مال ارز نجان مجری دارند و هر سال حکم مجدد نطلبند » ص ۱۷۲ - ۱۷۳

منسوخ شدن و اگذان اموال و حقوق دیوانی بطور مقاطعه بیازرگانان مسلمان و انتخاب بیتکچیان مسؤول و کاردان که استاد و رنواسکی اشاره کرده اند یاد آور

اقدام مشابهی است که در دوره سلطنت غازانخان بعمل آمد و امر اموال و توزیعات و تکلیفات دیوانی که موجب پریشانی مردم و ویرانی ولایات شده بود نظمی بخود گرفت و از حکایت مفصل «صادرات افعال و ظلم متصرفان ولایات» که در ضمن حکایت چهاردهم از قسم سوم داستان غازانخان<sup>۱</sup> مذکور است بخوبی کیفیت اجحافی که سابقاً بر مردم ولایات میرفت و چاره اندیشی غازانخان برای اصلاح امر و دفع ظلم متعديان و متصرفان ولایات معلوم میشود. مؤلف در مقدمه حکایت مذکور میگوید: «بیشتر بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوانی بر چه وجهی مستند و انواع آن چند بود و سوء التدبیر وزرا و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علتی دست آویز ساخته ولایات را خراب میکردند و رعایا را درویش میگردانیدند تا متفرق می شدند بر سیل اجمال یاد کنیم و در آن باب مبالغت ننماییم چه هر چند درین وقت خوانندگان دانند که آن ظلم باضعاف آنچه ایراد می رود بوده لیکن فیما بعد چون بواسطه عدل و انصاف پادشاه اسلام خد سلطانه خلایق مرفه و آسوده گردند نیز آن زحمات فراموش کنند و کودکلان و کسانی که بعد ازین در وجود آیند آن ظلم و تعدی را ندیده باشند هر آینه تصور کنند که آن معانی بطریق مبالغه بلیغ در قلم آمده بدان سبب موجب تقریر کنیم پادشاه جهان احوال عراق عجم و آذربایجان و ولایاتی که اموال حقوق دیوانی آن قویچور و تمغاست و آنکه پیش ازین چگونه خلیل پذیر شده بود بعد از آن بر چه وجه تدارک فرمود...». در ضمن این حکایت بتفصیل راجع باینکه ولایات را چگونه بمقاطعه بحکام میدادند و چگونه ستمی که ازین راه بر مردم ولایات میرفت و بعد کیفیت تدارک و تلافی این وهن بفرمان سلطان محمود غازان و دست حکام ولایات را از تصرف اموال بکلی بر بستن بحث شده است.

یکی از مدارک بر ارزشی که از حرمت بیحد و حصر علما و مشایخ در پیشگاه

ایلخانان و وزرای آنان و همچنین جلوگیری از رفتار ناپسند عمال دیوانی و رفع تعدی و اجحاف مأمورین دیوانی بر مردم ولایات بفرمان وزیر اعظم و بکار بستن توصیه و استدعای علما در این باره حکایت میکنند مکتوبیست که خواجه رشیدالدین وزیر درپاسخ مکتوب مولانا صدرالدین ترکه نوشته است و ضمن آن میگوید: «مبنی بر آن ملتمس آن جناب که واسطه قلاده ریاست و درصدف جلال است مبدول داشتن واجب بود، درین وقت خواجه عالی فیروزانی که سالهاست که بخدمت این کمینه قیام نموده و مردی جلد کاردان و کافی و عادل است بدان جناب فرستادیم تا بحضور آن جناب مجدداً قانون المدة اصفهان بسته دفاتر قدیم که در زمان اترک جابر و بیتکچیان ظالم پیدا شده بشوید، ... و فرموده‌ایم که رسمهای محدث چون طمغای چوب و صابون و فواکه و اقمشه که در اصفهان می سازند بکلی براندازند و از متون جراید و روی دفاتر حک کنند» مکاتبات رشیدی ص ۳۲ تا ۳۴

همچنین مکتوب دهم که بر فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه و طرسوس و سوس و قنسرین و عواصم و سواحل فرات نوشته است متضمن اشاره صریحی بهمین موضوع میباشد (رک ص ۲۵ و ۲۶ مکاتبات رشیدی).

سند گرانبهای دیگری که از عنایت دائم وزرای ایلخانان باوضاع اکناف قلمرو پنهانور ایلخانی و احوال مردم و جدبلیغی که در دفع حکام و بتکچیان ظالم داشتند حاکی است مکتوب بیست و هفتم است «که بر فرزند خود امیر غیاث‌الدین محمد نوشته است در وقتی که پادشاه خدا بنده او را بنظارت خراسان فرستاده بود بسبب آنکه شنیده بود که خراسان به سبب ظلم داروغگان و حکام و بتکچیان و بازقاقان خرابی یافته بود» رک صفحه ۱۴۵ همان کتاب.

نامه بسیار جالب دیگری از خواجه رشیدالدین بر فرزندش پیرسلطان حاکم گرجستان در دست است در شرح توجه رکاب همایون و سده ایلخانی بصوب دیار شام و مصر و توجه جماعت امرای مغول با صدور بیست هزار مرد کارزار بگرجستان و شرح



گوشمالی سخت که طاغیانرا خواهند داد و آتش بیدادی که خواهند سوزانید. از این نامه بخوبی برمیآید که رشیدالدین در هیچ حال از حال هموطنان خود غافل نبوده و از تعدیات امرای مغول جلوگیری میکرده و حتی در صورت لزوم آنرا گوشمال میداده است چنانکه بفرزند خود پیر سلطان تاکید میکند و میگوید «می باید که آن فرزند نگذارد که بر عجزه و مساکین و رعایای تفلیس و ولایات او ظالمی صریح و جوری فسیح رود و اگر چنانچه امرای مغول از جادۀ عدالت بسبب جذب منفعت خود يك سر موی پای بیرون نهند اعلام ما کند تا ما بوجه احسن و طریقهٔ اجمل بدفع ایشان مشغول گردیم» ص ۲۶۲ بعد. اگر چه این نامه بموضوع مورد بحث مربوط نبود ولی از لحاظ جالبیتی که داشت اشاره بآن لازم بود

معافی زمینها و موقوفات کلیساها و دیرها از عوارض و حقوق دیوانی نیز یاد آور مسلم و مرفوع القلم داشتن موقوفات و توابع مساجد و صوامع در قلمرو ایلخانیت و محض نمونه میتوان از مکتوب دهم که ذکر آن رفت نام برد. در این مکتوب خطاب بفرزند خود سعدالدین میگوید: «مال رعیت بر قانون قدیم بستان، رضای مولی بر جملهٔ مهام اولی شناس، توفیرات خزینه و طیمارات دیوانی از وجه مرضی و غیر مرضی مستان، رسمهای محدث از جراید عمال ولایات حاکم کن، و بدعتهای قدیم از صحایف اعمال دیوانی بستر، اطماع مستأکله و تصرفات باطله از موقوفات مشاهد و رباطات و مساجد و مزارات منقطع گردان، و دیههای معظم و مزارع که بسالها در حوزۀ تصرف دیوان بانداک شبهتی آمده بمتملکان قدیم استرداد کن، و ذمت خود را و این ضعیف از حیل اوزار سبکبار گردان و اضعاف و آلاف آن بر عمارات مساجد و مدارس و معابد و قناطر و مصانع و مزارات و خوانق آن دیار صرف کن»

موضوع پنجم یعنی در مقابل بخششها و تعهدها و معاف داشتنها از طبقهٔ روحانی دعای خیر خواستن نیز از سنن جاریه در عهد ایلخانان بشمار میرود و حتی بطوریکه در زیر خواهیم دید اهل خانقاهها موظف بودند در لیالی جمعه و بعضی اعیاد ایلخان و وزرا را که اهداء اموال و وقف املاک و اجراء ادرار و مستمری در بارهٔ اهل خانقاه کرده

بودند بدعای خیر یاد کنند .

در بسیاری از فرمانها و نامه‌های وزرای ایلخانان که بنایبان و حکام ولایات نوشته‌اند بنظائر این عبارت برمیخوریم : « حکم پروانچه ما صادر شد که هر سال دوهزار دینار رکنی از مال کاشان تسلیم او گردانند ، و هر سال حکم مجدد نطلبند ، و نوعی کنند که شکر بازرسد ، و از سر فراغت بعبادت باری عز و شانه و عظم سلطانه ، مشغول گشته مارا در اثنای صلوات بدعوات صالحه یاد کنند و دعاء ابدی و ثناء سرمدی حاصل شود »<sup>۱</sup>

در منشور دیگری که رشیدالدین وزیر خطاب باهالی بغداد و فرزند خود امیرعلی حاکم بغداد و نایب خود و حکام و متصرفان عراق عرب صادر کرده پس از ذکر مفصل مواجب مرتزقه خانقاه غازانی مقرر داشته است که شبهای جمعه سماعی باحضور اکابر و اعیان بغداد باشد مشروط بر آنکه در پایان سماع بانی که غلزانخان است و مسبب که خواجه است بدعای خیر یاد شوند .

افزوده شدن بر شماره دیرها و رونق یافتن کار دیر نشینان نیز از هر لحاظ شبیه حمایت ایلخانان و وزرای آنان از اهل تصوف و افزونی شماره خانقاهها و گردان شدن کار صوفیان و خانقاه نشینان است بشرحی که در فصل تصوف در دوره ایلخانان خواهد آمد . این شباهت بین اقدامات حکومت ایلخانی در ایران و مواردیکه استاد ورنو و مسکی ذکر کرده اند از عمومیت سیاست تقویت دین و مذهب در مناطق مختلف تحت نفوذ مغول و متعصب نبودن آن قوم و نبودن عامل تحمیل دینی در سیاست جهاننداری آن قوم حاکی است و علل این موضوع را از مطالبی که در بالا ذکر شد و همچنین مطالب مندرج در فصل دین و مذهب در عهد ایلخانان میتوان دریافت .

# (تصوف)

## دردوره ایلخانان

تصوف در دوره ایلخانان ایران تا آن حد اهمیت دارد که مقاله مخصوصی برای بررسی و تحقیق در باره مسائل راجع بدان اختصاص داده شود. مدارك مهمی که از ایندوره در دست است حاکی از وسعت زمینه تصوف و کثرت عده صوفیان در اکناف قلمرو ایلخانی و وجود خانقاههای بی شمار در شهرهای مختلف ایران و حمایت خاص فرمانروایان عصر از اهل خانقاه و متصوفه و توجه خاص و اظهار ارادت و زرای ایرانی ایلخانان نسبت به مشایخ و بزرگان تصوف میباشد

هر يك از کتابهای «مجموعه مکاتبات خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر» و «تاریخ مبارک غازانی» و «صفوة الصفاى ابن بزاز» سندی گرانبهاست برای مطالعه در علل پیشرفت تصوف و گردان شدن کار صوفیه و گرمی بازار خانقاهها و محترم و معزز بودن مشایخ و اولیاء تصوف در دوره مورد بحث، و علاوه بر این منابع که مدارك اصلی و درجه اول در اینمورد بشمار میروند در خلال مطالب کتابهای تاریخ که حوادث و وقایع دوره ایلخانان را دربردارند مؤیدات و اشارات مفیدی در این باره بدست میآید. اهم مطالب و مباحثی که از منابع مذکور در بالا راجع بتصوف در دوره ایلخانان مستنبط است از اینقرار است :

)) ۱- دردوره ایلخانان خانقاههای متعدد در اکناف ممالک ایلخانی دائر بوده و جمع کثیری از صوفیان در هر يك از خانقاهها بانجام آداب تصوف و کسب فیض و همت از محضر پیران و مشایخ مشغول بوده اند .

۲- ایلخانان بزرگ مغول یعنی غازانخان و اولجایتو و سلطان ابوسعید را توجه

و تمایلی خاص بتصوف و اهل خانقاه بوده و از حمایت صوفیه و ترویج خانقاهها مضایقتی نداشته‌اند و امرای بزرگی چون امیر چوپان در روزگار گرفتاری دست نیاز بدامن پیران تصوف میزدند .

۳- وزراء ایلخانان بخصوص خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر و خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین را ارادتی کم نظیر بمشایخ و بزرگان تصوف و توجیهی بیدریغ بصوفیه و اهل خانقاه بوده است و خواجه رشیدالدین وزیر چنانکه خواهیم دید خود تفننی در علم تصوف داشته و اگر چه شخصاً متصوف نبوده و میل بتزهد در دل او غالب بوده است از رسوم و آداب و احوال و مقامات و احادیث و اخبار راجع بتصوف بکمال آگاه بوده .

۴- عصر ایلخانان بوجود شیخ کبیر صفی‌الدین اردبیلی و عارف شهر شیخ محمود شبستری آراسته و صفحه تاریخ شعر و ادب دوره ایلخانی بشاهکار بی نظیری چون مثنوی « گلشن راز » و منظومه عالی « جام جم » مزین است .

اکنون بترتیب هر يك از مباحث اربعه را شرح میدهیم :

### الف - خانقاهها و رسوم تصوف در دوره ایلخانان

در هر يك از حوزه‌های علمی دوره ایلخانی یعنی شام‌غازان (۱) و ربع رشیدی و حوزه سلطانیه خانقاههایی برپا بوده و در تاریخ‌غازانی و مکتب رشیدی و صفوة الصفاى ابن بزاز و حبیب‌السیور و روضة الصفا مکرراً از این خانقاهها یاد شده است . هر يك از این خانقاهها و خانقاههای دیگر را که در اکناف ممالک ایلخانی دائر بوده اند موقوفاتی عظیم بوده و با وجود اینکه اهل خانقاهها از لحاظ معیشت و وسایل زندگی آسوده خاطر و از هر حیث مرفه بودند وزیر رشیدالدین و خواجه غیاث‌الدین و غازانخان بوضع خانقاهها و رفاه حال ساکنین آنها توجهی خاص و دائم داشته‌اند و احکام و نامه‌هایی که از حضرت خواجه رشیدالدین در این باره صادر شده مؤید این مطلب است . توجه

۱- بسه صورت « شام‌غازان » و « شم‌غازان » و « شنب‌غازان » در مدارك مختلف یاد شده که ظاهراً اولی و دومی بعللی که بحث درباره آن از حوصله اینمقاله بیرون است اصح میباشد.

و تمایل وزیر رشیدالدین و فرزند او خواجه غیاث‌الدین باهل تصوف در همین جا خاتمه نمی‌یابد و اظهار ارادت و حقارت در برابر مشایخ بزرگی چون شیخ صفی‌الدین اردبیلی و حواله سالانه وجوهی که بمصرف برپا ساختن مجالس ذکر و سماع میرسیده و شرکت خود خواجه غیاث‌الدین در مجالس سماع از نکات دینگریست که در منابع و

مدارك ایندوزه مسطور است )  
خانقاههای دوره ایلخانی

برای پی بردن خواننده فاضل با اهمیت و کثرت تعداد خانقاهها و وسعت تشکیلات آنها و توجه غازانخان و خواجه رشیدالدین بر فاه حال مرتزقه خانقاهها در ایندوره مدار کیرا که از مجموعه مکتوبات رشیدی و تاریخ مبارک غازانی و صفوة الصفای ابن بزار و منابع دیگر استخراج شده در اینجا ذکر میکند :

( خواجه رشیدالدین در مکتوب چهاردهم از مجموعه مکاتبات رشیدی که « بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی » و مجدالدین بغدادی مذکور را بشیخ الاسلامی آن ولایات منصوب کرده ، از « خانقاه پادشاه سعید غازانخان انارالله برهانه که در بلده بغداد واقع است » نام می برد و می گوید : « و خانقاه پادشاه سعید غازانخان انارالله برهانه که در بلده بغداد واقع است و تولیت آن بقعه بما متعلق و چند وقت بود که می خواستیم که شیخی را که بعواطف ولایات و بدایع صنایع کرامات مخصوص باشد نصب کنیم تا بمیامن محاسن اعمال سنیه و افعال مرضیه او آن بقعه را رواجی پیدا آید و شرفی حاصل شود ، و چون جناب شیخ اکثر اوقات و اغلب ساعات در گوشه خلوت معتکف و در زاویه منزوی می بود بدین جهت آن بقعه را بجناب ایشان تفویض نمی کردیم ، درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت بجلوة مایل شده و بدرس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته اند شیخی آن بقعه را بدو مفوض گردانیدیم تا بتکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و تصفیة باطن مریدان مشغول گردد ، مشروط

بر آنک بدرس عوارف المعارف که از مصنفات شیوخ العالم قدوة الاقطاب، زبدة الاوتاد، زین السالکین و برهان الناسکین، ابو حفص عمر السهروردی است قدس الله سره قیام نماید ووظایف وارزاق ایشان مرتب و مهیا دارد چنانچه شیخ و مریدان و بواب و فراش و مؤذن و طباح که در آن بقعه ساکن باشند مجموع مرفه الحال بوده هر یک بکار خود قیام توانند نمود، اهالی و جماهیر مشاهیر بغداد حمی الله تعالی اهلها عن البغی و الفساد این مثال مسطور را نصب العین داشته از فرموده ما تجاوز نکنند و عدول نجوینند، و باجناب رفیع شیخ طریقه بندگی مسلوك دارند، و نوعی نکنند که شکایت او بسمع ما رسد، خواجه محمود عرب که متصدی امور آن بقعه است می باید که بر حسب این مفصل مواجب و ادراوات مرتزقه آن بقعه و اخراجات دیگر که تعیین رفته است مرتب دارد» (۱). برای « مفصل مواجب مرتزقه خانقاه غازانی و سایر اخراجات » مراجعه شود بصفحه ای که در ذیل داده شده.

پروفسور محمد شفیع مصحح و محشی دانشمند « مکاتبات رشیدی » در تعلیقات راجع به « خانقاه پادشاه سعید غازان خان » می نویسد: « در غازانی ( تاریخ غازانی منظور است ) ذکر می بصراحت از خانقاه غازانی بغداد بنظر نیامد، اما معلوم است که غازان خان را به خیرات و مبرات و ادراوات و نذور و صدقات و انشا و احداث ابواب البر رغبتی تمام بود، وی در تبریز در موضع شنب ابواب البر بنا نهاد که شامل بود بر گنبد عالی، و مسجد جامع و مدارس و خانقاه و دارالسیاده و رصد و دارالشفاء و بیت الکتب و بیت القانون و حوض خانه و گرمابه سبیل و غیرها ( غازانی ص ۲۰۹ )، و در ولایت همدان در حدود سفید کوه در دیه بوزنجر در خانقاهی معتبر ( غازانی ص ۲۱۵ ) و در تمامت دیه هاء ممالک خود مساجد و حمامات ساخته ( غازانی ص ۳۲۴ )، اینهم معلوم است که تولیت بعضی از اوقاف غازانی متعلق بخواجه رشید بود، رک بتاریخ اول جایته از ابوالقاسم کاشانی منقول در مقدمه به تاریخ مغول از بلوشه ص ۳۶، و به همین

مکاتبات ، ص ۲۳۰ ابن الفوطی (در تلخیص مجمع الاداب ، کتاب اللام والمیم ، نسخه خطی ۱۰۹ الف و مطبوعه ص ۳۵۰) گفته است که غازان خواجه رشید را متولی قبه خود که درشم تبریز بود ساخته « (۱) .

در حکایت سیزدهم از تاریخ مبارک غازانی « در ابواب البر که پادشاه اسلام در تبریز وهمدان و دیگر ولایات انشا واحداث فرموده و موقوفات و تربتهای ایشان و خیراتی که نذر کرده» ضمن شرح «موقوفات ابواب البر مذکور و سائر خیرات و مبرات که ضمائم آنست بموجب شرط واقف غازانخان تقبل الله منه بر حسب مفصل و فقیه مبار که بطریق اجمال» لوازم و وسائل و مرتزقه خانقاه گنبد عالی چنین بقللم آمده است: « خانقاه اضافت فرش و طرح و آلات مطبخ و وجه روشنائی و عطر مواجب مرتزقه از شیخ و امام و متصوفه و قوالان و خادم و دیگر اصناف عمله مصالح آتش بامداد و شبانگه و سماع عام در ماهی دونوبت صدقه معینه بر رسم فقرا و مساکین جهت بهاء کرباس و مدارس و پوستین گول » (۲)

۱ (ایضا در تاریخ مبارک غازانی در حکایت سیزدهم از خانقاه بوزینجرد سخن رفته است: « در ولایت همدان در حدود سفید کوه دزدیه بوزینجرد خانقاهی معتبر ساخته و املاک بسیار بر آنجا وقف کرده و وارد و صادر از آن خیر در آسایش اند چنانکه همکنان مشاهده میکنند » (۳)

( در پایان مکتوب سی و سوم از مکاتبات رشیدی که بر اهالی خوزستان نوشته موشح بهمقامتی چند « از خانقاه همدان و مدرسه خانقاه سلطانیه ذکر می بینم آمده است بدین ترتیب: « و گفته ایم که روغن و کشک گوسفندانرا نقل آتشخانه همدان گرداند تا صرف صادر و وارد و فقراء و مساکین و ابناء لسیبیل آنجا شده مردم آن بقعه را رفاهیتی تمام حاصل گردد ، و پیشم آنرا مجموع نقل شیراز گرداند

۱- مکاتبات رشیدی ص ۳۴۱ - ۳۴۲

۲- غازانی ص ۲۰۹

۳- غازانی ص ۲۱۵

تابعهت خانقاه همدان و مدرسه ارزنجان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیلوهای پسنیدیه لایق بسازند، و نقل دارالسلطنة تبریز گردانند» (۱)

حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی در « ذکر عمارت شهر سلطانیه و بنای قلعه آن » از خانقاه سلطانیه که ذکر آن در بالا گذشت اسم برده است : « در اینجا قریب هزارخانه بوده و عماراتی عالی در مناره بزرگ بر دو طرف ایوان آن و در عمارت مدرسه دارالشفاء و خانقاه هر یک با موقوفات بسیار و تا کتون ( یعنی زمان حافظ ابرو ) بعضی از آن عمارت باقی است » (۲)

ایضاً در مکتوب چهل و پنجم از مکاتبات رشیدی « که بر شیخ صفی الدین اردوبیلی قدس سره نوشته است » حواله ای از جانب خواجه رشید الدین بجهت خانقاه شیخ صفی الدین مسطور است : « در این وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته تا در لیلۃ المیلاد رسول الله صلی الله علیه و سلم سماطی سازند، و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند، و عند الفراغ این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند و مفصل احوالات مذکوره بر حاصل املاک غازی و رشیدی ملکی و رضمانی که ملکی حلال و مالی بی و بالست حواله رفته است بدین موجب : . . الخ » (۳)

صاحب حبیب السیر نیز در تعداد عمارت و بقعات آن بانی مبانى خیرات ( یعنی غازانخان ) از خانقاههائی که با امر پادشاه ساخته شده یاد کرده است : « غازان خان هم در آن اوان متصل بآن بقعه رفیعہ دیگر بقاع نقاع تعمیر نمود برین موجب : مسجد جامع، مدرسه شافعیه، مدرسه حنفیه، خانقاه، دارالسیاده ... و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی خادم . . تعیین کرده . . و شرط کرد که در خانقاه هر

۱- مکاتبات رشیدی ص ۱۸۳

۲- ذیل جامع ص ۱۰

۳- مکاتبات ص ۲۶۸ - ۲۶۹ . برای صورت ریز حواله خواجه رشید بجهت خانقاه

شیخ صفی ر ک مکاتبات ص ۲۷۰ تا ۲۷۲



بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دونوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند و فرمود که . . . در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته بساکنان آن بقاع دهند . . . پوشیده نماید که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمایات و مساجد و خوانق ساختند « (۱) .

در تاریخ مبارک غازانی در جای دیگر جز آنها که گذشت از ساختن خانقاهها در کلیه شهرها سخن بمیان آمده و با توجه بتصریح صاحب حبیب السیر که میگوید « بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان . . . خوانق ساختند » و این سند از تاریخ مبارک غازانی رونق کار صوفیان در روزگار غازانخان بخوبی معلوم میشود: « و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البیر در هر موضعی می ساخت و اوقات معین می فرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوائف هست و از آن سادات نیست » (۲) .

در صفوة الصفاى ابن بزاز از آمدن شیخ صفی الدین اردبیلی بتبریز و نزول او بخانقاه رشیدیه یاد شده است: « حکایت دام بر کته گفت که چون شیخ قدس سره در تبریز بخانقاه رشیدیه که در عمارتست بالتماس وزیر غیاث الدین نزول فرموده بود . . . » (۳)

نیز در صفوة الصفاى کر خانقاه رشیدیه رفته است: « مولانا شمس الدین روایت

۱- حبیب السیر ج ۳ ص ۱۸۸ - ۱۸۹

۲- غازانی ص ۱۹۰

۳- صفوة الصفا ص ۳۰۳

ممکنند از مولانا شمس الدین محمد بن مولانا کمال الدین احمد که در آن زمان که شیخ بتبریز آمده بود در **خانقاه رشیدی** وی در صحبت مولانا شمس الدین کرده شیخ بخدمت شیخ رفت « (۱) . در صفحه دو بیست و نود و یک همین کتاب نیز داستان رفتن شیخ بتبریز و استقبال خواجه غیاث الدین محمد رشیدی و شیخ را در خانقاه وزیر فرود آوردن مذکور است . ایضاً در صفحه دو بیست و نود و شش صفوة الصفا به خانقاه رشیدی اشاره شده است . همچنین در صفحه صد و هشتاد و هفت آمده است : « خواجه عبدالملک گفت شیخ قدس سره در تبریز در **خانقاه وزیر غیاث الدین محمد رشیدی** نزول فرموده بود . »

در جای دیگر از خانقاه منکوحه وزیر غیاث الدین یاد شده : « حکایت ادام الله بر کتبه گفت که شیخ قدس سره باری به تبریز در خانقاه منکوحه وزیر غیاث الدین که نبیره شیخ ربانی شهاب الدین سهروردی روح الله روحه بود . . . » (۲)

یکی از علل رواج و وسعت دامنه تصوف در دوره ایلخانان وجود خانقاه های بزرگ و پیران گرم نفس و نظم و ترتیب خاص خانقاهها بود که ناظرانرا مجذوب و رهگذرانرا مفتون میساخت چنانکه محمد ابراهیمان از اقارب شیخ بهمین ترتیب مجذوب و روبروده شد : « . . . از اقارب شیخ قدس سره در کلخوران محمد ابراهیمان نام مردی بود و این محمد از برای برنج بگیلان بطرف خانبلی که از نواحی گیلان ناحیتی است رفته بود و در خانبلی دیهی است هلیه کران بدان دیه رفت و از آنجا برنج خرید و حال آنکه شیخ زاهد را قدس روحه دو عیال بود یکی در سیاورد بربل دریا . . . و یکی در دیه هلیه کران و درین وقت که محمد ابراهیمان به هلیه کران رفت شیخ زاهد در دیه هلیه کران بود . محمد ابراهیمان برنج خرید و بزایه شیخ زاهد طایفه را دید پاکیزه اهل تمیز در کسوه نور مطهر و چون چشمه خور منور و درزی متصوفه بصفات اهل صفوة متصف و بذکر و عبادت مشغول . . . محمد را خوش آمد

ودل ر بوده ایشان شد و بدست مبارك شيخ زاهد قدس روحه توبه کرد و درزی ایشان در آمد و تغییر لباس کرد و جامه اهل تصوف در پوشید و از آنجا مراجعت نمود . . . » و چون محمد بنزد شيخ صفی بازگشت و شيخ او را درزی در اویش دید و احوال شيخ زاهد را شنید یکباره حالش بگرید و دلش در اهتزاز و جانش پرواز آمد و بقر تیبی که در صفة الصفا آمده است بخدمت شيخ زاهد شتافت (۱) .

### توجه عام و خاص به تصوف و صوفیه

چنانکه اشاره شد و بتفصیل خواهیم دید (در این دوره تصوف با کلیه رسوم و آدابش رایج بود و کثرت تعداد خانقاهها و عده صوفیان و حمایت ایلخانان و توجه وزراء و اقبال عام و خاص ایندوره را از لحاظ « تصوف خانقاهی » و وجود عرفای عالیقدری چون شيخ صفی الدین اردبیلی و شيخ محمود شبستری از ادوار مشخص و مهم تاریخ ایران بعد از اسلام قرار داده است) داستانهاست که راجع بمجالس سماع صوفیان و شرکت عامه مردم و حاضر بودن بزرگان مثل خواجه غیاث الدین وزیر در آن مجالس در صفة الصفا آمده ، و مطالب مندرج در مکاتبات رشیدالدین وزیر مؤید صحت و درستی آن داستانهاست، از رواج تصوف و نفوذ مشایخ و توجه عام و خاص باین مذهب و مسلک حکایت میکنند. توجه و علاقمندی مردم در ایندوره بمذهب عرفان و مسلک طریقت تاجائی بوده است که رسماً از مشایخ بزرگ و از مراکز تصوف تقاضای اعزام نماینده و خلیفه میکردند و معلوم میشود که اهل آنروز گار مشتاق تربیت و تهذیب و محتاج و تشنه تسکین و آرامش روحی بودند چنانکه در شرح احوال پیر اسمعیل اردبیلی آمده است: « عذیم الشبیه و العذیل پیر اسمعیل الاردبیلی که شيخ در حق او فرموده است که از اولیاء خداست در زمان شيخ صدر الدین دامت برکته جماعت اصفهان النماس ارسال خلیفه بدانجا کردند که در آن نواحی بارشاد مردم قیام نماید شيخ صدر الدین اسمعیل را اجازه توبه داد و بدان نواحی روانه گردانید . . . » (۲)

۱- صفة الصفا ص ۲۵

۲- صفة الصفا ص ۳۵۵

### ابتدال تصوف در دوره ایلخانان

|| وسعت زمینه تصوف و کثرت عده صوفیان و خانقاهها و رواج رسوم و آداب تصوف را نباید با حقیقت تصوف و استحکام معنوی آن اشتباه کرد و شاید هیچگاه نسبت مستقیمی بین جلوه و رونق تشریفات و کثرت پیروان و قدرت ظاهری هیچیک از ادیان و مکاتب معنوی و حقیقت و لب و نفوذ واقعی و معنوی آن ادیان و مکاتب وجود نداشته است. هر مکتبی نخست بر اساس حقایق معنوی و روحانی بوجود میآید و چون پیشرفت و موفقیت هر عقیده و فکری مستلزم ظواهر و تشریفات مناسب و مستوجب کسب نیرو و اقتدار ظاهری نیز میباشد رفته رفته گرداگرد مغز آن مکتب و عقیده را قشرهایی از تشریفات و رسوم و ظواهر می پوشاند. کم کم قشرها آنچنان متراکم میشوند که تشخیص لب و مغز از قشر و پوست و حقیقت و معنی از ظواهر و بدع و رسوم و لواحق مشکل میشود و چون عامه همواره متمایل بظواهر و رسوم و سنن و قشرند و درک حکمت باطن و فلسفه اولیه و لب و مغز و حقیقت که مخصوص خواص است از حوصله ذهن و اندیشه آنان بیرونست و برعکس ظواهر و رسوم ظاهری متضمن ملتسمات نفس و متلذذات ذوق ظاهر پرست و لعب جوی آنان میباشد، لب و مغز و حقیقت فراموش میشود و اسم و ظواهر و پوست و قشر باقی میماند، سیر تصوف در ادوار مختلف اسلامی و تطور آن تا امروز یکی از نمونه های بارز این اصل بدیهی و کلی محسوب میشود. از قرن پنجم بعد غلبه قشر بر مغز و پیروزی ظاهر بر حقیقت کم کم در مکتب تصوف و بین متصوفه شروع میشود تا جائیکه ابوالحسن بوشنجی در مقابل سؤال «تصوف چیست؟» پاسخ میدهد: «تصوف اسمی و حقیقت پدید نه و پیش از این حقیقت بود بی اسم» و در دوره سعدی که دوره مورد بحث در این مقاله است کار بجائی میرسد که سعدی میفرماید: «یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوف چیست گفت ازین پیش طایفه در جهان بودند بصورت پراکنده و بمعنی جمع امروز خلقی اند بظاهر جمع و بدل پراکنده». مثنوی جام جم اوحدی مدرک گرانهاست که از ابتدال تصوف در دوره

ایلخانان و غلبهٔ «ظواهر و رسوم و غرض کسب حظوظ نفسانی» بر «حقیقت و معنای تصوف» حکایت میکند. اوحدی در جام و جم تحت عنوان «در شرح حال اهل زرق و تلبیس» (۱) میگوید دین و ایمان چون سیمرغ و کیمیا نایاب شده و طریقت و تصوف دامی گشته که شیادانی با سم پیر و شیخ در سر راه خامان ره نرفته گسترده اند:

بی خطر نیست کار سیر امروز	دیده و رشو که نیست خیر امروز
اهل مکر و حیل بکشیدند	بریا روی دین بپوشیدند
سخن صدق سر بلاف آورد	دین چو سیمرغ رو بقاف آورد
طالبی چشم و گوش باش ای دل	با چنینها بپوش باش ای دل
که بسی دام و دانه در راهست	گذرت جمله بر سر چاهست
چو نهنگند باز کرده دهان	همه در نیل خرجه گشته نهان
آنگاه بالحن مزاح آمیزی پیران و مشایخ شیاد و ریاکار را انتقاد کرده میگوید:	
پیر شیاد دانه پاشیده	گرد او چند نسا تراشیده
ریش را شانه کرده پره زده	سر که بر روی نان و تیره زده
پنج شش جا نشانده حلقهٔ ذکر	سر خود را فرو کشیده بفکر
تا که می آورد زدر خوانی	یا که سازد برنج و بریسانی
کم بری زر ز زرق نپذیرد	پر بری زود در بغل گیرد...
همچو گردون کبود جامه شده	صید را گرگ این تهامه شده
از برون خرجه های صابونی	و زدرون صد هزار مابونی
چون بیابند نو ارادت را	کار بندند عرف و عادت را
جامهٔ زرق برنورد کنند	بر دلش حب مال سرد کنند
ببرندش بدعوتی دو سه گرم	تا در افتد زنان خلق بشرم
پس بر مرزش در آورند از خواب	کای پسر وقت میرود دریاب

گر مریدی کجاست سفره‌آش  
از میانشان برون رود درویش  
روی در روی ننگ و نام کند  
درمی چند را بلاو دهد  
ببرد پیر را بمهمانی  
صوفیان سفره را فراز کشند  
همه درهم خورند کاین فرضست  
کودکان ناشتا پدر مدیون  
ور نداری درین میانه مباش...  
ناخن اندر قفا و سر در پیش  
از در و کوچه اقیچه وام کند  
پیر و همخرقه را پلاو دهد  
بامریدان سخت پیشانی  
آستین از دو دست باز کشند  
خود نگویند کز کجا قرضست  
مخورد این نان و آش خون خورخون  
آنگاه میگوید فقر واقعی و محمدهی بیرون از ظاهر و خرقة ازرق است :

فقر بیرون ز ازرقست و کبود  
نام آتش چرا نهی برود  
شیخ واقعی کسیست که آتش در مال دنیا و حب مال زند :

شیخ باید که سیم و زر سوزد  
تا ازو دیگری نیاموزد  
اگر راه و رسم درمسوزی را نمی‌دانی ازشاعر بزرگوار ایران فردوسی طوسی  
بیاموز که پیلواری درم را بفقاعی و آب یخی داد :

گر ندانی تو این درم سوزی  
کو بعمری چنین کتابی ساخت  
پس چون معلوم شد که پیر واقعی کیست ،  
شیخ ما آنچنان بزرگانند  
باز تا کید میکند که فقر واقعی نه اینست که مدعیان فقر پیش گرفته اند:

فقر اگر خوردنست و گائیدن  
همه را بهتر از تو هست اینحال  
برو ای خواجه چاره خود کن  
اوحدهی در فصل «در فوائد سفر و آداب آن» که بالاین بیت آغاز میشود :

هرزه‌ای چند بردرائیدن  
بر سر جاه و حسن و شوکت و مال  
رقعه بر دلق پاره خود کن

چون ندانی ز خود سفر کردن      بآیدت بر جهان گذر کردن  
وضع خانقاهها و درویشان روزگار خود را سخت انتقاد کرده و آنها را به  
مارگیری و حقه‌بازی و نیرنگ و دروغبافی و راحت‌طلبی و گدائی متهم ساخته و  
حقیقت‌جویان و سالکانرا از خوردن گول آنان بر حذر داشته و بسیر و سفر و مطالعه در  
آفاق و انفس تشویق کرده است :

بدر آی ای حکیم فرزانه	پر نشاید نشست در خانه
چند در خانقاه دود کنی	سفری کن مگر که سود کنی
نشود مرد پخته بی سفری	تا نکوشی نباشد ظفری...
پیش ازینهم روندگان بودند	عشورا پاک‌بندگان بودند
که بجز راه‌حق نرفتندی	در پی جر و دق نرفتندی
بمجاور فتوح دادندی	از نفس قوت روح دادندی
گوشه‌داران زمقدم‌ایشان	شاد بودند از دم ایشان
ریختی پایشان بهر حرکت	بر زمینی زین صد برکت
رنگ پوش دروغ چون بر شد	عقد خر مهره رشته در شد
خلق دریافت زرق‌سازیشان	حق‌نمائی و حقه‌بازیشان
نام تلبیسشان بسانی رفت	که کرامات ده بنانی رفت
بروش چون گناهکار شدند	همه در چشم خلق خوار شدند
تا که شد زین ملامت‌انگیزان	خون درویش پاک‌رو ریزان
گشت کار طریقت آشفته	شد جهان از مجردان رفته
از مسافر ادب نمی‌جویند	وینک از در بدر نمی‌پویند
زین کچول و کچل‌سری‌چندند	که بریش جهان‌همی‌خندند...
رند ورق‌اقص و مارگیر همه	زرق‌ساز و زرخ‌پذیر همه
درم‌اندر کلاه خود دوزند	خلق‌را ترک‌همت آموزند

بدیهی است که همچنانکه از گفتار خود او حدی نیز برمیآید صوفیان همه رند و رقص و مار گیر و زرق ساز و زنج پذیر، و همه مشایخ و پیران مدعی بی عمل نبوده اند و چنانکه اشاره شد و بتفصیل خواهیم دید ایندوره از لحاظ وجود عرفای عالیقدری چون شیخ صفی الدین و عرفای شاعری چون شیخ محمود شبستری از ادوار مهم ایران اسلامی بشمار است ولی در هر حال این انتقاد او حدی را به اغلب و اکثر متصوفه و اهل خانقاه در آن روزگار می توان وارد دانست. عکس العمل همین اوضاع است که زمینه را برای ظهور شخصیتی عارف و صریح و منتقد چون حافظ شیرازی آماده میسازد تا یکباره آتش در خرقره یابزند و از آستین خرقره های مرثیاتیان هزاران بت کشف کند و بگوید:

خدا زان خرقره بیزار است صدبار      که صد بت باشدش در آستینی

### سماع صوفیانه در ایندوره

چنانکه اشاره شد در ایندوره کار صوفیان گردان و رسوم و آداب تصوف در خانقاهها و در بین صوفیان بکمال جاری و مجری بود و خانقاهها و ونقی تمام داشتند و مشایخ تصوف از منتهای اعزاز و اکرام برخوردار بودند. یکی از رسوم صوفیان که در ایندوره رونقی تمام داشت « سماع صوفیانه » و « قول قوالان » بود تا جائیکه خواجه رشیدالدین وزیر و غازانخان دروقفیات و شروط آثار و ابنیة خیر لزوم سماع هفتگی یا دو هفتگی و سماع بزرگ در لیلۃ المیلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله را موکداً اثبات کرده اند و در نامه هائیکه خواجه رشیدالدین وزیر بشیخ صفی الدین و اهالی بغداد نوشته بانعقاد مجالس سماع در شبهای جمعه و شب لیلۃ المیلاد نبی بزرگوار اشاره کرده و فرزند او خواجه غیاث الدین محمد با آنهمه جلال و عظمتی که در روزگار وزارت داشت شخصاً در مجالس صوفیان حاضر میشده و بسماع آنان گوش میداده است.)

نگارنده اسناد مربوط باین موضوع را که در مدارک معتبر راجع بدوره ایلخانان مذکور است از نظر خوانندگان میگذراند. خواجه رشیدالدین فضل الله در پایان نامه ای « که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم



بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی «ضمن مفصل مواجب مرتزقه خانقاه غازی و سایر اخراجات» در ذیل «اخراجات لیالی متبر که» مینویسد: «جمعات مقرر شده که درین شب سماعی باشد که اکابر و اعیان بغداد حاضر شوند مشروط بر آنکه چون سماع آخر شود دعاء بانی که پادشاه غازان است و مسبب که این ضعیف است بفرماید انشاء الله در معرض اجابت افتد.

آش نان بریان حلاوه قوال شمع قند غسل ...  
۱ نفر

۲۰۰ قطعه ۱۰۰ من ۵۰ قطعه ۱۰۰ قطعه عر (۱۰ دینار) ۱۰۰ دینار ۳۰ قطعه ۷۰ قطعه

الخ» (۱).

در مکتوب چهل و پنجم نیز «که بر شیخ صفی الدین اردوبلی قدس سره نوشته است» پس از ذکر تحیات و بیان نیت کمک بضعفا و در ماندگان میگوید:

«درین وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته، تا در لیلة المیلاد (۲) رسول الله

۱- مکاتبات رشیدی مکتوب ۱۴ ص ۳۹-۴۰

۲- ملك مظفر الدین کوبوری صاحب اربل که ظاهراً اول کسی است که در سنه ۶۰۴ احتفال مولد النبی ص را صورتی خاص داد (رک به انسیکلوپدیا آف ایسلام ۳: ۴۲۰)، «كان یعمله سنة فی ثامن الشهر (یعنی شهر ربیع الاول) و سنة فی ثانی عشرة لاجل الاختلاف الذی فیه» (وفیات الاعیان ۱: ۴۳۷)، محمد بن یوسف الشامی در سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد المشهور بالسیره الشامیه گفته است: «ومن احسن البدع ما ابتدع فی زماننا هذا من هذا القبیل ما كان یفعل بمدينة اربل کل عام فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف و اظهار الزینة و السرور... و كان اول من فعل بالموصل عمر بن محمد احد الصالحین المشهورین و به اقتدی فی ذلك صاحب اربل و غیره رحمهم الله تعالی (الدر المنظم. فی حکم عمل مولد النبی الاعظم طبع دهلی سنه ۱۳۱۱ ص ۸۴)، این خلکان نیز مثل متن ذکر عمل سماعات (بعد صلاة مغرب در لیلة المولد و بعدش) و عمل سماط عام (در میدان و سماط ثانی در خانقاه) در یوم مولد می کنند، اثر این احتفالات از اربل بمشرق و مغرب رسید چنانچه از متن ظاهر است، نیز ازین که ابو حمو موسی بن یوسف امیر تلمسان (۷۵۳ تا ۷۸۸) که جلوسش موخر است از موت رشید قریباً به سی و شش سال در کتاب خود واسطه السلوک فی سیاسة الملوک (طبع تونس سنه ۱۲۷۹) پسر خود را وصیت میکند (بر ص ۱۶۷) که بطریق پدر خود هر سال اهتمام لیلة مولد النبی ص کند، و درو اتفاق عام سازد و سال بسال او را سنه موکده قرار دهد، و در آن شب دره واسطه فقراء و عطاء شعرا کوشد، و مثل پدر خود به نظم مولدیات افضل مزیات را حاصل کند «تعلیقہ محمد شفیع بر لیلة المیلاد رسول الله ص ۲۶۹ مکاتبات».

صلی الله علیه وسلم سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند ، و سماعی صوفیانه بفرمایند ، و عند الفراع این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند و مفصل حوالات مذکورہ بر حاصل املاک غازانی و رشیدی ملکی و ضمانی کہ ملکی حلال و مالی بی و بالست حوالت رفتہ است ... الخ (۱)

مکاتبات خواجہ رشید الدین فضل الله تنها سند «رواج سماع صوفیانه در دورہ مورد بحث» نیستند بلکه از کتابهای پر ارزش صفوة الصغای ابن بزاز و تاریخ مبارک غازانی و حبیب السیر و غیرہ میتوان مدارک گرانبھائی در این بارہ بدست آورد . از مجموع این مدارک استنباط میشود کہ تصوف با کلیئہ مظاهر و تشریفاتش چون مجالس و عظ و سماع و قول و روابط خاص درید و مراد و دیگر رسوم خانقاه در این دورہ رایج بوده است و اهل تصوف از حمایت بیدریغ و زرای بزرگ ایلخانان یعنی خواجہ رشید الدین فضل الله و خواجہ غیاث الدین محمد و توجہ خاص شخص ایلخانان بر خوردار بوده اند . باب ششم صفوة الصغای ابن بزاز مستقلاً «در ذکر سماع و وجود شیخ صفی الدین قدس سرہ» است و مطالب جالبی راجع بوجد و حال شیخ صفی الدین و رسوم سماع صوفیانه آن عصر در آن مندرج میباشد و مضامین آن اشاراتیرا کہ در کتابهای تاریخ این دورہ و مکاتبات رشیدی آمده روشن میسازد (۲) :

در صفحه ۳۱۱ صفوة الصغای این حکایت مسطور است: «حکایت ارام الله بر کنہ گفت و از مشاہیر سخنپاست کہ وقتیکہ شیخ قدس سرہ در تبریز در جامع عمارت رشیدی بود روز جمعه بنماز حاضر شدہ بود و بعد از نماز مولانا شمس الدین طوطی و عظمی گفت و مجلسی بود کہ مثل آن در ادوار روزگار کمتر واقع شود کہ مجمع سلاطین همچون سلطان بسور رحمہ الله و وزرا همچو غیاث الدین وزیر و ارباب دنیا کہ در آن زمان بودند و ارباب علوم همچو سید برہان الدین عبری و مولانا فخر الدین چاربردی

۱- مکاتبات رشیدی ص ۲۶۸-۲۶۹

۲- رک بصفوة ص ۲۰۹ بعد برای ذکر سماع و وجود شیخ صفی

ومولانا قطب‌الدین ومولانا عضدالدین شبانکاره وائمه تبریز که هر یکی اعلام علوم و علامه عالمی بودند حاضر بود و جمعی از خلفای شیخ که ناموران بودند حاضر بودند شعر مجلسی بود پرهدی و علوم عالمی بود پر بدور و نجوم

ومولانا شمس‌الدین طوطی بساط مجلس تذکیر بر لطایف مثل‌الذین اتخذوا من دون الله اولیاء نهاده بود ومیفرمود که اعتماد بر مادون خدا کردن همچنانست که اعتماد بر نسج عنکبوت کردن که نه گرما باز دارد ونه سرما که باندک خاشاکی منهدم ومنهدم گردد شعر در خانه عنکبوت چون سازد جای سیمرغ که آشیان قافش باشد

و از آنجا سخن بجایی رسید وبمرتبه کشید که خطافی در خانه آشیان سازد وبیضه نهد اگر به پروردن وبر آوردن بچه مشغول نگردد وبمجرد آمد وشدی بهوای نفس قناعت نماید وصاحب خانه از آمد وشد وتلویت زرق او ملول شود چوبی بردارد و آشیان او را خراب گرداند... واگر آن خطاف به پروردن بیضه وبر آوردن بچه مشغول شود وبچه را پروراند وبکمال رساند چون صاحب خانه ملول گردد و بدان چوب آن آشیانرا خراب گرداند آن بچه از آشیان پرواز گیرد و برشادروان ایوان سلطان نشیند : شعر

مرغ این اوج هوا بال چوبگشاید باز آشیان زروه ایوان شهنشاه کند ، چون شیخ رمزی از رازی که بر غیر او عیان نبود بشنود بی اختیار ازوی نعره صادر شد که صدای آن نایک ساعتی باقی بود واصحاب دین ودنیا که حاضر بودند سر اسیمه حیرت شدند وشیخ درسماع رفت و وجد بروی غالب شد جماعت از اطراف وزوایای جامع متوجه شدند واز غلو وغلبه واز دحام خلایق حال مجلس دگرگون خواست شدن شعر وحیرنی لمع الهلال ولادجی وشککنی جمع الانام ولاحشر

خواجه امیر احمد رشیدی بر مثل داب ایشان چوب برداشت که مردم را از ازدحام بازدارد مردم غلبه بروی کردند و ویرا زیر پای آوردند و خواجه سرایانی که باوی بودند ویرا از زیر پای خلایق خلاص دادند امیر احمد چوب از دست بینداخت و

دستارچه بر چشم نهاد که این حال آثار قدرت الهی است . . . و از حرارت این گرم روان سید برهان الدین را در جگر آتش افتاد و آب از دیده بگشاد با وجود آنکه او را نسبت بامت حکمه می کردند که اعتقاد او را بنیاد محکم و قوی با هیچ قومی نباشد سایر موالی چون او را اشکبار بی اختیار دیدند هر یک بی اختیار سرشک اشک از چشم میباریدند و هاپهوی از باب سلوک و حیرت اکابر و ملوک بحدی انجامید و بغایتی رسید که در افواه سروران داستان شد . . . مولانا شمس الدین طوطی بر پایه منبر حیران بر پای بماند و مجال تنطق و حرکت نداشت تا چند آنکه سماع با آخر رسید و مردم بیمار مید پس آغاز کرد و روی بوزیر غیاث الدین آورد و گفت اگر خواجه هزار مسجد دیگر بسازد که این چنین مسجدی و این چنین مجمعی و مجلسی که ارباب دین و دنیا حاضرند میسر نگردد و اگر من هزار مجلس بگویم که چنین مجلسی که ذوقی بچنین دل صاحب دلی برسانم ممکن نشود به ازین چه توانم گفتن که بچنین دل چنین صاحب دلی ذوق برسانم پس خواجه غیاث الدین قوال طلبید و خواست که چیزی گویند تا شیخ را حالی دیگر پیدا شود و قوال آغاز کرد و بسیاری بگفت میسر نشد و صحبت در نگر رفت و شیخ بجای دیگر و بحالی دیگر مشغول بود . شعر

چون بازی شکار بگشاید بال در راه زغیر او نیاید بخایل

عاقبت خواجه قطب الدین تبریزی برخواست و سماع کرد شیخ را خوش آمد و بوی دعا کرد که مرا سبکبار گردانیدی و خاطر از بند رهانیدی پس روی بغیاث الدین وزیر کرد و فرمود که بازی صیدی دید و کلی عزمش بصید کردن مشغوف شد و در پی او پرواز کرد اگر در راه صیدی دیگر بیند عنان از آن صید مقصود نه نیچد و بدیگری مشغول نگردد همچنان چون دل در هوای آن صید مقصود پرواز کرده باشد و در پی او رفته بدیگری التفات نکند و مقصد و مقصود طلبد شهباز که دست شه نشیمن جوید

باتوده خاك پاسپر کی یوید»

در صفحه ۲۹۸ و ۲۹۹ صفوة الصفا ذکر سماع صوفیانه در خانقاه منکوحه

خواجه غیاث‌الدین وزیر آمده و حاکی از ارادت خواجه در حق شیخ صفی‌الدین و رواج سماع صوفیانه در دوره مورد بحث و شرکت وزیر اعظم ایلخانی در مجالس سماع است :

«حکایت ادام‌الله بر کتبه گفت که شیخ قدس سره باری به تبریز در خانقاه منکوحه وزیر غیاث‌الدین که نبیره شیخ ربانی شیخ شهاب‌الدین سهروردی روح‌الله روحه بود و دعوتی کرده بود و شیخ را برده قوالان چیزی گفتن آغاز کردند و جماعت از حشمت و هیبت شیخ سماع نمیتوانستند کردن و ایشانرا در خاطر آمد که شیخ حرکت کند تا ایشان سماع کنند ناگاه شیخ بوزیر غیاث‌الدین گفت فرزند محمد ما در آن خلوت رویم و بگوش سماع کنیم و یاران بتن سماع کنند وزیر دستبوس کرد و گفت ای والله ما همه این میخواستیم اما نمیتوانستیم گفتن شیخ بولایت دانست پس شیخ اندرون رفت و ایشانرا آن شب سماعی خوش برفت و شیخ در خلوت گفت چون ایشانرا دهشت بود گرانی نباید کردن و هر که بر ریاضت دل او سبکبار از علایق شد و ثقل جسمانی از وی بخفت روحانی مبدل شد سبک‌روح او را توان گفتن پیش اهل تصوف». از این حکایت و عبارت «وزیر دستبوس کرد و گفت ای والله ما همه این میخواستیم اما نمیتوانستیم گفتن» بر میآید که خود وزیر خواجه غیاث‌الدین هم معمولاً در سماع با اهل مجلس شرکت میکرد که آنروز از هیبت شیخ جرأت سماع ننموده و در دل میخواست است که شیخ حرکت کند تا او و دیگران سماع کنند.

در یکی دیگر از حکایات باب ششم صفوة الصفا از سماع شیخ صفی‌الدین در مسجدی که بر در زاویه خواجه افضل بوده سخن رفته و داستان چنین است که زن امیر ضیاء‌الدین قوشچی مدهوش سماع شده قصد شرکت در مجلس سماع میکند و شیخ بنور ولایت از حضور او آگاه شده از سماع باز می‌ایستد و چون سیده در نمی‌یابد که سماع شیخ روحانی و خالی از قصد کسب حظوظ نفسانی و جسمانیست مرید شیخ میشود و روز دیگر دعوت و ضیافتی شگرف میسازد و حصه دیهی که احمد آباد نام داشته

بشیش می بخشد و شیخ آنرا بخواجه افضل می بخشد .

خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ مبارک غازانی ضمن شرح گنبد شنب غازان و ابواب البر که در حوالی آنست از خانقاه گنبد عالی نام برده و «سماع عام در ماهی دونوبت» را تصریح کرده است و جزء مرتزقه خانقاه علاوه بر شیخ و امام و متصوفه و خادم و دیگر اصناف عمله به «قوالان» نیز اشاره نموده (۱) .

در تاریخ حبیب السیر نیز ضمن شرح شروط موقوفات شنب غازان و بقاع متصله آن بخوانندگی و سماع صوفیان اشاره شده: «و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دونوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند» (۲) در خاتمه نظر «اوحدی مراغی» صاحب مثنوی نفیس جام جم را که کتاب مذکور را در ۷۳۲ یا ۷۳۳ بنام سلطان ابوسعید بانجام رسانیده ، درباره سماع ذکر میکنیم. اوحدی نظر خوشی نسبت بسماع و لامحاله سماع معمول و متداول در روزگار خود ندارد و سماع معمول در آنروزگار را بسختی مورد انتقاد و خرده گیری قرار داده آنرا وسیله ارضاء شهوت نفس و غیر مفید در راه وصول بحق میدانند و اشعار او در این باره حاکی از تداول و رواج کامل سماع صوفیانه در آنروزگار و توجه مفرط اهل خانقاه و صوفیان بظاهر رسوم تصوف و دوری و بی بهره گی آنان از حقیقت تصوف است :

آن زمانت رسد سراندازی	کآنچه داری جز او براندازی
دفعه باید که زخم پنجه خورد	نی زدست و زددم شکنجه خورد
تا تو در چرخ وای وای زنی	همچو مصروع دست و پای زنی
لب آن از دمیدن آبله کرد	کف این از کفیدنش گله کرد
تو اگر اصلی و سیلت چیست	و گرت حالتیست حیلست چیست

۱- تاریخ غازانی ص ۲۰۹

۲- حبیب السیر ج ۳ ص ۱۸۸

سعی وجدی و حالتی باشد  
این تفاوت زبهر خام بود  
چه تواند چو نی تهی مغزی  
صفت او زبان حال کند  
شتر مست را علف چه بود  
دف قوال را دریدی تو  
باچنین آش و شربت و بریان  
چشم برهم نهی فرو مالی  
شمع وقنديل و نای و دف باید  
برنهالی نهاده بالش را  
زین سماعت چه چیز نظم شود  
این سماعی که عرف و عاداتست  
تا نمیری زحرص و شهوت و آرز  
مپسند این سماع در دانش  
عارفی راست این سماع حلال

که بسازی و آلتی باشد  
پخته را يك نفس تمام بود  
صفت صورت چنان نغزی  
چه بود ناله که نال کند ...  
عاشق چنگ و نای و دف چه بود...  
زچه برمیجهی چه دیدی تو  
چیست آن چشم خیره گریان...  
برهوا میجهی و مینالی  
لوت و بریان چهار صف باید  
تا تو یادآوری جمالش را  
بجز این لوتها که هضم شود...  
پیش ما مانع سعاداتست  
نشود گوش آن سماعت باز...  
بی زمان و مکان و اخوانش  
که بود واقف از حقیقت حال

(جام جم اوحدی چاپ وحید دستگردی ص ۲۰۴ تا ۲۰۸)

### پ - حمایت ایلخانان از اهل طریقت و نفوذ مشایخ تصوف

(عصر حکومت ایلخانان ایران دوره مناسبی برای تصوف بشمار میرود و بطور کلی دوره بعد از حمله مغول تا دوره تیموری از لحاظ وسعت یافتن زمینه و پیشرفت تصوف دوره مشخص و ممتازی میباشد. نگارنده علل توسعه و پیشرفت تصوف را در دوره مورد بحث چنین تشخیص میدهد :

۱ - بر اثر بوجود آمدن محیطی که ایجاب توکل بخدا و تفویض امر الی الله و لایقیدی و بی اعتنائی پیش آمدها و حوادث روزگار میکرد .

۲- تمایل قلبی و توجه عامه و خاصه بتصوف و مشایخ تصوف و علاقمندی عموم بتهدیب اخلاق و تزکیه نفس .

۳- توجه و تمایل ایلخانان بزرگ بخصوص غازانخان بتصوف و رعایت جانب متصوفه، در حالیکه شعر چندان مورد توجه نبود و شاعران از نظر لطف و مهربانی ایلخانان بهره‌ای نداشتند .

۴- حمایت مؤثر و صادقانه وزیر فاضل خواجه رشیدالدین فضل‌الله و فرزند بزرگوارش خواجه غیاث‌الدین ، از این طایفه ))

در هر صورت ایندوره بوجود عرفای بزرگ و شاعران عارفی چون علاءالدوله سمنانی و اوحدی کرمانی و مولانا و شیخ محمود شبستری مفتخر است ، ولی تصوفی که بعلم مذکور رونق و رواج و پرورش و بسط یافته « تصوف خانقاهی » است ، اگرچه بارقه‌های تصوف واقعی و عرفان عاشقانه نیز در ایندوره نایاب نیست و « گلشن راز شبستری » سند اینگونه تصوف مثبت و مولاناوار بشمار میرود . « اصول خانقاه و تصوف خانقاهی » که در دوره حافظ اصل موجود و مسلمی بشمار میرود و بسختی مورد حمله حافظ قرار گرفته اگرچه از یاد گارهای قبل از ایلخانان ایران است ولی وسعت یافتن و بسط کامل آنرا باید یادگار دوره ایلخانان دانست و شخصیت و لحن خاص و لبخند استهزاء آمیز حافظ عکس العمل تظاهرات و ریاکاریهای ناشی از همین « تصوف خانقاهی » میباشد .

غازانخان حتی قبل از اسلام آوردن بتصوف و صوفیه تمایل داشت چنانکه «در اوائل حال در خراسان بزیارت مشهد مقدس طوس علی ساکنه السلم و تربت سلطان بایزید و ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء آنجاروح الله رمسمم رفته بود و تربتهاء آن بقاع و احوال مجاوران آن مشاهده کرده و بعد از آن چون مسلمان شد زیارت مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیای بغداد قدس الله ارواحهم دریافت و روزی فرمود که کسی که برین وجه مرده



باشد مشهد و مزار او برین گونه بود او را چگونگی از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگرانست و هر چند ما را مرتبه صلحان نیست لیکن از راه تشبه بایشان ابواب البری ساختن که جای آخرت ما باشد و بدان واسطه خیری و صدقه جاری گردد تا بركات آن رحمت خدای تعالی دستگیری نماید و ثوابی دائمی مدخر گردد» (۱)

جای دیگر در تاریخ غازانی از زیارت غازانخان پیر ابراهیم را یاد شده :

«پادشاه اسلام روز پنجشنبه هفتم جمادی الاخر بعزم زیارت پیر ابراهیم زاهد بر نشست و بعد از دو روز باوردها نزول فرمود» (۲). اگر «پیر ابراهیم زاهد» مذکور در تاریخ غازانی که غازانخان بعزم زیارت او برنشسته و دو روز این عزیمت طول کشیده همان شیخ ابراهیم زاهد گیلانی عارف مشهور باشد که توبه و خرقة و تربیت شیخ صفی الدین اردبیلی باو میرسد در صحت حکایت مذکور در صفحه ۳۰۳ صفوة الصفاى ابن بزاز که راجع بفرستادن شیخ زاهد قدس سره شیخ صفی الدین را پیش پادشاه غازان بشفاعت ملك احمد اصفهید گیلان است جای تردید نخواهد بود. در هر صورت حکایت مندرج در تاریخ غازانی و حکایت مذکور در صفوة الصفا مؤید یکدیگرند و نکته دیگر که احتمال یکی بودن «پیر ابراهیم زاهد» و «شیخ ابراهیم زاهد گیلانی پیر خرقة و تربیت و توبه شیخ صفی الدین» را تقویت میکند اینست که بعید بنظر میرسد کسیکه سلطان محمود غازان بشکرانه دفع سوکا و بارولا شخصاً بعزم زیارت او برنشسته و دو روز برای این منظور صرف وقت کرده باشد جز شیخ ابراهیم زاهد گیلانی معروف که از اعظام مشایخ آن عصر است باشد. صاحب مزارات تبریز (مزارات حشری) در باره ارادت و اعتقاد غازانخان بمشایخ اسلام در ضمن شرح «مزار میرزا مهدی» میگوید: «سلطان غازان در واقعه می بیند که پالهنگی در گردن دارد حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب از گردن وی برمیدارد از خواب بیدار شده متفکر بوده که آیا تعبیر این واقعه چه باشد و بهیچ کس نگفته باوجود کفر بمشایخ اسلام اعتقاد

۱- تاریخ غازانی ص ۲۰۸

۲- تاریخ غازانی ص ۱۰۰

تمام داشته بخدمت یکی از مشایخ که خانقاه وی در چرنداب بوده می‌رود و شیخ آهسته در گوش سلطان می‌گوید که امشب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پالهننگ کفر از گردنت برداشت چرا باسلام در نمی‌آیی سلطان دست شیخ می‌بوسد و در بعضی نسخه‌ها مرقوم است که آن شیخ محب است: «اگر چه قول صاحب مزارات از لحاظ زمان و مکان با تاریخ وفق نمیدهد ولی در هر صورت حاکی از شهرت اعتقاد و ارادت غازانخان بمشایخ صوفیه بوده است .

چنانکه در فصل « خانقاههای دوره ایلخانی » گذشت سلطان محمود غازان در تبریز در موضع شنب‌جزء ضمام گنبد عالی خانقاهی ساخت و موقوفاتی برای تأمین لوازم و وسائل و مواجب مرتزقه آن تعیین کرد (۱)، و در شهرهای دیگر نیز خانقاههای مخصوصی بنا کرد که از آن جمله باید از خانقاه بوزینچرد همدان (۲) و خانقاه مخصوص پادشاه سعیدغازانخان که در بلده بغداد واقع است (۳) و خوانقته که در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان ساخته است (۴) نام برد. این علاقمندی بتصوف منحصر بسطان محمود غازان نیست و دو ایلخان بزرگ بعد از غازان یعنی سلطان محمد خدا بنده و سلطان ابوسعید نیز حامی تصوف و متصوفه بوده و در ساختن خانقاهها و رعایت اهل طریقت از سلف بزرگ خود غازانخان پیروی می‌کرده‌اند چنانکه خانقاه سلطانیه که محمد خدا بنده بنا کرده بود و موقوفاتی که برای آن تعیین کرده در کتب تاریخ مذکور است (۵) .

در کتاب صفوة الصغای ابن بزاز ضمن بحث از ریاضت شیخ صفی‌الدین داستانی آمده است که در صورت صحت سند نیست پر ارزش حاکی از نفوذ مشایخ و پیران تصوف و دخالتشان در امور سیاسی و ضمناً نشان میدهد که شاید ملاقاتی بین سلطان محمود غازان و شیخ صفی‌الدین دست داده بود :

۱- غازانی ۲۰۹

۲- غازانی ۲۱۵

۳- مکاتبات ص ۳۶

۴- حبیب‌السیر ج ۳ ص ۱۸۸ - ۱۸۹ . غازانی ص ۱۹۰

۵- مکاتبات رشیدی ۱۸۳ . ذیل جامع ص ۱۰

«چنانکه مذکور شده است که شیخ زاهد قدس سره ویرا بشفاعت ملک احمد اصفهید گیلان پیش پادشاه غازان فرستاده بود و شیخ در آن چهارده شبان روز بغیر از آن صرف هیچ دیگر تناول نمیفرمود» (۱)

داستانی دیگر در همین کتاب راجع باستمداد همت ابوسعید از شیخ صفی الدین مذکور است: «حکایت ادام الله بر کتبه گفت پادشاه اوزبک قصد مملکت پادشاه ابوسعید کرد و بساز لشکر جرار مشغول شد پادشاه ابوسعید بحضرت شیخ قدس سره فرستاد و استمدادی از همت شیخ نمود که اوزبک قصد ملک من کرده است همت و استعانت شیخ مییابد شیخ فرمود که پادشاه را بگو چندانکه من در آب و گلم ترا با کی نیست و ایشانرا ظفری و ترا ضرری نخواهد بودن و هیچ تشویش مکن آنگاه که من از عالم آب و گل بیرون روم تو دانی اما خرابی ملک تو از خارجی نباشد بلکه خرابی این ملک هم بدست مردم این ملک باشد و همچنان واقع شد که شیخ سابقاً خبر داده بود ...» (۲).

اینداستان در روضة الصفا مسطور است و از نفوذ و محترم بودن مشایخ و پیران تصوف در پیشگاه ایلیخانان حکایت میکند:

چون بین سلطان ابوسعید بهادر خان و امیر چوپان مخالفت ظاهر شد امیر چوپان صاین ملقب بملک نصره الدین عادل وزیر را کشته عازم جنگ شد. «امیر چوپان هفتاد هزار سوار فراهم آورده باتفاق امراء بر صوب عراق نهضت فرمود و چون بمشهد مقدس رسید امراء را در آن مقام متبرک سوگند داد که با او مخالفت نکنند و از وی باز نگردند . . . و چون بسمان رسیدند امیر چوپان بخانقاه معارف پناه حضرت ولایت منقبت شیخ

۱- صفوة الصفا ص ۳۰۳

۲- صفوة الصفا ص ۲۴۳. صحت هردو داستان کاملاً محتمل است زیرا ولادت شیخ در سنه ۶۵۰ و وفاتش در ۱۲ محرم سنه ۷۳۵ واقع شده و مدت هشتاد و پنج سال زندگانی او درست مطابق است با زمان مورد بحث در این رساله که از مقارن حرکت هولاکو بسوی ایران آغاز میشود و بسال مرگ ابوسعید (۷۳۶ هجری) خاتمه می یابد.

رکن الملة والدين علاء الدوله سمنانی که مقتدای مشایخ روزگار بود امراء را يك يك سو گند داد که از وی برنگردند و امراء سو گند خوردند اما هم در آن چند روز حانت شدند و امیر چوپان از شیخ التماس نمود که پیش سلطان رود و صورت نیکی بندگی و اخلاص او را پادشاه رساند و بشیخ گفت که شاید بیمن نفس شما میان من و سلطان مصالحه واقع شود و مرا تیغ در روی ولی نعمت و مخدوم زاده خود نباید کشید . . . شیخ بنا بر التماس امیر باردوی سلطان رفت و چون چشم پادشاه بر شیخ افتاد برپای خاست و شیخ را در پهلوی خود نشانیده بدو زانوی ادب بنشست شیخ زبان بنصیحت گشاده در اثناء موعظت سخن بدگر امیر چوپان رسانید و گفت او را پدر پادشاه تربیت فرموده در این دولت بکمال رفعت رسیده .

چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش»  
و چون شیخ پیشنهاد صلح فرمود سلطان رضا نداد و «شیخ هر تیری که در جعبه تدبیر داشت بینداخت و چون مخالف تقدیر بود بر هدف مقصود نیامد بضرورت باز گشته آنچه دیدد و شنیده بود با امیر چوپان گفت و او را از مخالفت اولوالامر تحذیر نمود»  
ولی مؤثر نیفتاد و امیر چوپان در جنگ منهزم شد .

در خاتمه این مبحث ذکر داستانی که در کتاب مزارات حشری ضمن شرح مزار ناصرالدین عبدالله المشهور بقاضی بیضاوی راجع بارادت ارغون نسبت بمشایخ و حضور یافتنش در خانقاه درویشان آمده، اگرچه بکلی سخیف و خالی از حقیقت مینماید، ضرری ندارد : «در مبدأ حال از شیراز بطلب قضاء شیراز بخدمت ارغون می آید (یعنی قاضی بیضاوی می آید) هر چند تردد می نماید ملاقات میسر نمی شود لاعلاج بملازمت خواجه محمد کجی می رود از خواجه التماس می کند که از پادشاه طلب مطلب وی نماید خواجه حسب الملتمس وی قبول می نماید و میفرماید که پادشاه گاهی شبهای جمعه بصحبت مامی آید انشاء الله تعالی بعرض می رسانم . شب جمعه که پادشاه بخانقاه می آید قاضی نیز خود را می رساند خواجه قاضی را مضطرب می بیند .

الخ». معلوم است که صحت این واقعه بامخالفتی که ارغوانرا با اسلام و مسلمین بوده است تاچه اندازه محال و مستبعد است.

**پیر یعقوب پیر دروغی که متهم بترویج مرام مزدکی شد :**

خواجهرشیدالدین فضل الله طبیب در جامع التواریخ رشیدی (قسمت راجع بتاریخ زندگی غازانخان) از «جمعی مشایخ صورت فضول سریرت» یاد میکند و حکایتی که در باره مشایخ صورتان فضول سریرت که مقدم ایشان پیر یعقوب باغبانی بود در تاریخ غازانی آمده از این موضوع حکایت میکند که رواج فوق العاده تصوف و محبو بیت و احترام پیران و مشایخ طریقت و نفوذ بی اندازه ای که در افکار و اذهان مردم داشته اند باعث شد که عده ای دغلباز نیرنگ پیشه از سر جنون و عته یا برای استفاده از این موقعیت ممتاز و نفوذ بیحد و اندازه پیران تصوف در زی مشایخ در آیند و خرقة طریقت را وسیله تحصیل اغراض دنیوی و سیاسی قرار دهند :

چون پادشاه اسلام در قشلاخ هولان موران «خلوتی برسبیل چپله بر آورد... در اثنای آن حال حالتی عجیب واقع گشت و آن چنان بود که جمعی مشایخ صورت فضول سریرت مقدم ایشان پیر یعقوب باغبانی در شهر تبریز شهزاده آلافرنگ را بسبب حب جاه و مال دعوت کرده بودند و خواسته که کراماتی که نداشتند ظاهر کنند در آن روزها مریدی محمود نام را باورد و فرستادند تا جمعی مهربان را با خود یکی کنند آن مرد از سر نادانی آن راز را آشکارا کرد و گفت شخصی که چهل گز بالا دارد و پنج گز پهنا از کوههای مرند و ایقان پیش شیخ یعقوب می آید او را تربیت میفرماید و این اسرار بروی کشف می کند و اکنون پادشاهی بشهزاده آلافرنگ داده طوعاً و کرهاً پادشاهی از آن اوست و درویشان بدو ارزانی داشته اند این سخن بسمع خواجہ سعدالدین صاحب دیوان رسید او را بگرفت و دربند کرد و قضیه دربندگی پادشاه اسلام عرضه داشت و خانی احتاجی را باستحضار مفسدان فتنه انگیز بتبریز فرستاد بعد از ده روز باز آمد و پیر یعقوب و ناصرالدین ایلچی قاآن و شیخ حبیب که خلیفه

رشید بلغاری بود و سید کمال الدین تمامت را می آورد و شیخ رشید شیخ صدر الدین زنجانی بود ... بعد از آن بنفس خویش بنشست (پادشاه) و بحضور امرا و مقربان آن سخن را پرسید و آن طایفه جهال هم از آن نوع بیپوده هامیگفتند و چون نیکو بغور رسید معین شد که معتقد ایشان همان شیوه مزدک است و مطلوب آنکه آن طریقه را در میان خلق پیدا گردانند چون گناه بریشان ثابت گشت یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی اند بنگریم تا قوت ایشان غالب تر است یا از آن تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را بیاسا رسانیدند و گناه شهزاده آلفرنک ببخشید او گفت ... مرا دوسه نوبت در تبریز بهبانه آنکه بشکار میرویم پیش شیخ یعقوب بردند او و مریدان در حالت سماع و غیره ازین شیوه کرامات میگفتند و مرا غرور پادشاهی می دادند ...» (۱) .

از تواریخ دوره ایلخانان برمیآید که غازانخان پادشاهی حکیم و عارف و متقی بوده است و از چنین پادشاهی توجه و تمایل براه و رسم طریقت و محترم و معزز داشتن مشایخ و پیران و عرفا و اصحاب حکمت و معرفت استبعادی ندارد . پنج حکایت اول از « قسم سوم از داستان پادشاه اسلام غازانخان » از کتاب تاریخ مبارک غازانی در مراتب علم و عفت و عصمت و فصاحت و بلاغت و صبر و ثبات و درست عهدی و نیکو فالی و علم بر رسته ( لدنی ) غازانخان است (۲) . خواجه رشید الدین فضل الله نگارنده فاضل و حکیم تاریخ مبارک غازانی ضمن بیان کلمات حکمت آمیز و معرفت خیزی که بر زبان سلطان محمود غازان جاری شده میگوید: «چون تقریری بدین ترتیب بعبارات خوب و معانی باریک فرمود نور باطن و صدق و صفای او بتمام معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات ازین جنس و سخنان عمیق در باب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی

و عارفی نشنیده باشند میفرمود» (۱) .

سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان بزرگ سلسله ایلخانان نیز پادشاهی بازوق و ادب دوست بود و چنانکه از داستان «استمدار همت ابوسعید از شیخ صفی الدین» مذکور در صفوة الصفا (۲) و احترام بیحد در حق علاءالدوله سمنانی که با استدعاء امیرچوپان برای شفاعت پیش سلطان ابوسعید آمده بود و شرح آن گذشت و داستانهای دیگر که در این باره در کتابها مسطور است برمیآید از مجذوبان راه و رسم طریقت بوده و از اشعاری که او وحدی مراغی در مقدمه کتاب جام جم خود در ستایش او سروده میتواند استنباط کرد که تمایلی بتصوف و آداب آن داشته :

شاه توفیق جوی صافی تن	شاه تحقیق گوی صوفی فن
شاه شب زنده دار عزلت جوی	شاه پاکیزه خلوت کم گوی...
مرشد دین طریقت او بس	کاشت حق حقیقت او بس
حال این شاه گر زمن پرسی	جبرئیلیست بر سر کرسی (۳)

### ج - حمایت وزرای ایلخانان از تصوف و صوفیه

چنانکه اشاره شد مهمترین علت یام العلل پیشرفت های شگرف علمی و ادبی و عرفانی در دوره ایلخانان مغول و بزرگترین عامل مؤثر در تغییر روش حکومتی مغول و تعدیل خشونت آن قوم وجود مشاورین و وزرای ایرانی ایلخانان در آن دوره است. کوششها و جانفشانیهای بیدریغ مردان بزرگی چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و برادرش عظاملک جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و فرزندش خواجه غیاث الدین محمد باعث شد که در برابر سیل مخرب سیطره قوم و حشی مغول سدی از

۱ - برای کلمات حکمت آمیز غازان رک تاریخ غازی ص ۱۶۷-۱۶۸

۲ - صفوة الصفا ۲۴۳

۳ - جام جم اوحدی چاپ دستگردی ص ۱۵

نبوغ و درایت عنصر ایرانی بسته شود و از پشت ابر تیره تسلط بیگانگان و سیه‌روزی ایرانیان آفتاب نجات و فلاح رخ بنماید. این فرزندان خردمند و کافی ایران با درایت و تدبیر و خردمندی بی نظیری که در ادوار سالفه و خالفه کم نظیر است از عوامل بدبختی و ویرانی و سیه‌روزی بِنفع میهن و هم‌میهنان خود کمال استفاده را کردند و در دوره‌ای که منطقاً می‌بایست دوره قهقرای تمدن و از بین رفتن کلیه مظاهر مفیده علمی و ادبی و اجتماعی باشد اساس تمدن جدید و درخشان‌تری پی افکندند و تاریخ عصر خود را مصداق کامل «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» قرار دادند. در بین این سیماهای درخشان سیمای خواجه فاضل و عالم و کافی رشیدالدین فضل‌الله طیب و فرزند او خواجه غیاث‌الدین از همه محبوب‌تر و تأثیر مستقیم شخصیت و اعمالشان در پی‌ریزی بنای تمدن خاص دوره ایلخانی از دیگران بیشتر است. در موضوع توسعه و پیشرفت تصوف در دوره مورد بحث نیز مهمترین علت یا یکی از اهم علل، حمایت خواجه رشیدالدین فضل‌الله از صوفیه و احترام بی‌اندازه در حق مشایخ و پیران تصوف و تمایل شخصی او بمسلك طریقت و مذهب عرفان است.

فرمانها و نامه‌هاییکه از خواجه رشیدالدین فضل‌الله درباره تمشیت امور خانقاهها و تعلیم و تنبیه فرزندان و اظهار ارادت در حق پیران و مشایخ بزرگ عصر در دست است حاکی از توجه کامل خواجه بمذهب طریقت و حسن ارادت با اهل تصوف و احترام و اعزاز بیحد بزرگان صوفیه و داشتن اطلاعات کافی عرفانی و تمایل شخصی بآن مذهب و مسلك میباشد. از مکاتیب پنجاه و سه گانه‌ایکه از خواجه رشیدالدین موجود است بیش از شش مکتوب ناظر بمسائل مذکوره است و ما فوایدی را که در این زمینه از آن مکاتیب مستفاد و مستنبط است در اینجا ذکر میکنیم :

«مکتوب چهاردهم :» که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی». فواید این مکتوب بدینتقرار است :



۱- توجه خاص خواجه رشید بامور خانقاهها و نظارت شخصی در تعیین شیخ و متصدی امور خانقاه و پرداخت مواجب و ادارات مرتزقه خانقاه .

۲- خود خواجه رشیدالدین تولیت خانقاه پادشاه سعید غازان خان را که در بلده بغداد واقعت دارا بوده .

۳- القاب و عناوینی که برای شیخ مجدالدین بغدادی در مقدمه نام ذکر کرده قابل توجه و حاکی از ارادت فوق العاده خواجه در حق شیخ مذکور است (م)  
«ینبوع عظمت و جلال، و معدن انواع فضل و کمال، معدن المحاسن و الشیم، شمس فلك الجود و الکرّم، بدر مشایخ الآفاق، فخر المناصب و المعالی علی الاطلاق بالاستحقاق، کمیل زمانه و فضیل او انه، مجد الملة و الدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة و ثبت ارکان ابوابه المنیعة شعر

ما زاده الالقاب معنی ثانیاً فکانها من صدقها اسماء»

چنانکه خود خواجه مراتب ارادت و اخلاص خود را در حق او چنین بیان میکند :  
«و نسبت اعتقاد و اخلاص و اختصاص ما باجناب او از مطامخ عیون و مطارح ظنون بیرونست، میخواستیم که از فیض تجلیات ضمیر منیر او که مصدر افاضت نور و مطرح اشاعت لطف یزدانی است دم بدم بدل ظلمانی ما که درمرکز جسمانی بکدورت دنیوی فانی ملوث شده پرتو و اشرفقت الارض بنور ربها برسد و کدورت ما بصفای و ظلمت ما بضیاء مبدل شود» .

۴- از مطالب این مکتوب میتوان باطلاعاتی که خواجه از احادیث و مسائل و مدارک راجع بتصوف داشته پی برد چنانکه در وصف شیخ مجدالدین میگوید :  
«ازخرمن الفقر فخری بنصیب او فر و حظ اوفی رسیده» یا «درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت بجلوة مایل شده و بدرس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته اند شیخی آن بقعه را بدو مفوض گردانیدیم تا بتکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و

تصفیه باطن مریدان مشغول گردد مشروط بر آنکه بدرس عوارف المعارف که از مصنفات شیخ شیوخ العالم قدوة الاقطاب، زبدة الاوتاد، زین السالکین و برهان الناسکین، ابو حفص عمر السهروردی قدس الله سره قیام نماید. از اشاراتی از قبیل توصیه بتدریس عوارف المعارف سهروردی می توان شم و تمایل عرفانی خواجه و آشنائی او را بامدارك و کتب تصوف دریافت)

(/ مکتوب بیست و یکم: « که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته مشحون بمواعظ و نصایح ». در ضمن پند بیست و پنجم از این مکتوب خواجه بخوانق اشاره کرده و عمارت مجدد خوانقی را که قدما ساخته اند و روی بخرابی نهاده واجب دانسته است!)

(/ مکتوب بیست و دوم: « که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است در وقتنی که حاکم تستر و اهواز بوده است ». در این مکتوب خواجه رشید الدین در تحقیق مطالب عرفانی و مسائل راجع بتصوف موی شکافته و اطلاعات وسیع عرفانی خود را کاملاً بظهور رسانده است)

در پند نوزدهم از این مکتوب که در تفسیر و تشریح حدیث « الفقرفخری » است فرزند خود را بقبول زیور طریقت و خرقة حقیقت توصیه میکند: « خود را بزور طریقت و خرقة حقیقت که رتبت فقراء و زینت اولیاء بدان حاصل شود مزین دار ».

در پند بیستم که در تعریف انواع محبت است میگوید: « باید که دل که خلوت خانه تجلیات الهی است بنور محبت معرفتی منور گردانی ».

در پند بیست و یکم که در تحقیق نفس اماره و شیطانی است میفرماید: « باید که نفس را مطمئن گردانی و از نفس اماره محترز باشی ».

پند بیست و دوم در لزوم تأمل و تدقیق در عالم غیب و شهادت و ملک و

ملکوت است .

پند بیست و چهارم راجع به تعینات ثلاثه نفس انسانی است .

پند بیست و پنجم در سبب ظهور اسماء و صفات و افعال باری عزشانه و مظاهر آنهاست و آنچه در این باب آمده و جدول تطبیق مظاهر و اسماء و صفات و افعال بظاهر مأخوذ از الفتوحات المکیه شیخ محیی الدین بن العربی میباشد (۱) و آیتی است دیگر از وسعت مطالعه و علم و اطلاع خواجه فاضل در مسائل و مدارک راجع بتصوف .

پند بیست و ششم در عقول خمسة .

پند بیست و هفتم در لزوم اتصاف بصفه خاک و بیان صفات سبعه خاک که متضمن بحثی عالی در معانی و موارد آیات و احادیث متناسب با موضوع و تربیت و اظهار استعداد قوای نور و اشراق دل و پرورش نفس مطمئنه است .

پند بیست و هشتم در کمال مراتب انسانی و مرتبه انسان کامل است « که انسان کامل بر فعت مکان و علوشان از اجرام فلکی و نفوس ملکی بیشتر است » .

**مکتوب چهل و پنجم :** « که بر شیخ صفی الدین اردویلی قدس سره نوشته است » یکی از شیواترین نامه‌های خواجه رشید الدین است و از لحاظ فصاحت و بلاغت نثر و نکات ادبی و تاریخی و اجتماعی و مستشهادات قرآنی متضمن فوائد بسیار است :

۱- فاتحه نامه که در اظهار اشتیاق و شکایت فراق و وصف شیخ صفی الدین اردویلی است نمونه عالی نثر مسجع و شاعرانه خواجه رشید است و ارادت و اخلاص فوق العاده و قلبی او را بشیخ صفی الدین عارف بزرگوار معاصر میرساند : « تحیاتی چون هوای بهشت عنبر سرشت و دعواتی چون نسیم گلزار مشکبار می‌رسانم و چون

۱- مکاتبات رشیدی ص ۱۰۵ - ۱۰۶ . الفتوحات المکیه طبع مصر سنه ۱۳۲۹

بقیه الجزء الثانی ص ۳۹۷ ببعد .

زبان از حکایت شکایت فراق و قصه غصه اشتیاق قاصرست در آن شروع نمی کنم شعر  
یطیرنی شوقی و کیف اطیر فان جناحی بالفراق کسیر  
اذا جاش جیش الشوق من کل جانب فمالی سوی فیض الدموع نصیر  
فیارب قربنی الی قدوة الوری فانث علی تیسیر ذاک قدیر

و از باری عز شأنه اسباب مواصلت و مصاحبت آن طوطی شکرستان براعت و بلبل  
بوستان فصاحت، سالک مسالک تحقیق، مالک ممالک توفیق، بانی مبانای ایوان جلال،  
مستحکم اساس فضل و کمال، کاشف اسرار قران، خلاصه نوع انسان، قطب فلک  
ولایت، مهر سپهر هدایت، شجره ثمره مروت، ثمره شجره فتوت، حامی بیضه دین،  
حارس ملک یقین، نظم

یارب تو مرا بطلمعت او هر لحظه زیاده کن محبت  
وین خشک نهال خاطر م را کن تازه بآب وصل و قربت»

۲- خواجه فاضل پس از شکر انعام الهی که او را بتمشرف سعادت و کامرانی  
مخصوص گردانیده: «بحمدالله و حسن توفیقه که نهال دولتم در ریاض جهان از حیاض  
احسان سیرابست، وزلال نعمتم در جو بیار روزگار از شوایب اکدار مصفی، و کسوت  
فخار و لباس وقارم بطراز و علمک مالک تکن تعلم معلم و سفیر ضمیرم بالهام و علمناه  
من لدنا علماً ملهم، و خلوتخانه دلم بورود وصال و شهود جمال ارنی انظر الیک منور،  
و دماغ جان و مشام روانم بنسیم عبهر شمیم فمن اهتدی فانما یتهدی لنفسه معطر، و  
فرق فرقد سایم بتاج و لقد کر منا بنی آدم متوج، و طاق فلک رواقم بکتابه و رفعمه  
مکاناً علیاً موشح» میگوید «اکنون همگی بر آن موقوف، و تمامی نهمت بر آن  
مصروفست که رنجوران مرض محن و سوختگان آفتاب احزن را بر مقتضای احسن کما  
احسن الله الیک بشریت عنایت و ظل رعایت از حال اعتلال بحال اعتدال آوریم...»

۳- آنگاه با ذکر عبارت «درین وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح

انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته تا در لیلۃ المیلاد رسول الله ﷺ سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند» مفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازی و رشیدی ملکی و ضمانی را که ملکی حلال و مالی بی و بالاست در سه صفحه درج کرده است و خواننده را که بعد از خواندن عبارت «اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته» تصور چند صد یا حداکثر هزار دینار نقد و چند خروار غله و برنج را دارد از کثرت حوالات و درشتی ارقام دچار تعجب میسازد، چنانکه در مفصل حوالات صد و شصت رأس فقط غنم و بقر و چهار صد و پنجاه جریب حنطه وارز و ده الف دینار نقد و دو سست مثقال عنبر و مشک و عود بنظر خواننده میرسد و بر بلندی طبع و گشادگی دست و کمال ارادت، خواجه در حق شیخ و مریدان خانقاه گواهی میدهد .

۴- خواجه رشیدالدین در پایان مکتوب بصراحت خود را «درویش دلریش» خوانده است و اگرچه این «خود را درویش خواندن» از باب حسن ارادت در حق درویشانست نه از لحاظ نسبت رسمی و مستقیم با ایشان، ولی در هر حال با توجه بر روابط خواجه با آنان و اطلاعات و سمیعش از تصوف و عرفان مفید استنباط پیوستگی دل او با اهل طریقت و تمایل بشیوه زمره اخلاص است: «عند الفراق این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند» :

﴿ **مکتوب چهل و هشتم** : « که بر فرزند خود امیر محمود نوشته است در وقتی که در کرمان بعلم تصوف مشغول بوده » . این مکتوب بهترین سند علم و اطلاع و شم عرفانی خواجه رشیدالدین و آگاهیهای پر ارزش او در علم تصوف است . فواید این مکتوب در موارد زیرین خلاصه میشود :

۱- مضمون مکتوب در بیان لزوم طلب استاد کامل و شیخ عالم عامل مریدانرا و توضیح و تشریح « نه خصلت محموده که از سیر مرضیه اولیاء و خصال پسندیده

اوصیاءست» یعنی چهار خصلت ظاهره «جوع و سهر و صمت و عزالت» و پنج خصلت باطنه «صدق و توکل و عزیزهت و صبر و یقین» است .

۲- از مطالب این مکتوب و مکاتیب دیگر او برمیآید که خواجهرشیدالدین متقن در علم تصوف است نه صوفی رسمی و عامل بر رسوم تصوف، و تمایل او بتصوف عابدانه و خانقاهی است نه عرفان عاشقانه، چنانکه از حاصل مجموع توصیه‌ها و نظریات او می‌توان دریافت که در نظر او «تصوف» جز «تحصیل لب دیانت و اخلاص در عبادت و قلع ریشه تمایل دنیاوی و تعلقات مادی و عمل بعلم» نمی‌باشد و بهمین علت معتقد است که «هیچ فضیلتی فون مرتبه علوم شرعی» (۱) نیست و در پایان مکتوب خطاب بفرزند خود میگوید: «اکنون دست در حبل متین قرآن و عروه و ثقی فرقان زن که ازهاویه عمیق دنیا جز بحبل متین خدا بسراق ملکوت و مشاهدات جبروت نتوان رسید، و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون، و از ظلمات هوا جس نفس جز بمتابعت محمد مصطفی ﷺ خلاص نتوان یافت، لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر

شعر

چنگ در گفته یزدان و پیمبر زن و رو      کانچه قرآن و خبر نیست فسانست و هوس  
اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین      یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس» (۲)

۳- چنانکه گفتیم خواجهرشیدالدین این مکتوب را بفرزند خود امیر محمود که در کرمان بعلم تصوف مشغول بوده نوشته است و گرویدن فرزندخواجه بعلم تصوف و سلوک او در طریق طریقت حاکی از تداول و مقبولیت عام تصوف و توجه و تمایل خاندان وزیر رشیدالدین بتصوف و طریقت است و بدین ترتیب حمایت کامل خواجه از اهل طریقت و تمایل و توجه او بمذهب تصوف استبعادی ندارد .

|| مکتوب چهل و نهم : « که بر فرزند خود میر احمد بطریقه نصیحت نوشته در وقتی که حاکم اردبیل بوده » و متضمن هفت وصیت است. وصیت هفتم در توصیه است راجع باهالی و رعایا و اعیان اردبیل و وجوب معدلت و مکرمت و نصفت در حق آنان که ضمن آن لزوم بندگی و ارادت در حضرت شیخ صفی الدین اردبیلی و جلب رضایت خاطر او را منذر کرده و این خود سندیست دیگر که نفوذ و موقعیت ممتاز و بی نظیر مشایخ بزرگ را در دوره ایلخانان و بخصوص ایام وزارت خواجهرشیدالدین و ارادت مخصوص او را نسبت به پیران و مشایخ بزرگ و بخصوص شیخ صفی الدین میرسانم) اگر قدرت و عظمت خواجهرشیدالدین فضل الله وزیر اعظم ایلخانی را که بقول خود او پیشگاهش محط رحال و آستانش بوسه جای رجال بوده و ملوک اطراف ارادت او مفتخر و پادشاهان زمانه ببندگی او معترف بوده اند، بنظر آوریم از این همه خضوع و فروتنی و اظهار ارادت و اخلاص در حق علما و فضلا و مشایخ بکمال فضل و فضیلت خواجہ و مقام و مرتبت اهل علم و فضل و معرفت و تصوف و سر پیشرفت علم و معرفت در آن روزگار پی خواهیم برد. ولی باید در نظر داشت که اگر چه همه اهل علم و معرفت در نظر خواجہ فاضل و کامل محترم و محبوب بوده اند ولی شیخ صفی الدین اردبیلی ازین لحاظ از دیگران ممتاز و به ارادت و رزی و احترام و محبت بی نظیر خواجہ مخصوص است.

خاتمه نامه که مربوط بشیخ صفی الدین میباشد چنین است : « و نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت، و سباح بحار شریعت، و مساح مضمار طریقت، شیخ الاسلام و المسلمین، برهان الواصلین، قدوة صفة صفا، گلبن دوحه و فاء، شیخ صفی الملة و الدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة از تو راضی و شا کر باشد، و بر آستانه ولایت پناه او پیوسته چون پرده سرعجز و سو گواری نهاده باشی، و بیقین بشناسی که خسرو سپارگان مستفید رای جهان آرای و کاتب فلك مقنون کلام روح افزای اوست . . . و

معالم جود ومصایب مقصود بانعام عمیم واحسان جسیم او پیدا و روشن گشته و صنایع لطف و بدایع عوطف او از حد امکان و مرکز بیان گذشته بیت

و من كثرة الاخبار عن مكرماته      یمر له ضیف ویآتی له ضیف

و شرف شرف لوپای برفرق فرقدان و کتف هفتمین آسمان نهاده ،      نظم

از گوشه سقف همت او      آویخته نه فلک چو قندیل

وز دست و دلش فرات و دجله      هر لحظه زنند جامه در نیل

خورشید برین برین بلندی      در مو کب او دوان بتعجیل

و هر مدح و تحسین و ثنا و آفرین که در باب رفعت جناب او بر زبان بیان رود هنوز از صدیکی و از بسیار اندکی نگفته باشد، ولایق جلال و موافق کمال او نیاید، می باید چون مور کمر بخدمت او بسته داری و بهره اشارت فرماید آنرا موجب بشارت و سرور دانی، و هر نقد دولت که در دارالضرب اقبال زنده نثار مقدم میمون و تحفه روزگار همایون او گردانی، و خوشه چین مکارم اخلاق و حسن شیم و اشفاق او باشی، و چنان کنی که خود را ملحوظ نظر کیمیا فیض او سازی، و از همت مبارک او طلب مرادات دنیوی و سعادات اخروی کنی،

شعر

ما را مه زو حاجة الا وقد      هیاله بالجود کل مرامه

ما قام فی هدی البسیطة واحد      باللطف والاحسان مثل قیامه

فتراه ینشر الندی من کفه      مثل انتشار الدر من اقلامه

ابدأ یفرق ماله فی یومه      مالا یفرق غیره فی عامه

که هر کرا جناب او چون عنان دست گیرد از حسیض خموش بلوج اقبال رساند، و آنکه را چون رکب در پای افکند از یقاع ارتفاعش بمهبط ایضاع اندازد شعر

رضاه رحیق للموافق نافع      وبأساه سم للمخالف نافع



و بحسن تربیت خلائق را منظور نظر خالق سازد ، و بدلالیت واضح و برهان لایح مردم را از نکایت اغوای شیطان و ارتکاب افعال عصیان نجات بخشد ، و از مرکز خاکستان بهامه افلاک و قسه سماک رساند ، زنهار که در شنیدن این نصایح و مواعظ و خدمت مشارالیه تهاون و تغافل نورزی ، و تقاعد و تکاسل ننمایی ، چون بر جانب آن فرزند و ثوق تمام داشت زیادت تأکید گرفت . »

آنچه گذشت برای دریافتن توجه خاص خواجه رشیدالدین بتصوف و حمایت او از متصوفه و نفوذ و احترام مشایخ در دوره مورد بحث کافی بنظر میرسد و بخصوص اظهار ارادت فوق العاده خواجه نسبت بشیخ صفی الدین اردبیلی مینماید که شیخ صفی الدین در روزگار ایلخانان نفوذ بیحد و حصری داشته و معروف حضرت ایلخانان و مخصوص پیشگاه وزیر اعظم بوده است و با توجه باین موضوع در صحت داستان استمداد همت سلطان ابوسعید از شیخ صفی الدین که در صفوة الصفا مذکور است و شرح آن گذشت جای تردید باقی نمی ماند .

خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل الله نیز که از هر حیث حافظ فضل و فضیلت و کفایت و درایت پدر خود بود از حامیان صدیق تصوف و طریقت و در توجه باهل خانقاه و شرکت در مراسم تصوف و ارادت ورزی بمشایخ طریقت تالی و ثانی پدر بشمار میرود . چنانکه در فصل راجع به « خانقاهها و مراسم تصوف در دوره ایلخانان » دیدیم وزیر غیاث الدین شخصاً در مجالس سماع صوفیه با حضور شیخ صفی الدین اردبیلی شرکت میکرد و منکوحه او را خانقاهی بزرگ در تبریز بوده است و شیخ صفی الدین اردبیلی در سفری که بتبریز کرد در خانقاه رشیدیه که در روزگار پدر خواجه غیاث الدین عمارت شده بود منزل گزید . مهمترین مدرکی که درباره ارتباط خواجه غیاث الدین وزیر باشیخ صفی الدین اردبیلی در دست است کتاب « صفوة الصفا » ابن بزازی می باشد و ما بمواردیکه در کتاب مذکور راجع بخواجه

غیاث‌الدین مسطور است اشاره میکنیم :

۱- حکایت وجد و انبساط شیخ صفی‌الدین در جامع عمارت رشیدی در تبریز  
بر اثر وعظ مولانا شمس‌الدین طوطی در حضور خواجه غیاث‌الدین که عیناً در فصل  
« سماع صوفیانه در دوره ایلخانان » نقل شد (۱) . قسمت جالب این حکایت آنجاست  
که خواجه غیاث‌الدین قوال می‌طلبید تا چیزی بگوید بلکه شیخ را حالی دیگر  
پیدا شود ولی میسر نمیگردد. از این حکایت بر روابط نزدیک و صمیمانه وزیر غیاث‌الدین  
با اهل شریعت و طریقت و شرکت او در رسوم و مجالس قول و سماع پی‌میبریم .

۲- حکایت متواری شدن خواجه غیاث‌الدین پس از قتل پدرش خواجه رشیدالدین  
و پناه بردن بسردابه‌ای، و در آنجا پیری را ملاقات کردن ، و بشارت دادن پیر او را  
بحسن عاقبت و خاتمت، و نزول شیخ صفی‌الدین اردبیلی بعمار رشیدی پس از رسیدن  
خواجه غیاث‌الدین بوزارت، و معلوم شدن خواجه را که آن پیر مبشر شیخ صفی‌الدین  
بوده است (۲) . از جمله فواید این حکایت علاوه بر موضوع ارادت فوق‌العاده خواجه  
در حق شیخ صفی‌الدین تاجائیکه « غیاث‌الدین وزیر بالتماس شیخ را بعمار خود  
آورد و هر شب بدستبوس میرسیدی و کلمات و نصایح راه نمای می‌شنیدی » موضوع  
توبه غیاث‌الدین بدست شیخ و تلقین گرفتن ازوست چنانکه میگوید: « وزیر غیاث‌الدین  
را بیاد آمد و از حالی بحالی شد و در پای مبارک شیخ افتاد و بیخود شد معلومش شد  
که آن پیر (یعنی پیری که در سردابه خواجه را تسلیم داده و بآتیه امیدوار ساخته  
بود) شیخ بوده است و توبه کرد و تلقین ستاند و صمیم فواد بعمیم اعتقاد مشحون  
گردانید و همچنان در طریقه عقیده تام و اعتقاد تمام ثابت‌القدم میبود تا شیخ بعالم بقا  
رحلت فرمود بزیارت شیخ آمد و چون زیارت دریافت گفت که از این دلگیر تر و

بروح تن مزاری در جهان ندیده ام و با ادا الله بر کتبه گفت من توبه بدست مبارک شیخ کرده ام. و تلقین گرفته و مرید و مخلص و معتقد» .

داستان توبه خواجه غیاث الدین وزیر بدست شیخ صفی الدین و تلقین ستاندن او از شیخ که در کتاب صفوة الصفا، بشرحیکه گذشت، مندرج است در صورت صحت و مطابقت با واقع دارای اهمیت فراوان است. صاحب صفوة الصفا در پایان داستان بالا از قول خواجه غیاث الدین نکته دیگری که مؤید همین موضوع است نقل میکند و آن آگاهی خواجه از علم تصوف و سابقه معامله او بخدمت شیخ عماد الدین مرندی میباشد: « و من ( یعنی خواجه غیاث الدین ) علم تصوف نیکو دانسته ام و عملی نیز بخدمت شیخ عماد الدین مرندی ورزیده و این طریقه شیخ از جمیع مختار و ممتاز دیدم شیخ را در این طریق طریقت و علم منهج حقیقت دریای مواج دیدم» .

۳- در صفحه ۳۰۳ صفوة الصفا حکایتی راجع بنزول فرمودن شیخ قدس سره در تبریز بخانقاه رشیدیہ بالتماس وزیر غیاث الدین مندرج است و در ضمن آن از بازگشتن شیخ باردیبل و بیماری خواجه غیاث الدین و کس فرستادن شیخ پسرش او سخن رفته .

۴- در حکایتی دیگر از استقبال خواجه غیاث الدین شیخ را و او را در خانقاه خود فرود آوردن یاد شده (۱) و نیز از حکایت مذکور در صفحه ۱۸۷ صفوة الصفا برمیآید که خواجه غیاث الدین وزیر را خانقاهی مخصوص در تبریز بوده است .

۵- در حکایتی دیگر سماع صوفیانه در خانقاه منکوحه خواجه غیاث الدین با حضور شیخ و خواجه غیاث الدین مذکور است (۲). این حکایت حاکیست که توجه خاندان رشیدی بتصوف و طریقت تا جائی بوده که علاوه بر خواجه رشید الدین و

۱- صفوة الصفا ۲۹۱

۲- صفوة الصفا ص ۲۹۸ - ۲۹۹

خواجہ غیاث الدین پرده نشینان حرم آنخانندان نیز نسبت بطریقت و مشایخ طریقت ایمان و ارادت داشته اند و بعلاوه از فحوای کلام بر می آید که خواجہ غیاث الدین خود نیز در سماع صوفیانه شرکت می کرده است ، و خطاب شیخ که وزیر غیاث الدین را « فرزند محمد » خوانده و دستبوس کردن خواجہ شیخ را جالب توجه است . این حکایت نیز در فصل « سماع صوفیانه در دوره ایلخانان » عیناً نقل شده .

\*\*\*

چون موضوع عرفای دوره ایلخانان و آثار عرفانی آن دوره بعلمت تفصیلی که دارد باید مستقلاً مورد تحقیق قرار گیرد و چنان تحقیق مستقلی در ضمن این مقال نمیگنجد فعلاً از آن چشم میپوشیم و بحث در آن باره را بفرصتی دیگر وا میگذاریم .

# جامع التوارىخ

## تاریخنویسی در دوره ایلخانان

تاریخنویسی باتفاق آراء محققین و دانشمندان بزرگترین خصیصه ادبی عهد ایلخانی محسوب میشود و در هیچ دوره ای از ادوار ادبی ایران فن تاریخنویسی تا این حد پیشرفت نکرده و آثاری بعظمت و اهمیت کتابهای تاریخ روزگار ایلخانان بوجود نیامده است. البته نمیتوان مدعی بود که تاریخنویسی از موالید خاصه این روزگار است و مؤلفات پر ارزش تاریخی دوره سامانیان و غزنویان و سلاجقه را نادیده نمیتوان گرفت ولی با اینهمه دوره مورد بحث این امتیاز را دارد که در زمانی کوتاه عظیمترین و مهمترین آثار تاریخی را بعالم ادبیات تقدیم کرده است که از آن جمله چهار کتاب تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التوارىخ رشیدی و کتاب تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار معروف بتاریخ و صاف و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و بخصوص دو کتاب اول و دوم دارای ممیزات منحصر بفرد میباشند

علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی که در احیاء و تصحیح و طبع و نشر مدارك تاریخی و ادبی قرن هفتم و هشتم سهمی بزرگ دارد و بعضی از مدارك مهم ادبی و تاریخی این دوره بهمت و مباشرت مستقیم او یا با همکاری و بتشویق و اعانت او بزیور طبع و تصحیح آراسته شده است درباره اهمیت تاریخ و تاریخنویسی در دوره ایلخانان چنین نوشته است: « مع هذا كله ( یعنی با وجود اینکه بعد از استیلای مغول شعر و ادب فارسی روی بتراجع نهاد و بازار شعر و ادب از رونق سابق افتاد ) غریب این است که يك شعبه

مخصوصی از ادبیات یعنی فن تاریخ در عهد مغول رواجی تمام گرفت و ترقی عظیم نمود و کتب نفیسه از بهترین کتب تاریخیه که تا کنون بزبان پارسی نوشته شده است در آن تألیف شد<sup>۱</sup>.

پروفسور ادوارد برون انگلیسی که با دوست ایرانی محقق و دانشمندش مرحوم قزوینی در افتخار احیاء مدارک ادبی و تاریخی ایران شریک است مینویسد: «تاخت و تاز مغول در قرن هفتم هجری چنانکه همه کس میدانند بزرگترین ضربت و شدیدترین لطمه بود که بر ملل اسلامی و تمدن و علوم و ادبیات ایشان وارد آمد ۷۰۰ هر کس اندکی بعلوم و ادبیات فارسی یا عربی مأنوس باشد البته ملاحظه کرده است که مابین کتب و مؤلفاتی که قبل از فتح بغداد و انقراض خلافت عربیه تصنیف شده و کتبی که بعد از آن بعرضه ظهور آمده تفاوت رتبه و اختلاف درجه تا چه اندازه است، ولی یک شعبه مخصوصی از ادبیات زبان فارسی را از این قاعده کلیه باید استثنا نمود و آن کتب تاریخ است. در هیچ عصری ظهور این همه کتب تاریخیه در زبان فارسی با این درجه از کمال و تحقیق و تنقیح سراغ نداریم»<sup>۲</sup>

علت نهضت تاریخ نویسی در این دوره بنظر نگارنده چند چیز است:

۱- علاقه مندی مغول و سلاطین آن قوم ببقای ذکر و تخلید اسم. ذکر این نکته لازم است که در کشور چین و اوغور هم کار ضبط وقایع گذشته در حدود معارف آنان معمول بوده است و این علاقه مندی بتاریخ و ترویج تاریخ نویسی اختصاص بزمان سلطنت مغول در ایران ندارد. بسط قلمرو حکومت چنگیز خان تا اکناف چین و استفاده از سفرا و مطلعین چینی در تهیه مواد تاریخ کبیر مغول و ثروت قومی مغول از لحاظ افسانهها و اساطیر تاریخی باید در این باره مورد توجه قرار گیرد.

۱- مقدمه جهانگشای جوینی ص ۵ و ۶

۲- مقدمه تاریخ گزیده چاپ لندن ص ۷ و ۸

حکایتی که قاضی منهاج سراج در طبقات ناصری از قول قاضی وحیدالدین فوشنجی آورده است حاکی از علاقه خاص چنگیز خان ببقای نام در صفحات روزگار است . قاضی پوشنجی که از اکابر خراسان بود بشرحی که در طبقات ناصری مذکور است بخدمت چنگیز افتاد . قاضی گوید : « بخدمت چنگیز خان قربت تمام یافتم و مدام ملازم در گاه او می بودم و پیوسته از من اخبار انبیاء و سلاطین عجم و ملوک ماضی می پرسید و می گفت : محمد یلوج علیه السلام از ظهور من و جهانگیری من هیچ اعلام داده بود ؟ من عرضه داشتم احادیثی که در خروج ترك روایت کرده اند ، بر لفظ او رفت که : دل من گواهی می دهد که تو راست میگوئی . تا روزی در اثناء کلمات مرا فرمود که : از من قوی نامی باقی خواهد ماند در گیتی از کین خواستن محمد اُغری ، یعنی سلطان محمد خوارزم شاه را برین لفظ می گفت ، و اُغری بلفظ ترک کی دزد باشد ، و این معنی بر لفظ او بسیار میرفت که : خوارزم شاه پادشاه نبود دزد بود ، اگر او پادشاه بودی رسولان و بازرگانان مرا نه کشتی که به اترار آمده بودند که پادشاهان رسولان و بازرگانان را نه کشند . فی الجمله چون از من پرسید که : قوی نامی از من بخواهد ماند ؟ من روی بر زمین نهادم و گفتم : اگر خان مرا بجان امان دهد يك کلمه عرضه دارم . فرمود که ترا امان دادم . گفتم : نام جائی باقی ماند که خلق باشند ، چون بندگان خان جمله خلق را بکشند این نام چگونه باقی ماند و این حکایت که گوید ؟ چون من این کلمه تمام کردم تیر و کمان که در دست داشت بینداخت و بغایت در غضب شد و روی از طرف من بگردانید و پشت بطرف من کرد . چون آثار غضب در ناصیه نامبارک او مشاهده کردم دست از جان بشستم و امید از حیات منقطع گردانیدم و با خود گفتم و یقین کردم که هنگام رحلت آمد ، از دنیا بزخم تیغ این ملعون خواهی رفت . چون ساعتی بر آمد روی بمن آورد و گفت : من ترا مردی عاقل و هوشیار میدانستم ، بدین سخن مرا معلوم شد که ترا عقلی کامل نیست و اندیشه ضمیر

تواند کتی بیش نیست ، پادشاهان در جهان بسیارند ، هر کجا که پای اسب لشکر محمد اغری آمده است من آنجا کشش و خرابی کردم باقی خلق که در اطراف دنیا و ممالک دیگر پادشاهانند حکایت من ایشان گویند<sup>۱</sup>.

۲- وقوع حوادث بزرگ و حدوث وقایع مهم نیز یکی از علل پیشرفت فن تاریخنویسی و از عوامل تشویق مورخان ثبت و ضبط حوادث و وقایع بشمار میرود. دوره مورد بحث از این لحاظ وضع مشخص و ممتازی دارد و مسخر شدن قلمرو خوارزمشاه بدست لشکریان مغول و انقراض خلافت عربیه بغداد و فتح و قلع قلاع اسمعیلیه و تشکیل امپراطوری وسیع و عظیم مغول و بسط دامنه فتوحات مغول تا مرزهای مغربزمین که هر یک از مهمترین حوادث تاریخی جهان بشمار است ایندوره را از طوفانی ترین و پر آشوبترین ادوار تاریخ قرار داده است .

۳- برخورد افکار و اطلاعات مختلف و ایجاد روابط با ملل اروپائی و دربارهای مسیحی و ورود اطلاعات و علوم و فنون چینی و مغولی بایران از یکسودوق مورخان فاضل و نکته سنجی چون خواجه رشیدالدین را با استفاده از این آبخورهای جدید برانگیخت و از سوی دیگر نهضتی از لحاظ توجه بتاریخ ملل دیگر و کسب اطلاعات نسبتاً صحیح از اوضاع تاریخی اقوام و امم بوجود آورد چنانکه در تاریخ کبیر رشیدالدین فضل الله علاوه بر مطالب دقیق و مفید راجع بتاریخ مغول و تاریخ خاندان چنگیز مطالب تازه ای که تا آنموقع در کتابهای تاریخ سابقه نداشت راجع باقوام دیگر، غیر از ایرانیان و ترکان و مغولان ، ضبط شده است .

۴- تأثیر شخصیت خصوصی ایلخانان نیز در مورد ما نحن فیه تردید ناپذیر است یعنی علاوه بر عوامل کلی و عمومی سه گانه که مذکور افتاد از تأثیر علاقه شخصی و دانش و فضل و آگاهیهای بعضی از ایلخانان نباید غافل بود چنانکه مسلماً



تشویق و ترغیب و ارادهٔ سلطان محمود غازان در بوجود آمدن جامعترین تواریخ فارسی یعنی جامع التواریخ مؤثر بوده است . کاترمر معتقد است که افتخار بوجود آمدن کتاب جامع التواریخ بغازانخان متعلق است زیرا این پادشاه پیش‌بینی میکرد که مغولان در ایران با وجود تفوقی که در آنوقت داشتند در طول مرور ایام و در ضمن گذشت روزگار مستحیل در عنصر ایرانی خواهند شد و بنابراین خواست برای اعقاب خود یادگاری بصورت تاریخی جامع که شامل آثار و مآثر گذشته و اخبار و مفاخر حال ایشان باشد بزبان فارسی بجای گذارد .

معلوم نیست این نظر که غازانخان بملاحظهٔ استهلاك و استحالهٔ قوم مغول در عنصر ایرانی و برای ایجاد یادگاروسندی مغولی خواجه رشیدالدین را بتألیف تاریخ کبیر واداشته باشد تاچه اندازه صحیح است ولی مسلم است که غازانخان از کودکی بداستانها و حکایات تاریخی و آگاهی از حوادث و وقایع ممالک و اقوام جهان دلبستگی داشته و از تاریخ اقوام مختلف بالاخص تاریخ مغول بکمال آگاه بوده و یکی از مراجع رشیدالدین در حل مشکلات و تکمیل اطلاعات تاریخی محسوب میشده است چنانکه وزیر رشیدالدین در جامع التواریخ ضمن داستان غازان ( قسمت سوم حکایت اول ) تصریحاً باینموضوع اشاره کرده میگوید : « و اما آداب و عادات و ترتیب سلاطین و ملوک متقدم و متأخر بشرح داند که عادت و رسم هر يك در رزم و بزم خوشی و ناخوشی مطعموم و ملبوس و مر کوب و دیگر حالات و اشیاء چگونگی بود و این زمان برچه وجه است و پیش هر طائفهٔ ازیشان مشروح گوید و تعجب نمایند و اما دانستن تواریخ و حکایات تاریخ مغولان که پیش ایشان بغایت معتبر است و اسامی آبا و اجداد و خویشان از زن و مرد و از آن امراء مغول قدیم و حدیث که در ممالک بوده اند و هستند او شعب نسل هر يك اکثر بشرح داند چنانکه از مجموع اقوام مغول بیرون پولاد آقا دیگری چنان نداند و جمله ازو یاد گیرند و این تاریخ مغول که نوشته شد

اکثر از بندگیش استفادات نموده میسر گشت و بسیاری از اسرار و حکایات مغول باشد که خویشتن داند و درین تاریخ نوشته نشد و تواریخ ملوک عجم و اتراک و هند و کشمیر و ختای و دیگر اقوام علی اختلاف طبقاتهم بیشتر داند و پیش هر قومی گوید و متحیر شوند»<sup>۱</sup>.

۵- فضل خاندانهای رشیدی و جوینی در این باره نیز چون موارد دیگر ثابت است و این فضل و افتخار از دولحاظ میباشد: هم از لحاظ تشویق و ترغیب مورخین نظیر دیگر فضلا و علما و ادبا و هم از جهت تألیف و تصنیف شخصی، چنانکه از سه تاریخ بزرگ و رتبه اول دوره ایلخانی یعنی تاریخ جهانگشای و جامع التواریخ و تاریخ و صاف نخستین تألیف یکی از اعضاء خاندان جوینی و دومی تألیف مؤسس خانواده رشیدی و سومی (تاریخ و صاف) نژاد از دو سو دارد یعنی از جهت مطلب و مضمون ذیل جهانگشای جوینی است و از جهت توفیق مؤلف در تألیف و عرضه داشتنش بحضور غازان و اولجایتو مرهون عنایت و وساطت خواجه رشید. تاریخ گزیده حمدالله مستوفی نیز رشدهای از عین الحیوة عنایت و تربیت رشیدالدین و توجه او به اهل علوم و مباحث علوم عموماً و علم تاریخ خصوصاً میباشد و صاحب گزیده خود باین معنی گواهی میدهد: « اکثر اوقات شریفه آن جهان معدلت و دولت و آسمان فضل و رأفت (خواجه رشیدالدین) بمجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ که فوائد آن نامحسورست از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ملک و آثار دولت هر طائفه و سبب نکبت هر قومی و تمرن نفس بر مصائب دنیا از قرون ماضیه و امم سالقه و غیر ذلك مما لایحصى مستغرق یافت ... این بنده دولتخواه (حمدالله مستوفی) نیز در زوایای آن مجلس باستماع فوائد آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرص مطالعه و مراجعت با کتب تواریخ می گشت

بعد از مطالعات والاستفادات این فن را طویل‌الذیل یافتیم و مجال سخن در آن وسعتی هر چه تمامتر دیدیم ...»<sup>۱</sup>

چون بحث دربارهٔ مختصات تاریخ‌نویسی در دورهٔ ایلخانان ایران از حوصلهٔ این مختصر بیرون است و ورود در چنین بحثی ما را از پرداختن بموضوع «دوکاشانی» یا «مؤلف واقعی جامع‌التواریخ وصحت انتساب آن بخواجه رشیدالدین» بازخواهد داشت در اینجا فقط بدان فهرستی از کتابهای تاریخ که در دورهٔ ایلخانان تألیف شده است، تا جائیکه فعلاً در نظر نگارنده است، اکتفا میکنیم.

## کتابهای تاریخی که در دورهٔ ایلخانان تألیف شده است

اهمیت تاریخ‌نویسی در دورهٔ ایلخانان فقط از لحاظ کیفیت و تألیف شدن چند کتاب تاریخ مهم در آن دوره نیست بلکه از لحاظ کمیت و تعداد مؤلفات تاریخیه نیز این دوره اهمیت خاصی دارد و نگارنده سعی میکند کتابهای مهم تاریخی آن دوره را، اعم از فارسی و عربی و منثور و منظوم، با اشارهٔ اجمالی بمشخصات هر یک نام ببرد و توضیحاً می‌افزاید که مقصود نگارنده اشارهٔ اجمالی بکتابهای تاریخ است که در روزگار ایلخانان نگارش یافته‌اند نه دادن منابع و مآخذ تاریخ ایلخانی:

\*(۱- جامع‌التواریخ رشیدی). دربارهٔ این کتاب مستقلاً بحث خواهیم کرد، برای اهمیت جامع‌التواریخ و مآخذ و منابع و تقسیم‌بندی آن بمنابع زیر مراجعه شود:

مقدمه بر تاریخ مغول از ادگار بلوشه - مقدمه و حواشی مبسوط اتین کاترمر بر قسمتی از جامع‌التواریخ ( قسمتی از جزء سوم از مجلد اول یعنی تاریخ هولاکو) - مقدمهٔ تاریخ گزیده چاپ لندن - مقدمهٔ قزوینی بر جهانگشای - تاریخ ادبی برون ج ۳

( ترجمه فارسی از ص ۸۴ ببعد ) - مقاله استاد مینوی تحت عنوان « جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر » در شماره ۴ سال هفتم مجله دانشکده ادبیات تهران - سبک‌شناسی بهار ج ۳ ص ۱۷۱ ببعد.

\*(۲- تاریخ جهانگشای جوینی) تألیف علاءالدین عطاملک جوینی یکی از مهمترین کتابهای تاریخ که در دوره ایلخانان مغول نگارش یافته . تاریخ جهانگشای زماناً مقدم بر دو تاریخ مهم دیگر آندوره یعنی جامع التواریخ و تاریخ و صاف میباشد و مرحوم قزوینی نوشته است که شاید رتبه نیز بر آندو سمت تقدیم داشته باشد ولی با توجه بمزایای منحصر بفرق تاریخ کبیر رشیدی بنظر نمیآید این احتمال علامه فقید درباره تقدم رتبه جهانگشای جوینی بر جامع التواریخ قابل قبول باشد . این تاریخ برای اطلاع از احوال مغول بخصوص شعبه ای که در ایران سلطنت کرده اند یکی از مسلمترین و معتبرترین مدارک محسوب میشود)

\*(۳- تاریخ تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار معروف به تاریخ و صاف تألیف شرف الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی معاصر رشیدالدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد که از خواص و بستگان خاندان رشیدی بوده) وقایع مندرجه در تاریخ و صاف مربوط بسالهای ۶۵۶-۷۲۸ یعنی از فتح بغداد بدست هولاکو تا اواسط سلطنت ابوسعید است . عبدالله بن فضل الله شیرازی صاحب این تاریخ تمام مجلدات ثلثه جهانگشای را ملخصاً بآخر جلد چهارم از کتاب خود ملحق ساخته است و اصولاً

۱- از عطاملک مصنف جهانگشای جوینی رساله ای موسوم به تسلیة الاخوان در دست است که مشتمل است بر ذکر مصائب و معنی که در حدود سنه ۶۸۰ بواسطه سعایت مجد الملک یزدی بر مصنف کتاب وارد شد تا خلاصی وی از حبس بفرمان اباقا . رساله مجهوله الاسم دیگری از همو وجود دارد که عطاملک آنرا بلافاصله بعد از تسلیة الاخوان تألیف نموده و مضامین آن متمم تسلیة الاخوان و دنباله و شته همان وقایع است تا جلوس سلطیان احمد و قتل مجد الملک یزدی . رجوع کنید بمقدمه مرحوم قزوینی بر جهانگشای ص میح و عب و عج

تاریخ و صاف بتصریح مؤلف در دیباچه آن ذیل جهاننگشای است و از همانجا که تاریخ جهاننگشای قطع میشود یعنی از سنه ۶۵۵ شروع میشود . ادیب شرفالدین عبدالله تاریخ خود را بوساطت وزیر رشیدالدین بحضرت ایلخانی عرضه داشت و مورد عنایت اولجایتو قرار گرفت . در مکاتبات رشیدی (مکتوب ۷) نیز از مولانا شرفالدین و صاف بمناسبتی یاد شده است . در این مکتوب که خواجه رشیدالدین بخواجه معروف خواهرزاده خود نوشته است میگوید : « ... هم در آن ساعت بوصاف اوصاف یعنی مولانا شرفالدین و صاف فرمودم تا دویر لیغ همایون و دو منشور میمون که حکمت لقمانی و فصاحت سبحانی در او مدرج باشد بنویسد » از این اشاره معلوم میشود و صاف اوصاف مولانا شرفالدین و صاف که او را شاغل شغل استیفا در دولت ایلخانان نوشته اند ، دبیری و منشیگری مخصوص وزارت عظمی و یا شغلی نظیر آن داشته و مناشیر و فرمانهای صادره از مقام وزارت را او مینوشته است .

(\*) ۴ - تاریخ گزیده تألیف حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر المستوفی القزوینی که خلاصه و تقلید مانندی است از جامع التواریخ و در سال ۷۳۰ تألیف شده . از مؤلفات حمدالله مستوفی علاوه بر تاریخ گزیده از ظفر نامه و نزّهة القلوب باید نام برد . (افتخار تألیف تاریخ گزیده نیز نصیب رشیدالدین میشود زیرا چنانکه دیدیم درك محضر وزیر رشیدالدین و استفاده از افادات آن کان علم و فضل حمداللهرا بتألیف این تاریخ محرص آمده . طرح کتاب بسیار مفصل است و از وسعت مندرجات و متوسط بودن حجم آن ( تقریباً ۱۷۰ هزار کلمه ) معلوم میشود که این کتاب صورت يك خلاصه و یادداشت تاریخی را دارد و هیچگونه بسط و تفصیل امور را از آن نباید انتظار داشت . اگر چه جامع التواریخ منبع اصلی تاریخ گزیده بوده است ولی نباید تصور کرد این کتاب هیچگونه ارزشی ندارد و تقلیدی ناچیز بیش نیست بلکه شامل مطالب مخصوص بسیار میباشد که در جای دیگر یافت نمیشود .

(\*) ۵ - ظفر نامه یا تاریخ منظوم مغول از صاحب تاریخ گزیده شامل متجاوز

از پنجاه هزار بیت . دربارهٔ این منظومهٔ عظیم که تا امروز تقریباً ناشناس مانده است در فصول آینده بیشتر سخن خواهیم گفت . حمدالله مستوفی توفیق اتمام این منظومه را نیافت و آنرا ناتمام رها کرد)

( \* ۶ - شاهنامهٔ منظوم مغول از شمس الدین کاشانی که سرایندهٔ اشارهٔ سلطان محمود غازان آنرا برشتهٔ نظم کشیده است ) . اساس این منظومه مثل ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی همان تاریخ مغول است و در حقیقت در همان موقعی که شمس الدین کاشانی بامر غازان مشغول نظم شاهنامهٔ مغول بود حمدالله مستوفی نیز باشارت و تحت حمایت وزیر رشیدالدین باین کار اشتغال داشت . دربارهٔ منظومهٔ شمس کاشانی در این فصل و فصول آینده بتفصیل بحث خواهیم کرد .

( \* ۷ - شاهنشاه نامه یا چنگیز نامهٔ احمد تبریزی که در ۱۸۰۰۰ بیت سروده شده و مشتمل بر حوادث تاریخ مغول است ) تا سنهٔ ۷۳۸ هجری . این منظومه بنام سلطان ابوسعید موشح است . برای آگاهی از مشخصات نسخهٔ خطی این کتاب که در سنهٔ ۸۰۰ هجری مطابق ۱۳۹۷ میلادی استنساخ شده رجوع کنید به ذیل فهرست نسخ فارسیهٔ موزهٔ بریتانیا شمارهٔ ۲۰۱ صفحهٔ ۱۳۵ .

( \* ۸ - تاریخ سلطان محمد اولجایتو از ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی ) این کتاب صغیر الحجم عظیم النفع یکی از منابع اصیل و مهم دورهٔ ایلخانی بشمار میرود و مؤلف آن ابوالقاسم عبدالله کاشانی معاصر رشیدالدین وزیر و از همکاران او در تألیف جامع التواریخ بوده است . چون بزودی دربارهٔ این کتاب و ادعای مؤلف آن دربارهٔ جامع التواریخ رشیدی بتفصیل سخن خواهیم گفت در اینجا بهمین اشارهٔ مختصر

۱ - نسخهٔ بسیار ممتاز نفیسی از این کتاب در موزهٔ بریتانیه موجود است . رک بدیل فهرست ریو ص ۱۷۴-۱۷۲ . ایضاً رک بمقدمهٔ قزوینی بر جهانگشای جلد اول ص د و جلد سوم تاریخ ادبی برون ( ترجمهٔ فارسی تحت عنوان از سعدی تاجامی ) ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و نیز مقدمهٔ تاریخ گزیده چاپ لندن .

اكتفا ميورزيم .

۱) \* ۹ - روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب معروف به تاریخ بناکتی (لابی سلیمان داود) بن ابی الفضل محمد البناکتی که در سنه ۷۱۷ تألیف شده و نظیر تاریخ گزیده تلخیص و نقلیدی از جامع التواریخ رشیدی است) و از این لحاظ از تاریخ گزیده نیز بیشتر تحت تأثیر تاریخ رشیدالدین است. این کتاب یکی از آیات باهره تأثیر سبک تاریخنویسی رشیدالدین فضل الله در فن تاریخنویسی است چنانکه فصول راجعه بطوایف غیرمسلمان که تقریباً بیش از نصف کتاب را شامل است و شرح حالی از تعصبی که در مورد مبادی عقاید و مذاهب ملل غیر مسلم داده مؤید این نظر میباشد.<sup>۲</sup>

۱۰) \* ۱۰ - هجوع الانساب لمحمد بن علی بن محمد بن حسین بن ابی بکر الشبانکاره که در زمان سلطنت ابوسعید بسال ۷۳۳ تألیف شده است و ظاهراً این کتاب در دو نسخه نگاشته شده یکی در سنه مذکور و دومی سه سال بعد یعنی يك سال بعد از وفات ابوسعید . بقراریکه د کتر ائه تحقیق کرده است پس از غارت ربع رشیدی و خانه غیاث الدین محمد بن رشیدالدین در تبریز نسخه اولی این کتاب از میان رفت و معدوم گردید و مؤلف دوباره از حافظه خود آنرا تألیف کرده و مطابق نظر ائه این تألیف ثانوی در سنه ۷۴۳ هجری انجام گرفته است . محمد بن علی شبانکاره نیز مانند فخر

۱ - رک بمقدمه برون بر تاریخ گزیده چاپ لندن و نیز بتاریخ ادبی همان دانشمند ص ۱۲۳ و مقدمه مرحوم قزوینی بر جهانگشای جوینی ص د متن و پارقی ۶ و بفهرست ریو ص ۷۹ و ۸۰ .

۲ - مؤلف تاریخ بناکتی از اهل ماوراء النهر بوده و در دربار غازان سمت ملك الشعرائی داشته و اطلاعاتیکه درباره ملل غیر مسلمان در کتاب خود آورده و از اماکتی مانند برتقال و لهستان و بوهمی و انگلند و ایرلند و اسکاتلند و کاتالونی و لومباردی و پاریس اسم برده و شرحیکه در مورد امپراتوران روم و سلسله پاپها و مجالس شوراها ی عیسویان و دیگر حوادث مغربزمین ذکر کرده در کتابهای تاریخی قبل از مغول مطلقاً و در تواریخ بعد از مغول جز چند کتاب بی سابقه است . بشرح فشرده و دقیقی که پروفوسور برون در این باره در تاریخ ادبی خود آورده رجوع شود، ص ۱۲۳ تا ۱۲۵ .

بنا کتی هم شاعر وهم مورخ بوده<sup>۱</sup>

\* (۱۱- تاریخ فتح بغداد از خواجه نصیرالدین طوسی) . ذیلی است مختصر که خواجه در شرح فتح بغداد بجهانگشای ملحق کرده است و در آخر جلد سوم بعضی از نسخ جهانگشای موجود است و بذیل جهانگشای معروف شده . این رساله در ذیل تاریخ جهانگشای جوینی بشصیحح علامه فقید قزوینی در اروپا چاپ شده است و در ایران نیز در مجله تقدم و در کتاب سرگذشت خواجه نصیر بطبع رسیده . این عبری آنرا بعبری ترجمه کرده و در کتاب مختصر الدول آورده است و یکبار دیگر محمدصادق حسینی این رساله را بعبری ترجمه و در شماره اول سال چهارم مجله المرشد چاپ بغداد در سال ۱۱۴۷ قمری منتشر کرده است.<sup>۲</sup>

\* (۱۲- مختصر الدول تألیف ابوالفرج غریغوریوس بن اهرن) لطیب الملطی المعروف بابن العبری المتوفی سنة ۶۸۵ از نصاری یعقوبیه ساکن مراغه که کتاب خود را بزبان عربی نوشته و اختصاری است بقلم خود مؤلف از تاریخ کبیر سریانی او.<sup>۳</sup>

\* (۱۳- Chronicon Syriacum یا تاریخ عام سریانی از مؤلف مختصر الدول بزبان سریانی که چند بار در اروپا بطبع رسیده است) و تاریخ خوارزمشاهیه و اسمعیلیه و مغول را از جهانگشای نقل کرده و مختصر الدول اختصاری است از همین کتاب .

\* (۱۴- نظام السواریخ که تاریخ مختصری است در طبقات مختلفه سلاطین ایران لقاضی القضاة ناصرالدین ابو الخیر) (یا ابوسعید) عبدالله بن عمر بن محمد بن علی

۱- رک مقدمه جهانگشای جوینی ص ۵ و تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و شرح مفیدی که در فهرست ریو ص ۸۳ آمده است و نیز ببینید فهرست کتابخانه دفتر هندوستان نمره ۲۱ و ۲۲ را .

۲- برای توضیحات بیشتر و نسخ خطی این رساله رک بمقدمه قزوینی بر جهانگشای ص ۵ و وسط وق . نیز رک بمسرگنشت خواجه نصیر فصل «تاریخ» .

۳- رک مقدمه قزوینی بر جهانگشای ص ۵ و ع و ۶ و بروکلن ج ۱ ص ۳۴۹ و تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۱۳ و ۷۳ .



البیضاوی، صاحب تفسیر معروف به «تفسیر بیضاوی» . این کتاب در سنه ۶۷۴ تألیف شده (پروفسور برون مینویسد: «بقلم مؤلف ظاهرأ تا سنه ۶۸۳ هـ - ۱۲۸۴ م . بر آن اضافاتی بعمل آمده و نیز احتمالاً بدست نویسندۀ دیگری در سنه ۶۹۴ هـ - ۱۲۹۴ م . تحریر آن ادامه یافته است و مشتمل است بر خلاصه از تاریخ عمومی از زمان آدم ابوالبشر تا سالی که فوقاً ذکر شد»<sup>۱</sup> این کتاب تا کنون چاپ نشده و بقول برون «ظاهرأ شایستگی طبع را نیز ندارد»<sup>۲</sup>.

- ۱- تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۱۲۲ . برای مزید آگاهی از این تاریخ بفرست کتب فارسی ریو ص ۸۲۴-۸۲۳ رجوع کنید.
- ۲- مؤلف این تاریخ مولانا قاضی ناصرالدین بیضوی از اقران مولانا قطب‌الدین شیرازی و از تشریف‌یافتگان وزیر رشیدالدین به «تقدأ الفی دینلر - پوستین سمور ۱- مرکوب مع سرجه ۱» همان «قاضی القضاة ابوسعید ناصرالدین عبدالله البیضاوی عالم معقول و منقول و محقق فروع و اصول فرزند امام‌الدین عمر بن فخرالدین محمد بن صدرالدین علی الشافعی» مذکور در حیب‌السیر ضمن افاضل و دانشمندان زلمن اوغون‌خان است. از تألیفات او تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالم و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام‌التراخیخ است. مرحوم قزوینی نوشته است: قاضی بیضاوی «در سنه ۶۸۵ بقول مشهور (یادریکی از سنوات ۶۸۲ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۱۹ که همه این اقوال بر حسب اختلاف مورخین روایت شده) در تبریز وفات یافت و همانجا در گورستان چرنداب مدفون شد» شدالازار ص ۷۷ ح ۲. از جمله شروحی که بر کتابهای او نوشته شده یکی شرحی است که شیخ روح‌الدین بن شیخ جلال‌الدین طیار (رک شدالازار ص ۲۱۱) بر کتاب مصباح قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی نگاشته است و همچنین سید برهان‌الدین العبری (رک شدالازار ص ۲۱۳ - ۲۱۴) از مشاهیر علمای قرن هشتم هجری مصنفات قاضی بیضاوی را مانند منهاج و طوالم و غایة القموی و مصباح شرح نموده. فخرالدین احمد بن الحسن بن یوسف جاربردی ساکن تبریز و متوفی در همان شهر از جمله شاگردان قاضی است (رک شدالازار ص ۳۶۳ ح ۳). برای شرح احوال قاضی بیضاوی باین منابع رجوع شود: و صاف ۲۰۵-۲۰۶. تاریخ گزیده ۸۱۱. شیراز نامه ۱۳۶. یافعی ۴: ۲۲۰. سبکی ۵: ۵۹. حیب‌السیر جزء اول ج ۳. بغیة الوعاء ۲۸۶. روضة اطهار حشری ۱۲۴ - ۱۲۶. کشف‌الظنون در «انوار التنزیل (واسرار التأویل)». فارسنامه ناصری ۲: ۱۸۳. فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیه از ریو ص ۸۲۳-۸۲۴. طرائق الحقائق ۲: ۲۹۶ - ۲۹۸. معجم المطبوعات العربیة ۶۱۶ - ۶۱۸. قاموس الاعلام ج ۲ ص ۱۴۴۰. مکاتبات رشیدی ۵۷ متن و حاشیه. تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلن ج اول ص ۴۱۶.

۱۵- کتاب *مسالك الابصار في ممالك الامصار* تأليف شهاب الدين احمد بن يحيى بن فضل الله الكاتب الدمشقي متوفى در سنه ۷۴۹ . اين كتاب در بيست مجلد بزرگ تأليف شده و قسمت عمده آن در تاريخ و جغرافى است و در سنه ۷۳۸ نگارش يافته در كتابخانه ملّى پاریس فقط پنج جلد متفرق از اين بيست جلد موجود است .

Baron de Slane در فهرست نسخ عربيه كتابخانه ملّى پاریس درباره اين كتاب مينويسد: دائرة المعارف عظيم جغرافيايى و تاريخى و تذكرة رجال تأليف شهاب الدين العمري ( احمد بن يحيى بن فضل الله ) الدمشقي . مجلد اول موجود در كتابخانه ملّى پاریس ( تحت شماره 2325 Fonds arabe ) شامل باب سوم تأليف است ( ظاهرأ بارون دوسلان در اين باره اشتباه کرده است و راجع بآن توضيحى در پايان اين مبحث خواهيم داد ) که از هندوسند و امپراتورى چنگيز خان و اخلاف او و امپراتورى خان بزرگ و ملوک توران و سلاطين ايران و بالاخره گيلان و کردها و لرها و ترکان آسياى صغير و قسطنطنيه و مصر و شام بحث ميکند . کاترمر يادداشت ممتع و مفيدى درباره اين نسخه خطى با منتخبات كافى از متن در سيزدهمين مجلد *Notices et Extraits* دارد .

نسخه مورد بحث که نويسنده فهرست آنرا شامل باب سوم دانسته است از « النوع الثانى فى ذکر ممالك الاسلام جمله » آغاز ميشود . فهرست اين مجلد، که مشتمل بر نوع دوم است ، داراى چهارده باب ميباشد که از « الباب الاول فى مملكة الهند والسند » آغاز ميشود و به « الباب الرابع عشر فى مملكة الاندلس » خاتمه مى يابد . باب ثانى از نظر تاريخ ايران و دوره مغول اهميت بسزائى دارد و مشروح فصول آن چنين است : « الباب الثانى فى ممالك جنکز خان وفيه فصول الفصل الاول فى الكلام عليهم جملياً الفصل الثانى فى مملكة القان عليهم الكبير صاحب التخت وهو صاحب الصين والخطا الفصل الثالث فى التورانيين وهم فرقان الفرقة الاولى فى ما وراء النهر الفرقة الثانية فى خوارزم الفصل الرابع فى الايرانيين » .

برای شرح چهار مجلد ديگر ( از شماره 2326 تا 2329 فهرست نسخ عربيه كتابخانه ملّى پاریس ) رجوع شود بـفهرست

Baron de Slane · مرحوم علامه قزوینی نیز در مقدمه ممتع خود بر تاریخ جهانگشای مجلد مضبوط تحت شماره 2325 Arabe را که حاوی اخبار راجع بمغول و ظهور چنگیز خان است جلد سوم دانسته است ( رك مقدمه قزوینی بر جهانگشای ص ف متن و پاورقی ) ولی نگارنده محملی برای تشخیص نویسنده فهرست نسخ عربیه و همچنین مرحوم علامه قزوینی راجع باینکه مجلد مذکور جلد سوم کتاب مسالك الابصار فی ممالک الامصار باشد دراصل نسخه پیدا نکرد در حالیکه « النوع الثانی » بوضوح تام و صراحت کامل ذکر شده است .

۱۶- المختصر فی تاریخ البشر یا المختصر فی اخبار البشر تألیف ابی الفدا شاهزاده حماة متوفی در ۷۳۲ هجری )

۱۷- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف محمود بن محمد المشتهر بالکریم الاقسرای که در سال ۷۲۳ هجری تألیف شده و بسال ۱۹۴۴ مسیحی در آنقره بتصحیح دکتر عثمان توران با نفاست بچاپ رسیده .

۱۸- آثار البلاد ( زکریا بن محمد قزوینی متوفی بسال ۶۸۲ هجری . این کتاب متضمن مطالب مفید فراوانی است و بخصوص از احاظ اشاراتی که راجع بنوزده نفر شاعر بزرگ فارسی زبان کرده در عالم تحقیق ادبیات فارسی ارزش خاص دارد . پروفیسور برون معتقد است که بعد از کتاب لباب الالباب محمد عوفی و چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی که از میان کتب قدیمی فارسی موجود شرح حال شعراء عجم را با سلوب منظمی کم و بیش ذکر کرده اند مندرجات کتاب آثار البلاد در غالب

۱- رک بروکلن ج ۲ ص ۴۴- لغت نامه دهخدا ذیل « ابوالفداء »- برای اختصارات این تاریخ رجوع کنید بکشف الظنون ذیل « المختصر فی اخبار البشر » . برای نسخه خطی این تاریخ که از طرف مؤلف تصحیح و تحشیه شده رجوع کنید بفهرست نسخ عربیه بارون دوسلان شماره 1508 و شماره های 1513 - 1509 . ایضاً رجوع شود به :

موازند قدیمترین منبع اطلاع است که در دست می باشد.

(۱۹ - کتاب الفخری) تألیف صفی الدین محمد بن علی بن محمد بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی که در سال ۷۰۱ کتاب الفخری را تألیف کرده و چندین فقره با اسم و رسم از جهانگشای نقل کرده . پدر مؤلف تلح الدین معروف بابن الطقطقی از مشاهیر متصوین عراق بود و داستان مخالفت او با عطاملك و کشته شدنش بتحریرک او و ضبط و مصادرء جمیع املاک و اموال و ذخایر او بامر عطاملك معروف و مشهور است . اسم حقیقی کتاب الفخری منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء ( رڪ ص ۳ از مقدمه کتاب تجارب السلف بتصحیح و اهتمام مرحوم عباس اقبال ) است که بعلمت تألیف آن بنام فخرالدین عیسی بن ابراهیم صاحب موصل بالفخری مشهور شده . برای طبعهای کتاب الفخری بسعی مستشرقین اروپائی بمقدمه مرحوم اقبال بر تجارب السلف ص ب و همچنین مقدمه مرحوم علامه قزوینی بر جهانگشای جوینی ص ید و ف رجوع شود . این کتاب را « الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة » نیز نامیده اند .

(۲۰ - تجارب السلف) در تواریخ خلفا و وزرای ایشان تألیف هندوشاه بن سنجر ابن عبدالله صاحبی نخجوانی که کتاب خود را پسال ۷۲۴ بنام اتابك نصره الدین احمد بن یوسف شاه بر اساس ترجمه از کتاب الفخری با تصرفات بسیار نوشته است . هندوشاه مؤلف کتاب تجارب السلف از دو لحاظ با آذربایجان و دستگاه ایلخانان رابطه دارد: نخست از لحاظ کیرانی الاصل بودن و دوم از جهت انتساب بخاندان جوینی<sup>۲</sup>

(۲۱ - زبدة التواریخ) ابوالقاسم عبدالله کاشانی مؤلف تاریخ سلطان محمد

۱- رڪ برون ۷۳-۷۴-۷۵ . ذکر این کتاب جزء کتب تاریخیه دوره مغول چندان مناسب نبود ولی بعلمت اهمیت خاصی که از لحاظ تراجم شعرای فارسی زبان دارد ذکر آنرا لازم دیدیم .

۲- رجوع شود بمقدمه ممتع مرحوم عباس اقبال بکتاب تجارب السلف .

الجایتو . چون درباره این تاریخ مفصلاً در همین مقاله توضیح داده خواهد شد در اینجا بهمین اشاره مختصر اکتفا میکنیم<sup>۱</sup>. این زبدة التواریخ نباید با زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو اشتباه شود .

۲۲ - تلخیص مجمع الآداب فی معجم الاسماء والالقباب و الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابعة از کمال الدین عبدالرزاق بن احمد بن ابی المعالی شیبانی بغدادی معروف به ابن الفوطی و یا ابن الصابونی یکی از مورخین و وقایع نویسان قرن هفتم که بواسطه شاهد و ناظر بودن در وقایع جاریه آن عصر و طول عمر نوشته های او ذقیمت است . در سال ۶۴۲ منولد شده و در ۱۴ سالگی در بغداد اسیر گشته تا اینکه در ۶۶۰ آزاد شده و بخدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسیده بتکمیل دانش و فنون خویش پرداخته است و چون صاحب خطی نیکو بود آثار خواجه و کتب دیگر را برای او استنساخ میکرد . ابن الفوطی متجاوز از ده سال در کتابخانه عظیم رصد خانه مراغه مشغول کار بوده است . مدتی هم کتابدار کتابخانه مستنصریه بغداد بوده . در زمان ارغون خان و غازان خان و سلطان ابوسعید در دستگاه حکومت مقام و منزلتی داشته با وزراء و اعیان و رجال و علما مربوط بوده است . ابن الفوطی در سال ۷۲۳ وفات یافته<sup>۲</sup> .

۱ - برای زبدة التواریخ رجوع شود بنایب زیر: کاتالوگ پرچ تحت شماره 368 - مقدمه بر تاریخ مغول از بلوشه ص 140 متن و باورقی 1 - نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره سوم سال دوازدهم، حواشی مرحوم قزوینی ص ۲۹۴ - این کتاب جزو منابع تاریخ گزیده نیز ذکر شده است - گشفتظنون در « زبدة التواریخ » .

۲ - رک بکتاب سرگذشت وعقائد فلسفی خواجه نصیر ص ۲۵ . ایضاً رجوع شود بکتاب سدالآزار ص ۵۳۳ - ۵۳۴ (ح) و نیز برای اطلاعات مفیدی که راجع بدوره ایلخانی از کتاب تلخیص مجمع الآداب مستفاد است رک مکاتبات رشیدی صفحات ۵۸ ح ۲ و ۶۰ ح ۱۳۷ و ۱۶۱ ح ۵۲ و ۳۲۴ و ۳۴۶ - ۳۴۷ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ .

۲۳- الاوامر العلائية في الامور العلائية<sup>۱</sup> یا تاریخ مشهور ابن بیبی) در لغت نامه دهخدا آمده است که از احوال ابن نویسنده و مورخ ایرانی در قرن هفتم چیزی در دست نیست جز اینکه کتاب خود الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه را در تاریخ سلاجقه آسیای صغیر بزبان فارسی نوشته و سلطنت علاءالدین کیقباد را بتفصیل شرح داده و کتاب را به علاءالدین عطاء جوینی اهداء کرده است.<sup>۲</sup>

نسخه خطی نفیس این تاریخ عظیم و کم نظیر که تحت شماره ۲۹۸۵ جزء نسخ خطیه کتابخانه ایاصوفیا محفوظ بوده است بسال ۱۹۵۶ میلادی جزء مجموعه انتشارات تاریخ ترک در آنکارا طبع شده است.

هوتسما Houtsma مستشرق فرانسوی در مقدمه مفیدی که به مختصر سلجوقنامه ابن بیبی نوشته است اطلاعات مختصر و مفیدی با تتبع در مختصر سلجوقنامه ابن بیبی درباره مؤلف اصل یعنی ناصر المله والدين يحيى بن محمد المعروف بابن البيبي بدست آورده است. هوتسما از وجود نسخه اصل تاریخ سلجوقنامه ابن بیبی آگاهی نداشته و احتمال نمیداده است که نسخه از آن وجود داشته باشد و بهمین علت برای تجسیم و تصویر تاریخ ابن بیبی از «مختصر فارسی» و «ترجمه ترکی» آن استمداد جسته است. اطلاعات هوتسما درباره ابن بیبی اجمالا عبارت بوده است از اینکه او متعهد مشاغل دیوانی و اموردیوان الطغرا، شاید در دربار سلطان سلجوقی مسعود (آغاز سلطنت او ۶۸۱ هجری) بوده است؛ از روی این قرینه که آخرین حادثه مذکور در تاریخ (منظور مختصر تاریخ ابن بیبی است) مرگ عزالدین و رسیدن مسعود بآسیای صغیر در سنه ۶۷۹ است میتوان دریافت که تاریخ تألیف کتاب او بعد از این سال میباشد.

۱- نام کتاب تاریخ سلاجقه روم ابن بیبی را «الواامر العلائية في الامور العلائية» نیز ضبط کرده اند. رک ص ۵۸ مقدمه ترکی کتاب مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار که با مقدمه و تصحیح و حواشی دکتر عثمان توران بسال ۱۹۴۴ در آنقره طبع رسیده است.

۲- لغت نامه دهخدا، آ - ابوسعید ص ۲۹۶

از قسمت دیگر تاریخ برمیآید که صاحب فخرالدین موقعیکه او این یادداشتهای را می‌نگاشت هنوز زنده بوده است و چون تاریخ قطعی وفات این وزیر معلوم است (یعنی ماه شوال ۶۸۴ هجری) پس تاریخ تألیف سلجوقنامه ابن بیبی بین سالهای ۶۸۱ و ۶۸۴ خواهد بود.

۲۴- مختصر سلجوقنامه ابن بیبی بفارسی که آنرا هوتسمادانشمندفرانسوی در سال ۱۹۰۲ میلادی جزء «مجموعه متون راجعه بتاریخ سلاجقه»<sup>۱</sup> بطبع رسانیده است. هیچگونه اطلاعی درخصوص مؤلف مختصر سلجوقنامه ابن بیبی نداریم و نام و زمان او بکلی مجهول است و از اینروی قرار دادن این تاریخ مختصر بین تواریخ مؤلفه در دوره مغول خالی از اشکال و مقرون با احتیاط نیست ولی چون قرائن کلی و غیر مستقیم

۱- Th. Houtsma مستشرق تازی‌دان و پارسی‌شناس فرانسوی و متخصص تاریخ سلاجقه بانشر مجموعه متون راجعه بتاریخ سلاجقه خدمت بزرگی بتاریخ و ادب ایران کرده است. هیچ متنبعی برای تکمیل معلومات و اطلاعات تاریخی خود بی‌نیاز از دیدن مجموعه او و مطالعه مقدمه‌های مفید و مبسوطش نیست. چون نگارنده در نظر دارد اگر روزگار مساعدت نماید و توفیق یار باشد در آینده فوائد مستخرجه از مقدمات و یادداشتهای هوتسما را با فوایدی که کتب منتشره در ضمن مجموعه او از لحاظ نکات تاریخی، بخصوص روابط مغول و سلاجقه روم و همچنین روابط سلطان جلال‌الدین با سلاجقه روم، دارند منتشر کند در اینجا بذکر نام و مشخصات کتب منتشره در مجموعه او اکتفا میکند:

مجموعه متون راجعه بتاریخ سلاجقه، که توسط Th. هوتسما در ۴ جلد منتشر شده است:

- I- تاریخ سلاجقه کرمان تألیف محمد ابراهیم. متن فارسی با فهرست بترتیب الفبا و یادداشتهای تاریخی، از روی نسخه خطی برلین. ۱۸۸۶
- II- تاریخ سلاجقه عراق تألیف البنداری مقتبس از عمادالدین الکاتب الاصفهانی. متن عربی از روی نسخ خطی اکسفورد و پاریس. ۱۸۸۹
- III- تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، ترجمه و اقتباس از ابن بیبی، متن ترکی از روی نسخه خطی لیدن و پاریس. ۱۹۰۲ - ۱۸۹۱
- IV- تاریخ سلاجقه آسیای صغیر: مختصر سلجوقنامه ابن بیبی. متن فارسی از روی نسخه پاریس. ۱۹۰۲

نشان میدهد که شاید مؤلف این مختصر از معاصران ابن بیبی بوده است ذکر آنرا در اینجا بيمورد نديدیم.

(۲۵- تاریخ المعجم في آثار ملوك العجم شامل داستان پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانیان که آنرا فضل الله حسینی قزوینی بنام اتابک نصره الدین احمد بن یوسف شاه نوشته است و از لحاظ تاریخی ارزشی ندارد) مرحوم بهار نوشته است که فضل الله الحسینی القزوینی دستبردی به المعجم فی معاییر اشعار العجم زده و نه همین طرز نام آن کتاب را ربوده بل از متن المعجم نیز الفاظ و عباراتی اختلاس نموده<sup>۱</sup>.

(۲۶- تاریخ ظهور التتربیا سیرة جلال الدین منکبرنی یا منکبرنی<sup>۲</sup> از محمد

۱- رجوع کنید بترجمه فارسی تاریخ ادبی برون جلد ۳ ص ۷۸-۷۹. ایضاً بکتاب سبک شناسی مرحوم ملک الشعراء بهار جلد ۳ ص ۱۰۷-۱۰۶

۲- لقب سلطان جلال الدین بصورت های منکبرنی، مینکبرنی، منکبرلی، مینک بیرلی و منکبرتی ضبط شده است. این نام در کلیه نسخ خطی معتبر (مثل نسخ خطی سیرة جلال الدین و جهانگشای و معجم البلدان و طبقات ناصری و مسالک الابصار فی ممالک الامصار و تاریخ جهان آرا بشرحیکه مرحوم قزوینی ذکر کرده است) منکبرنی بانون نوشته شده و بسیاری از مستشرقین نیز مثل کاتمر و البوت و ریو و اورتی آنرا بانون ضبط کرده اند. دوسون و بارون دوسلان و هوداس آنرا منکوبرتی Mankoubirti و Nanguberti و نظائر اینها با تاه مشناه فوقانیه خوانده اند و شفر و بلوشه آنرا منکوبردی با دال، بجای نون و تاه، نیز ضبط کرده اند. مرحوم قزوینی این ضبطها را اجتهاد مقابل نص و از قبیل اوهام و ظنون دانسته و ضبط نسخ خطی را ملاک تشخیص صحت منکبرنی قرار داده است و اگر قراءت ادوارد تماس صحیح باشد این نام در سکه ای از مسکوکات سلطان جلال الدین محفوظ در دیوان هند «منکبرین» (؟) ضبط شده. معانی مختلف برای این نام قائل شده اند که اهم آنها عبارت است از: منکبرنی = مینک (= مینگ) بورنی: هزار مرده، صاحب هزار و یک رزم، دارنده خال بر بینی. مینکبرلی = مینک بیرلی: صاحب هزار و یک رزم.

مونکوبرتی = منکبرتی = منکوبیرتی: خداداد = الله وردی = تفری بردی و غیره. برای این نام و ضبطهای مختلف آن رجوع کنید به: جلد دوم از تاریخ جهانگشای جوینی ص ۱۶۵ ح ۶ و ص ۲۸۴ بعد - فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس از بارون دوسلان ج ۲ ص ۳۴۱ شماره ۱۸۹۹ - Islâm Ansiklopedisi, 49, III استانبول، ۱۹۴۵ - ترجمه سیرة جلال الدین از Houdas - تاریخ ادبی برون (از سعدی تا جامی) ص ۱۳ و ۶۰۶ - سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۷ و ۱۷۳ - مقدمه رضاقلیخان هدایت بر نفثة المصدر زیدری.. زنبیل فرهاد میرزا معتمد الدوله که در سنه ۱۳۱۸ بطبع رسیده (دوست گرامی آقای قاضی طباطبائی نگارنده را بدو منبع اخیر راهنمایی کردند). کتاب سیرة السلطان جلال الدین منکبرنی از طرف D' Ohsson در تألیف تاریخ



بن احمد بن علی بن محمد المنشی النسوی که در ۶۳۹ بعربی تألیف شده و رساله *نفثة المصدور* بفارسی از همو که در حدود سال ۶۳۲ در ضمن مراسله دوستانه بیکی از بزرگان و صدور (اسعدالدین نام) نوشته شده در خلاصه واقعه اخیر سلطان جلال الدین و آمدن تاتار بآذربایجان و انقراض آن دودمان<sup>۱</sup>.

(۲۷- پروفیسور برون در تاریخ ادبی خود از منظومه *غازان نامه* تألیف نورالدین ابن شمس الدین محمد که در سنه ۷۶۳ ساخته شده که مشتمل بر نه الی ده هزار بیت میباشد نام برده است که ظاهراً نسخه خطی آن که در تبریز در سال ۸۷۳ هجری استنساخ شده در تملک برون بوده راجع باین مثنوی که طبق قول برون در بحر متقارب بتقلید شاهنامه سروده شده نگارنده فعلاً هیچ نظری نمیتواند بدهد و حتی مردد است که آیا رابطه ای بین این منظومه و منظومه شمس الدین کاشانی (شماره ۶ از همین فهرست) وجود دارد یا نه؟ اگر مشخصاتیکه برون درباره این مثنوی داده است دقیق و صحیح باشد این منظومه مسلماً غیر از تاریخ مغول منظوم شمس الدین کاشانی، که در زمان سلطنت سلطان محمد الجاتیو خاتمه یافته است، خواهد بود.

\* کم نظیرش *Histoire des Mongols* مکرراً مورد استفاده قرار گرفته. یکی از عواملی که محمد نسوی را بتألیف *سیره السلطان جلال الدین منکبرنی* محرک و مشوق آمد انتشار کامل التواریخ ابن الاثیر در همان روزگار و احتوای آن سالنامه بزرگ بر حوادث جنگهای خوارزمشاهیان و خصوصاً سلطان جلال الدین با مغول بود و محمد نسوی که منشی سلطان و شخصاً ناظر و شاهد اسفار و غزوات سلطان بوده تصمیم گرفت نواقص مطالب ابن الاثیر را بتألیف این کتاب رفع کند و پرده از روی حوادث مبهمه پایان زندگی سلطان بیکسوززند. این کتاب کم نظیر نفیس در سال ۱۸۹۱ مسیحی در پاریس چاپ شده است. ابوالفدا در تاریخ خود این کتاب را تاریخ ظهور التتر نامیده است.

۱- اشتباه نشود این *نفثة المصدور* باز سالهای *نفثة المصدور* اول و ثانی از صابن الدین علی تر که معاصر تیمور و شاهرخ. برای *نفثة المصدور* محمد نسوی رجوع کنید به «مقاله ای تاریخی و انتقادی از حضرت علامه استاد آقای میرزا محمدخان قزوینی در باب نسخه *نفثة المصدور* تألیف نورالدین محمد منشی باهتمام عباس اقبال - طهران ۱۳۰۸ هجری شمسی» (نگارنده بوسیله دوست گرامی آقای حسن قاضی طباطبائی استاد دانشکده ادبیات تبریز از وجود این مقاله مطلع شد و بفیض استفاده از آن مقاله ممتع نائل آمد و وظیفه خود میداند از ایشان سپاسگزاری بکند). مرحوم بهار در *درسیک شناسی* (ج ۳ ص ۷) تاریخ تحریر *نفثة المصدور* را در بین سالهای ۶۳۷-۶۳۲ تعیین کرده است در حالیکه مرحوم قزوینی در مقاله خود از روی اشاره مصرح مؤلف ۶۳۲ دانسته اند. علت استنباط مر ۶۴۰ بهار در این باره بر نگارنده مجهول است.

(۲۸- **العراضة في الحكاية السلجوقية**) محمد بن محمد بن محمد بن عبدالله بن النظام الحسيني اليزدي متوفی در سال ۷۴۳ وزیر سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان بزرگ که راحة الصدور را در حدود سنه ۷۱۱ در زمان اولجایتو من البدوالی الختم تلخیص و باین نام مسمی کرده ولی از راحة الصدور مطلقاً نامی در کتاب خود نبرده است. Dr. Karl Süsseim این کتاب را یکبار در قاهره با مقدمه ترکی و بار دیگر در لیدن با مقدمه بزبان آلمانی طبع نموده است.<sup>۱</sup>

(۲۹- **تأریخ کبیر موسوم به نهاییه الأرب فی فنون الأداب**) درسی مجلد از امام شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب بن محمد بن عبدالدائم البکری الثمویری متوفی در سال ۷۳۲ هجری.<sup>۲</sup>

(۳۰- **تأریخ کبیر موسوم بتاریخ الإسلام و معروف احياناً بتاریخ الذهبی**) که ذیل وقایع را تا سنه ۷۰۰ هجری امتداد میدهد در بیست و یک مجلد از امام شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز بن عبدالله دمشقی المعروف بالذهبی المتوفی سنه ۷۴۸.<sup>۳</sup>

۱- برای آگاهی بیشتر از این مختصر راحة الصدور رک بمقدمه قزوینی بر جهانگشای صفحات قج وقد

۲- رک برای شرح مجلدات این کتاب که در کتابخانه ملی پاریس وجود دارند به: Catalogue des Manuscrits Arabes de la Bibliothèque Nationale . par M. Le Baron De Slane . Premier fascicule . Nos : 1573 - 1579

ایضاً رک بمقدمه قزوینی بر جهانگشای ص قیو . مرحوم قزوینی در نقل قسمتی از این کتاب در مقدمه خود از نسخه مضبوط تحت شماره 1577 که شامل «منتخبات تاریخ کبیرالنویزی» است استفاده کرده . قسمت هشتم این مجلد (Fol. 24) حاوی شرح جنگهای مغول با سلطان جلال الدین و تاریخ اخلاف چنگیزخان و قسمت یازدهم (Fol. 66) شامل قسمتی از تاریخ مغول و فتوحات غازان در شام میباشد . ذکر سلطانیه در این مجلد در Fol. 67b آمده است .

۳- از این تاریخ عظیم سه مجلد در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد که ظاهراً مجلدات اول و ششم و دهم بشمار میروند ( از شماره 1580 تا 1582 فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس از بارون دوسلان ) و یک فهرست اسماء رجال بشماره 1583 برای

(۳۱- زبدة الفكرة في تاريخ الهجرة) تأليف ركن الدين بيبرس المنصوري دواتدار حکومت مصر متوفی بسال ۷۲۵ هجری. این تألیف در یازده مجلد بوده که یک مجلد آن (مجلد پنجم) تحت شماره 1572 جزو نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس محفوظ است. مجلد مذکور حاوی شرح حوادث سالهای ۲۵۲ تا ۳۲۲ هجری است و مؤلف اغلب مطالب مندرج در کتاب خود را از کامل ابن الاثیر اقتباس کرده است.<sup>۱</sup>

(۳۲- مرآة الزمان في تاريخ الاعيان) زشیخ ابوالمظفر یوسف قزاوغلی (یا ابن قزاوغلی) معروف به سبط ابن الجوزی متوفی در سال ۶۵۴ هجری. این تاریخ تا سال ۶۵۴ یعنی سال وفات مؤلف امتداد یافته و در آن سال قطع شده است.<sup>۲</sup>

(۳۳- مختصر مرآة الزمان في تاريخ الاعيان) تألیف قطب الدین موسی بن محمد البعلبکی متوفی در سال ۷۲۶ هجری.

\*\*\*

(اینها بود کتابهای تاریخ مهمی که در روزگار ایلخانان مغول یعنی در حدود

مجلد محفوظ تحت شماره 1582 (مجتلاً جلد دهم تاریخ که حوادث سنه ۵۸۱ تا ۶۲۰ هجری را شامل است). ایضاً رجوع شود بفرست نسخ خطیه موزه بریطانیه. مرحوم قزوینی در نقل قسمت راجع به عظام ملک از این کتاب در مقدمه جهانگشای جوینی دو نسخه محفوظ در موزه بریطانیه را مورد اعتماد قرار داده است (مقدمه قزوینی بر جهانگشای صریح). ایضاً رجوع کنید بشماره های 1585 et 1584 توضیح بارون دوسلان درباره «کتاب العبر فی خبر من عبر» از فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس.

تقی الدین ابن قاضی شهبه (ابوبکر بن احمد بن محمد) مؤلف طبقات الشافیه (اشتباه نشود با طبقات الشافیه مشهور از شیخ تاج الدین عبدالوهاب بن علی السبکی الخزرچی) متوفی در سال ۸۵۱ هجری ذیلی بر این تاریخ موسوم به «الدیل علی تاریخ الاسلام» نوشته است. این ذیل مربوط بسالهای ۷۴۱ تا ۸۰۶ هجری است. رجوع شود بفرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس از بارون دوسلان شماره 1598-1599 و 1600

۱- برای دیگر مشخصات این کتاب بشماره 1572 از فهرست نسخ عربیه بارون دوسلان مراجعه شود.

۲- رجوع شود بفرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس شماره های 1505 و 1506 و کشف الظنون در «مرآة الزمان في تاريخ الاعيان»

بین سالهای ۶۵۰ و ۷۴۰ تألیف شده است<sup>۱</sup>.

تواریخی که اختصاصاً ارتباطی با آذربایجان و دربار ایلخانان دارد با ستاره \* مشخص شده است.

در پایان این مبحث و خارج از فهرست تواریخی که در دوره ایلخانان نگارش یافته است ذکر می‌گردد از **کامل التواریخ یا سائنامه بزرگ ابن اثیر** (۶۳۰-۵۵۵) که تا سال ۶۲۸ هجری امتداد یافته و محتوی معلومات بسیار نفیسی در خصوص خوارزمشاهیان عموماً و سلطان جلال‌الدین خصوصاً می‌باشد لازم بنظر می‌آید. از سفرنامه ابن بطوطه و کتاب العبر ابن خلدون نیز بزودی بمناسبتی ذکر می‌گردد.

برای اتمام فایده و تکمیل فهرست مناسب است از سه کتاب تاریخی دیگر که در نیمه دوم قرن هشتم هجری یعنی در حدود پایان دوره مورد بحث ما تألیف شده است یاد بکنیم:

**مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان** بترتیب الفبائی و تاریخی تألیف عقیف‌الدین عبدالله بن اسعد الیافعی الیمنی متوفی در سال ۷۶۷ هجری (رک سبکی در طبقات الکبری) یا ۷۶۸ (رک کشف الظنون) یا ۷۷۸ (رک ابن شهبه در طبقات الشافعیة)<sup>۲</sup>.

**عیون التواریخ** تألیف ابن شاکر فخرالدین محمد الکتبی. این کتاب تا پایان

۱ - در مورد سیره جلال‌الدین و نقته المصدور محمد نسوی (شماره ۲۶ از این فهرست) و منظومه غازان نامه نورالدین بن شمس‌الدین محمد (شماره ۲۷) که تاریخ تألیفشان مقدم بر نود سال مورد بحث یا مؤخر از آن است ارتباط خاص این آثار با واقعه مغول و تاریخ ایلخانان در نظر گرفته شده. از عدم رعایت ترتیب تاریخی یا موضوعی در تنظیم این فهرست پوزش می‌طلبیم.

۲ - رک شماره‌های ۱۵۹۱ - ۱۵۸۹ و ۱۵۹۲ (فهرست مرآة الجنان) در فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس. مجلد اول محفوظ در کتابخانه ملی پاریس شامل سنه ۱ تا ۳۹۹ هجری و مجلد دوم از ۴۰۱ تا ۷۵۰ هجری است. ایضاً رک کشف الظنون ذیل «مرآة الجنان و عبرة الیقظان».

سال ۷۶۰ امتداد می‌یابد و سال وفات مؤلف ۷۶۴ است (حاجی خلیفه). حاجی خلیفه میگوید این تاریخ در ۶ مجلد تألیف شده. ظاهراً مؤلف عیون التواریخ همان مؤلف کتاب فوات الوفیات یعنی محمد بن شاگرد ابن احمد الکتبی المتوفی سنة ۷۶۴ است.<sup>۱</sup>

**البدایة والنهاية** از ابن کثیر (عمادالدین ابوالفدا اسمعیل بن عمر) قرشی بصروی (منسوب به بصری) متوفی در سال ۷۷۴ (طبق قول حاجی خلیفه). این تاریخ مشتمل بر وقایع عالم تادو سال قبل از وفات مؤلف یعنی تا سال ۷۷۲ است.<sup>۲</sup>

ذکر کتاب **نسایم الاسحار** نیز که تألیف آن در عهد ابوسعید بهادر خان بوده و آقای مجتبی مینوی نسخه عکسی آنرا برای کتابخانه ملی تهیه کرده‌اند در اینجا لازم بنظر میرسد. نسخه اصل کتاب که عکس از آن گرفته شده است مورخ ۷۲۵ است.<sup>۳</sup>

بعضی از محققان با تعمیم معنی تاریخ آثار **یاقوت** را که شاهد واقعه‌های یله‌هجوم مغول بوده (متولد در ۵۷۴ یا ۵۷۵ و متوفی در رمضان سال ۶۲۶) و کتاب **تذکره رجال ابن خلکان**<sup>۴</sup> (متوفی در ۶۸۱) یعنی وفیات الاعیان و طبقات الاطباء تألیف ابن ابی

۱- در کتابخانه ملی پاریس جلد سوم و هشتم این تاریخ تحت شماره‌های 1587 و 1588 محفوظ است و طبق تشخیص بارون دوسلان تعداد کل مجلدات آن میبایست ده تا پانزده باشد.

۲- رک فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس 1515 و 1516 و کشف الظنون در «البدایة والنهاية فی التأریخ».

۳- رک مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۱ سال سوم مقاله آقای مینوی (ص ۵) در ضمن منابع احوال رشیدالدین فضل‌الله.

۴- بمناسبت ذکر تاریخ ابن خلکان اشاره بکتابهای زیر که در این دوره تألیف شده‌اند لازم مینماید:

**تالی کتاب وفیات الاعیان** یا ذیل تاریخ ابن خلکان تألیف فضل‌الله بن ابی الفخر الصقاعی مشتمل بر وفیات مشاهیر مصر و شام از سنه ۶۶۰ تا ۷۱۵ هجری و همچنین وفیات سالهای ۷۱۷ تا ۷۲۵ هجری (رجوع کنید بشماره 2061 فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس از بارون دوسلان. این نسخه خطی در سال ۷۳۳ هجری نوشته شده و چنانکه از یادداشت روی صفحه اول آن برمیآید در تملک خلیل بن ابی‌بک الصفدی متوفی بسال ۷۶۴<sup>۵</sup>

اصیبه متوفی بسال ۶۶۸ هجری<sup>۱</sup> و **طبقات الشافعیة** تألیف مشهور شیخ تاج الدین عبدالوهاب بن علی السبکی الخزر جی متولد در سال ۷۲۷ و متوفی در سال ۷۷۱ هجری<sup>۲</sup> را در عداد منابع مهم تاریخی که در دوره مغول تألیف شده محسوب داشته‌اند که باموضوع بحث ما رابطه‌ای ندارد.

از مطالعه این فهرست اجمالی می‌توان اهمیت و وسعت زمینه نهضت تازیخونوسی را پس از هجوم مغول و در روزگار ایلخانان دریافت. چنانکه اشاره کردیم منظور ما

آن بوده است. مرحوم قزوینی قسمت راجع بعلاء الدین عطا ملک را در مقدمه جهانگشای از همین نسخه نقل کرده است: مقدمه قزوینی بر جهانگشای ص ۴۴ (

**فوات الوفیات** که ذیل دیگری است بروفیات الاعیان تألیف محمد بن شاکر بن احمد الکتبی متوفی در سنه ۷۶۴. این کتاب در بولاق بطبع رسیده است.

**مختصر الانباء** که مختصریست از وفیات الاعیان و در پایان سال ۷۵۱ هجری خاتمه یافته است ( برای این مختصر رجوع شود بشرح بارون دوسلان در ذیل شماره 2060 فهرست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس )

**الوافی بالوفیات** تألیف صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی ذیل کتاب ابن خلکان است. حاجی خلیفه در ذیل « البیان » سال وفات خلیل بن ابیک را ۷۴۹ هجری و در ذیل « الوافی » ۷۶۴ تعیین میکند. در شرح مفصلی که صاحب المنهل الصافی به خلیل بن ابیک تخصیص داده ( نسخه عربی خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس شماره 2070 ورق ۵۹ ) سال وفات او را دهم شوال سال ۷۶۴ در دمشق ذکر میکند. در مجلد ناقصی از این کتاب که در زمان حیات مؤلف نوشته شده ( شماره 2064 فهرست بارون دوسلان ) نام مؤلف چنین آمده است: صلاح الدین ابوالصفا خلیل بن عبدالله الصفدی ( برای نسخ خطی موجود از این کتاب و مقدمه آن در کتابخانه ملی پاریس رک فهرست نسخ عربیه بارون دوسلان شماره 2062 تا 2066 )

۱- بروکلن جلد اول ص ۳۲۵. این کتاب در قاهره بسال ۱۲۹۹ هـ - ۱۸۸۲ مسیحی چاپ شده است.

۲- برای « الطبقات الکبری » و « الطبقات الوسطی » و « الطبقات الصغیره » و توضیحات دیگر درباره السبکی و طبقات الشافعیه او رجوع کنید بفرهست نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس شماره‌های 2101 - 2100 و کشف الظنون ذیل « طبقات الشافعیه » و ترجمه تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۳۸۱

از ذکر این فهرست اجمالی دادن منابع و مآخذ تاریخ ایلخانان مغول نبود بلکه فقط خواستیم کتابهای مهم تاریخ را که در آن عهد نگارش یافته و اهمیت و ارزش مواد و مطالب و کثرت تعداد آنها در یک زمان محدود (کمتر از یک قرن) نمایندۀ رونق این فن و گرمی بازار تاریخ نویسان و وقایع نگاران و حاکی از میل و اشتیاق عوام و خواص در عهد ایلخانان با گاهی از حوادث و احوال غریبه جهان آشفته آن روزگار است بخوانندگان فاضل معرفی کنیم. ارتباط مستقیم اکثر این کتب تواریخ با تاریخ مغول و حوادث ناشیه از ظهور چنگیز و وابستگی مؤلفین آنها با دربار ایلخانی و حوزه علمیه و ادبیه تبریز و سلطانیه (مثل جامع التواریخ رشیدی و تاریخ جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف و تاریخ گزیده و ظفر نامه حمدالله مستوفی و منظومه شمس الدین کاشانی و شاهنشاه نامه یا چنگیز نامه احمد تبریزی و تاریخ سلطان محمد الجایتو و تاریخ بنا کتی و تاریخ فتح بغداد و غیره) و احتواء بعضی از این تواریخ، بر پاره‌ای از مطالب راجعه بمغول (مثل کتاب عربی مسالك الابصار فی ممالک الامصار از ابن فضل الله العمری و تاریخ عربی الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه و تاریخ نفیس فارسی مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار) نشان میدهد که اغلب کتب تاریخی که در آن عصر تألیف شده مستقیماً زائیدۀ عوامل مشوق این فن در عهد مغول و یام‌لهم از تأثیر کلی نهضت تاریخ نویسی این دوره بوده است. بعضی از دانشمندان ایران شناس حتی بوجود آمدن آثار تاریخی عظیمی چون **رحله ابن بطوطه** (ولادت او طبق روایت ابن جزئی از قول خودش سنه ۷۰۳ و وفانش بسال ۷۷۹ و ابتدای مسافرتش در ۷۲۵ بوده است) و **کتاب العبر** و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر از عبدالرحمن بن خلدون (متولد سال ۷۳۲ هجری) را که مؤلفین آنها از اقران و معاصران ابن فضل الله العمری و اهل شمال آفریقا و اندلس و زماناً در اواخر عهد اقتدار مغول و مکاناً دور از حدود سیطره آن قوم بودند مولود تحولات عظیمه و حوادث جالبه عهد مغول میدانند.

## جامع التواریخ و کاترمر و بلوشه

شاید هیچیک از تواریخ دوره مغول بلکه هیچیک از کتب تاریخی که بزبان فارسی تألیف شده است اهمیت و مقام جامع التواریخ رشیدی را در نظر محققین و خاور شناسان نداشته است.

پروفیسور برون درباره این کتاب نوشته است: «درعالم تاریخ نمیتوان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی در قدر و قیمت با جامع التواریخ برابری مینماید»  
گفته استاد برون را آتین کاترمر مصحح و محشی دانشمند و دقیق‌المنظر و ناشر جزئی از قسمت سوم جامع التواریخ تکمیل میکند: «همینقدر بس است که بگوئیم این نسخه نفیس با بهترین وسایل و اسباب و در بهترین اوضاع و احوالی که قبل از آن هیچوقت برای هیچ نویسنده‌ای دست نداده تألیف شده و در نتیجه اولین دفعه بوده است که دوره کامل تاریخ و جغرافیای عمومی برای مردم آسیا تحریر شده است»  
مرحوم علامه محمد قزوینی در مقدمه تاریخ جهانگشای از این تاریخ با اوصاف «تاریخ کبیر عدیم‌النظیر» یاد کرده است.

کتاب جامع التواریخ از دولحاظ ارزش خاص و اهمیت فوق‌العاده دارد:

- ۱- دریک قسمت یعنی تاریخ چنگیزخان و اولاد و اجداد او بی‌نظیر است و میضمن مطالب و مباحثی است که در هیچ منبع و مأخذی جز همین کتاب بدست نمی‌آید.
- ۲- اولین کتابیست که در ایران و عالم اسلام تقریباً پرورش و سبک معمول به تحقیقات و تتبعات تاریخی جدید مغربزمین تألیف شده و رشیدالدین در انجام این کار بزرگ از کلیه علمای ملل متنوعه از چین و مغول و هند و یهود و کشیشان عیسوی اروپائی

۱- بنظر کاترمر جلد سوم جامع التواریخ مشتمل بر مسائل جغرافیائی تألیف شده ولی احتمالاً در موقع تاراج ربع رشیدی از میان رفته و بدست ما نرسیده است. رنگ کاترمر



استمداد و استفاده کرده و تاریخ کلیه اقوام آسیائی و اروپائی را از روی مدارک و منابع آن اقوام که بتوسط عالمان بالسنه آن اقوام بفارسی ترجمه شده و اطلاعات شفاهی در کتاب خود گنجانیده است<sup>۱</sup>.

درباره اهمیت جامع التواریخ و ارزش فوق العاده مطالب و امتیاز منحصر بفرد قسمت راجع بتاریخ مغول از آن کتاب و طرز تقسیم بندی مطالب آن و اقتباسات مؤلف از کتابهای تاریخ که تا زمان او نوشته شده بود بحثی نمیکنیم<sup>۲</sup> زیرا اولاً چنین

۱ - نسخ خطی جامع التواریخ: علاوه بر نسخی که در چاپ قسمتهای مختلف جامع التواریخ مورد استفاده «کاترمر» و «برزین» و «بلوشه» و «کارل یان» قرار گرفته و نسخه خطی نفیسی از این کتاب که در کتابخانه سلطنتی ایران محفوظ است نسخ دیگری از بعضی اجزاء جامع التواریخ و مؤلفات دیگر رشیدی در کتابخانه های دنیا وجود دارد که از لحاظ فن تذهیب و نقاشی و خط نیز درخور اهمیت است. هفت نسخه نفیس از این کتابها که بنظر مرحوم عباس اقبال در ربع رشیدی نوشته شده از طرف آن دانشمند در شماره سوم سال دوم مجله یادگار معرفی شده است.

۲ - برای مندرجات کتاب جامع التواریخ و طرح طبقه بندی و چاپ آن رجوع کنید بمنابع زیر:

مقدمه بی نظیر کاترمر بر تاریخ مغول ایران. برای شرح جامعی در خصوص کیفیت تألیف جامع التواریخ رشیدی و فهرست جامع التواریخ از روی مقدمه مجموعه رشیدی رجوع کنید از صفحه LXXVIII ببعده بخصوص صفحه LXXII. کاترمر در خصوص مجموع کارها و تألیفات رشیدی و قسمتهای باقیمانده از تاریخ کبیر رشیدالدین عقیده ای متفاوت با بلوشه دارد. رجوع شود خصوصاً بصفحه LXXIV از مقدمه کاترمر.

مقاله استاد برون در روزنامه انجمن همایون آسیائی، ژانویه ۱۹۰۸ مسیحی.  
نظر ادگار بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول فضل الله رشیدالدین، ۱۹۱۰ مسیحی.  
ایضاً نظر استاد برون در تاریخ ادبی ایران ج ۳، در ضمن بحث راجع بر رشیدالدین و جامع التواریخ، ۱۹۲۰ مسیحی.

طبق تقسیم بندی برون و بلوشه جلد اول یا مجموعه اول جامع التواریخ رشیدی یعنی قسمت راجع بتاریخ مغول و ترک که مهمترین قسمت آنست سه جزء تقسیم میشود: جزء اول از ابتدای تاریخ اقوام ترک و مغول تا مرگ چنگیزخان، جزء دوم از جلوس او کتای قاآن تا وفات تیمور قاآن، جزء سوم از جلوس هولا کوتا مرگ غازان. بنظر پروفیسور برون و بلوشه باین قسمت باید تاریخ ایلخانان مغول از مرگ غازان خان تا وفات ابوسعید بهادرخان (= ذیل «تاریخ مبارک غازانی یا تاریخ مغول رشیدالدین»)\*

بحثی مربوط بموضوع مانحن فیه نخواهد بود و ثانیاً در این باره آنچه گفتنی و نوشتنی بوده تا کنون گفته و نوشته اند و خواننده مدقق و محقق میتواند در باره این مباحث بمنابع متعدد بخصوص مقدمه بسیار مفید و ممتع این کاترمر بر جامع التواریخ (قسمتی از جزء سوم) بزبان فرانسه و همچنین تألیف محققانه ادگار بلوشه یعنی «مقدمه بر تاریخ مغول» رجوع کند. ارزش تحقیق و کار کاترمر و بلوشه را در مورد مانحن فیه فقط پس از مطالعه این دو اثر میتوان دریافت.

در زمینه تاریخ مغول و کارها و تحقیقات راجعه بآن نام شش دانشمند یعنی کاترمر فرانسوی، برزین روسی، بلوشه فرانسوی، برون انگلیسی، میرزا محمدخان قزوینی ایرانی و کارل یان چکوسلواکی بگوشها آشناست. از این شش تن چهار تن مخصوصاً درباره جامع التواریخ رشیدی کار کرده اند. این چهار دانشمند یعنی کاترمر و برزین و بلوشه و کارل یان که باید نام مصححین جامع التواریخ چاپ روسیه را بنام آنان افزود هر يك،

بشامل شرح زندگی سلطان محمد الجایتو و ابوسعید) اضافه شود. انتشار تاریخ مغول در سه مجلد بترتیب مذکور از آرزوهای هیأت امنای گیب بوده است. مناسب است برای تتمیم فائده اشاره کنیم که برای در دست داشتن تاریخ کامل مغول از آغاز تاریخ آن قوم تا سقوط سلسله تیموری ایران کافست که بجامع التواریخ رشیدی (تا آخر غازان)، تاریخ سلطان اولجایتوی ابوالقاسم کاشانی و مطلع السعدین کمال الدین عبدالرزاق بن اسحق السمرقندی (از تولد ابوسعید بهادرخان در ۷۰۴ تا جلوس ابوالغازی سلطان حسین در ۸۷۵) و جلد هفتم «روضه الصفا» و قسمتی از جلد سوم «حبیب السیر» را اضافه بکنیم. پس دوره کامل تاریخ مغول و تیموریان چنین میشود:

الف - جامع التواریخ رشیدی (البته مقصود ما مجلد اول آن تاریخ است از آغاز تاریخ اساطیری مغول تا وفات غازان خان)

ب - تاریخ سلطان اولجایتو از ابوالقاسم کاشانی

ج - مطلع السعدین کمال الدین عبدالرزاق السمرقندی (از تولد سلطان ابوسعید بهادرخان تا جلوس ابوالغازی سلطان حسین)

د - جلد هفتم روضه الصفا

ه - قسمتی از جلد سوم حبیب السیر

قسمتی از جامع‌التواریخ رشیدی را تصحیح کرده و باحواشی و یادداشتهای سودمند بطبع رسانیده‌اند:

Quatremère<sup>۱</sup> خاورشناس بزرگ فرانسوی قسمتی از جزء سوم از جلد اول یعنی فقط تاریخ هولاکورا بادو مقدمه از جزء اول در سنه ۱۸۳۶ با ترجمه فرانسوی و حواشی مفصل و مفید در پاریس طبع کرده است. این کتاب که توسط کاترمر دانشمند و محقق بزرگ فرانسوی جزء مجموعه شرقی Collection Orientale چاپ و منتشر شده عنوان کاملش چنین است : Histoire Des Mongols De La Perse. Écrite en persan par Raschid - Eldin . Publiée , traduite en français accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par M. Quatremère . Tome Premier .

۱ - درباره E. Quatremère و آثار و تألیفات آن خاورشناس بزرگ که خدمات ارزنده‌ای بعالم تحقیقات و تتبعات درباره تاریخ و ادبیات عربی و فارسی انجام داده است و در زبان و ادبیات یونانی و عبری و سریانی و کلدانی و عربی و فارسی تخصص داشته بهترین منبع مقدمه‌ایست که شخصی بنام Barthélemy Saint-Hilaire پس از مرگ کاترمر بر کتاب مشهور آن دانشمند یعنی Mélanges d'Histoire et de Philologie Orientale نوشته است. در مقدمه این کتاب بارتلمی مذکور شرح حال جالبی از این دانشمند جلیل‌القدر یعنی کاترمر و زندگی و آثار و معلومات او نوشته که نسبتاً مفصل است و برای کسیکه بخواهد شرح حال کاترمر را بداند منبع بسیار خوبی بشمار میرود. این کتاب در سال ۱۸۶۱ یعنی چهار سال پس از فوت کاترمر (در ۱۸۵۷) منتشر شده. بارتلمی در پاورقی شماره يك صفحه XVIII مقدمه، تمام مؤلفات کاترمر را تحت پنج قسم یعنی مؤلفات راجع به جغرافی و تاریخ و ادبیات و فیلولوژی و علوم با دقت تمام اعم از مقالات و کتب با محل و تاریخ انتشار ذکر کرده و در پایان افزوده است که آنچه ذکر شد تمام مؤلفات آن دانشمند نیست بلکه فقط قسمتی از آنها است. مقدمه نویس نامبرده در خصوص علت ذکر مقالات کاترمر دوشادوش کتابهای او خاطر نشان کرده است که مقالات آن دانشمند بهمان اندازه عمیق و متضمن نکات و فوائد تحقیقی است که کتابهای او. برای آشنائی خوانندگان بوسعت دامنه تتبعات و اهمیت تحقیقات کاترمر میتوان گذشته از تاریخ مغول ایران از کارهای او درباره عبدالله بن زبیر و بنی امیه و عباسیان و فاطمیان و مجمع‌الامثال میداننی و کتاب‌الاغانی ابوالفرج علی بن حسین و زندگی و مؤلفات مسعودی و غیره نام برد. امید است اگر توفیق رفیق شود در آینده راجع بخدمات کاترمر بعالم تحقیقات اسلامی و ایرانی مقاله‌ای مستقل انتشار دهیم.

مقدمه بسیار ممتع و مفید کاترمر بتاریخ هولاً کواز جامع التواریخ رشیدی یکی از عالیترین منابع راجع بر رشیدالدین فضل الله و تاریخ کبیر او بشمار میرود و شاید بتوان کاترمر را نخستین کسی دانست که با انتخاب این قسمت از تاریخ رشیدی و پیمشهاد آن بزای طبع شدن جزء «مجموعه شرقی» در ردیف آثار عظیمی مثل «شاهنامه فردوسی» این کتاب را بمقامی از اشتهار که شایستگی آنرا داشت رسانید. در روزگار کاترمر کسانی بودند که تاریخ رشیدالدین را شایسته قرا گرفتن در ردیف دیگر اعضاء خانواده «مجموعه شرقی» نمیدانستند چنانکه بارتلمی سن هیلر نویسنده شرح حال کاترمر ضمن بحث درباره تاریخ مغول کاترمر چنین میگوید: اگر قصد شناختن استعداد و شایستگی و اسلوب کار کاترمر را داشته باشیم باید بخصوص تاریخ مغول او را مورد بررسی قرار دهیم. تبصر کاترمر در تحقیق تاریخی از این کتاب کاملاً معلوم میشود اما این تبصر و موشکافی اغلب متوجه جزئیات و مسائل ناچیز است و ارزش نتیجه کار باز خمتی که محقق برای وصول بدان کشیده همیشه معادل نیست. انتخاب موضوع نیز چندان رضایتبخش و مشعشع نیست و تاریخ رشیدالدین نه از لحاظ مؤلف کتاب و نه از جهت رجال و شخصیتهایی که موضوع بحث آن هستند شایسته این افتخار که ما بین از کان مجموعه شرقی جای گیرد نمیتواند. اما پس از پذیرفته شدن موضوع، تحقیقی عالیترو دقیقتر و معلوماتی وسیعتر از آنچه کاترمر در باره آن بظهور رسانیده غیر ممکن بود.

Berezine<sup>۲</sup> مستشرق روسی جزء اول از جلد اول جامع التواریخ را با حذف

۱- صفحه XVI و XVII از مقدمه بارتلمی سن هیلر بکتاب:

#### Mélanges d'Histoire et de Philologie Orientale.

۲- این قسمت را بزوفسور Ilya Nikolayevitch Berezine در سه جلد با سه جلد علیحده

ترجمه روسی در بطرز بورغ در نهایت دقت و وضاحت و نقاشت بطبع رسانده. جامع التواریخ برزین بکلی نایاب است و نگارنده اعتراف میکند که باوجود اینکه تا کنون اغلب مدادک

فصولی که از تاریخ ملوک معاصر بحث میکند با یک ترجمه روسی در سنه ۱۸۶۱ -  
۱۸۸۸ در پترزبورغ طبع کرده است.

E. Blochet (۱۸۷۰ - ۱۹۳۷) مستشرق فرانسوی و کتابدار شعبه شرقی از  
نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس جزء دوم از مجلد اول جامع التواریخ را بزیور تصحیح  
و طبع آراسته است. نسخه چاپی «کتاب جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل الله  
الوزیر ابن عماد الدولة ابی الخیر بن موفق الدولة علی در سنه ۷۰۴ هجری» که مورد  
استفاده نگارنده بوده «بسعی واهتمام و تصحیح اقل العباد ادگار بلوشه فرانسوی. در  
مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند» در سنه ۱۳۲۹ هجری مطابق سنه ۱۹۱۱ مسیحی  
ب طبع رسیده است. بلوشه در ذیل متن جامع التواریخ علاوه بر دادن نسخه بدلها بدقت  
تمام در مورد اعلام و کلمات مغولی همه جا اصل «مغولی» و معادلهای «چینی» و اغلب  
«سانسکریت» را با کلیشه عین کلمه بخط مغولی و چینی و سانسکریت و معنی دقیق  
بیان کرده است و «Le Li - tai» و «Le Youen - sso» دو منبعی هستند که معادلهای  
چینی از آنها نقل و کلیشه شده است و معادلهای «بیرمانی» نیز با گراور عین خط اغلب  
دیده میشود.

همین کتاب مجدداً بسال ۱۳۱۳ شمسی باهتمام بهمن میرزا کریمی در طهران  
از طرف کتابخانه مرکزی طبع و نشر شده است.

ادگار بلوشه علاوه بر متن مصحح جامع التواریخ رشیدی کتابی بنام «مقدمه

در راجه بجامع التواریخ را بررسی کرده فقط آوازه آن کتاب را شنیده و موفق بیافتن و دیدن  
آن نشده است. بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول نوشته است: «تاریخ قبایل، تاریخ نیاکان چنگیز  
و زندگی خود جهانگشا تکه تکه با برید گیهای زیادی که این کتاب را از هر فایده ای عاری و عاقل  
میسازد در سن پترزبورغ بایک ترجمه و حواشی بتوسط برزین بچاپ رسیده است».

۱ - چون شرح احوال و آثار مرحوم بلوشه را مرحوم قزوینی مفصلاً در مجله یادگار  
منتشر کرده اند توضیحی در این باره نمیدهیم. ریک بمجله یادگار سال دوم شماره نهم مقاله  
مرحوم علامه قزوینی.

بر تاریخ مغول<sup>۱</sup> تألیف کرده است که حاوی تحقیقات مفید و تتبعات مفصل درباره رشیدالدین فضل‌الله و جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ مغول و مؤلفات راجع بتاریخ مغول و منابع و مأخذ کتاب رشیدالدین وزیر میباشد.

Karl Jahn خاورشناس چکوسلواکی نیز قسمتی از جزء سوم یعنی داستان غازانرا در سنه ۱۹۴۰ در انگلستان بچاپ رسانده است<sup>۲</sup>. این کتاب در ۳۶۴ صفحه اصل با فهارس اعلام و لغات مغولی و ترکی بطبع رسیده است.

**جامع‌التواریخ چاپ باکو** - دانشمندان خاورشناس روسیه با چاپ قسمت راجع بداستان ایلیخانان ایران بطور کامل دومین گام بزرگ را پس از ایلیانیکولا یویچ برزین در زمینه تصحیح و طبع و نشر تاریخ کبیر رشیدالدین برداشته‌اند. کتاب «داستان هولاکو خان بن تولوی خان بن جینککیز خان» آغاز میشود و متضمن داستان هولاکو - داستان آباقا خان - داستان تکودار - داستان ارغون خان - داستان کیخاتو خان - داستان غازان خان است. متن فارسی با فهارس مفصل و مختلف شامل ۷۲۷ صفحه و ترجمه بروسی با مقدمه شامل ۳۶۱ صفحه یعنی رویهمرفته قریب به هزار صفحه را شامل است<sup>۳</sup>. باین ترتیب این قسمت از جامع‌التواریخ رشیدالدین شامل قسمت مصححه و

۱- Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed Din. Par E. Blochet. 1910.

۲- کتاب تاریخ مبارک غازانی داستان‌غازان‌خان تألیف رشیدالدین فضل‌الله بن عماد الدولة ابوالخیر بسعی و اهتمام و تصحیح اقل‌العباد کارل‌یان در مطبعه ستفن‌اوستین در هر تفورد از بلاد انگلستان سنه ۱۳۵۸ هجری مطابق سنه ۱۹۴۰ مسیحی. این دانشمند تاریخ‌افرنج را نیز بسال ۱۹۵۱ میلادی طبع و منتشر کرده است.

۳- مشخصات جامع‌التواریخ چاپ روسیه چنین است:

فضل‌الله رشیدالدین - جامع‌التواریخ - فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. اینستیتوی خاورشناسی. فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان. اینستیتوی تاریخ - فضل‌الله رشیدالدین - جامع‌التواریخ. جلد سوم. مترجم متن فارسی بروسی آ. ک. آرنس - متن علمی و انتقادی فارسی بسعی و اهتمام عبدالکریم علی‌اوغلی علی‌زاده - نشریات علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان باکو ۱۹۵۷. مصححین متن علمی و انتقادی فارسی: ی. ا. برتلس و آ. آ. روماسکوویچ مصححین ترجمه روسی: ی. ا. برتلس و آ. ی. یاکوووسکی و آ. آ. روماسکوویچ

مطبوعه کاترمر و کارل یان بعلاوه قسمت‌های دیگر جزء سوم مجلد اول طبق تقسیم‌بندی دانشمند فقید فرانسوی ادگار بلوشه میباشد. عبارات دیگر از سه مجلد تاریخ کبیر رشیدالدین هر سه جزء قسمت اصلی آن (مجلد اول در تاریخ مغول) که بنام غازان تألیف شده تقریباً تماماً چاپ شده است (برزین: جزء اول - بلوشه: جزء دوم - کاترمر و کارل یان: قسمت‌هایی از جزء سوم که تمام آن از طرف فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی بطبع رسیده است).

برای تکمیل این بحث لازم است از «جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله» از انتشارات انجمن تاریخ ترک دوره: ۳- شماره: ۴ شامل جلد ۲- جزء ۴ جامع التواریخ یعنی تاریخ سلطان یمین الدوله محمود بن سبکتکین و اسلاف و اخلاف او و آنچه بدان متعلق است از تواریخ دیالمه و آل بویه و آل سامان که بسعی و اهتمام دانشمند ترک احمد آتش بسال ۱۹۵۷ در آنقره چاپ شده است نام برد<sup>۲</sup>.

۱- ارزش فوق‌العاده جامع التواریخ رشیدی بهمین قسمت یعنی مجلد اول آن در تاریخ مغول است که برای غازان خان نگاشته شده و با وجود اینکه پس از او تمام شده با مر اولجایتو بنام غازان موشح و مشهور گشته است و از تاریخ اقوام ترک و مغول و اجداد چنگیزخان آغاز میشود و بوفات غازان بن ارغون در سنه ۷۰۳ ختم میگردد. مجلد دوم که در تاریخ عمومی عالم است و بعد از مجلد اول بفرمان اولجایتو و بنام او تألیف شده و بسال ۷۱۰ خاتمه یافته است اهمیت و مزیت خاصی ندارد و تلفیقی از مواد و مطالب تواریخی که بزبان عربی و فارسی قبل از رشیدالدین تألیف یافته اند بشمار میرود. مجلد سوم که در جغرافیای عالم است اگرچه بتصریح جزء تاریخ کبیر یاد شده ولی گویا هرگز از قوه بفعل نیامده و تألیف نشده است. کاترمر (تاریخ مغول ص LXXXI) و برون (ترجمه فارسی تاریخ ادبی برون ص ۸۵ و ۸۹) حدس میزنند که احتمال دارد این کتاب ابدأ برشته تحریر نیامده (برون) و یا اینکه در موقع تاراج و انهدام ربع رشیدی بلافاصله بعد از هلاکت خواجه رشیدالدین از میان رفته باشد (کاترمر و برون).

۲- ایضاً رجوع کنید بمقاله انتقادی استاد مجتبی مینوی در شماره ۴ سال هفتم مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راجع باین کتاب و جواب پروفیسور احمد آتش:  
« AHMED ATES CÂMi' AL - TAVÂRİH TENKiDi MÜNÂSEBETİ İLE .  
BELLETEN , Cilt XXV , Sayı 97 ... »

سالم است که در تهران نیز عنایت ناشرین و مصححین کتاب شامل حال خواهد  
رشیدالدین وزیر و جامع التواریخ او شده و گذشته از «فصلی از جامع التواریخ» یا  
«تاریخ فرقه رفیقان و اسماعیلیان الموت» بکوشش آقای محمد دبیرسیاقی که بسال  
۱۳۳۷ شمسی چاپ شده است تمام مجلد اول جامع التواریخ (تاریخ مغول) در دو جلد  
بکوشش دکتر بهمن کریمی در تهران در سال ۱۳۳۸ چاپ خورده است و از آغاز پیدایش  
قبایل مغول تا پایان دوره غازان را شامل است. از روی قسمت مطبوعه کاترمر که در  
سال ۱۸۴۷ میلادی متن فارسی آن در پاریس علیحده چاپ شده (نگارنده این چاپ را  
ندیده است) سید جلال الدین طهرانی چاپ مسموخی در سال ۱۳۱۲ شمسی مطابق ۱۳۵۲  
قمری انتشار داده است.<sup>۱</sup>

قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و داعیان و رفیقان جامع التواریخ نیز باهتمام  
محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس (زنجان) در سال ۱۳۳۹ در تهران انتشار یافته است.

### کاترمر و بلوشه و رشیدالدین

دربین دانشمندیانی که در زنده کردن نام خواجهر رشیدالدین و احیاء آثار او سهمی  
دارند کاترمر و بلوشه در ردیف اول قرار دارند. مقدمه عالی کاترمر بر تاریخ هولاکو  
از جامع التواریخ و مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول متضمن وسیعترین و عمیقترین تحقیقاتی  
است که تا کنون درباره رشیدالدین و جامع التواریخ رشیدی بعمل آمده است. کاترمر  
مدافع رشیدالدین و بلوشه مخالف سرسخت او بشمار میرود. کاترمر خواه رشیدالدین  
و معتقد نبوغ نویسندگی و قوه ابداع و استعداد شگرف او است در حالیکه بلوشه  
اورا مردی زیرک و مستعد معرفی میکند که با استفاده از مقام و موقع و نفوذ فوق العاده  
خود گروهی متخصص و عالم و نویسنده نیازمند را بکار گرفته و ثمره کوشش و نتیجه  
کار آنانرا بنام خود کرده است. اگرچه نظریات و تحقیقات کاترمر و بلوشه در این  
زمینه مطبوع و منقح در دسترس اهل فن و دوستان دانش و تحقیق است ولی از آنجا

۱ - برای درک ارزش مجلداتی از جامع التواریخ که در ایران انتشار یافته است  
ومی باید رجوع شود بنظر صریح و صحیح استاد مینوی در شماره ۴ سال هفتم مجله دانشکده  
ادبیات، صفحه ۳، سطر هشتم بعد.



که اکثر فضلاء ایران را دسترسی بآن تحقیقات نیست و حتی اغلب دانشمندان ایرانی بعزت ناآشنائی باسنهٔ فرنگی از استفاده از کنوز تحقیقات شرقیهٔ دانشمندان مغربزمین محرومند نگارنده مناسب دید قسمتهای راجعه بموضوع مانحن فیه یعنی تحقیق درصحت یا عدم صحت انتساب تاریخ کبیر جامع التواریخ بخواجه رشیدالدین فضل الله وصدق یا کذب ادعای دشمنان رشید را در آثار آن دو دانشمند، یعنی تحقیقات دقیق و مفید کاترمر در مقدمهٔ جامع التواریخ مطبوع در «مجموعهٔ شرقی» و تتبعات ممتع و مفصل بلوشه در مقدمه اش بر تاریخ مغول، در اینجا بیاورد و چون تا کنون در این باره کتاب یا رساله و مقالهٔ مستقلی بزبان فارسی منتشر نشده و اغلب کتابخوانان و اهل فضل حتی کسانی که با تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی انس و الفتی دارند بدبختانه از این تحقیقات که گاهی بیش از یک قرن عمر دارند و در پیشگاه دانشمندان مستشرق غرب از مطالب پیش پا افتاده بشمار میروند کمترین آگاهی ندارند انتشار آنها را بزبان فارسی از سود فراوان خالی نمی بینند. چنانکه گذشت منظور نگارنده از مقدمه های پراج کاترمر و بلوشه بر تاریخ مغول فقط قسمتی است که متضمن تحقیق درصحت یا عدم صحت انتساب جامع التواریخ بر رشیدالدین و ادعای کسانیست که تألیف تاریخ کبیر رشیدی را بخود نسبت داده و صاحب مشهور آن تاریخ یعنی وزیر سلطان محمود غازان و سلطان محمد اولجایتو را بدزدی و شیادی متهم کرده اند.

### نبوغ و استعداد خداداد یا سرقت و شیادی

وسعت دامنهٔ تألیفات و تصنیفات خواجه رشیدالدین و عظمت مؤلفات و مصنفات او با توجه به اشتغال دائم و اضطراری. خواجه بمهام امور وزارتی و ادارهٔ قلمرو و پهناور ایلخانی هر محقق خالی الذهنی را بستایش و تحسین و امیدارد و در نبوغ خداداد و استعداد ذاتی رشیدالدین که توفیق یافته است با وجود تعهد بارگران حکومت و وزارت و تصدی امور کثیرهٔ وزارت عظمی در اغلب زمینه های معارف انسانی تألیفاتی بعظمت جامع التواریخ و مجموعهٔ رشیدیه بوجود بیاورد جای کمترین تردیدی باقی نمیگذارد ولی همین کثرت و عظمت آثار و عدم تناسب ضیق زمان و قلت امکان با وسعت و عظمت نتیجه جویندهٔ موشکاف و محقق دقیق النظر را بفکر و امیدارد و امکان تردید

دراعجاز و موهبت و لزوم توجه به احتمال نهب و غارت سرمایه معنوی دیگران و بخود بستن ثمره کار و کوشش آنانرا مطرح میسازد.

وسعت زمینه مؤلفات رشیدالدین را پس از مطالعه فهرست اجمالی مؤلفات رشیدی که در مقدمه نسخه خطی **المجموعه الرشیدیة** محفوظ در شعبه نسخ خطی عربی کتابخانه ملی پاریس تحت شماره 2324 مذکور است می توان دریافت. این نسخه بسیار

۱- برای ملاحظه عظمت مؤلفات رشیدی کفایت با چشم پوشی از آثار کوچک او مثل مکاتبات و غیره، دوره کامل تاریخ کبیر رشیدی و مجموعه عظیم رشیدی را کنار هم بگذاریم. نسخه بسیار نفیس و ممتازی از همین مجموعه الرشیدی در شعبه نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس تحت شماره 2324 محفوظ است. مرحوم بلوشه درباره این نسخه نوشته است: این نسخه خطی که حاوی آثار کوچک فضل الله رشیدالدین است از کارگاه استنساخ مسجد تبریز بیرون آمده و تنوع فوق العاده فکری مؤلف را در تمام زمینه ها و بسط آنرا بکلیه شعب معارف اسلامی نشان میدهد. این تصنیف عظیم که نویسنده تاریخ مغول بدان عنوان **المجموعه الرشیدیة** داده مشتمل بر چهار رساله است که عبارتند از: **التوضیحات** در زمینه نکات مختلف اصول قرآنی و احادیث. **مفتاح التفاسیر** متضمن دو نامه که رشیدالدین در یکی از آنها با زیرکی شگفت آوری ثابت میکند که قرآن شاهکار ادبیات عرب است و تفسیر قرآن تا حد بینهایت قابل بسط میباشد. **السلطانیة** که در آن تشریح دقیق اصطلاحات فنی حکمت الهی و موضوعات کلامی بنظر میرسد. **لطائف الحقائق** که در آن رشیدالدین راه حل چند مسأله مشکل کلامی را بدست میدهد (مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول). این چهار تألیف که بقول خود مؤلف حاوی شرح عمیق اصول اساسی اسلام و ملاحظات دقیق و صحیح درباره شعب مختلف علوم و نکات مفید و قابل استفاده برای پژوهندگان و جویندگان جزئیات شگفتیهای عالم خلقت میباشد مسبق بشهادت هشتاد و هشت تن (بارون دوسلان و بلوشه و برون عدة علمائی را که بمصنفات رشیدی تقریظ نوشته اند اشتباهاً هفتاد ذکر کرده اند) از علماء است که به اصابت نظر رشیدالدین و مطابقت دقیق و کامل نظریات او در زمینه حکمت الهی و فلسفه و تفسیر با اصول اسلامی گواهی میدهند (برای تقریظات علما بر مجموعه رشیدیه رک مقاله آقای مینوی در مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۱۶ سال سوم ص ۷۰۶). این نسخه خطی عظیم بقطع بزرگ ۵۲ در ۳۲ سانتیمتر و هر صفحه شامل ۳۵ سطر ۲۸ سانتیمتری است و در ۲۷۵ ورق بخط نسخ تند شکسته خوب و روشن روی بهترین کاغذ بغدادی نوشته شده و کاملاً مطابق توصیفی است که رشیدالدین از طرح خود برای تحریر و استنساخ نسخ مؤلفات خود\*

نفیس و بی نظیر بسال ۷۱۰ هجری یعنی سال اتمام تألیف جامع التواریخ در زمان خود رشیدالدین برای ضبط در کتابخانه ربع رشیدی در کارگاه استنساخ جامع ربع رشیدی نوشته شده است. بطور کلی از فهرست مفصل و شرایط استنساخ که قید شده است برمیآید که منظور اصلی خواجه رشیدالدین تدوین دائرة المعارف علوم انسانی (اعم از عملی و نظری و اسلامی و غیر اسلامی) بوده چنانکه در طرح عظیم جامع التصانیف الرشیدی بکلیه شقوق و شعب تفسیر و حدیث و روایات اسلامی و مشکلات اسلامی و علوم طبیعی از نباتات و حیوانات و معدنیات و تاریخ عمومی عالم و تاریخ مغول و تاریخ اسلام و جغرافیا و طب اهل ختای و ادویه مفردة ختائیه و ادویه مفردة مغولیه و سیاست و تدبیر ملک چین و مغول و غیره توجه شده و آثار اهتمام فوق العاده رشیدالدین بحدا کثرا استفاده از قدرت و امکانات شخصی و وزارتی برای توفیق در تحقق بخشیدن به این آرزوی بزرگ و تخلید نام در اوراق روزگار از هر صفحه و ورقی از مؤلفاتش آشکار است.

**جامع التصانیف الرشیدی** بدو قسم تقسیم میشود: القسم الاول فی العلمیات من الشرعیات و الحکمیات و المعارف و مایناسبها. القسم الثانی فی التواریخ و الحکایات و صور الاقالیم و بعض المباحث العلمیة المتعلقة بها. اما قسم الاول مشتمل بر دو باب است و باب اول مشتمل بر چهار کتاب و باب ثانی مشتمل بر دو کتاب. و اما قسم الثانی مشتمل بر دو باب است و باب اول از آن (وهو کتاب جامع التواریخ المشتمل علی اربع مجلدات)

در جامع ربع رشیدی کرده است. نویسنده این نسخه، محمد الامین، که محققاً وابسته بجامع ربع رشیدی بوده و در زمان حیات رشیدالدین کار میکرده در زیر نویس پشت ورق ۱۱۷ (Fol. 117 verso) خود را «زودنویس» مینامد: هذه الرسالة كتابة علي يد احوج عباد الله الي رحمة محمد الامين المعروف بزودنويس البغدادي في سنة عشر وسبع مائة التاريخ الهجرة الشريفة المعظمة النبوية. برای این نسخه أيضاً رجوع شود به:

فهرست نسخ عربیة کتابخانه ملی پاریس. جلد دوم ص ۴۰۷ شماره ۲۳۲۴  
مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول ص ۱۲۷ - ۱۲۳

مقدمه تاریخ مغول ایران از کاترمر: P. I et suiv., CXIV et suiv.

۱- کذا فی الاصل - چنانکه میدانیم طرح اصلی جامع التواریخ مشتمل بر سه مجلد (جلد اول در تاریخ مغول - جلد دوم در تاریخ عمومی عالم بنام اولجایتو - جلد سوم در جغرافیا = مسالك و ممالک) است که جلد سوم گویا تألیف نشده و از قوه بفعل نیامده است.

شامل چهار مجلد و باب ثانی مشتمل بر چهار کتاب (در طب اهل ختا و ادویۀ مفردۀ مغولیه و سیاسیات) است.

دربارۀ باب دوم از قسم دوم جامع التصانیف رشیدی این شرح در فهرست آن کتاب آمده است: الباب الثانی من القسم الثانی کتب مفردۀ غیر (کذا) مشتملة علی اربع مجلدات ولم یکن لها نسخ موجودة فی هذه الممالک الی الآن وقد سعینا فیها سعياً کبیراً حتی حصل نسخها ونقلت من لسان اهل الختا (الختا در نسخه محو و ناروشن است) الی لغة الفرس ثم الی لغة العرب<sup>۱</sup>.

چنانکه بلوشه هم تصریح کرده است، از فهرست مندرج در Fol. 1<sup>b</sup> و Fol. 2<sup>a-b</sup> فقط باب اول از قسم اول آن که مشتمل بر چهار کتاب است در کتاب مجموعه الرشیدیۀ آمده. ظاهراً بطوریکه در ضمن فهرست مزبور توضیح داده شده خود رشیدالدین اسم این قسمت (یعنی باب اول از قسم اول مشتمل بر چهار کتاب التوضیحات و مفتاح التفسیر و السلطانیه و لطائف الحقائق) را مجموعه الرشیدیۀ گذاشته است و نباید مجموعه الرشیدیۀ را با جامع التصانیف الرشیدی که در Fol. 1<sup>b</sup> ذکر شده اشتباه کرد و اصولاً کتاب اخیر (= جامع التصانیف الرشیدی) چنانکه از اسمش برمیآید کتاب «ایدآل» رشیدالدین است که از آن نسخه‌ای در دست نیست یعنی رشید تصمیم گرفته بود مجموع تصانیف خود را در یک مجلد کبیر موسوم به جامع التصانیف رشیدی جمع کند و فهرست مندرج در ورق 1<sup>b</sup> و ورق 2<sup>a-b</sup> فهرست همان کتاب «ایدآل» است. معلوم نیست رشیدالدین موفق شده باشد تمام کتب مندرج در فهرست جامع التصانیف را تألیف کند و شاید بعضی از قسمتهای آن فهرست تا پایان زندگی رشیدالدین از

۱ - خواجه رشیدالدین توفیق تألیف باب دوم از قسم دوم جامع التصانیف یا طرح عظیم دائرة المعارف رشیدی را یافته است و شاهد این توفیق نسخه خطی منحصر بفرد فارسی «تانکسوق نامه ایلخانی در فنون علوم ختائی» است که بشماره ۳۵۹۶ در کتابخانه ایاصوفیه محفوظ است. رک مقاله «ترجمۀ علوم چینی بفارسی در قرن هشتم هجری» از استاد مینوی در مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۱ سال سوم.

قوه بفعل نیامده و از مرحله طرح کلی و آرزو تجاوز نکرده است. ظاهراً بلوشه مجموعه الرشیدی را که فقط قسمتی از جامع التصانیف رشیدی است با آن اشتباه کرده و هر دورا یکی دانسته است، زیرا در صفحه ۱۲۳ از مقدمه خود بر تاریخ مغول چنین میگوید: «در قسمت عربی کتابخانه ملی نسخه ای از مصنفات صغیره فضل الله رشیدالدین تحت شماره ۲۳۲۴ وجود دارد... این مجموعه عظیم که مؤلف تاریخ مغول بآن نام مجموعه الرشیدی یا بعبارت بهتر جامع التصانیف الرشیدی داده بود مشتمل بر چهار رساله است که...»<sup>۱</sup>. برای اتمام فایده قسمتی از مقدمه نسخه را (Fol. 1<sup>b</sup>) نقل میکنیم: «... اما بعد از این کتاب الموسوم بالمجموعه الرشیدیة من جملة مصنفات صاحب الاعظم الدستور الاعدل والا کرم... وانه قد صنف غیر هذا (یعنی غیر هذا کتاب الموسوم بالمجموعه الرشیدیة) کتاباً آخر فی کل فن وقد کتب من کل منها نسخ کثیرة مفردة و کثیر من الفضلاء قد طالعوها و استکتبوها لانفسهم و ایضاً قد امرنا بنسخ منها توضع فی ابواب برنا الواقعة فی تبریز الموسومة بالربع الرشیدی... و ایضاً جعلنا بعضها فی جلد واحد مجموعه و بعضها مفردة مفردة کما یجیء تفصیلها... و کان من الضرورة ان یکون اوراقها اکبر لیحصل الغرض المذكور اسهل و ایسر فلا جرم جعلنا اوراقها بحيث یکون کل منها مقدار ستة اطباق من القطع البغدادی المعهود و لقا تیسر مثل ذلك القطع الكبير اردنا ان نکتب جميع مصنفاتنا فی جلد واحد لیبقی تذکرة منالمن بعدنا و لکی یعم نفعه العرب و العجم جعلنا کل ما هو بلغة الفرس معرباً و کتبنا منها نسخاً عربیة مفردة و مجموعه و فی هذا المجلد الكبير (یعنی مجلد کبیر مشتمل علی جميع مصنفاته کما مضی) ایضاً جعلنا کل ما هو بلغة الفرس مفرساً لیعم نفعه و سَمینا

۱- استاد مینوی نیز در مقاله «ترجمه علوم چینی بفارسی در قرن هشتم هجری» مجموعه الرشیدی و جامع التصانیف رشیدی را ظاهراً یکی دانسته و نوشته اند: «دوره مؤلفات و مصنفات او جامع التصانیف رشیدی یا مجموعه الرشیدی نامیده میشد». مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۱، سال سوم ص ۶

المجموع بجامع التصانيف الرشیدی».

آنگاه تصریح شده که فهرست جامع التصانيف الرشیدی (نه المجموع الرشیدی) باجمال و اختصار ذکر میشود تا مراجع و مطالعه کنندگان از کم و کیف جمیع مصنفات مصنف مذکور مطلع شوند و همه یا بخشی را که مایلند استنساخ کنند: «و نحن ندکر ههنا علی سبیل الایجاز والاختصار فهرس جامع التصانيف الرشیدی وفهرس کل من الکتب المندرجة فیها ليقف من یطالعها علی ان جمیع مصنفات المصنف المذکور زیدت اقداره کم هی و کیف هی و فی ای باب لینتسخ منها من یرغب فیها و فی بعضها» سپس در دنباله همین اشاره است که فهرست جامع التصانيف الرشیدی مشتمل بر دو قسم ذکر شده و چنانکه می بینیم این کتاب شامل فقط باب اول از قسم اول است پس نمیتواند جامع التصانيف الرشیدی باشد:

**فهرست کتاب حاضر (المجموع الرشیدی):**

«القسم الاول فی العلمیات من الشرعیات والحکمیات والمعارف و ما یناسبها».

اما القسم الاول بابان بهذا التفصیل:

الباب الاول اربعة کتب مفردة قد جمعناها و سمنها بالمجموع بالمجموع

الرشیدیة بهذا التفصیل:

الکتاب الاول التوضیحات وهو الذی کتبناه مفرداً و کتبنا هذه التفصیل علی

جملتها وهو مشتمل علی دیباجة وتسع عشرة رساله

الکتاب الثانی مفتاح التفاسیر مشتمل علی ثمانی رسالات وموضوع علی قسمین

الکتاب الثالث السلطانیة وهو کتاب مفرد ای لیس مشتمل علی رسایل لکنه

مشتمل علی اصل و ذیل

الکتاب الرابع مشتمل علی فاتحة و دیباجة و اربع عشرة رساله

در همین مقدمه مذکور است که رشیدالدین فرموده بود از مؤلفات و مصنفات او

مجلدات مفردة و مجموعه (مثل کتاب حاضر که مجموعه چهار تألیف است) بزبان

تازی و پارسی نوشته شود و نیز جمیع مصنفات اوبتازی و پارسی در نسخه کبیره ای مسماته بجامع التصانیف الرشیدی گرد آید (فهرست اجمالی این نسخه کبیره همان بود که در دو قسم از نظر خوانندگان گذشت) و نسخی از این مؤلفات مفرده و مجموعه و نسخه کبیره در ابواب البر ربع رشیدی بظاهر بلده تبریز در گنبد عظیمی که برای آخرت خود ساخته بود نگاهداری شود و دستوری داد تا مردمان بتوانند از روی آن نسخ برای خود بنویسند و شرط کرد که هر سال از حاصل موقوفات آن بقعه نسخه کاملی بقطع کبیر چنانکه شرح داده است کتابت کنند و بشهری معتبر از بلاد اسلام حمل نمایند . از جمله شرایطی که «مصنف عز نصره» یعنی وزیر رشیدالدین بپایان و قفنامه ابواب بر ربع رشیدی افزوده آن بود که متولی اوقاف ربع رشیدی هر سال نسخه مکملی از مصنفات رشیدی بموجب تفصیل زیر بنویسند:

### کتاب

المجموعة الرشيدية المشتبهة على  
اربعة كتب: التوضيحات - مفتاح  
التفاسير - السلطانية - اللطائف - نسختان  
العربية  
واحدة  
الفارسية  
واحدة

### کتاب

جامع التواريخ عدد مجلداته موکول  
الى رأى المتولى و على حسب  
المصلحة...  
العربية  
واحدة  
الفارسية  
واحدة  
نسختان

### کتاب

الآثار والاحياء  
العربية  
واحدة  
الفارسية  
واحدة  
نسختان

### کتاب

بيان الحقايق  
العربية  
واحدة  
الفارسية  
واحدة  
نسختان

از شرح مبسوط و مفیدی که در Fol . 2<sup>b</sup> و Fol . 3<sup>a</sup> مندرج است فوائد زیر حاصل میشود:

۱- اولاً شرایط استنساخ مصنفات خواجه رشیدالدین بطور مفرده و مجموعه،

عربیة و فارسیة و نسخه کبیره مسملة بجامع التصانیف الرشیدی مفضلا ذکر شده است.

۲- از چند تألیف دیگر خواجه رشیدالدین نام برده شده، مثل کتاب بیان

### الکفایق و کتاب الآثار و الاحیاء

۳- شرایط راجع باستمناخ چند نسخه از مصنفات رشیدی در هر سال و کیفیت

و شروط ارسال و حمل آنها بیلاذ اسلامی در این مقدمه با بسط و شرح کافی آمده و متضمن فواید زیادی است که در مدارک دیگر باین دقت و وضوح بدست نمیآید.

۴- از جمله شروط مذکور در وقفنامه اوقاف ابواب البر رشیدی این بود که

می بایست در هر بقعه و مدرسه ای در ولایات این کتابها تدریس شود و هر فقیهی در بقعه رشیدی موظف بود هر سال نسخه کاملی از مصنفات رشیدی بردارد و در صورت تقصیر او در انجام این شرط متولی بقعه مکلف بود او را اخراج کند و فقیهی غیر مقصر بجای او بگمارد.

استاد دانشمند و محقق آقای مجتبی مینوی در مقاله ممتع و محققانه «ترجمه

علوم چینی بفارسی در قرن هشتم هجری» که در شماره ۱ سال سوم مجله دانشکده ادبیات تهران بچاپ رسیده است از صفحه هفت تا ده فهرستی از مصنفات رشیدالدین فضل الله داده اند که فهرست جامع التصانیف الرشیدی را بشرحیکه گذشت روشن میکنند. آقای مینوی از چهارده فقره از مصنفات رشیدالدین نام برده اند که کلاما مطابق فهرست جامع التصانیف است. از این قرار:

چهار کتاب اول که آقای مینوی اسم برده اند (یعنی توضیحات رشیدی<sup>۱</sup>، مفتاح التفاسیر، کتاب سلطانی و کتاب اللطایف) همان چهار کتاب است که مجموع آنها کتاب المجموعه الرشیدی را تشکیل میدهد و کتاب چهارم یعنی «کتاب اللطایف» که آقای

۱- برای تقریظ علما بر التوضیحات علاوه بر مقاله آقای مینوی در مکاتبات رشیدی سعی و



مینوی نوشته‌اند: «نسخه‌ای از آن ندیدم» همان «کتاب لطائف الحقائق» است (ورق ۲۸۴ از نسخه مجموعه الرشیدیة محفوظ در کتابخانه ملی پاریس تحت شماره ۲۳۲۴) که بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول (رک ص ۱۲۷ - ۱۲۳ راجع به مجموعه الرشیدیة) و بارون دو سالان در فهرست نسخ خطیه عربیه کتابخانه ملی پاریس (دفتر دوم ص ۴۰۷) و برون در تاریخ ادبی خود (از سعدی تا جامی ص ۹۰) و آقای سلطان‌القرائی در مقاله خود تحت عنوان «کتاب اسئله و اجوبه رشیدی» (مجله مهر، سال هشتم شماره ۵ ص ۲۸۵) و آقای دکتر مهدی بیانی در مقاله «رسائل فارسی رشیدالدین فضل‌الله» (مجله مهر، سال هشتم شماره ۹) از آن اسم برده‌اند. این چهار کتاب باب اول از قسم اول جامع‌التصانیف رشیدی را تشکیل میدهد.

دو کتاب پنجم و ششم (بیان الحقایق و آثار و اخبار) باب دوم از قسم اول جامع‌التصانیف الرشیدی را تشکیل میدهد. کتاب ششم یعنی کتابیکه استاد مینوی آنرا «آثار و اخبار» نامیده و نوشته‌اند: «نسخه‌ای از آن ندیده‌ام اما بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق باین کتاب بوده است، مثل رساله معرفت اشجار و نباتات که ۵۰۰ با احتمال قریب بیقین همان کتاب «الآثار و الاحیاء» باید باشد که کاترمر در تاریخ مغول (در ضمن بحث راجع بتألیف نفلت رشیدالدین از ص ۱۶۲ تا ۱۴۶) و پروفیسور برون در تاریخ ادبی خود (رک از سعدی تا جامی ص ۸۹) و آقای سلطان‌القرائی در مقاله خود راجع به «کتاب اسئله و اجوبه رشیدی» از آن اسم برده‌اند. این کتاب را در بیست و چهار جلد و محتوی مسائل مختلفه از قبیل مسائل مربوط به علم کائنات و معرفت اشجار و نباتات و تربیت زنبور عسل و افنای حشرات و حیوانات موزیه و علم زراعت و دام‌پروری و غیره

۱- اشتباه نشود «لطائف الحقائق» تألیف رشیدالدین فضل‌الله با «لطایف الرشیدیة» که کتابیست که مولانا محمود بن الیاس المشهور بقی (یعنی فقیه) نجم‌بنام وزیر رشیدالدین ساخت و فرستاد و در مقابل آن بطیبی دارالمشفا دروازه سلم شیراز و تولیت اوقاف آن بیمارستان منصوب شد و بحق المجایزه صله فراوانی یافت و از حاصل املاک شیراز از نقد و جنس و غله و مرکوب اداری بر آن مزید کرده شد.

دانسته‌اند که متأسفانه نسخه آن تا کنون بدست نیامده است و چنانکه از موضوع و محتویات کتاب بر می‌آید حدس آقای مینوی راجع باینکه شاید بعضی رسایل متفرقه مثل رساله معرفت اشجار و نباتات که جزء مجموعه چهار کتاب مربوط بفلاحت باهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم الدوله چاپ شده است متعلق باین کتاب باشد صحیح است.<sup>۱</sup> چنانکه گذشت در فهرست جامع التصانیف الرشیدی باب اول از قسم دوم یعنی جامع التواریخ مشتمل بر چهار جلد ذکر شده در حالیکه همه دانشمندان متخصص، مثل کاترمر و برون و بلوشه و دیگران، جامع التواریخ را مشتمل بر سه مجلد دانسته‌اند که دو جلد اول و دوم (اول در تاریخ مغول و دوم در تاریخ عام عالم) بالفعل موجود و

۱- ظاهراً منشأ این اشتباه که گاهی در ضمن آثار رشیدالدین کتاب «الآثار والاحیاء» رشیدالدین، بصورت «آثار و اخبار» ذکر میشود نظر مرحوم ملک الشعراء بهار در سبک‌شناسی (جلد سوم صفحات ۱۷۶ تا ۱۷۹) باید باشد و منشأ اشتباه مرحوم بهار نیز بفرض درستی استنباط آن مرحوم و صحت نسبت رساله ۱۱۶ صفحه‌ای مطبوع در مجموعه چهار کتاب مربوط بفلاحت، باهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم الدوله، برشیدالدین ظاهر است (اگر از این احتمال بسیار ضعیف بلکه تصور موهوم که شاید خواجهرشیدالدین دو کتاب باسامی مشابه «الاحیاء والآثار» و «الاحیاء والآثار»، که اتفاقاً موضوع و محتوای هر دو کتاب نیز درباره فلاح و درختکاری و علم زراعت و دفع آفات نباتات و زراعت و غیره بوده، داشته است چشم‌پوشیم و همچنین عدم ذکر «الاحیاء والآثار» را در ضمن فهرست «جامع التصانیف الرشیدی» یعنی مجموعه کلیه مصنفات رشیدالدین برای تقویت فرض موهوم خود نادیده نگیریم و نیز عدم مناسبت عنوان «الاحیاء والآثار» را که مناسب کتب تواریخ است با مانحن فیه که یکی از کتابین باب دوم از قسم اول جامع التصانیف و بقول رشیدالدین محتوی مطالبی «من المعارف و مایناسبها» و در معرفت نباتات و اشجار و زراعت و معدنیات و افنای حشرات موزیه و دفع آفات نباتات و زراعت و غیره میباشد و مناسبت کامل با عنوان «الاحیاء والآثار» دارد از نظر دور نداریم و به قابل اشتباه بودن دو عنوان شبیه الاخبار والآثار والاحیاء والآثار و امکان قوی تحریف یکی بدیگری هم بی‌تفاتی نکنیم) تسمیه اصل کتابی که رساله مذکور منقول از آنست به «کتاب آثار و اخبار» در مقدمه رسالات چهارگانه بوده است باین شرح: «اما بعد این فواید برسبیل استعجال از کتاب آثار و اخبار نقل کرده میشود تا خلیق را باشد که ازین بهره حاصل گردد»

جلد سوم که در مسالك و ممالك و معرفت بلاد بوده یا ازین رفته و یا با احتمال قوی اصلاً تألیف نشده است. بنظر میرسد کتاب چهاردهم که آقای مینوی ذکر کرده اند یعنی کتاب جغرافیای بانقشه همان جلد سوم جامع التواریخ در مسالك و ممالك و معرفت بلاد باشد که با کتاب هشتم (نسبنامه انبیا و ملوک و سلاطین) که ظاهراً مجلد جداگانه‌ای از جامع التواریخ محسوب میشده (وجود مجلد جداگانه‌ای از آن با مقدمه جزء کتب احمد ثالث مؤید این نظر تواند بود) و دو مجلد مشهور و موجود از جامع التواریخ (تاریخ مغول و تاریخ عام عالم) چهار مجلد جامع التواریخ را طبق فهرست جامع التصانیف رشیدی تشکیل میداده است.<sup>۱</sup>

۱- فرض دیگر در خصوص مجلدات اربعه تاریخ رشیدالدین که بصواب نزدیکتر مینماید اینست که ترجمه احوال سلطان خربنده اولجایتو را که قرار بود بجلد دوم جامع التواریخ اضافه شود همان جلد چهارم بدانیم. سه مجلد بودن جامع التواریخ در مقدمه خود جامع التواریخ مصرح است یعنی مجلد اول پس از مرگ غازان در شوال ۷۰۴ هجری بحضور اولجایتو تقدیم میشود و رشیدالدین پیشنهاد میکند چون کتاب در عهد اولجایتو خاتمه یافته است در مقدمه آن القاب همایون پادشاه ثبت شود ولی اولجایتو نمی‌پذیرد و امر میدهد نام القاب برادرش زینت مقدمه گردد تا آیندگان بدانند که نخستین اندیشه چنین تألیفی از آن اوست. آنگاه بر زبان سلطان جاری میشود که نیک است با استفاده از اجتماع نمایندگان تمام اقوام و امم و دانشمندان و سفراء ترک و مغول و فرنگ و کشمیر و تبت در بارگاه همایون ایلخانی و کسب فایده از معلومات و اطلاعات آنان کتاب تاریخی شامل تاریخ عمومی جهان بنام او تألیف شود و با مجلد دیگر در بیان صور اقالیم و نقشه جغرافیائی ممالک مجلدات دوم و سوم جامع التواریخ را تشکیل دهد. چنانکه از طرح مورد نظر رشیدالدین برمیآید قرار بود ترجمه احوال سلطان اولجایتو در دو قسمت از تاریخ جلوس تا زمان تألیف کتاب و از تاریخ تألیف کتاب ببعده بعنوان باب دوم بجلد دوم کتاب ضمیمه شود. این قسمت نظیر جلد سوم در جغرافیای عالم امروز وجود ندارد و ظاهراً هرگز تألیف نشده است زیرا اگر تألیف شده بود موردی برای تألیف تاریخ سلطان اولجایتو و همچنین ذیل جامع التواریخ باقی نماند و طبیعی تر است رشیدالدین در طرح کلی تاریخ کبیر خود دو مجلد موجود از آن تاریخ را با قسمت راجع بتاریخ عهد اولجایتو (که تألیف نشده بود) و مجلد سوم در جغرافیای عالم (که تألیف نشده بود یا تألیف شده بود و پس از مرگ رشید ازین رفته است) چهار مجلد تلقی کرده باشد.

کتابهای مهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم (کتاب طب اهل ختایا تنکسوق نامه ایلخانی، کتاب ادویه مفروضه ختائی، کتاب ادویه مفروضه مغولی و کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی) باب دوم از قسم دوم جامع التصانیف رشیدی را (مشتمل بر چهار کتاب) تشکیل میدهد.

مطابقت فهرستی که استاد مینوی از مصنفات رشیدی داده اند با فهرست جامع التصانیف رشیدی، که جامع جمیع مصنفات او بوده است نشان میدهد که همه و یادست کم قسم اعظم تالیفات و تصنیفات رشیدی همین کتابها بوده است.

برای مجموعه الرشیدی و رسالات اربعه آن و دیگر مصنفات رشیدی و نسخ موجود از آن کتابها در ایران و ممالک دیگر علاوه بر مقاله استاد مینوی در مجله دانشکده ادبیات تهران رجوع شود. بتاریخ ادبیات ادوار دبرون جلد سوم (ترجمه شده بفارسی بنام از سعیدی تاجامی) صفحات ۸۹ تا ۹۱ و مقاله آقای سلطان القرائی در معرفی «کتابنامه و اجوبه رشیدی» در شماره های ۴ و ۵ سال هشتم مجله مهر و مقاله آقای دکتر مهدی بیانی بعنوان «رسائل فارسی رشیدالدین فضل الله» در شماره ۹۰ سال هشتم مجله مهر.

چون معرفی نسخه مجموعه الرشیدی متضمن سود فراوان برای خوانندگان فاضل بود در این باره کمی بتفصیل سخن گفتیم و اگر اطنابی رفته و از حد لزوم در بحث راجع باین نسخه تجاوز شده است عذر میخواستیم. در هر صورت منظور نگارنده این بود که در عملی از وسعت زمینه مؤلفات و مصنفات رشیدی و بسط دامنه تتبع رشیدالدین بکلیه معارف اسلامی و علوم انسانی در برابر چشم خوانندگان قرار دهد و علت بدبینی محققان را که بانظر استبعاد و تردید بصحت انتساب مستقیم آثار منسوب بر رشیدالدین مینگردند روشن سازد.

بطور کلی درباره جامع التواریخ رشیدی و شا دیدیگر آثار رشیدالدین سه نظر مختلف وجود دارد:

۱- مخالفان رشیدالدین فضل الله که معتقدند وزیر رشیدالدین با وجود اشتغالات فراوان و تصدی امور وزارت و تعهد اداره قلمرو پهناور ایلیخانی هرگز نمیتوانسته است مؤلف و مصنف تاریخ کبیر رشیدی باشد و علاوه بر عدم مساعدت وضع و موقع و مقام دلائل دیگری نیز بر علیه صحت این ادعا وجود دارد که اهم آنها تنوع فوق العاده مطالب کتاب و مترجم بودن بسیاری از قسمتهای آن از السنه مغولی و چینی و غیره و بالاخره یکدمت نبودن سبک انشای کتاب و ناهماهنگی شیوه کلی ضبط و قایح در ابواب مختلف جامع التواریخ است و نشان میدهد که نگارنده آن هلیک نفس نبوده و رشیدالدین فضل الله که بقدرت مادی و ظاهری قانع نبوده و میخواسته است هرگز معنوی زمان خود نیز باشد و علاوه بر آن شهوتی تسکین ناپذیر بشهرت و ناماوردی و بقله ذکری و خلوت اسم در اوراق روزگار داشته از نفوذ و قدرت وزارت و حکومت تبرای تأمین این منظور استفاده نموده بزور و زور حاصل کار و کوشش دیگران را تصرف یا باتباع خود بنام خویشتن کرده است.

۲- نظر موافقان که میگویند امثال خواجه رشیدالدین فضل الله نادر نبودند

که در عین حال اشتغال با امور دولت و حکومت و صدارت و وزارت بلمورد علمی و کلام تألیف و تصنیف نیز اهتمام داشته و با وجود تعهد بار گران سیاست و تعیین مملکت از میدان افاده و تحریر و تصنیف نیز کمأ و کیفاً گوی توفیق و اشتیاق بوده اند. رشیدالدین

۶- مرحوم پروفور برون ایرانشناس بزرگ و دوستدار ایران و ادبیات ایران از معتقدان عظمت معنوی و فضل و فضیلت رشیدالدین بود چنانکه هنگام بحث درباره جامع التواریخ میگوید: « مؤلف بزرگوار آن رشیدالدین فضل الله است که در عظم طب و مملکت مدازی و تاریخ و نیکو کاری سر آمد اقران بود. » ( ترجمه فارسی جلد سوم تاریخ ادبی برون ص ۲۳ ) و در جای دیگر یعنی ص ۸۲ از رقیب خواجه رشید یعنی علی شاه گیلانی با اوصاف « فردی مزور و فرومایه » نام می برد و بادلسوزی خاصی راجع بدسیسه او بر علیه رشیدالدین مینویسد: « بعد از اندک زمانی دسیسه ای خطرناک بر علیه رشیدالدین ایجاذ کرد که خوشبختانه بجزر که آن باز گشت و دامنگیر رشیدالدین نشد. » برون در ضمن بحث از تألیفات کتاب جامع التواریخ ( ص ۱۸۸ ) میگوید: « اقتضای پیدا شدی کتب جامع التواریخ بمقتضای کتاب مر ( برک کاتر مر ص LVIII ) به غازان خان تعلق دارد. ... بر اینها انجمل این امر خطیر رشیدالدین را »

نیز از زمره همین گروه بوده از مد فیض آسمانی و تأیید الهی و با استعداد لدنی و نیروی خلاقه خدادادی که داشته چنانکه خود در ضمن اشاره بشرح حال خود نوشته است جمال کار ظاهر را با کمال حال باطن جمع کرده و شهرت و عظمت نام دوروزه را با بقاء اسم جاودانی تکمیل نموده است و شهادت اصحاب اغراض و گواهی دشمنان رشگمند پس از افول اختر سعادت و قدرت دنیوی او در نظر اهل معرفت و اصحاب خبرت وزنی نیارد و در بازار صاحبان بصیرت و تجربت جوی نیارزد و تهمت مخالفان و حاسدان در حق آن وزیر دانشمند فقط فصلی از کتاب معامله شرمناک و ناجوانمردانه است که با او هر چه بدو منسوب بود رفت و همچنانکه آثار خیر ظاهری آن بزرگمرد را پس از قتل فجیعش در طرفه العینی برباد دادند و از روضات باصفا و کویهای آباد و کاخهای بلند و کارگاههای بی نظیر ربع رشیدی در چشم زدی جز اطلال و دمن چیزی باقی نگذاشتند بحرمت نام بلند و عزت ذکر باقی او نیز ابقا نکردند و آنچه چنانکه معهود ابنای روزگار است هنوز خون بر خاک ریخته او نخشکیده گروهی بگمان کسب تقرب و گروهی بانتمام امیال سر کوفته و توقعات نابرابر آورده خود که از آن وزیر بینادل و دانشمند در روزگار بزرگی و توانائیش داشتند بکشته او تاختمند و در اتهام و افترا، بقول نظامی عروضی خرده ای فرو نگذاشتند ، و چگونه میتوان تهمت کسانیرا که فقط پس از شهادت رشیدالدین بتصرف سرمایه معنوی و آثار تاریخی و ادبی دیگران از

انتخاب نمود و اتفاقاً بهتر از این انتخاب نیز ممکن نمی شد ... وزیر بزرگ با اینکه به تنظیم امور دیوانی چنان مملکت عریض و طولیلی مشغول بود ههذلك برای تحقیقات تاریخی و تألیف آن کتاب چنانکه باید اغتنام فرصت می نمود . آنگاه برون عبارت زیر را از دولت شاه صاحب تذکرة الشعرا نقل کرده که در واقع منقول از خطبه کتاب رشیدالدین است نه خود دولت شاه : « ( و در خطبه تاریخ باز نموده که ) کتاب این تاریخ از وقت صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده ، چون در اوقات دیگر فراغت بواسطه امور ملکی و اشغال دیوانی میسر نبوده » تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی از انتشارات کتابفروشی بارانی ص ۲۴۱ .

طرف او با تهدید یا تطمیع شهادت داده اند پذیرفت، علی الخصوص که میدانیم اعظام علما بر نوشته های دینی او تقریظها نوشته اند و بر صلاحیت علمی و اخلاقی و استعداد و اجتهاد او گواهی داده و کتابها بنام او تألیف کرده<sup>۱</sup>، اگرچه آن تقریظها و تعریفها نیز چون این تکذیبها و تهمت‌ها ارزش واقعی و قدر معنوی ندارد و میدانیم که در روزگار قدرت وزیر رشیدالدین که آستان او محط رحال و بوسه جای رجال بوده و هر کس آنجا زپی ملتسمی میرفته محرك اصلی و انگیزه حقیقی تقریظ نویسا «پوستین سمور و سنجاب و وشق و فنک و مر کوب مع سرجه و بدره های دینار و غله و مواجب و ادرار» بوده است نه اعتقاد و علم و ایمان بصلاحیت و استعداد و اجتهاد او. مقایسه آنچه رشیدالدین از روزگار سعادت و سیادت خود حکایت کرده با آنچه پس از زوال دولت و حشمت بر سرش رفت مایه تأثر هر دل حساس و سنجش آنهمه احترام و عزت با اینهمه افترا و تهمت موجب عبرت لاهل اعتبار است. وزیر دانشمند در ضمن مکتوب بیست و پنجم که بر مولانا عقیف الدین بغدادی نوشته است در باب مبدأ و معاد حال خود و ذکر مولانا صدرالدین<sup>۲</sup> تر که کرده، چنین میگوید: «تا بوقتی که تارک دولت و فرق حشمت

۱- مثل مولانا صدرالمله و الدین محمد<sup>۳</sup> تر که که کتاب *حکمة الرشیدیة* را باسم وزیر رشیدالدین نوشت و همچنین مولانا محمود بن الیاس الطیب که *لطایف الرشیدیة* را بنام او ساخت و فرستاد و نخستین در مقابل «عجالة الوقت را امتعه لطیف و تحف ظریف و ثیاب فاخره دوخته و غیر دوخته و پنج اسب راهوار و دو استر دلدل رفتار و دو بدنه سیم و دو هزار مقال طلا بحق الجایزه» گرفت و دومی بطیبی و تولیت بیمارستان دروازه سلم شیراز منصوب شد و بحق الجایزه صلّه فراوان یافت، رک مکتوب ۲۵ و ۴۱ از مکاتبات رشیدی. نیز در مکتوب چهارم از مکاتبات رشیدی ذکر شده که علماء مغرب زمین صیت مکارم و صفات اشفاق و مراحم خواجه رشیدالدین شنیده و بداد و دهش و ایثار و بخشش او چشم داشتند و بدرویش پروری و داد گستری او معترف بودند و چون بسبب بعد مسافت و قلت بضاعت از زمره ندماء و جلسای وزیر نمیتوانستند شد کتابهایی نوشته توسط خواجه احمد تاجر که بر رسالت و تجارت بمغرب زمین رفته بود بحضور خواجه فرستادند (ده جلد کتاب بانام کامل آنها درص ۲۴۸ مکاتبات ذکر شده) و هر یک بتفاوت از «نقداً ۲۰ الف دینار و طلا الفی مقال» تا «نقداً ۱۰ الف دینار و طلا الف مقال» جایزه یافتند.

بتاج سیادت و اکلیل سعادت متوج گشت و درگاه بارگام مجمع علماء و مربع فضلاء و محط رحال و ملاذ رجال و مهرب مظلوم و مطلب محروم و مسکن ارباب دین و مأمن اصحاب کشف و یقین و مآب برنا و پیر و مقصد صغیر و کبیر گشت، و اهل دانش و بینش که سردفتر آفرینش اند هر یک بنام این ضعیف کتابی مطبوع و رساله مصنوع در علم معقول و منقول بعبارتی عقل آمیز و نظم و نثری دانش انگیز نوشتند، و پیوسته بافاده و استفاده این فقیر حقیر مشغول می بودند، و بجل دلایل مشکل و مسایل معضیل قیام می نمودند، و مصنفات این مشتاق را چون مطالعه می کردند هر یک در مدح و تحسین و ثنا و آفرین فصلی بلیغ بعبارتی فصیح بر آن می نوشتند و ببرکت علم زمام نفسم را از قبضه غفلت دولت بیرون می بردند و در خلوة خانه وجود بصیر بصیرتم را بکحل شهود معبود مکحل می فرمودند.

۳- گروه سوم کسانی هستند که از افراط و تفریط گریزانند، نه رشیدالدین را از سیرابان عین الحیوة علم مین لدن میدانند و با مبالغه در استعداد خداداد و قوه نبوغ خلاقه او موافقند و نه او را از گمشدگان وادی میل و شهوت و لب تشنگان سراب نخوت و شهرت می شمارند. اصحاب این عقیده و صاحبان این سلیقه رشیدالدین را وزیر دانشمند دانش دوستی میدانند که مسلماً در زمینه دانش و ادبیات نیز نظیر تدبیر ملک و سیاست استعدادی قوی و لیاقتی کم نظیر داشته و اگر مکاتیب خصوصی او را که اکنون در دست است مورد توجه قرار دهیم بوسعت زمینه معلومات و تفنن بل تبجّر او در اغلب علوم عصر پی خواهیم برد. رشیدالدین طبیبی ماهر، عالمی نکته سنج، مفسری با ذوق و نویسنده ای چیره دست بود و جمع این کمالات در وجود یک شخص ابداً استبعادی ندارد و در ادوار مختلف تاریخ ایران امثال ابوعلی ها و خواجه نظام الملک ها و خواجه نصیرالدین ها و عظاما ک ها و خواجه رشیدالدین ها و خواجه غیاث الدین ها و امیر علی شیر ها و قائم مقام ها که در عین حال تعهد آموزش وزارت و صدارت و مشیری و مستشاری و مباشرت مهمات ظاهری



صاحب فضائل و کمالات باطنی و هنرهای معنوی و واجد معلومات وسیع و دقیق در زمینه علوم و ادبیات و ذوق نویسندگی بوده اند، کم نبوده است. ولی تأیید ذوق و استعداد ادبی و علمی خواجه رشیدالدین هرگز از استبعاد امکان و خارق العاده بودن نسبت مستقیم و بلا واسطه جزء جزء آثار عظیمه مذکوره در فهرست جامع التصانیف رشیدی بشخص واحد او نمیگاهد و چنین تصویری که وزیر رشیدالدین بنفسه مصدر کلیه این آثار و طراح کلیات و جامع جزئیات مواد آنها بوده نه عملاً و نه منطقیاً درست نمی نماید و طبیعی است که مؤلف تاریخ کبیر جامع التواریخ در تنظیم و جمع آوری مواد و مطالب و نگارش مجلدات و ابواب و فصول مختلف کتاب خود از اهل اطلاع و دستیاران و معاونان عدیده استفاده کرده باشد و بطور کلی اگر دو مجلد جامع التواریخ را در نظر بگیریم (یعنی مجلد اول در تاریخ ترک و مغول و مجلد دوم در تاریخ عالم از ملل مسلمان و غیر مسلمان) می بینیم منبع مطالب تاریخ کبیر رشیدالدین بطور کلی سه قسم است:

۱- منابع شفاهی یا مطالبی که از علما و تاریخدانان چین و مغول استفاده شده. چنانکه در تنظیم تاریخ باستانی اقوام ترک و مغول و روایات اساطیری آن اقوام و حکایات راجع باسلاف چنگیز خان از پولاد چینگ سانگ (= پولاد جکسان) سفیر قوییلای قآن در دربار سلطان محمود غازان و گروهی دیگر از علمای چین و تاتار و نیز از معلومات و محفوظات ارزنده شخص ایلخان استفاده شده است. امیر پولاد چینگ سانگ که نام او مکرراً در داستان غازان خان آمده است از شخصیت های بزرگ و محبوب در حضرت ایلخانی بود و نام او اغلب در مورد خوابانیدن فتنه های بزرگ و شفاعت و وساطت در پیش آمدهای مهم و نیز بیان تاریخ و حکم اجداد غازان خان بچشم میخورد چنانکه در صفحه صد و چهل و دوم از تاریخ مبارک غازانی که بهمت کارلین چکوسلواک طبع رسیده است در ضمن حکایت زیارتگاه ساختن درختی که در سایه آن خاطر ایلخانرا

بسطی و فرجی روی نموده بود پولادچینگسانگ روایتی راجع به قوتله قآن (ن: قوبیلای قآن) عم جد ایلخان و نیت کردن او در زیر درختی که اگر بریاغی ظفریابم این درخت را زیارت گاه خویش سازم و ظفر یافتن او زیارت گاه کردن درخت نقل میکند و نگارنده یقین دارد که «پولاد آقا»ی مذکور در صفحه صد و هفتاد و یکم که موصوف بعلم انساب مغول و اسامی آبا و اجداد چنگیزیان است و کارلریان در فهرست اعلام کتاب آنرا غیر از «پولادچینگسانگ» دانسته جز او کس دیگری نیست.

شمس الدین کاشانی معاصر رشیدالدین و غازانخان در تاریخ مغول منظوم خود صراحةً پولادچینگسانگ را منبع شفاهی رشیدالدین در تصنیف تاریخ ترک و مغول دانسته است چنانکه پس از ذکر «ستایش وزیر نیکوسیرت خواجه رشیدالدین پادشاه زا» و تشویق سلطان به اصدار فرمان نظم شاهنامه غازانی میگوید:

چو بشنید گفتار موبد غزان	پسندید و خندید و شد شادمان
چنین گفت کاین سرچو دانسته شد	درین کار جان و دلم بسته شد
بخوانید پیران دانشده را	جوانان بیدار خواننده را
که تا داستان شهان سر بسر	نویسند بر دفتری در بزر
پس آنگاه ناماوری در سخن	بنظم آورد قصهای کهن
بزرگ و سخنران <sup>۱</sup> و جکسان لقب	بپیش جهاندار بگشاد لب
که تاریخ شاهان مرا از برست	ولی نظم کار کسی دیگرست
بخواجه رشید آنگهی گفت شاه	که ای دانشی موبد نیکخواه
ز منثور تاریخ ترکان نخست	همه بشنو از راست گویان درست
بنثر آن سخنها چو گردآوری	در آرند از آن پس بنظم دری

بلافاصله در دنباله همین ابیات شمس الدین کاشانی استفاده های رشیدالدین را از دیگر علمای ترک (= چین و مغول) در گرد آوردن مواد مجلد اول جامع التواریخ

چنین نقل میکند :

همه بستد و کرد فکر اندر آن  
ز بیدار و داننده تر کان پیر  
بپرسید یکسر سخنها باصل  
بنزدیک هر میر و هر مهتری  
ازیشان همه بستد و نقل کرد  
نوینده ترکی و پارسی

بپیوست با گفته دیگران  
ز تاریخدان مردم یادگیر  
زهرجا بدست آمدش فصل فصل  
ز ترکان درین باب بد دفتری  
ورا رهنمایی درین عقل کرد  
همانا که بودند دوبارسی

از توضیحات دیگری که شمس الدین کاشانی معاصر رشیدالدین و شاهنامه پرداز سلطان محمود غازان میدهد بخوبی برمیآید که برای انجام این مشروع و اتمام این منظور گروه کثیری از اهل اطلاع و تاریخدانان و پیران ختا و تاتار و همچنین جمعی از اهل قلم و مترجمان از السنه چینی و ترکی و مغولی و نویسندگان تحت نظارت و بهدایت وزیر بزرگ مشغول کار بوده اند و او در تنظیم مطالب و تلفیق اطلاعات و معلومات و مواد پراکنده بیکدیگر و انتخاب مواد مقبوله و اسقاط و حذف مطالب مردوده نظارت تامه داشته و افتخار تألیف و تصنیف تاریخ کبیر ترک و مغول باین شکل منحصر بفرده و صورت بی نظیر عاید شخص او میشود و هر یک از دیگران بمناسب تخصص و اطلاعات خود مأمور جزئی از کار بوده و بطور کلی هیأت تحریریه و گروه معاونان رشید در انجام این امر خطیر در حکم پیچ و مهره ها و وسائل فنی بوده اند که مجموع کار و کوششان فقط در سایه کارگردانی و نظارت دقیق رشیدالدین این نتیجه درخشانرا بیار آورده است و اصلاً ارزش فوق العاده تصنیف رشیدالدین بهمین است که در تنظیم مطالب مجلد اول جامع التواریخ برخلاف معمول و مرسوم با استفاده از یکی دو منبع پیش پا افتاده و اقتباس از چند مأخذ مبتذل اکتفا نکرده و بشیوه تحقیق و تتبع قرن بیستم از آبشخورهای فراوان و منابع اصلیه متعدده و مأخذ دست اول بکر استفاده کرده است و مسلماً ابوالقاسم کاشانی نیز ، که مدعی تألیف جامع التواریخ است و در باره ادعای او بتفصیل بحث خواهد شد ، نظیر ده ها معاون و نویسنده دیگر عضو

هیأت نویسندگان و مهره‌ای در عرصه شطرنج تاریخ‌نویسی رشیدالدین بوده که در عین حال استقلال و ارزش انفرادی تأثیرش در پیروزی نهائی و ایجاد اثر عظیم رشیدالدین از حدود معاونت در جمع آوردن مواد یا اقتباس بعضی مطالب از کتب معینه یا تلفیق یادداشتها و مسودات مشخصه که از طرف رشید در اختیارش گذاشته میشد تجاوز نمی‌کرده است و فقط پس از شهادت مخدومش رشیدالدین بود که او مدعی صاحبی جامع‌التواریخ رشیدی شد و ادعای مضحك تألیف کتابی را که بوجود آمدنش فقط در سایه اختیارات و امکانات وسیع و فوق‌العاده وزیری مثل رشیدالدین و توجه و عنایت و اهتمام سلطانی مثل غازان امکان‌پذیر بود و بشهادت گروه کثیری از مورخان و محققان مقبول‌القول در تألیف آن از ده‌ها راوی و تاریخدان چینی و مغول و ده‌ها دفتر و مسوده بالسنه غیرفارسی و تازی استفاده شده و بقول شمس کاشانی «دو بارسی نویسنده ترکی و پارسی» در تنظیم و تحریر آن شرکت داشتند، پیش کشید و بنظر نگارنده سرچشمه چنین ادعای واهی و لاف‌گزافی را فقط در ضعف وجدان و سستی مبانی اخلاقی ابوالقاسم کاشانی که بشیوه اغلب ابناء روزگار از فدا کردن کلیه حقوق صحبت دیرین و خادمی و مخدومی برای ارضاء شهوت شهرت‌طلبی طبع‌دنی یا جلب منفعتی ناچیز مضایقه نداشته و یا در حماقت و بلاهت او که میخواست با این ادعا کرشمه لطف و عنایت سلطان مغول را بسوی خود جلب کند و یا در خباثت توأم با حماقت که بحماقت و ساده‌لوحی عموم مردمان معتقد بود و گمان میکرد ادعایش را خواهند پذیرفت، آنچنانکه مرحوم بلوشه پذیرفته است، باید جستجو کرد.

ذکر این مطلب نیز لازم‌نماید که رشیدالدین معاونان وزیردستان مشهورتر و مشخص‌تر و فاضل‌تر از ابوالقاسم کاشانی نیز داشته است، از قبیل زین‌الدین محمد ابن تاج‌الدین برادر حمدالله و خود حمدالله بن ابوبکر بن احمدالمستوفی القزوینی و شرف‌الدین عبدالله بن عزالدین فضل‌الله شیرازی معروف بوصاف‌الحضرة که از اعضاء حلقه ادبی و تاریخی رشیدالدین بودند. از این اشخاص حمدالله مستوفی صاحب

تاریخ گزیده و نزهة القلوب و ظفر نامه منظوم است و از آنچه خود او در مقدمه میگوید و در مقدمه این مبحث گذشت بر میآید که صرف اوقات رشیدالدین بمجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ امری مشهور و مشهود در آن روزگار و تألیف تاریخ گزیده نیز از برکات الهام و تشویق مستقیم و غیر مستقیم خواجہ رشیدالدین بوده است و چنانکه در فصول آینده خواهیم گفت در نظم ظفر نامه نیز حمدالله ملهم از رشید بوده<sup>۱</sup>.

ادیب شرفالذین عبدالله نیز از خواص و بستگان خاندان رشیدی بود و تاریخ خود را بوساطت وزیر رشیدالدین بحضرت ایلخانی عرضه داشت و مورد عنایت اولجایتو قرار گرفت. رشیدالدین در سال ۷۱۲ هجری در سلطانیه او و کتابش را بحضور اولجایتو معرفی کرد<sup>۲</sup> و قبل از آن نیز در ۷۰۲ هجری جلد اول آن کتاب بوساطت وزیر دانشمند و مشوق فضلا بعرض غازان رسیده بود. از این مطالب گذشته که همگی نماینده خیر خواهی و بلند نظری رشیدالدین میباشد چنانکه دیدیم رشیدالدین در مکاتبات خود بصراحت از کتبی که علما رسماً بنام او نوشته و فرستاده اند نام برده و نویسندگان آن کتابها را مورد لطف و نوازش و تشویق قرار داده و باعطاء صلوات و جوایز دلگرم و مباهی فرموده است و هرگز آن کتابها را که اغلب از اکناف بحضور او فرستاده میشد و موشح بنام نامی او بود نذر دیده و بنام خود نکرده است<sup>۳</sup> و چنانکه می بینیم نه تنها تهمت سرقت و

۱- تاریخ گزیده چاپ لندن ص ۴ مقدمه

۲- از تاریخ و صاف ص ۵۴۷ س ۲۲ معلوم می شود که چون و صاف در سلطانیه در ۲۴ محرم سنه ۷۱۲ یک دو فصل از تاریخ خود پیش اولجایتو خواند و قصیده ای بانشار رسانید گروهی از علما و فضلا و از آن جمله خواجہ اصیل الدین در آن روز در مجمع امراء و علماء حاضر بودند

۳- بعضی از کتب که بنام خواجہ تألیف شده و خواجہ دانشمند خود نام آنها را در آثارش ذکر کرده فهرست وار اشاره میکنیم :

کتاب حکمة الرشیدیة - کتاب لطایف الرشیدیة - کتاب اطواق المذہبۃ فی تاریخ

انتحال و کتاب دیگر اثر ابنام خود کردن در مورد چنین مرد بزرگوارى بعید مینماید بلکه اصولاً خواجهر رشیدالدین منبع فیاض عنایت و محبت نسبت بعلماء و فضلا و اهل دانش و ادب بوده و از انواع توجه و مبالغات در باره تشویق نویسندگان و دلگرم ساختن مستعدان مضایقه نمیکرده است و نام نامی او و فرزندش غیاث الدین در سر لوحه بسیاری از مصنفات گرانبهایى که در زمان او تألیف شده است بعنوان حامی و مشوق بچشم میخورد.

از اینک که از مطلب دور افتادیم از خوانندگان عذر میخواستیم و بسر مطلب بر میگردیم. شمس الدین کاشانی در آغاز داستان نیز از پولاد جکسان (= پولاد چینگ سانگ) منبع شفاهی اصلی رشیدالدین در تألیف قسمت راجع بمغول از جامع التواریخ یاد میکند:

چوپولاد جکسان و خواجهر رشید	نشستند باهم چوپیر و مرید
روایت همی کرد فرخنده میر	وزومی نیوشید دانا وزیر
زترکان چنین کرد پولاد یاد	که دارند ایشان زیافث نژاد... الخ

قسم اعظم تاریخ ختا و التان خانان منقول از روایات گروهی از حکمای ختا و تاتار از جمله یسامی و مکسون که از فضلا و علمای واقف بتاریخ و طب و نجوم ختا بوده اند میباشد.

شخص سلطان محمود غازان نیز از منابع شفاهی رشیدالدین در باب انساب مغول بوده است و چنانکه در مقدمه این مبحث گذشت رشیدالدین صراحةً باین موضوع اشاره کرده است: «واما دانستن تواریخ و حکایات تاریخ مغولان که پیش ایشان بغایت معتبرست و اسامی آبا و اجداد و خویشان از زن و مرد و از آن امراء مغول قدیم و حدیث که در ممالک بوده اند و هستند او (یعنی غازان خان) شعب نسل هر یک اکثر بشرح داند چنانکه از مجموع

---

۱- المغاربة - کتاب اقوام المسالک فی مذهب امام مالک - کتاب منهاج الرئاسة فی علم الکیاسة - کتاب نزهة الابراء و روضة الاحرار فی علم التصوف - کتاب تحفة الامانی فی علم المعانی - کتاب درة الیتیم فی علم التنجیم - کتاب میزان الکیاسة فی علم الفراسة - کتاب البلغة فی علم اللغة - کتاب تقویم الافکار فی علم الاشعار - کتاب عمدة الفصحاء فی امثال البلغاء

اقوام مغول بیرون پولاد آقا دیگری چنان نداند و جمله ازو زیاد گیرند و این تاریخ مغول که نوشته شد اکثر ازبند گیش استفادات نموده میسر گشت و بسیاری از اسرار و حکایات مغول باشد که خویشتن داند و درین تاریخ نوشته نشده<sup>۱</sup>.

این مددک نیز نظیر مدارک دیگر نماینده اهمیت شخصی رشیدالدین وزیر و مباشرت مستقیم او در امر تحصیل مواد و تألیف جامع التواریخ است.

۲- منابع مکتوب یا اقتباسات و استفاده‌هایی که خصوصاً در تصنیف مجلد دوم جامع التواریخ (تاریخ عمومی عالم) از کتب تواریخ و منابع مختلف شده است که با توجه بمتن جامع التواریخ و مقایسه آن بادیگر اسناد و کتب تاریخی میتوان فهرست اجمالی زیر را از اقتباسات مؤلف جامع التواریخ از کتابهای تاریخ، که تا زمان رشیدالدین تألیف شده بود، داد:

الف - تاریخ ملوک و انبیا تا انقراض خلافت و سقوط بغداد از تاریخ طبری

ب - تاریخ سامانیه و دیالمه و غزنویه از روی ترجمه تاریخی عتبی و غیره

ج - تاریخ سلاجقه با استفاده از راحه الصدور راوندی و بعضی منابع دیگر

راجع بسلاجقه

د - تاریخ خوارزمشاعیه که مستقیماً یا بواسطه جلد دوم جهانگشای جوینی

منقول از ابن فندق است.

ه - تاریخ حکام مغول در ایران و تاریخ چنگیز خان و زندگی و فتوحات او و

تاریخ اولاد و احفادش و تاریخ اسمعیلیه از جهانگشای جوینی

و - در قسمت راجع بتاریخ هند و اخلاق و عادات و جغرافیای هند از کتاب

تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی و همچنین حماسه عظیم هندی مهابهاراتا استفاده‌هایی

شده است.

۳- منابع شفاهی و مکتوب درباره تاریخ ملل غیرمسلمان از قبیل تاریخ چین و هند و تبت و یهود و فرنگ و تاریخ پاپها و تاریخ روم و صورت قیصره که بتصریح رشیدالدین در مقدمه جامع التواریخ بامر و اشارت سلطان اولجایتو با استفاده از منابع مستقیم مربوط بهر یک از اقوام و سفراء اعم بیگانه و اهل ادیان چین و یهود و مسیحیت تنظیم و تألیف شده است چنانکه از قول اولجایتو میگوید: «... درین ایام که بحمدالله و منہ اطراف ربع مسکون در تحت فرمان ما و اُرُق چنگیز خانست و حکما و منجمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ و اهل ادیان و ملک از اهالی ختای و ماچین و هند و کشمیر و تبت و اوغور و دیگر اقوام اترک و اعراب و افرنج در بندگی حضرت آسمان شکوه گروه مجتمع اند و هر یک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش نسخه هست و بر بعضی از آن واقف و مطلع، رای جهان آرای چنان اقتضا میکند که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که از روی معنی مکمل باشد بنام همایون ما بردارند و آنرا با صور اقالیم و مسالک الممالک بهم در دو مجلد نوشته ذیل این تاریخ (یعنی تاریخ مبارک غازانی در تاریخ اقوام ترک و مغول و خاندان چنگیز خان) مذکور سازند تا مجموع آن کتابی عدیم المثل باشد جامع جمیع انواع تاریخ».

با توجه بعظمت طرح جامع التواریخ و تفصیل منابع سه گانه آن تاریخ که گذشت سهولت میتوان دریافت که :

۱- وسعت زمین و عظمت تاریخ کمیر رشیدی تا حدیست که جمع و تحصیل مواد آن از عهدۀ یک شخص منطقاً و عقلاً بیرونست و حتی جمع آوری مواد لازم برای تألیف چنان کتابی برای یک هیأت چند نفری در شرایط عادی آن روزگار عملاً غیر ممکن و فقط از پرتو اختیارات و امکانات استثنایی و فوق العاده وزیر بزرگ رشیدالدین و با توجه و عنایت مستقیم دوایلخان مقتدر یعنی غازان و اولجایتو انجام و اتمام چنان امر خطیری میسر بوده است.

۲- استفاده رشیدالدین از گروه کثیری از مطلعان و اهل علم مغول و چین، که



نام مشاهیر آنها مثل پولادچینگ سانگ و غازانخان ویسامی و مکسون مذکور و معلوم و نام گروه بیشتری که منابع شفاهی درجه دوم بوده اند مجهول میباشد، مسلم است و باین عده که در دوره غازانخان و برای تألیف تاریخ مبارک غازانی مورد مراجعه و استفاده وزیر رشیدالدین بوده اند باید گروه دیگری از سفراء و علماء اقوام و ملل مسیحی و یهودی و چینی و هندی و غیره را که منابع و مآخذ تاریخ چین اصلی و قسمتی از تاریخ بنی اسرائیل و تاریخ روم و فرنگ بوده اند بیافزائیم.

۳- در جمع آوری مواد و مطالب راجع بتاریخ اسلام و تاریخ ایران (غیر از تاریخ مخصوص ترک و مغول) که اغلب رونوشت یا اقتباساتی از کتابهایی است که تا آن زمان تألیف شده بود قطعاً وزیر بزرگ شخصاً مباشرت مطالعه کتابهای تاریخ و التقاط بعضی قسمتها یا رونویس کردن فصول و ابوابی از آنها را نداشته و این کار را بعهده معاونان و دستیاران خودش میگذاشته ولی حدود کار آنها و وظیفه ایرا که میبایست انجام دهند بدقت معین نمیکرده است. اگر چه متأسفانه ظاهراً فرصت مطالعه قسمتهایی را که دیگران تهیه میکردند نداشته و آن اقتباسات بدون تهذیب و تنقیح تقریباً بدون ارزش تحقیقی و تاریخی و با سبکهای متفاوت وارد جامع التواریخ شده است و بهمین علت تمام ارزش تألیف رشیدالدین بمجلد اول آن یعنی تاریخ خاص مغول از قدیمترین ایام تا سال وفات غازان است و مجلد دوم آن، باستثنای بعضی قسمتها مثل تاریخ فرنگ و روم و تاریخ پاپها که متضمن فوائد و حاوی مطالب بی سابقه ای نسبت بدیگر کتب تاریخ است ارزشی ندارد.<sup>۱</sup>

۴- از بعضی از قسمتهای مجلد اول جامع التواریخ خصوصاً داستان غازانخان برمیآید که خواجه شخصاً نویسنده آن قسمتها بوده و اشاره بمطالب و حوادثی که از مشهورات شخص وزیر بوده است امکان این تصور را که شخص دیگری نویسنده آن

۱- رجوع کنید بمقاله «جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر» از

استاد مینوی. مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۴ سال هفتم صفحه ۶-۳

قسمتها باشد ازین می برد

۵- بطور کلی از مجموع مطالبی که در بالا گذشت میتوان این عقیده را با اطمینان کامل ابراز داشت که افتخار تألیف جامع التواریخ رشیدی و تنظیم طرح کلی و نظارت در تلفیق مطالب و مواد آن که از منابع شفاهی و کتبی و اسلامی و غیر اسلامی سابقه الذکر بدست آمده و تحریر مستقیم بعضی قسمتها مخصوص بوزیر رشیدالدین است و سهم معاونان و دستیاران او از حدود همکاری در تهیه مواد و مطالب و انجام وظیفه معین و مشخص از طرف رشیدالدین تجاوز نمیکند

## رشیدالدین از نظر کاترمر

چنانکه گفتیم در بین دانشمندان و محققانی که راجع به رشیدالدین وزیر و جامع التواریخ او تحقیقاتی کرده اند کاترمر و بلوشه از همه مشهورترند . کاترمر موافق و هواخواه رشیدالدین است و این موافقت و هواخواهی نتیجه تحقیق عالمانه و دقیقی میباشد که آن دانشمند از روی مدارک موجود و معلوم درباره مؤلف جامع التواریخ بعمل آورده است. ادگار بلوشه اگرچه در پرداختن بکار تصحیح و طبع جامع التواریخ و تحقیقات مفید و ممتعی که در مقدمه بر تاریخ مغول درباره رشیدالدین و تاریخ مغول کرده از کاترمر الهام گرفته است ولی نتیجه تحقیقات و در نتیجه قضاوت او نسبت بمؤلف جامع التواریخ با کاترمر متفاوت است و بطوریکه دیدیم و خواهیم دید اصولاً قضاوت مساعدی درباره رشیدالدین وزیر ندارد . نگارنده در اینجا قصد داوری راجع بعقیده بلوشه و نظر او در خصوص جامع التواریخ ندارد و خواننده فاضل خواهد توانست پس از مطالعه نظر و استنباط محقق فقید فرانسوی درست را از نادرست تشخیص دهد و صحت یا سقم نظریات او را دریابد ، اما آنچه اشاره بدان در اینجا لازم مینماید اینست که بلوشه مسلماً در تحقیقات خود راجع بتاریخ مغول و بعضی موارد دیگر از کارها و تحقیقاتش مثل «تاریخ مصر مقریزی»<sup>۱</sup> مجذوب روش و جهت تحقیقات کاترمر

۱- «تاریخ مصر مقریزی» قسمتی از کتاب پرارزش مقریزی بنام «کتاب السلوک فی معرفة دول الملوك» است که بلوشه از عربی نقل آنسه کرده و با یادداشت‌های تاریخی

بوده و سعی کرده است از او متابعت بنماید و کارهای اصلی و با ارزش بلوشه آنهاست

✠ و جغرافیائی بطبع رسانیده است.

اتین کاترمر قسمتی دیگر از این کتاب مقریزی را قبلا بفرانسه ترجمه و با توضیحات لغوی و تاریخی و جغرافیائی تحت عنوان « تاریخ سلاطین مملوک » طبع و منتشر کرده بود. ترجمه کاترمر حاوی شرح وقایع سلطنت یازده تن از ممالیک است که قسمتی از کتاب السلوک محسوب میشود. کاترمر در چاپ این کتاب تمام قسمت راجع بتاریخ مصر و شام در زمان سلطنت سلاطین ایوبی را کنار گذاشته و علت آنرا در مقدمه خود شرح داده است. کاترمر امیدوار بود بعدها در صورت مساعدت عمر و توفیق آن قسمت را در « مجموعه مورخین جنگهای صلیبی » *Recueil des Historiens des Croisades* بطبع برساند ولی هرگز توفیق انجام آنرا نیافت. مرحوم بلوشه همان قسمت را که کاترمر امیدوار بطبع و نشر آن بوده ولی موفق نشده نیت خود را تحقق بخشد منتشر نموده است. مقدمه و توضیحات و حواشی دقیق و عالمانه ای که کاترمر و بلوشه بر السلوک مقریزی نوشته اند بردقت نظر و وسعت معلومات آندو دانشمند گواهی راستین است.

عنوان کامل قسمتی که کاترمر طبع کرده چنین است:

*Histoire des Sultans Mamlouks de l' Egypte, écrite en arabe par Taki- Eddin - Ahmed - Makrizi. Traduite en français, et accompagnée de notes philologiques, historiques, géographiques. Par M. QUATREMÈRE. PARIS, 1837 et 1840, 2 vol. in-4°*

عنوان کامل قسمت مطبوعه بلوشه:

*Histoire d' Egypte de MAKRIZI. Traduite de l'arabe et accompagnée de notes historiques et géographiques. Par: E. BLOCHET. Paris. Ernest Leroux, éditeur 1908*

بیمناسبت نیست در اینجا از « کتاب النهج السدید والدر الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید » از مفضل بن ابی الفضائل که بلوشه تحت عنوان « تاریخ سلاطین مملوک » در مجلدات دوازدهم و چهاردهم و بیستم مجموعه عظیم و نفیس *PATROLOGIA ORIENTALIS* منتشر کرده است نام ببریم. این تاریخ چنانکه از یادداشت موجود در پایان نسخه خطی آن برمیآید روز دوشنبه یازدهم ماه شوال سال ۷۵۹ هجری پایان رسیده است و حوادثی را که بعد از زمان مورد بحث در تاریخ ابن العمید، در مصر و شام رخ داده ( یعنی تاریخ مشروح ممالیک از جلوس الملك الظاهر\* بیبرس « ۶۵۸ هجری » تا مرگ الملك الناصر « ۷۴۱ هجری » ) شامل است. نسخه خطی منحصر بفرد و نفیس این کتاب که مورد اعتماد بلوشه در ترجمه و ✠

که با سرمشق گرفتن از کاترمر و اتباع روش تحقیقی او شروع کرده چنانکه در موضوع جامع التواریخ رشیدی و مقدمه او بر تاریخ مغول نه تنها موضوع همان موضوعیست که کاترمر با شایستگی تام آنرا آغاز نموده است بلکه مشغولیت ذهنی بلوشه بتحقیقات کاترمر درباره مغول (در مقدمه «تاریخ مغول ایران») در مقدمه نفیس او بر تاریخ مغول کاملاً مشهود است. باوجود اینکه مطالبی در مقدمه بلوشه از قبیل تحقیق درباره ابوالقاسم عبدالله کاشانی و شمس الدین کاشانی و غیره وجود دارد که ظاهراً ابتکاری و «دست اول» است، درمورد اغلب تحقیقاتش بسیاری از منابع و همچنین طرح کار را از کاترمر اقتباس کرده ولی نتایجی که گرفته تقریباً همیشه مخالف نظریات محکم و مستقیم و «کلاسیک» کاترمر است، مثل موضوع آشنائی رشیدالدین بزبانهای ترکی و مغولی و عبری و شاید چینی و موضوع یهودی یا یهودی الاصل بودن او.

رویهمرفته درباره تحقیقات بلوشه و بخصوص مقدمه او بر تاریخ مغول نکته مهم و قابل ذکر اینست که باید موادی را که او داده است (اعم از ابتکاری یا اقتباس از کاترمر باشایستگی خاص) بسیار مهم و پرازش تلقی کرد و مفتاح ارزنده تحقیق درباره تاریخ مغول ایران و مدارک تاریخی راجع باین موضوع و این دوره دانست ولی استنتاجات و اجتهادات شخصی او درباره مسائل مختلف بطور کلی از نوعی انحراف و بکارت کاذب یا بعبارت دیگر «اکل ازقفا» درمقابل روش محکم و مستقیم

---

تحشیه آن بوده تحت شماره 4525 در شعبه نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس محفوظ است و بنظر نگارنده بلوشه درانتخاب آن برای ترجمه و نشر نیز قصد متابعت از کاترمر در ترجمه و نشر قسمت راجع بممالیک از کتاب السلوک مقریزی را داشته است.

عنوان این کتاب درضمن مجلدات مذکوره از *Patrologia Orientalis* چنین است:

Moufazzal ibn Abil - Faza'il. Histoire des Sultans Mamlouks.

Texte arabe publié et traduit en français par E. BLOCHET.

از خوانندگان محترم خواهشمند است کتاب اخیر را بنیل فهرست کتب تألیف شده

در دوره ابلخانان که در مقدمه این مبحث گذشت بیفزایند.

و «کلاسیک» کاترمر مصون نیست و همیشه باید با قید احتیاط تلقی شود و بنظر میرسد که سائق بلوشه در اتباع این روش و موجب اشتباهات و انحرافات او درموقع استنتاج میل به ابداع و ابتکار و عشق به اراءه نظریات تازه و بیسابقه بوده است نه سوق طبیعی و تصاوفی تحقیقات و تتبعات. بمصداق «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی» ذکر این نکته را لازم میدانند که عقیده نگارنده درباره بعضی اجتهادات و نظرهای مرحوم بلوشه بهیچوجه مانع تصدیق قدر و منزلت آن دانشمند و ذکر خدمات فراوان و گرانبهای او بعالم تحقیق و تاریخ ایران و اسلامی نیست. بلوشه دانشمندی مطلع بوده و علاوه بر تحقیق ارزنده اش درباره «تاریخ مغول» و ترجمه چند کتاب نفیس مثل «تاریخ مصر مقریزی» و «تاریخ ممالیک» که گواه آشنائی کامل او بزبان پارسی و تازی و تاریخ و تاریخنویسی است کارهایش در زمینه تاریخ مذهبی ایران و فکر یونانی در تصوف اسلامی و منابع تاریخی و افسانه ای پهلوی و کتب دینی پهلوی و آبخورهای شرقی کمدی الهی دانه از وسعت کم نظیر معلومات او حکایت میکند.

اکنون بذکر مطالبی که از مقدمه کاترمر بر «تاریخ مغول ایران» درباره استعداد خارق العاده رشیدالدین و وسعت زمینه مؤلفات و مصنفات او مستفاد است می پردازیم.<sup>۱</sup>

کاترمر از صفحه ۷ بعد تحقیقات جالب و مفصلی درباره تهمت یهودی بودن رشیدالدین کرده است و درضمن آن میگوید (ص VII و VIII) :

۱- چون منظور ما فقط نقل مطالبی است که مستقیماً یا بطور غیرمستقیم بموضوع استعداد نویسنده گی رشیدالدین و تألیف جامع التواریخ رشیدی از طرف او ربط دارد از ترجمه کلیه مطالب خودداری میکنیم و بنقل مضمونی مسائل و اشارات راجع بموضوع مانحن فیه اکتفا میورزیم.

## دانش و معرفت رشیدالدین

خودرشیدالدین در *المجموعۃ الرشیدیة* (Man. ar. 356, fol. 119v) این<sup>۱</sup> اطلاعات را بما میدهد که از ایام کودکی تحت تأثیر فضیلت و تقوای پدرش دلبستگی شدیدی بدین اسلام درخود احساس میکرد و با حدت و حرارت بتفکر وتأمل درباره قواین و قواعد اسلامی اشتغال میورزید و سعی داشت کلیه احکام و تعلیمات وقواعد دین مبین را بموقع عمل بگذارد. رشیدالدین که مشتاق بود در زوایای اسرار ومبهمات قرآن نفوذ کند (Ms. ar. 356, fol. 54v, 119r) و روح عرفانی آیات قرآنی را دریابد، درمجامع علما حضور می یافت و حریصانه ازمباحثات آنان طرفها برمی بست وفوائد مقتبس ازآنانرا باحاصل تأمل خود منضم می ساخت. آنگاه میگوید «اینچنین بود که اوقات فراغت و بیکاری خود را صرف میکردم، زیرا بقیه اوقات بواسطه اشتغال بامور حکومت در دربار سلاطین که ازعنفوان جوانی بدانجا فراخوانده شده بودم، و پیریشان فکری دائم بر اثر ترا کم شواعل و کثرت اسفار وقت و فرصت خواندن کتابهایی را که میتوانستم از آنها دانشی استوار بدست آورم ومعرفتی درباره شعب و فنون گوناگون علوم و ادبیات بیندوزم نداشتم. از اینرو می بایست درجهل نخستین خود بمانم و بدان خرسند باشم». سرزنشهایی که رشیدالدین خودرا میکند ابدأ نباید جدی تلقی شود زیرا بزودی خواهیم دید که او بهیچوجه نادان نبوده است و برعکس روحی مزین بزینت معارف و اندیشه ای آراسته بزبور دانش داشته و این معارف و دانشهای او بهمان اندازه که ژرف، گوناگون نیز بوده است. شاید این قضاوت خشن رشیدالدین درباره خود در واقع چیزی جز خدعه نفس خودپسند و

۱- از این نسخه نفیس و کم نظیر خطی درضمن همین مبحث (فصل «نبوغ واستعداد خداداد یا سرقت و شیادی») بتفصیل یاد کردیم. این نسخه که فعلا تحت شماره ۲۳۲۴ در شعبه نسخ عربیه کتابخانه ملی پاریس محفوظ است در روزگار کاترمر شماره ۳۵۶ را داشته و هر جا که کاترمر بنسخه خطی عربی شماره ۳۵۶ رجوع میدهد منظور همین کتاب است.

نیرنگ غرور ذاتی نباشد و آنچه این حدس را تا حد زیادی تقویت میکند اینست که مورخ ما غالباً این مطلب را که بعلمت عدم توفیق مطالعه آثار کسانیکه پیش از او درباره تفسیر و تشریح قرآن مطالبی نوشته اند هیچ چیز از آنان بوام نگرفته و آنچه در این زمینه گفته است حاصل تأمل و تعمق شخص او میباشد، تکرار میکند (مجموعه رشیدیه ورق ۱۱۹ ، ۱۶۷ و غیره) .

### دشمنان رشیدالدین و دفاع کاترمر از او

کاترمر از رشیدالدین و کارهای بزرگ و عام المنفعه او دفاع میکند و میگوید اگر فقط معاصرین رشیدالدین مثل و صاف او را با و صافی چون « در دانش نظیر ارسطو و در عقل ثانی افلاطون » نامیده بودند امکان این تصور بود که از باب تملق و برای استفاده است ولی وقتی که میرخوند و خوندمیر و دولت‌شاه که بیش از دو قرن پس از رشید میزیسته اند او را بهمین اوصاف ستوده اند جای شبهه نیست که ذکر خیر او بر السنه عوام و خواص جاری و ساری بوده و با وجود کوشش دشمنانش همچنان نسلاً بعد نسل منتقل شده است. رشیدالدین با وجود همه قدرت و ثروت و افتخاراتی که داشت از سعادت کامل برخوردار نبود و دشمنانش خشمناک از توفیقات و عظمت او باو حسد میورزیدند و باحربه دروغ و افترا همواره درصدد بودند آسیبی باو برسانند. رشیدالدین خود از مغولی بنام هورکودک ( Horkodak ) ، این امیر بفرمان سلطان اولجایتو کشته شد: میرخوند ، قسمت پنجم ) و چند تن دیگر شکایت میکنند که با او معاندت میورزیدند درحالیکه او جز نیکی در حق آنها کاری نکرده بود و در همان موقع شخصی که نامش را نمی برد سعی کرد بجای حساس رشیدالدین حمله کرده او را در نظر مسلمین مرتد و ملحد جلوه دهد ( کاترمر ص XIX-XXI مجموعه ورق 163v ) .

کاترمر در ص XXIII داستان توطئه نجیب الدوله یهودی را نقل کرده



( Ms. pers. no 68A, fol. 472<sup>r</sup> ) و قسمت جالب این داستان آنجاست که نجیب الدوله یهودی دیگری را تطمیع کرده بنوشتن نامه‌ای از قول رشید بخط عبری بر علیه سلطان و امیدارد و این نشان میدهد که تهمت یهودی بودن رشیدالدین در همان زمان نیز وجود داشته و بنظر نویسندۀ این حکایت رشید نه تنها یهودی بوده بلکه بخط عبری نیز نامه می‌نوشته یا اینکه می‌توانسته بنویسد ( زیرا بفرض دروغ بودن این تهمت ، طرح آن حاکی از امکان انتسابش بمتهم بوده ) ولی عجیب اینست که هر دو نفر که بر علیه رشید اقدام کرده‌اند یهودی بودند ( بلوشه برخلاف کاترمر این داستانرا طور دیگر تفسیر کرده و بر علیه رشید نتیجه گرفته است ) .

کاترمر بنقل از عمدة الطالب ( Ms. ar. no 636, fol. 210 r. et v. )

داستان کینه‌توزی رشیدالدین وزیر باتاج‌الدین ابوالفضل محمد نقیب آل‌علی را نقل کرده که در این داستان نیز مسأله یهودیان مطرح است و ظاهر اعلت اصلی کینه رشید با تاج‌الدین این بوده که تاج‌الدین زیارت و نزدیک شدن به بقعه حزقل را برای یهودیان ممنوع ساخته بود . . . کاترمر در صفحات XXVI تا XXVIII نسبت بحقیقت این داستان اظهار تردید کرده آنرا که در صورت صحت خلاف تمام مطالبی خواهد بود که درباره رشید و بزرگواری و جوانمردی و احسان و نرم‌دلی او نوشته‌اند، خلاف واقع میدانند . کاترمر در جای دیگر ضمن بحث درباره « زندگی ادبی و علمی رشیدالدین » میگوید: رشیدالدین با وجود اینکه از جوانی در کشاکش گرفتاریهای دیوانی افتاد و چنانکه خود گوید این گرفتاریها وقت و فرصت کافی برای اشتغال بمطالعات و تتبعات علمی و ادبی برای او باقی نگذاشت در اثر پشتکار فوق‌العاده پس از رهایی از گرفتاریهای دیوانی بقیۀ ساعات را که دیگران بخواب و راحت میگذرانند بکار می‌پرداخت و معلومات خودرا تکمیل مینمود و مطالبی که در خصوص کمی معلومات خود بر اثر کثرت اشتغالات میگوید خیلی جدی نیست و باید نسبی تلقی شود زیرا میدانیم که او در بسیاری از علوم و فنون معرفت کافی و وافی داشت و مؤلفات عظیمش

گواه راستین صدق این مدعا و مایهٔ تخلید ابدی نام او بعنوان «متبحرترین و پرکارترین دانشمند» میتواند باشد. در هر حال رشیدالدین علاوه بر علم طب که سلم اصلی ارتقای رشید محسوب میشود و علاوه بر علوم مرتبط با طب و مقدمات و اخوات آن علم در فلاح و مهندسی و فلسفهٔ ما بعدالطبیعه و الهیات. نیز تبصری داشت و چند زبان را بخوبی میدانست، یعنی فارسی، عربی، مغولی، ترکی، عبری و شاید چینی. از این السنه نخستین زبان، زبان مادری او بود و در مورد عربی او هیچ تردیدی نمی‌توان داشت زیرا رشیدالدین از طرف غازان خان مأمور کتابت تمام مکاتیبی بود که می‌بایست بزبان عربی نگارش یابد و بعلاوه او در این زبان مؤلفاتی پراچ دارد. دانشمند مغولی نیز برای رشیدالدین از واجبات بود زیرا برای زندگی در دربار سلاطینی که در این دوره در ایران سلطنت میکردند عدم آشنائی بزبان مغولی اغماض ناپذیر بود. سلاطین ایلخانی مخصوصاً در موقع محاوره و مکالمه زبان مادری خود را بکار می‌بردند و بعلاوه رشیدالدین مجبور بود با دقت زیاد تواریخ و مدارک و یادداشتهای مغولی را بخواند و خود او میگوید که چند کتاب بزبان مغولی از خود بجای گذاشته بود (مجموعهٔ رشیدیه fol. 213r) در خصوص زبان ترکی رشیدالدین فراوان از آن حرف میزند و تعداد عظیمی از لغات ترکی را ذکر میکند و بدین ترتیب تصور اینکه رشیدالدین آشنائی بالنسبه عمیقی بزبان ترکی نداشته مشکل مینماید.

چنانکه گفتیم پس از مطالعهٔ مقدمهٔ عالی کاترمر و مقایسهٔ آن با مقدمهٔ بلوشه بر تاریخ مغول می‌توان بخوبی استنباط کرد که بلوشه در مقدمهٔ خود استفادهٔ فراوانی از تحقیقات گرانمای کاترمر کرده است و در حقیقت فضل تقدم کامل بل تقدم فضل با کاترمر است و بلوشه فقط مطالب و تحقیقاتی به اساس تتبعات او افزوده و ارزش مقدمهٔ بلوشه بخصوص از لحاظ بررسی و تحقیق در مدارک راجع بمغول و مقایسهٔ آنها و اشاره بمنابع و اطلاعات چینی است در حالیکه کار کاترمر و تحقیق او بر اساس تاریخی بسیار متین و محققانه‌ای استوار است. بار دیگر این نکته را تصریح میکند

که بنظر نگارنده درمقابل کاترمر مدافع و حامی رشیدالدین بلوشه عامداً و تقریباً بدون دلیل و شاید فقط برای اینکه در برابر تحقیق عمیق کاترمر نظر تازه‌ای عرضه کرده باشد کمر بمخالفت رشیدالدین بسته و نه تنها جامع التواریخ را از آن دیگران دانسته است بطور کلی آنچه را که کاترمر دلیل نبوغ و عظمت رشید میدانند (وسعت معلومات و تنوع اطلاعات و عمق تدقیقات) درست معکوساً دلیل عدم امکان احاطه يك نفر انسان باینهمه معارف و معلومات تشخیص داده گواه این مطلب میگیرد که تألیفات منسوب بر رشیدالدین مال او نبوده است و بعلاوه بلوشه در مورد دانستن زبان عبری و ترکی و مغولی و غیره نیز تقریباً بدون دلیل با نظر کاترمر مخالفت کرده. اشاره کردیم که کاترمر از نسخهٔ مجموعهٔ رشیدیه محفوظ در شعبهٔ نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس استفادهٔ فراوان کرده و در موارد عدیده بدان استناد نموده است. برای مزید فایدهٔ مراجع اصلی کاترمر را در مجموعهٔ رشیدیه (شمارهٔ ۲۳۲۴ فهرست بارون دوسلان) دربارهٔ معلومات و اطلاعات رشیدالدین ذکر میکنم:

گرفتاریها و بیماریهای مغایر با مطالعات و تتبعات: Fol. 162<sup>v</sup>, 212<sup>r</sup>

اشتغال بمطالعه و کسب علم در ساعاتی که دیگران باستراحت و خواب پردازند < 289<sup>v</sup>

تفکر و مطالعه حتی در مسافرتها و در حال سواری و غیره < 167<sup>r</sup>

راجع بدانستن زبان مغولی < 213<sup>r</sup>

نامه‌ای در احتجاج و مخالفت با یهودیان < 111<sup>v</sup>

اشاره‌ای که رشیدالدین به بندی از سفر آفرینش کرده است < 112<sup>v</sup>

اشاره بیک کلمهٔ عبری < 114<sup>r</sup>

اشاره بیک کلمهٔ عبری و اطلاعات یهودی رشیدالدین < 115<sup>v</sup>-114<sup>v</sup>

از مطالبی که کاترمر دربارهٔ «بر خورده‌های رشیدالدین از موهبت الهی و استعداد

خارق العادهٔ او» بیان کرده است نمی‌توان چشم‌پوشی کرد:

از مواهبی که طبیعت بر رشیدالدین بخشیده بود یکی در حد کمال بود و آن موهبت عبارت بود از استعداد نویسندگی با سهولت فوق العاده . آنچه رشیدالدین در این باره میگوید تا حدی شبیه اعجاز است . موقعیکه رشیدالدین رساله راجع به اُمّی بودن محمدرضا تألیف کرد نگارش این قطعه بیش از نیم ساعت طول نکشید (مجموعه f. 289v, 291r). مؤلف جامع التواریخ در این باره چنین میافزاید :

« چندی بعد سلطان اولجایتو از علمای دربار ایلخانی سؤال کرد که : علم و دانش بر تراست یا قوه تمیز و فراست؟ هر یک از علما فراخور دانش و آگاهی خود پاسخ دادند . من نیز بنوبت خود در این باره مورد سؤال قرار گرفتم . مسأله ای دشوار بود و من تا آنروز هرگز در آن باره نیندیشیده بودم . بعد از لحظه ای تأمل آنچه را که بر اثر این تأمل و مطالعه اجمالی و سریع بذهن متبادر شده بود بمجلس عالی عرضه داشتم اما پس از خاتمه مجلس در موقع فراغت از امور دیوانی و مشاغل گوناگون تأملی بیشتر کردم و اندیشه ام در آن باره تا جائی وسعت یافت که در عرض سه تا چهار روز بیست ورق کاغذ بغدادی نگاشتم . بعلاوه ضمن گرفتاریهای فراوان و اشتغالات بیشماری که بحکم وظائف دیوانی بر عهده داشتم و با وجود اینکه قسمت عمده اوقات مصروف خدمتگزاری بسطان و حل و فصل امور و تحریر رسائل گوناگون بود ، بقسمی که بدشواری لحظه ای چند فراغت بدست میآوردم ، آنچنان از این اوقات زود گذر و لحظات کوتاه فراغت توفیق استفاده یافتم که در مدت یازده ماه گذشته از تعداد زیادی مکاتیب و رسائل درباره موضوعات متنوعه و مسائل دقیقه سه کتاب بزرگی تألیف کردم ، یعنی : کتاب التوضیحات ، مفتاح التفاسیر ، و رساله معنون به الرساله السلطانیة » .

رشیدالدین در جای دیگر ( مجموعه f. 121r, 123v ) تصریح میکند که

سه کتاب سابق الذکر بیش از هشت ماه بطول نیا انجامیده است .

اگر مؤلف جامع التواریخ مردی ثقة و مقبول القول نبود و این مطلب را در

چند جا مکرراً اظهار نداشته بود در این باره جای تردید بود و یا لااقل ظن مبالغه میرفت زیرا مجموعه عظیمی که از آن حرف میزنیم ظاهراً مستلزم چندسال کار مداوم است. اما بیان این حقیقت نیز لازم است که آثار و نشانه‌هایی در مؤلفات مذکور بچشم می‌خورد که از سرعت فوق‌العاده در نگارش آنها حکایت میکند. مؤلف این مجموعه غالباً عنان تفکر بدست تصورات و تجسمات و ابداعات ذهنی خود می‌سپارد. رشته استدالات و تسلسل دلائل همیشه مربوط و متصل و استوار و مقنع نیست و گاهی اطناب در سبک نویسنده‌گی تا حد املال دیده میشود.

اگر قول رشیدالدین را باور بکنیم این سهولت و سرعت معجز آسا در نویسنده‌گی از مواهب طبیعی محسوب نمیشد بلکه موقعی که رشیدالدین مکتوبی را که راجع به اُمّی بودن پیغمبر بود نوشت (مجموعه، fol. 289v) و در آن به اثبات این نکته که اُمّی بودن محمد امری صدرصد الهی و خدا داد و قاطع‌ترین دلیل و ثابت کننده نبوت رسول الله بود همت گماشت، لطف و عنایت محمدی شامل حالش گشت و پیدایش پاکی نیت و حسن طویت او را از منبع فیض معرفت الهی سیراب کرد و از موهبت گرانمای فراست و تمیز و مکاشفت برخوردار گردانید و نیروی تفکری بدو بخشید که بتواند بی رنج و دشواری درباره حقایق مجرد و مسائل دقیقه بتأمل پردازد و بشرح و بیان حاصل اندیشه‌های خود با سرعت توأم با وضوح و دقت توانا باشد.

کاترمر پس از نقل مطالب بالا چنین اظهار عقیده میکند که بدون بیم از تهمت بدبینی میتوان با قبول اصل موضوع یعنی قریحه و استعداد فوق‌العاده رشیدالدین در نویسنده‌گی علت و سببی را که او ذکر میکند رد نمود.

ظاهر امر اینست که مؤلف جامع التواریخ که از موهبت قریحه خداداد و نیروی ابداع و استنباط برخوردار بود بمرور زمان و بر اثر ممارست در تأمل و تفکر توانائی خاصی در تألیف و تنظیم افکار و اندیشه‌های خود تحصیل کرده و در حقیقت این توانائی برای او عادت شده بود و در دوره مورد بحث که رشیدالدین تمام قوایش را مصروف

تألیف رسائل مذکور میکند استعداد و توانائیش تا حدی میرسد که حتی خودش انتظار آنرا نداشت. حقیقت امر اینست و تحقیق آن که بهیچوجه مستبعد و خارق العاده نیست کمترین نیازی بوساطت (حضرت) محمد (ص) ندارد.

۱- کاترمر از صفحه LXIV بیعد پس از بحث جامع و فشرده ای در خصوص اهمیت و خطرهای حمله مغول و تشریح آثار آن سیل وحشتناک و آن طوفان خانمان برانداز و اثبات خطرناکتر و مصیبت بارتر بودن هجوم آن قوم خونریز از حمله آتیلا و ذکر ترس و وحشت اروپائیان و اجتماع سلاطین اروپا برای جلو گیری از آن ایلغار مقاومت نا پذیر، از کسب تمدن تدریجی آن قوم وحشی و بیابانی در اثر تماس و اختلاط با اقوام متمدن مغلوب سخن گفته سپس در خصوص علت تصمیم غازانخان بگماشتن رشیدالدین بتألیف تاریخ کبیر مغول مطالب مفیدی ذکر کرده است که خلاصه آن از اینقرار است:

قبل از رشیدگروهی از مورخین دست باینکار (یعنی تألیف تاریخ مغول یا اشاره بحوادث دوره مغول) بودند مثل ابن اثیر که بشرح فتوحات مغول پرداخته ولی از اشاره بتاریخ قدیم مغول خودداری کرده و بحوادث آغاز زمان ظهور چنگیز نیز اشاره ای ننموده و فقط بشرح تاریخ مغول از زمانیکه چنگیزخان برعلیه ممالک خوارزمشاهی بچنگ پرداخت اکتفا ورزیده است؛ و ابن فرات که از روش ابن اثیر سرمشق گرفته است؛ و محمد نسوی که در حضرت سلطان جلال الدین منکبرنی شغل دبیری داشته و تاریخ بسیار نفیسی از این پادشاهرا مدیون او هستیم. محمد نسوی شروع بنوشتن پاره ای از حوادث سالهای اول پادشاهی چنگیزخان کرده بود ولی بعلت کینه ای که از قوم مغول در دل داشت و درآینه عبرت ویرانه های شهرها و انعکاس خون بیگناهان منظره سرنگونی تخت خداوندگار خود و سرگردانی اورا مجسم میدید مسلماً نه میل و نه شوق ادامه کار را نداشت و سطوری که از او در خصوص تاریخ ابتدائی مغول مانده حاوی جزئیات ناقص و غیردقیقی است؛ و نظام التواریخ **عبدالله بیضاوی** که مجموعه ایست حاوی مطالب سطحی بی عمق و تقریباً هیچگونه اطلاعی از لحاظ جزئیات بدست نمیدهد و حداکثر فایده ای که میتوان از آن چشم داشت تاریخ حوادث مهم و وقایع بزرگ است؛ و **علاءالدین عطاملک جوینی** که تاریخ جهانگشای او مسلماً کاری اصیل و پرازش مستند بمدار کیست که نویسنده در سفرهایش درباره مغول و روایات جالب و کهن راجع بآن قوم گرد آورده است ولی این تألیف پراج در خصوص نخستین سالهای سلطنت چنگیزخان مطالب ناگفته فراوان دارد و مؤلف روایات مغولی راجع باسلاف و نیاکان چنگیز تا ادوار افسانه ای را کاملاً بسکوت بر گزار کرده و شاید نتوانسته است در این باره روایات ارزنده و مدارک روشنی جمع آوری بکند. همچنین در مورد اصل قبایل مختلف مغول و سلسله انساب سلاطین و امرا و دیگر شخصیتهای بزرگ

## نظر بلوشه درباره جامع التواریخ و رشیدالدین

از معاصران رشیدالدین دو تن که یکی از آنها مورخ و دیگری شاعر بوده با رشیدالدین و تاریخ کبیر او رابطه خاص دارند. یکی از دو تن مذکور مدعی است که مؤلف واقعی جامع التواریخ بوده و رشیدالدین کتاب او را که موسوم بجامع التواریخ بوده بنام خود بحضور ایلخان عرضه کرده و صلوات و جوایز یافته است. این شخص **ابوالقاسم عبدالله الکاشانی** است که کتاب نفیس تاریخ سلطان محمد اولجایتو را تألیف کرده و ظاهراً از همکاران و معاونان رشیدالدین در تألیف جامع التواریخ بوده است. دربارهٔ صحت و سقم ادعای ابوالقاسم عبدالله الکاشانی در قسمت اول این یادداشتها بحثی رفت و از مجموع قرائن و دلائل باین نتیجه رسیدیم که اگرچه نمی‌توان چنین ادعای گزافی را پذیرفت و تألیف تاریخ کبیر رشیدی را که انجام آن فقط از پرتو امکانات و اختیارات وسیع رشیدالدین مقدور و میسر بوده است کار ابوالقاسم کاشانی دانست ولی تردید نیست بهمان اندازه که نسبت سرقت و دزدیدن تألیف دیگران

آن قوم اطلاعی از این کتاب بدست نمی‌آید. در مورد تاریخ و صاف نیز اولاً با وجود اینکه عبدالله بن فضل الله نویسنده آن مدتها قبل نگارش کتاب را شروع کرده بود در دورهٔ غازان توفیق اتمام و تقدیم آنرا نیافت و همچنان مشغول ترین اسلوب و سبک و آراستن کتاب خود بزبور محاسن و صنایع ادبی بود، ثانیاً با وجود اینکه تاریخ و صاف حاوی مطالب گرانبهائی است ولی سبک فوق العاده فنی و مصنوع آن نشان می‌دهد که مؤلف بظاهر آراستهٔ ادبی بیش از مضمون و محتوای تاریخ اهمیت قائل بوده و ثالثاً چنین کتابی که فقط قابل استفاده و درک ادبا و دانشمندان بوده در حال نمی‌توانسته است منظور اصلی غازانخان را که احیاء نام و تخلید ذکر و آثار چنگیزیان و تبیین ارزش و اهمیت خاندان چنگیز و قوم مغول در نظر عموم معاصران و آیندگان بود تأمین بکند. از اینروی غازانخان تصمیم گرفت رشیدالدین را که واجد کلیه شرایط لازم برای انجام چنین امر خطیری بود مأمور تنظیم تاریخ جامعی چون جامع التواریخ بکند.

بر رشیدالدین بعید و مجال مینماید انتمساب تألیف تمام جامع‌التواریخ و تحریر کلیه اجزاء آن بشخص وزیر غازانخان استبعاد دارد ولی چنانکه خواهیم دید بلوشه متمایل بقبول ادعای ابوالقاسم کاشانی است. نخستین کسیکه موضوع ادعای ابوالقاسم کاشانی را در این باره مطرح کرد بلوشه نیست و شاید شفر<sup>۱</sup> نخستین محققى باشد که متوجه این موضوع شده ولی بلوشه مسلماً نخستین کسیست که از گاهی کوهی ساخته و فصل مشبعی در مقدمه خود بر تاریخ مغول باین موضوع و اثبات صحت آن تخصیص داده است. شخص دیگری که با رشیدالدین وزیر و تاریخ او رابطه دارد شمس‌الدین کاشانی مؤلف تاریخ منظوم مغول است. شمس‌الدین کاشانی نه‌مدعی تألیف جامع‌التواریخ است و نه دشمن رشیدالدین و حتی چنانکه در قسمت اول این مبحث گذشت در مقدمه منظومه او شهادت صریح بمباشرت مستقیم رشیدالدین در امر تألیف جامع‌التواریخ رفته است. با اینهمه نکته تازه‌ای از لحاظ کیفیت و علت تألیف جامع‌التواریخ در تاریخ منظوم مغول از شمس‌الدین کاشانی دیده میشود که درباره آن بزودی ضمن بحثی راجع بمقلدین شاهنامه در دوره مغول یا منظومه‌های تاریخی آن دوره سخن خواهیم گفت. در هر حال اگر مطالبی را که شمس‌الدین کاشانی در این باره آورده است باور بکنیم نتیجه این خواهد شد که جامع‌التواریخ رشیدی فقط طرح اولیه تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی بوده و کار عظیم رشیدالدین در حقیقت چیزی جز جمع‌آوری مواد و مطالب و فراهم آوردن مقدمات برای امکان انجام منظور اصلی یعنی تدوین و سرودن شاهنامه منظوم مغول نبوده است.

### ابوالقاسم عبدالله کاشانی و رشیدالدین

چنانکه گذشت مرحوم بلوشه قبل از تألیف مقدمه بر تاریخ مغول و طرح مسأله مؤلف واقعی جامع‌التواریخ و حمایت از ادعای ابوالقاسم عبدالله کاشانی قبلاً



نیز از کاشانی و کتاب تاریخ سلطان اولجایتوی او نام برده و به ادعای او اشاره کرده است. بلوشه قبل از تألیف مقدمه بر تاریخ مغول در «تحقیق درباره تاریخ مذهبی ایران»<sup>۱</sup> که در «مجله تاریخ ادیان»<sup>۲</sup> بسال ۱۸۹۸ در پاریس منتشر کرده بجامع التواریخ و ابوالقاسم عبدالله کاشانی اشاره نموده است، از اینقرار:

«تاریخ عمومی موسوم بجامع التواریخ هرگز بتوسط رشیدالدین تألیف نشده است بلکه رشید انجام این کار عظیم را بین نویسندگان و منشیان مختلف تقسیم کرده و خود بدون شك بنوشتن مقدمه کتاب اکتفا ورزیده است.

آقای شفر در مقاله «روابط مسلمین با چینیان» در مجموعه یادداشتها که بمناسبت جشن صدساله مدرسه السنه شرقیه بسال ۱۸۹۶ انتشار یافته قسمتی از تاریخ اولجایتو خان را که شخصی بنام ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی تألیف کرده نقل نموده است. این شخص یعنی ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی مدعی است که مؤلف و صاحب تاریخ رشیدالدین است و تاریخ مزبور من البدو الی الختم کار او میباشد. باید اظهارات و تأکیدات این شخص را با قید احتیاط تلقی کرد. او بدون شك واقعاً یکی از همکاران رشیدالدین بوده ولی مسلماً نویسنده تمام آن کتاب نیست و برای شکایت و اظهار عدم رضایت از رشیدالدین فرصتی جسته است.

تناقضی که گاهی در روایت موضوع واحدی در دو قسمت متفاوت از تاریخ مذکور دیده میشود نشان میدهد که رشیدالدین همکاران متعددی داشته است و یکی از شواهد جالب آن در بالا گذشت. همین موضوع ارزش تاریخ وزیر غازان را نشان میدهد و ثابت میکند که این تاریخ مثل بسیاری از کتابهای تاریخ دیگر تنها يك

۱- Études sur l'histoire religieuse de l'IRAN

۲- Revue de l'histoire des religions

۳- Relation des Musulmans avec les Chinois, P. 12, dans le Recueil de Mémoires publiés à l'occasion du Centenaire de l'École des Langues Orientales Vivantes, 1896.

تألیف عادی و رونویس کتابهای مختلف محسوب نمیشود بلکه هر قسمت آن بمردی که بگواهی کلیه ظواهر امر يك نفر متخصص بوده و اگذار شده بوده است.»  
ایضاً بلوشه در جلد اول فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (شماره مسلسل ۴۵۰ ص ۲۸۴-۲۸۳) ضمن معرفی تاریخ اولجایتو اشاره بادعای ابوالقاسم کاشانی کرده است که محض تتمیم فائده عیناً از نظر خوانندگان میگردد:  
« تاریخ پادشاه سعید غیاث‌الدین اولجایتو سلطان محمد .  
تاریخ سلطان مغول غیاث‌الدین اولجایتو خربنده (۷۱۶-۷۰۳هـ)، تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی.

مؤلف در مقدمه کتاب تأکید میکند که مؤلف تاریخ عمومی مشهور موسوم بجامع‌التواریخ ( Ms. 254 et suiv. ) نیز هموست و رشیدالدین این اثر پیراج را از او دزدیده بود. « و آدینه دهم شوال ۷۰۴ دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع‌التواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود بدست جهودان مردود برای پادشاه عرضه کرد ... و يك درهم به مؤلف و مصنف آن نداد که سعی بلیغ و جهد انجیح (?) نموده بود و سالها جمع کرده » ( fol. 10 )؛ رك:

Schefer, Notices sur les relations des peuples musulmans avec les Chinois, dans Centenaire de l' École des Langues Orientales, p. 12.

این تصریح و تأکید مسلماً اغراق آمیز بنظر میآید؛ معذک کاملاً قابل قبول میباشد که ابوالقاسم عبدالله الکاشانی یکی از معاونان و همکاران رشیدالدین و شاید معاون اصلی او بوده ولی کمترین پاداش و سودی در مقابل زحمتهای خود نیافته است.  
آغاز: لطایف نامحدود حمد و سپاس و وظایف نامعدود مدح و شکر ...

در پایان این کتاب قصیده مطوّلی در مدح سلطان اولجایتو، ظاهراً از همین مؤلف، آمده است:

آغاز:

حبّذا ای شهر سلطانیه کز لطف و سخا  
جنت الفردوس را می ماندت آب و هوا

کتاب در آغاز قرن نوزدهم بخط خوش نستعلیق فارسی توسط محمد یوسف بن حضرت علی التبریزی نوشته شده و دارای جدولها و سرلوحه‌های مذهب و رنگی است.

۱۶۳ ورق، ۲۲ × ۱۴ سانتیمتر ( Schefer 111. - Supplément 1419 )  
چنانکه گذشت موضوع ادعای ابوالقاسم کاشانی که شفر در مقاله « روابط مسلمین با چینیان » و بلوشه در مقاله « تحقیق درباره تاریخ دینی ایران » و همچنین در « فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس » بآن اشاره کرده اند مبعوضاً در « مقدمه بر تاریخ مغول »<sup>۱</sup> مورد بحث قرار گرفته و بلوشه کوشیده است صحت ادعای کاشانی و سرقت تألیف او ( جامع التواریخ ) را از طرف رشیدالدین ثابت کند . چون مطالبی که بلوشه در این زمینه آورده است حاوی مقایسه‌های مفید بین کتب مختلف راجع بدوره مغول و فوائد قابل توجه تحقیقی درباره تاریخ‌نویسی در دوره مغول است و اطلاع بر آنها ، اگر چه خالی از پاره‌ای اشتباهات نیست ، محققان تاریخ و متتبعان ادبیات را مفید مینماید نگارنده سعی میکند کلیه آن مطالب ( یعنی مطالب راجع بتاریخ سلطان الجایتو و ابوالقاسم عبدالله کاشانی مؤلف آن کتاب ) را ، اعم از اینکه مستقیماً مربوط بموضوع ادعای کاشانی درباره جامع التواریخ باشد یا نه ، استخراج کرده از نظر خوانندگان محترم بگذارند و چون هر دو موضوع یعنی هم موضوع ادعای کاشانی درباره جامع التواریخ و هم مطالب راجع بتاریخ الجایتوی کاشانی را مهم و مفید میدانند امیدوار است که تفصیل مطلب موجب ملال نشود .

بلوشه در صفحه ۲۸ در موردی راجع به تاج‌الدین علی‌شاه از عبدالله کاشانی اسم برده و ایضاً در صفحه ۹ اسم مؤلف تاریخ الجایتو را صریحاً « ابوالقاسم عبدالله

۱- Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din . Par E. Blochet. 1910

۲- این صفحه و صفحاتی که بعد از این خواهد آمد راجع بمقدمه بر تاریخ مغول از بلوشه است.

الکاشانی « ذکر میکند.

### تاریخ الجایتو و ذیل جامع التواریخ

بلوشه در صفحه ۱۳ اشاره میکند که « صاحب ذیل جامع التواریخ مطالب الکاشانی را ملخصاً در کتاب خود آورده است » یعنی مطالب راجع بدوره سلطنت سلطان الجایتو که در کتاب « ذیل جامع التواریخ » ذکر شده خلاصه‌ای از کتاب « تاریخ الجایتوی ابوالقاسم کاشانی » است.

بلوشه برای نمونه این قسمت را از دو کتاب نقل کرده (موضوع مربوط بکوششهایی است که سعدالدین برای نجات دادن خود میکند):

از تاریخ الجایتو (Suppl. pers. 1419 ( fols. 83<sup>v</sup> - 86<sup>r</sup> ) : « اما سعدالدین امارات بی‌عنایتی و خشم و غضب پادشاه مشاهده میکرد اهتزاز و استبشار باستیجاش و استشعار مبدل شد از زبانیه طوارق زمان و شایبه طوارق حدثان مفزع و مهری میطلبید و راه خلاص و مناص میجست عاقبت جز التجا و استیناس بخواجه رشیدالدوله ملجا و ملازی ندید یکچند پیش او چون صاحب خفقان ( کذا ، ظ خفقان ؟ ) آمد شد و انقباض و انبساط مینمود و او از وحشت آزاری که ازو دردل داشت تملق و چاپلوسی بنفاق و ریا میکرد و او را خواب خرگوش و دم قصاب میداد ... دستور باعلام حال خود سعی نزد برادر خود سعدالملک دوانید که پیش از وقوع نازله خوفناک و حادثه هولناک بامیر چوپان پناهد بجانب ارّان »

از ذیل جامع التواریخ (Suppl. pers. 209 ( fols. 467<sup>v</sup> - 468<sup>r</sup> ) : « وزیر آثار بی‌عنایتی پادشاه مشاهده می کرد با درخواجه رشیدالدین رفت و پیش او بنفاق آمد شدی کرد و خواجه نیز با او تملقی می نمود وزیر پیش برادر خود سعدالملک فرستاد که بتعجیل پیش امیر چوپان رود باران و استمالت خاطر او کند شاید که او را یا فرزندان او را مفید آید ... »

در بعضی جاها ، با وجود اینکه صاحب ذیل جامع التواریخ از مطالب الکاشانی استفاده کرده است نه برعکس ، مطالبی در ذیل جامع آمده که در تاریخ الجایتوی کاشانی نیست. چنانکه در مورد آزمایش نجیب الدوله و دیگر یهودیان تازه مسلمان در تاریخ الجایتو اصلاً اشاره‌ای باین مطلب که « این رأی را رشیدالدین بایلخان عرضه داشته است » نشده در حالیکه در ذیل جامع (Suppl. 209, f. 449v) باین مطلب برمیخوریم و بلوشه در این باره در صفحه ۱۹ چنین نوشته است:

« کاشانی از رأیی که رشید به الجایتو عرضه داشت سخن بمیان نمی‌آورد و مؤلف ذیل جامع التواریخ قسمت اخیر این حکایت را از « غرض این حکایت آنست » بی‌بعد

۱- مقصود این عبارت است از man. suppl. pers. 209 ( پشت ورق ۴۴۹ ) :  
« در رمضان سه‌خمس و سبع مایه اسلام نجیب الدوله با جماعتی اطبای بنی اسرائیل و خوردن ایشان آش دوغبا بگوشت شتر پخته و غرض این حکایت آنست که خواهر رشیدالدین عرضه داشته بود که اگر پادشاه خواهد یهود را که باسلام در آیند امتحان فرماید که بدل راست در آمده‌اند یا نه ایشان را با آش دوغبا که بگوشت اشتر پخته باشد امتحان فرماید زیرا که در مذهب آن طایفه گوشت و ماست باهم پخته حرام است و گوشت شتر پیش ایشان محرم و مکروه بنا برین معنی امتحان کردند »

از این حکایت فقط قسمتی که زیر آن خط کشیده‌ام در تاریخ الجایتو ( پشت ورق ۳۴ ) آمده است و بقیه را چنانکه بلوشه حدس زده مؤلف ذیل جامع التواریخ ظاهراً از کتاب دیگری گرفته است بشرط اینکه در نسخه تاریخ الجایتو محفوظ در کتابخانه ملی پاریس افتادگی در این قسمت نبوده باشد. متأسفانه مراجعه به نسخه خطی دیگری از تاریخ الجایتو که در ترکیه است برای بررسی این موضوع که آیا در این قسمت افتادگی در نسخه پاریس وجود دارد یا نه ممکن نشد. نکته جالب این است که عبارتی نیز که در پشت ورق ۳۴ تاریخ الجایتوی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس آمده است با قسمتی از عبارت ذیل جامع التواریخ که زیر آن خط کشیده شده فقط مطابقت مضمونی دارد و بنظر میرسد که عبارت در اصل تاریخ الجایتو همینطور بوده زیرا عبارتی که امروز در نسخه خطی تاریخ الجایتو ( نسخه پاریس ) می‌بینیم بسیار مغشوش است : « و در غره ماه رمضان نندبه ( کذا ، ظ سنه ) خمس اسلام آوردن نجیب الدوله با جماعتی اطبای بنی اسرائیل و خوردن دوغبا بگوشت از براه ( کذا ) صحت دین ... » نسخه خطی فارسی شماره ۱۴۱۹ پشت ورق ۳۴.

تماماً از منبع دیگری که بر من مجهول می‌باشد گرفته است بشرط اینکه در نسخه خطی تاریخ الجایتو که مورد استفاده من بوده افتادگی در این قسمت وجود نداشته باشد و این حدس کاملاً محتمل است»

از جمله اختلافاتی که بین تاریخ الجایتو و ذیل جامع التواریخ دیده می‌شود و اصلاً شباهتی بین روایت دو کتاب وجود ندارد یکی جریان نجیب الدوله است و نامه‌ای که بدست مردی جهود از زبان خواجه رشید برای مسموم کردن سلطان ساختند. نباید تصور کرد که تاریخ الجایتو و ذیل جامع التواریخ که زماناً بر کتابهای تاریخ دیگر نظیر حبیب السیر و روضة الصفا تقدم دارند از لحاظ اشباع مطالب نیز در درجه اول واقعند. اهمیت آنها از لحاظ اصالت مطالب است نه تفضیل و اشباع؛ چنانکه بعضی از مطالبی که در حبیب السیر و روضة الصفا آمده در آن کتابها نیامده است. مثلاً بلوشه بدستان اختلاف رشیدالدین و خواجه علیشاه اشاره و بعد پیشنهاد رشید به خواجه علیشاه را از حبیب السیر نقل می‌کند و پس از نقل قسمتهایی از روضة الصفا می‌گوید: «این حکایت (یعنی حکایت مخالفت علیشاه و رشید بصورتیکه در این دو کتاب نقل شده و میانجیگری سلطان و غیره) را نه کاشانی در تاریخ الجایتو و نه مؤلف ذیل جامع التواریخ ذکر نکرده‌اند. حکایت مذکور ظاهراً يك تغییر شکل ادبی، ولی توأم با امانت کافی، از شرح حوادث سال ۷۱۳ بصورتی که این دو مورخ آنها را روایت کرده‌اند بشمار میرود.»

تأسف آور است که الکاشارنی تاریخ خود را در آخرین روز سلطنت الجایتو پایان بخشیده و حوادثی را که منجر بمحکومیت رشید بمرگ شد شرح نمیدهد. بلوشه از حوادثی که پس از الجایتو در دوره ابوسعید اتفاق افتاده و مؤلف ذیل جامع التواریخ (که کاترمر آنرا در مقدمه تاریخ هلاکوی خود از صفحه XXXVII

---

۱- «حالا خواجه علیشاه هر يك از این سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود ...»

بعده تلخیص کرده ) آنها را شرح داده است یاد میکند.

نمونه‌ای از کیفیت استفاده صاحب‌ذیل جامع‌التواریخ از تاریخ‌الجایتوی کاشانی منتخباتی راجع بمنازعات وزیر رشیدالدین و خواجه علی‌شاه است که در مقدمه بلوشه از صفحه ۳۳ تا ۴۰ ذکر شده.

### زبدة التواریخ ( Man. suppl. pers. 160 )

بلوشه شرح مفصل و مفیدی درباره زبدة التواریخ و دنباله تاریخ‌نویسی در دوره تیموری دارد که از لحاظ اهمیت موضوع و ارتباط با موضوع مورد بحث قسمتهای مهم آنرا ذیلاً نقل میکنیم:

از مقدمه زبدة التواریخ ( نسخه مذکور در بالا پشت ورق ۳ ) برمیآید که شاهزاده تیموری بایسنغر بهادرخان، نویسنده مقدمه شاهنامه، به نورالدین لطف‌الله حافظ ابرو فرمان داد که تاریخ عظیمی از آغاز تا تیمور و هشت تن جانشینان او که بواسطه کاجولای پسر تومنای بسلسله چنگیزخان می‌پیوندند تألیف کند و این تقریباً همان فرمانی بود که غازانخان در سال ۷۰۰ هجری به رشیدالدین داده بود. حافظ ابرو چنانکه خود میگوید برنویس کردن منابعی که از آسیب حمله مغول در امان مانده بودند اکتفا ورزید و بفرمود تا جامع‌التواریخ را نیز حرف بحرف بدون تغییر کلمه‌ای رونویس کنند. تألیف زبدة التواریخ ( تألیف حافظ ابرو ) بسرعت فوق‌العاده انجام گرفت و این تعجب‌آور نیست زیرا مؤلف آن بطور کلی جز نویساندن از روی تواریخ گذشته یا تلخیص آنها کاری نداشت.

بلوشه در ضمن بحث درباره طرز کار حافظ ابرو چنین میگوید: حافظ ابرو بکار پرداخت و چنانکه خود او در مقدمه کتابش میگوید همان کاری را که اسلافش کرده بودند و اخلافش مثل خوندمیر و میرخوند و دیگران کردند پیش گرفت یعنی بجمع آوری و تلفیق مطالب کتابهایی که از آتش خانمانسوز مغول رسته بودند مثل

کتاب احادیث و تفاسیر قرآن و قصص الانبیاء نیشابوری و سیر النبی<sup>۱</sup> و مروج الذهب مسعودی و شاهنامه فردوسی و تاریخ یمنی و کامل ابن الاثیر الجزری و المعجم فی آثار ملوک العجم و سلجوق نامه ظهیری و طبقات ناصری از الجوزجانی و انوار الموعظ و الحکم فی اخبار ملوک العجم و جهانگشای علاءالدین عطاملک الجوینی و نظام التواریخ قاضی بیضاوی و تاریخ و صاف و جامع التواریخ رشیدی و بالآخره گزیده حمدالله مستوفی قزوینی که آخرین منبع او محسوب میشود قناعت و وزید . حافظ ابرو با کمال بیشرمی جامع التواریخ را ، که حرف بحرف بتوسط نویسندگانش رونویس کرده است ، دزدیده و حتی زحمت مطالعه مجدد و حذف یا تغییر قسمتهایی را که بوضوح نماینده انتقال و دزدیهای او بشمار میروند بخود نداده است .

جلد اول زبدة التواریخ یعنی تاریخ عالم از آدم تا سلطنت آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد چنانکه در نسخه خطی سن پترزبورگ ( در زمان بلوشه نسخه ای از زبدة التواریخ نیز در کتابخانه عمومی پادشاهی سن پترزبورگ محفوظ بوده است ) دیده میشود روز پنجشنبه نوزدهم ماه دی سال ۷۹۲ پارسی مطابق هشتم ماه ذی القعدة سال ۸۲۶ ، فقط چند ماه پس از صدور دستور شروع بتألیف این تاریخ از طرف سلطان بایسنغر بحفاظ ابرو تمام شده است .

زبدة التواریخ ظاهراً دوبار نوشته شده یعنی دوبار از آن نسخه برداری شده است . نسخه سن پترزبورگ<sup>۲</sup> که تاریخ سال ۸۲۶ را دارد نسخه اول زبدة التواریخ است که

---

۱- رک : کشف الظنون ج ۲ ستون ۱۳۲۸ ؛ از سعدی تا جامی ( ترجمه تاریخ ادبی برون بفارسی ج ۳ ) ص ۱۰۷ ؛ کاتالوگ نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس از بلوشه ج ۱ شماره مسلسل ۲۷۰ .

۲- کشف الظنون ج ۲ ستون ۱۰۱۵ ؛ از سعدی تا جامی ص ۱۰۷ ؛ کاتالوگ بلوشه ج ۱ شماره مسلسل ۲۷۰

Man. de la Bibliothèque impériale publique de St. Pétersbourg, fol. 170<sup>v</sup> ( Rosen, Les manuscrits persans de l' Institut des langues orientales, p. 68 )



بامر بایسنغر قبل از مداخله شاهرخ شروع شده بود. دراستنساخ دوم، چنانکه در دو نسخه خطی دیگر محفوظ در سن پترزبورگ<sup>۱</sup> و نسخه پاریس<sup>۲</sup> دیده میشود، مؤلف «تاریخ ۸۲۶» را از بین برده است.

فرمان بایسنغر بحافظ ابرو برای تألیف تاریخ عمومی عالم بنام زبدة التواریخ حاکی از تمایل فوق العاده بایسنغر است بمآلیف کتابی عظیم، و درحقیقت يك «تاریخ مبارك بایسنگری» نظیر «تاریخ مبارك غازانی»، که بدو اهداء بشود و نام او را در صفحات روزگار مخلد گرداند. تألیف این کتاب سخت بیمعنی و غیر مفید بود زیرا باوجود کتاب رشیدالدین که ۱۲۶ سال قبل از او تاریخ عمومی عالم را با استفاده از همان منابع، از قبیل قصص الانبیاء و تاریخ طبری و کامل ابن الاثیر و راحة الصدور و جهانگشای، تألیف کرده بود (منتها بدون ذکر) نیازی باین کار تکراری و بیفایده نبود و بهتر این بود که بجای اینکه کار انجام یافته رشید دوباره بیفایده از سر گرفته شود فقط بتکمیل جامع التواریخ و افزودن تاریخ ۱۲۳ سال، یعنی از مرگ غازان تا دوره بایسنغر، اکتفا شود. چنانکه از ذیل جامع التواریخ (suppl. pers. 209, fol. 443<sup>r</sup>) برمیآید شاهرخ بهادر که بکتاب رشیدالدین وقعی عظیم و احترامی فراوان قائل بود میخواست جامع التواریخ را با تاریخ سلطنت دو سلطان مغول یعنی الجایتو و ابوسعید بهادر خان تکمیل کند و میدانیم که نظر سلطان تیموری این بود که دوره اول امپراتوری مغول با این دو پادشاه خاتمه یابد.

در سال ۸۲۸ هجری شاهرخ بحافظ ابرو فرمان داد تاریخ رشیدی (جامع التواریخ) را که قسمت مشتمل بر تاریخ عالم تا محمد ص از آن گم شده بود تکمیل کند<sup>۳</sup>. حافظ

۱ - Le manuscrit de l' Institut des langues orientales et celui du Musée Asiatique.

۲ - Man. suppl. pers. 160, fol. 225<sup>v</sup>

۳ - نظر عجیبی است زیرا این قسمت در نسخ خطی وجود دارد و مسلماً متعلق بتاریخ رشیدالدین میباشد.

ابرو با احترام بحضور سلطان عرضه داشت که مجلد اول «زبدۃ التواریخ» شامل شرح حوادث عالم از آغاز آفرینش تا دوره اول نبوت محمد ص است و این تاریخ از روی جامع التواریخ و منابع آن یعنی تاریخ طبری و کامل ابن الاثیر و دیگر کتب تألیف شده . در تحت این شرایط بهترین و آسانترین راه این بود که ربع اول «زبدۃ التواریخ» را که برای کتابخانه سلطان بایسنغر نوشته شده بود برداشته به آغاز جامع التواریخ الحاق کنند . ذکر این نکته لازم است که این موضوع طبعاً در نسخ مختمومه بسال ۸۲۶ که بایسنغر اهداء شده بودند بنظر نمیرسد از قبیل نسخه خطی مذکور در بالا<sup>۱</sup> که در آن فقط اشاره شده است که « و حضرت شاهزاده بخطاب مستطاب سرافراز گردانید و بلفظ وحی آثار فرمود که کتابی می باید نوشت مشتمل بر ذکر انبیا و اولیا و محتوی بر آثار و اخبار ملوک و سلاطین ماضیه و امم سالفه ... الخ » ؛ ولی در نسخ خطی که بعد از ۸۲۸ استنساخ شده اند ، از قبیل نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس<sup>۲</sup> و نسخ خطی موزه آسیائی و انستیتوی السنه شرقیه سن پترزبورگ ، چنین میخوانیم<sup>۳</sup> :

« و حضرت شاهزاده بخطاب مستطاب سرافراز گردانید و بلفظ وحی آثار فرمود که کتابی می باید نوشت مشتمل بر ذکر انبیا و اولیا و محتوی بر اخبار و آثار ملوک و سلاطین ماضیه و امم سالفه و کیفیت زمان متقدم و چگونگی قرون متقدم چنانک از کلیات وقایع و مشاهیر حکایات از زمان آدم صلوات الرحمن علیه تا بایام همیون و روز گار میمون که امداد آن بامداد روز گار متصل باد چیزی فوت نشود ... آنچه نقاوه و لباب حکایات از کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ متعدد چون قصص الانبیا

۱ - Bibliothèque Impériale publique ( Rosen, Les manuscrits persans de l' Institut des langues orientales, p. 60

۲ - Suppl. pers. 160, fol. 4<sup>v</sup>

۳ - مقصود اینست که موضوع تکمیل جامع التواریخ با افزودن ربع اول زبدۃ التواریخ در این نسخ تصریح شده است.

و سیرالنبی و تاریخ محمد بن جریر الطبری و مروج الذهب و معادن الجواهر و شه نامه فردوسی و غیرهم انتخاب کرده شد درین اثنا حضرت اعلیٰ خلدالله تعالیٰ ملکه و سلطانه فرمودند که کتاب رشیدی را که اولش ضایع شده بود تمام می باید ساخت بنده کمینه بعرض رسانید که قسم اول این کتاب که از زمان آدم است علیه السلام تا ابتدای احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چون این کتاب که حالا نوشته شده است بعد از مطالعه رشیدی و طبری و کامل و چند نسخه دیگرست اگر از آنجا نقل کرده آید اولی باشد فرمودند که شاید بنا برین مقدمات ربع اول از آن کتاب که از بهر کتب خانه شاهزاده اعظم نوشته است نقل افتاد.»

تاریخ مغول رشیدالدین در سال ۷۰۳ یعنی وفات غازان متوقف میشود. رشیدالدین عزم آن داشت که تاریخ سلطان خربنده الجایتو را نیز نوشته و آنرا ضمیمه جلد سوم سازد ولی محتمل است که بدلائلی نتوانسته این منظور را بانجام برساند. بعلاوه بحث درباره سلطانیکه در حال حکومت و عین قدرت بود هدفی جز ستایش و مداحی نمیتوانست داشته باشد و انجام چنین منظوری، که درباره غازان نسبتاً آسان بود، درباره الجایتو که شکوه و همینه سلف خود را نداشت اشکل پیدا میکرد زیرا چنانکه ابوالقاسم کاشانی (در پشت ورق ۳۶ نسخه پاریس) نقل میکند الجایتو پادشاهی بود که شکار و سیر و تفریح و مؤانست حیوانات را بر وظائف حکومت ترجیح میداد.

بعد از تکمیل مقدمه جامع التواریخ فقط می بایست تاریخ ۲۵ سال سلطنت دو پادشاه مغول الجایتو و ابوسعید (۷۲۸-۷۰۳) نیز نوشته شود تا «جامع التواریخ» یا تاریخ اولین امپراتوری مغول بمبدأ سلطنت سلسله تیموریه برسد و بدین ترتیب برای بر آورده شدن آرزوی آن شاهزاده یعنی تألیف و تکمیل تاریخ عظیم و مفصلی از بدو آفرینش تا زمان خود او کافی بود تاریخ سلسله تیموریه از تولد تیمور تا زمان شاهرخ نوشته شود.

۱- بلوچه در تاریخ وفات ابوسعید و ولادت امیر تیمور اشتباه کرده است زیرا وفات ابوسعید در ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶ هـ برابر ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ م. و ولادت امیر تیمور هشت ماه بعد از آن یعنی در ۲۵ شعبان همان سال (۸ آوریل ۱۳۳۶ م.) اتفاق افتاده است

بلوشه پس از ذکر اینکه تیموریه نظریه خاصی ابداع و اختراع کرده بودند که درست بر خلاف حقایق تاریخ میخواست اولین امپراتوری مغول را در تاریخ ۷۲۸ (که سال وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و سال تولد امیر تیمور گورکان است) خاتمه بدهد و بلافاصله دوره تیموری آغاز شود (با نادیده گرفتن سلطان آرپا گائون و موسی) میگوید: این نظریه شگفت آور که با حقایق تاریخی خیلی کم مطابقت دارد نظریه «ظفرنامه نظام شامی» و «ظفرنامه شرف الدین علی یزدی» و «مطلع السعدین عبدالرزاق السمرقندی» است و مورخ اخیر الذکر در جلد اول تاریخ خود آنرا مؤکداً عرضه میدارد.

بلوشه درباره «ذیل جامع التواریخ» چنین نوشته است:  
نویسنده ای که نام او مجهول مانده است و بتصریح خود در مقدمه کوتاهی که نوشته است در دربار شاهرخ کار میکرده، شاید حافظ ابرو یا شرف الدین علی یزدی، کار ادامه و تکمیل جامع التواریخ را بعهده گرفت و تاریخ دو سلطان اخیر سلسله مغول را تحت عنوان ذیل جامع التواریخ تألیف کرد<sup>۱</sup>.

۱- مقصود از این ذیل یا تکمله جامع التواریخ ذیلی مشتمل بر تاریخ الجایتو و ابوسعید است در دنباله جلد اول جامع التواریخ (محفوظ در کتابخانه ملی پاریس تحت شماره 209 Suppl. pers.) که بلوشه آنرا در صفحات ۲۰۳-۲۰۲ جلد اول کاتالوگ خود تحت شماره مسلسل ۲۵۵ معرفی کرده است. بلوشه درباره این نسخه و ذیل آن چنین میگوید: «شامل جلد اول (مقصود جلد اول جامع التواریخ است) با دو مقدمه و مذیل به ذیلی که مشتمل بر تاریخ الجایتو و ابوسعید است. رشیدالدین قصد داشت تاریخ سلطنت الجایتو خربنده را نوشته آنرا بخشی از دومین مجلد قرار دهد اما ظاهراً این قسمت از تاریخ رشیدی عیناً مثل مجلد سوم از صورت طرح خارج نشده و تألیف نیافته است. چنانکه حافظ ابرو در زبده التواریخ خود (Ms. 270, fol. 5<sup>r</sup>; Rosen; Les manuscrits persans) و همچنین مؤلف ذیل مجلد حاضر (de l'Institut des langues orientales, p. 66 ورق ۴۴۳) میگویند، شاهرخ بهادر در نظر داشت برای وصل تاریخ امپراتوری اول مغول با تاریخ امپراتوری تیمور لنگ کسی را مأمور تکمیل جامع التواریخ که ناتمام مانده بود بکند. برای تأمین قسمتی از این نظر شاهرخ بود که مؤلف مجهول الاسم این ذیل، که شاید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ

و بحمد الله رب العالمين و آتباعه المتقين و الصلوة و السلام على رسول و خير خلقه محمد و آل اجماعه  
 اما بعد بندي حضرت با دفعت بادشاه اسلام سلطان سلاطين زمان و اسطامن  
 امان خلاصه نوع انسان باسط عدل احسان مه سپهر تجلدي تاني كاخ شرماري  
 نظره لطف آبي صيد ريفض متاعي صورت رحمت آفرين كار مقصود افزوش منت و جهار  
 با صب الوية الشائبة الموقد بتايدات الالهية تاخي ظلم و طغيان المنظر بانظار الملك المستعان  
 ميت قيرمان دين در دولت نظره لطف آلايد با بيان كك و دولت خرد عالم خبا  
 معين الحكي و الدنيا و الدين غياث الاسلام و ميث المسلمين اعدال الملوك في العالمين  
 شايخ بهادر النافذ احكامه و اوامره في الحافقين المضروب خيام دولته فوق الفرقدين  
 التامع باوقات جلاله على مغارقي النفس من المدكور القاب المقدسة على منابر المحرمين بنا بر شرفي  
 كه بر احوال كذا سكان دارد و ايام الاوقات در بندي حضرت كتب تواريخ خواند چنانكه اكر ان حضرت  
 ياد شده از جمله ان كتاب مبارك كه موسوم است بجامع التواريخ رشيدى مصنف صاحب  
 اعظم دستور الوزرا في العجم خواجه رشيد الحكي و الدين فضل الله الطيب طيب الله ربه  
 كه در شهر سنه اربع و سبعه و ستمه هجرى با تمام سوخته چون در بندي ان حضرت بر عرض رسيد  
 و بر مضمون ان و توف يافت خاطر ميامون حضرت ان شد كه قضيه سلطان محمد خدا بنده و  
 بر سر سلطان سعيد ابو سعيد بهادر نور الله قد سما در ذيل ان كتاب مبارك افزايد  
 چه بعد از ان كلي احوالات از قبته اماره و اخبار ملوك و سلاطين دور كار در تاريخ ميامون حضرت  
 بهر صاحب قران اماره بر دانه كه بنده كتابت مي شود داخل است بنا بر من مقدمات الحكي  
 بعد از دفات مرحوم مغفور غازان خان طيب الله تراه و ابع كشته است تا دفات  
 سلطان سعيد ابو سعيد بهادر نور الله قد سما بر همان ساق كه اصل كتاب نهاده است در قيد

ذيل جامع التواريخ ( در دنباله جلد اول جامع التواريخ محفوظ در

كتابخانه ملي پاریس ) . روى ورق ٤٤٣



کتابت آورده شد توقع از الطاف مخاومی که بشرف مطالعه ایشان رسد آن که چون بر سهو و خطا  
 همراه از آن مصون نخواهد بود اطلاع باینده شرف اصلاح در دفع ندادند توفیق رشاد و هدایت  
 صدق و صواب از حضرت رب الازباب سنالت می رود از آنکه اکرم مشاغل دارم نامول  
 و ما توفیق الالباب الله علیه وکلت الیرایب ه

دانش

الحیاتو سلطان محمد حسنه نور الله فرقه

در نسبت مبارکش بر ترتیب این است  
 شاه اچیتون ارغون بن اقبای خان  
 بن ملکو خان بن بولی بن حکیم خان  
 دین و اسنان شمل است بر سه قسم

اول	دوم	سوم
در تقریب بزرگوار او و ذکر احوال او در وقت ولادت مبارکش از دکان غار انجان بر سر سلطنت بشت و ذکر خواجهن و فرزندان و جدول نسب ایشان	در مقدمه جلوس مبارک او و صورت نخ و خواتین و شهادت کان و امر از جانب جلوس بر سر سلطنت و تاریخ زایش بادشاهی و حکما که کرده و نهج که او را دست داده	در سیرتهای سندی و اخلاق کنیز او و حکما حکم و باسای بر هم که فرموده شهادت حکما می گوید که عمارت که بنا نهاده و تاریخ ورود و قسم سابق نموده از اوضاع و احوال

قسم اول

در تقریب بزرگوار او و ذکر احوال او از وقت ولادت مبارکش آن دکان غار انجان برادرش میر  
 سلطنت بشت و ذکر خواتین و فرزندان و شهادت و جدول نسب ایشان  
 بادشاه سعید بسندیده اطلاق عطف روی مبارک هم ولادت مبارکش تاریخ سنه  
 فلان و سیستان در میان که میان و در حشرات اتفاق افتاد و خلاصت سب آنی در رحمت بودند





این تاریخ تقریباً بسبب جامع التواریخ نوشته شده ولی سبک انشاء آن خیلی

حافظ ابرو باشد، تاریخ دوبادشاهی را که امپراتوری ایلخانان (که مؤسس آن هلاکو بود) با آنها خاتمه می‌یابد بایروی از همان طرح جامع التواریخ تألیف کرد. کاترمر تاریخ هلاکوی خود را از روی همین نسخه چاپ کرده است. این نسخه بسال ۸۳۷ هجری توسط مسعود بن عبدالله باخط تعلیق بسیارخوب برای شاهرخ بهادر نوشته شده و ۵۳۴ ورق دارد > نباید این ذیل یا تکمله جامع التواریخ را که مؤلف آن نامعلوم (و شاید حافظ ابرو یا شرف‌الدین علی یزدی) است با ذیل دیگری که از حافظ ابرو است، و تحت شماره Suppl. pers. 2046 در شعبهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است و بلوشه آنرا از صفحهٔ ۲۳۱ بعد جلد چهارم کاتالوگ خود تحت شمارهٔ مسلسل ۲۲۸۴ معرفی نموده است، اشتباه کرد. بلوشه دربارهٔ ذیل مزبور مینویسد: > مجموعهٔ متون راجع بتاریخ ایران در قرن چهاردهم - این نسخه شامل قسمت آخر یک تاریخ عمومی است که آنرا خواجه نورالدین لطف‌الله ملقب بحافظ ابرو نوشته است. نام او در نسخهٔ حاضر بصورت ناصحیح > کاتب‌العبد عبدالله > آمده و عنوان زبدة التواریخ که عنوان این تألیف است اصلاً دیده نمیشود..... موقعیکه تاریخ حافظ ابرو بآخر سلطنت غازانخان، که پایان تاریخ مبارک غازانی رشیدالدین است، رسیده بود شاهرخ بهادر باو فرمان داد تاریخ را تا زمان او ادامه دهد و بهمین علت بود که مورخ مذکور این متمم را برای تاریخ مبارک غازانی نوشت. این دنبالهٔ تاریخ مغول کاملاً متفاوت با ذیلی است که در نسخهٔ خطی (Suppl. 209) دیده میشود و سبکش بمراتب از آن پست‌تر میباشد، اگرچه ذیل اخیر فقط شامل تاریخ الجایتو و ابوسعید است. ذیل حافظ ابرو حاوی اواخر حکومت مغول و جلایریه (یعنی از الجایتو تا سلطان احمد و پایان جلایریه) است... بعد از این ذیل تاریخ رشیدی، تاریخ مظفریه توسط حافظ ابرو و بعد از آن تاریخ تیمور نظام شامی یا شنب‌غازانی تحت عنوان ظفر نامه می‌آید». از روی همین نسخه است که آقای دکتر خانبابا بیانی کتاب > ذیل جامع التواریخ رشیدی > را از پادشاهی سلطان الجایتو تا آخر حکومت جلایری بچاپ رسانیده‌اند.

رک: فهرست نسخ خطیهٔ فارسیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس، ج ۱ ص ۲۰۳-۲۰۲ شمارهٔ ۲۵۵ و ج ۴ ص ۲۳۱ شمارهٔ ۲۲۸۴ - ایضاً رجوع کنید به جلد دوم ظفر نامهٔ شامی (باتصحیح و تعلیقات فلیکس تاور)، مقدمه ص XV (مطالبی درخصوص مجموعهٔ التواریخ حافظ ابرو و زبدة التواریخ و ذیل جامع التواریخ از هم‌آمده است) - نیز ببینید ص ۲۲۹ از منبع زیر را (دربارهٔ ذیل جامع التواریخ که مؤلف آن مجهول‌الاسم است):

Essai sur la civilisation timouride, Par Lucien Bouvat ( Extrait du Journal Asiatique. Avril - Juin 1926 )

ضعیف‌تر از جامع‌التواریخ است. در این کتاب نکات فراوانی که برای تاریخ ایران اهمیت زیادی دارد بطور دقیق و روشنی تشریح شده و جای تأسف است که نویسنده این تاریخ کتاب خود را تا جلوس تیمور یا الاقل تا سقوط انوشیروان ادامه نداده است. منبع و مأخذ «ذیل جامع‌التواریخ» برای زندگی الجایتو، «تاریخ الجایتوی ابوالقاسم عبدالله الکاشانی» است بامطالبعی که از منبع تاریخی دیگری، که من آنرا نمی‌شناسم، اقتباس شده است.

بلوشه در دنباله همین مطلب (ص ۷۲ پاورقی) ذکر میکند که مؤلف این ذیل بر جامع‌التواریخ تاریخ تیموری تألیف کرده بود که در مقدمه خود آنرا «تاریخ همایون حضرت امیر صاحب‌قران» نامیده است و درسه جای دیگر نیز بآن اشاره مینماید. منظور حافظ ابرو یا شرف‌الدین علی یزدی از تاریخ تیموری که در اینجا بآن اشاره میکند همان تاریخ تیمور است که در زبده‌التواریخ یا ظفرنامه<sup>۱</sup> وجود داشت.

### منتخب‌التواریخ معینی<sup>۲</sup>

مؤلف مجهول‌الاسمی در آغاز سلطنت شاهرخ کتابی باو اهداء کرده که تاریخ عمومی عالم است و از آغاز آفرینش تا زمان مؤلف را دربردارد. اسم کتاب «منتخب‌التواریخ معینی» است بمناسبت لقب «معین‌الدینیا والدین» که لقب پسر تیمور بود. این تاریخ فقط خلاصه خشکی از جامع‌التواریخ بشمار می‌آید و تمام اهمیت آن مربوط بفهارس نسبتاً دقیقی است که مؤلف برای تمام سلسله‌ها ترتیب داده.

۱ - Suppl. pers. 209, fol. 443r

۲ - Rieu, I, 423

۳ - Man. suppl. pers. 1651

برای تاریخ‌جان‌شینان تیمور باید رجوع شود به ورق ۳۰۰ (پشت‌ورق) بعد. ایضاً رک بصفحه ۲۲۹ > تحقیق درباره تمدن تیموری < از لوسین بووا در روزنامه آسیائی. (مشخصات این اثر در بالا گذشت).

مطالب منتخب التواریخ ، که عنوان آن مسلماً در مقابل جامع التواریخ انتخاب شده ، بپیروی از تاریخ رشیدالدین پرداخته شده است. و تا اواسط سلطنت تیمور ادامه پیدا میکند و پس از آن تاریخ چین بصورت دوازده حقیقتی که مأخذ آن برهن مجهول است نقل شده و کسانی که با تاریخ چین آشنائی دارند در اولین نظر متوجه میشوند که در سرتاسر این بخش يك كلمه راست و متضمن حقیقت نیز دیده نمیشود.

بلوشه در دنباله این مبحث مطالب مفیدی راجع بکیفیت و اهمیت منابع چینی در تواریخ مختلف آورده راجع بتاریخ چین در منتخب التواریخ معینی و روضة الصفا میرخوند و خلاصه الاخبار خوند میرابحث میکند.

### تاریخ الجایتو

بین مؤلفات منثوری که مثل تاریخ **گزیده حمدالله مستوفی** بحوزه ادبی جامع التواریخ تعلق دارند میتوان از دو کتاب تاریخ معروف یعنی **تاریخ و صاف و تاریخ بناکتی** و **یک تاریخ دیگر** که مهمتر از آن دو ولی تقریباً ناشناس و مجهول القدر است نام برد یعنی **تاریخ پادشاه سعید غیاث الدین الجایتو سلطان محمد** که مؤلف آن **ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی** است.

این تاریخ بیش از آنکه يك کتاب تاریخ باشد يك روزنامه بشمار میرود و پس از مرگ **خُر بنده الجایتو** یعنی در زمان سلطنت پسر او سلطان **ابوسعید بهادرخان** بصورت نهائی نوشته شده زیرا ذکر سنه ۷۱۸ (fol. 168r) در آن دیده میشود.

این کتاب ذیل طبیعی جامع التواریخ رشیدالدین است و نسخه خطی آن که در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد رونویسی است از روی يك نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ایاصوفیای استانبول که شاید منحصر بفرد و محتملاً نسخه اصلی میباشد. این نسخه برای شارل شفر ( Charles Schefer ) رونویس شده است. متن این نسخه

پرازاغلاط است و ناسخ که با احتمال خیلی قوی نسخه‌یی مستعمل و فرسوده روزگار (که کلماتش مثل اغلب نسخ خطی نوشته شده در ایران در قرن چهاردهم میلادی محو و ناخوانا بوده) در پیش چشم داشته، بخصوص اسامی خاص را که برای او غیرمفهوم و نامأنوس بوده مسخ کرده است.

این تاریخ (تاریخ الجایتو) برای دوره سلطنت سلطان محمد الجایتو منبع اصلی و تقریباً یگانه مأخذ صاحب ذیل جامع‌التواریخ و حافظ ابرو در زبده‌التواریخ بوده است.

### مؤلف واقعی جامع‌التواریخ

بلوشه از صفحه ۱۲۸ بیعد بحثی شروع کرده می‌خواهد اثبات کند که جامع‌التواریخ تألیف رشید نیست بلکه فقط کتابیست که رشید آنرا از دیگران دزدیده است:

وقتی که در عالم خیال دوائر عظیم رشید را، یعنی نسخه جامع‌التواریخ که سابقاً بشاهرخ بهادر تعلق داشته امروز درموزه بریتانیا محفوظ است و نسخه مؤلفات دینی و فلسفی (یعنی مجموعه الرشیدیة) که رویهمرفته دوهزار و دوست صفحه بقطع بسیار بزرگ را شاملند، باهم تلفیق میکنیم با حیرت از خود می‌پرسیم که چگونه يك نفر وقت و امکان تحصیل اینهمه علوم متنوع و تألیف و تسوید اینهمه سطور و اوراق را داشته است.

بدون شك درعالم ادبیات مشرق‌زمین تألیفات عظیمی از قبیل تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر و مقریزی و ابوالمحاسن و کلیات فریدالدین عطار (که از شاهنامه فردوسی عظیمتر است) و اثر سیوطی شامل مسائل متنوع و مختلف یافت میشود و بعضی از این تألیفات تحت شرایط باور نکردنی و در بجهوحه اشتغالات کاملاً مختلف و متباین با کارهای ادبی و علمی نگارش یافته‌اند. اما در زندگی و کار مؤلفین این

قبیل کتابها وحدتی وجود داشته که بآنان اجازه میداد کاری واحد یا کارهای متشابه را انجام و ادامه بدهند و این نبوده مگر در سایه امکان ادامه رشته يك فكر واحد که گاهگاهی بعلمت موجبات کار شخصی یا شغل دیوانی نویسندهگان آن کتب گسیخته میشد.

ولی این شواهد و امثله هرگز با وضع وزیر غازان و الجایتو که اشتغالات متعدّدش در زمان واحد بچهار گوشه قلمر و علوم و اندیشه انسانی متوجه بود مطابقت ندارد. رشید بخش بزرگی از عمرش را صرف طبابت شخصی و درباری کرد و پس از بیش از ربع قرن اشتغال بمشاغل ناچیزی که او را همچنان در حال گمنامی نگه داشته بودند، در سنین کهولت بود که از طرف غازان بشغل سیاسی بی نهایت دقیق و پرمسئولیت و سنگینی منصوب شد. رشیدالدین که همیشه مورد معاندت و توطئه دشمنان بود برای حفظ موقعیت خود مجبور بود هر روز پس از فراغت از کارهای دیوانی و امور حکومتی بخدمت سلطان رفته نقشه های دشمنانش را با زیر کی نقش بر آب سازد و آثار خبث و سعایت آنانرا خنثی کند و این وظیفه و وظیفه ای تسامح ناپذیر بود چنانکه وقتی که رشید بر اثر بیماری مدت چهار ماه از حضور در پیشگاه سلطان عالم محروم شد مورد کم لطفی و بیمهری کامل قرار گرفت. بعلاوه رشیدالدین در امور دیوانی مردی بسیار غیور و حسود بود و میخواست بنقسه عهده دار تمام مشاغل از جزء و کل باشد و از همین روی تمام تعهدات و وظائف سنگین اداره ممالک ایرانرا شخصاً بدوش گرفته بود. اگر تصور بکنیم که رشید بتنهائی تاریخ مغول را، که بخش بزرگی از آن از زرین دفتر یا کتاب طلائى Altan debter و دیگر مدارك مكتوب مغولی و ترکی ترجمه شده، تألیف کرده است مجبوریم قبول بکنیم که تاریخ او فاقد ارزش تاریخی واقعی و اعتبار انتقادی و فقط يك کتاب فانتری یا مجموعه ای از قصص و افسانه ها است. اگر متن خالص تاریخ مغول رشیدالدین را بدون یادداشت و حواشی بقطع معمولی چاپ بکنیم شامل سه مجلد ششصد صفحه ای خواهد شد و این از محالات است

که شخصی که برای نخستین بار قدم در روادی کاملاً ناشناس و مجهولی میگذارد و نمیداند کاریکه در صدد شروع آنست او را تا کجا خواهد کشید بتواند در مدتی کمتر از سه سال از روی مدارك کتبی بدو زبان بیگانه و يك منبع شفاهی ، که مستلزم قبول زحمت و جهد فراوان برای جمع و کتابت بوده ، تاریخ جدی و دقیقی تألیف کند .

اگر منبع منحصر بفرد تاریخ مغول تاریخ رشیدی بود محال بود بتوانیم ارزش واقعی کار رشیدالدین را دریابیم و امکان داشت این تألیف را يك اثر پست یا بسیار متوسط و مطالب راجع بتاریخ مغول را که در آن مذکور است غیر مستند و ضعیف تصور بکنیم ولی از مقایسه متن تاریخ فارسی که در آغاز قرن چهاردهم میلادی در تبریز نوشته شده بامتن تاریخ امپراتوری آسمانی یعنی Youen-ssé که در نخستین سالهای سلطنت تائی تسو Thai - Tsoa از سلسله مینگ Ming در پکینگ Pé - king تألیف شده و مستند بمدارك منبعی معتبر و غیر قابل تردید است درمی یابیم که تاریخ اسلامی و تاریخ چینی متشابهاً از حوادث واحدی حکایت میکنند و از نظم واحدی برخوردارند و سبک و روش واحدی دارند با تغییرات و اختلافات جزئی که بسهولت قابل توجه است : بطور کلی در خصوص اختلافات این دو تاریخ ذکر این نکته لازم است که تاریخ قبایلی ترك مورد توجه چینیهل نیست و درباره این موضوع چیزی در کتاب آنها یافت نمیشود . تاریخ ایرانی تاریخ مغول را از دیدگاه غربی آن و تاریخ چینی از جنبه شرقی آن مطالعه کرده است . بعبارت دیگر ایرانیان با نام شخصیهایی که بازیگر صحنه چین بوده اند آشنائی ندارند و « یوئن سه » نیز که در پکینگ نگارش یافته است ( قسمتی از آن از روی گزارشهای روزانه که در پایتخت تنظیم شده اند نوشته شده ) همچنین نمی تواند از حوادثی که در آذربایجان یا خراسان گذشته و قهرمانان و قربانیان آن حوادث حرف بزند .

بلوکه پس از ذکر اینکه « محققاً جامع التواریخ و یوئن سه تاریخ مشخصی را

متشابهاً نقل میکنند و موازندی در تاریخ فارسی و سالنامهٔ چینی بچشم میخورد که ترجمه یا عبارت بهتر اقتباس از منبع مغولی واحدی میباشد و با دو روح مشخص و متمایز در تبریز و دایدو Daïdou تلخیص شده اند « مثالی در این خصوص نقل کرده است (ص ۱۳۱) .

بعضی قسمتها را نیز رشیدالدین از روی جهاننگشای جوینی نوشته است و ما در اینجا متعرض منابع مغولی جهاننگشای نمیشویم.

این سر ( مقصود بلوشه از این سر ظاهراً بل قطعاً سر تألیف چنین اثر عظیمی در چنین زمان کوتاهی با چنین ارزش و اعتبار علمی و تاریخی توسط شخصی گرفتار و مشغول و پرمسئولیت مثل رشیدالدین وزیر است ) با پذیرفتن یکی از این دو فرض بسهوات قابل توجیه است : فرض اول که رشید آنرا مطلقاً مسکوت گذاشته اینست که وزیر در عین حالیکه نظارت و مدیریت کار تألیف تاریخ را شخصاً بعهده داشته نگارش تاریخ مغول یا لااقل انشاء اولیهٔ آنرا بین چند تن که در يك زمان کار میکردند تقسیم کرده بود . این فرض نیز ممکن است که رشیدالدین تقریباً بیست سال قبل از آن تاریخ شروع بتألیف تاریخ مغول کرده بود و در آن زمان غازان را ترغیب و تشویق کرد که فرمان تألیف چنین تاریخی را بدهد بقسمی که او کاری جز پا کنویس کردن مسوده‌ای که بیش از سه ربع آن خاتمه یافته بود نداشت. ولی اگر قول مؤلف تاریخ الجایمتو یعنی عبدالله الکاشانی را بپذیریم جریان واقعه را بمراتب ساده‌تر از آنچه تصور میشود خواهیم یافت:

«وروزیکشنبه پنجم شوال موافق ششم احویح (ظ اچونچ) آی وصول آردوقبا (بلوشه): آردوقتا) از جانب خراسان و آدینه دهم دستور ایران خواجهرشیدالدین کتاب جامع المتواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود بدست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزهٔ آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه و ضیاع بستد و هر سال از محصول مستدرکات و ریوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقد عفواً صفواً بوی میرسد و باوجود وعدهٔ تنصیف يك درم

بهمؤلف و مصنف آن نداد که سعی بلیغ و جهد بحیج (ظ نجیح) نموده بود و بسالها جمع کرده بیت:

رنج من بردم ولی مخدوم من  
آن بنام خویشتم بردار کرد  
و فراوان نواخت و سیور غامیسی یافت \*

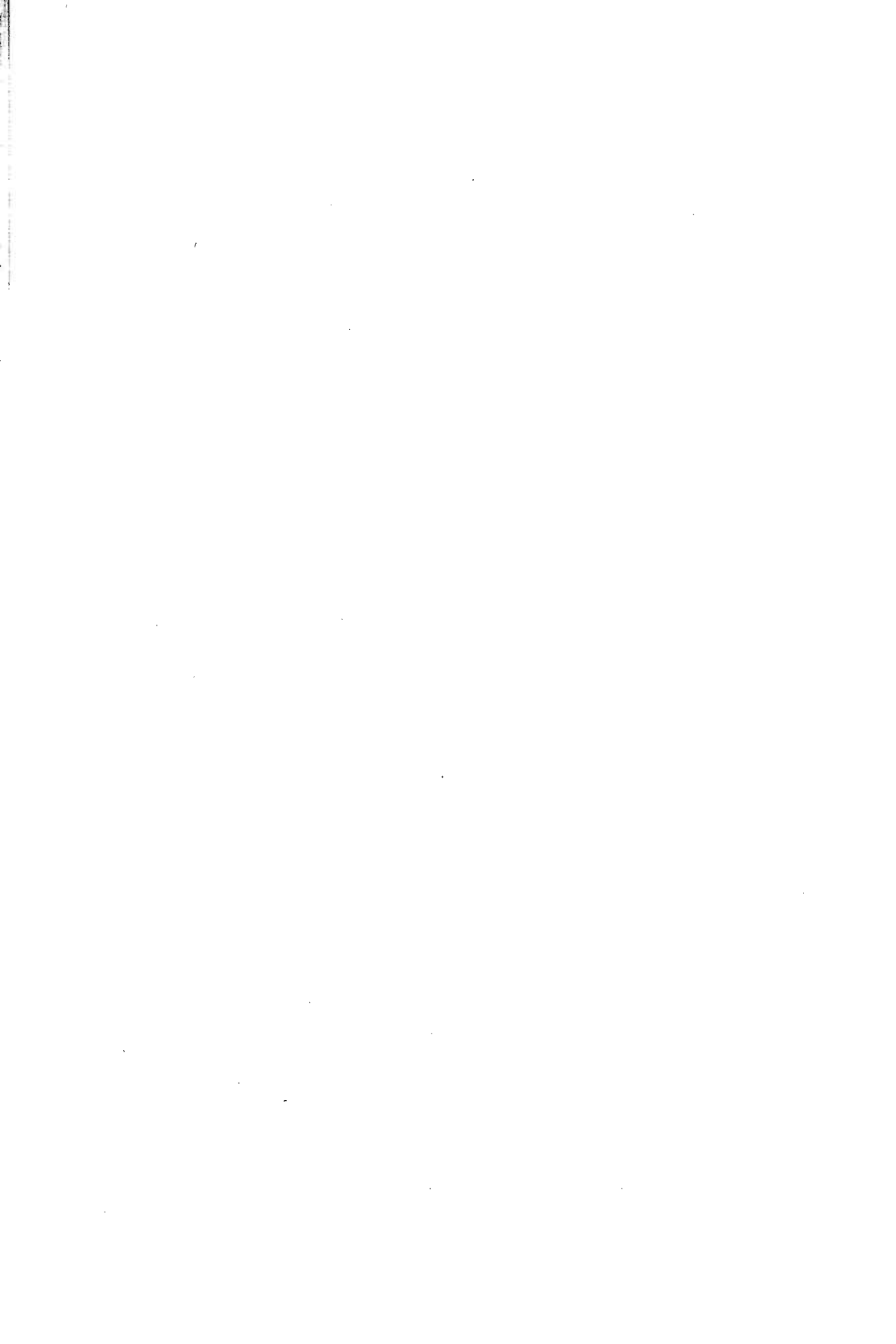
<sup>1</sup>Suppl. pers. 1419, folio 37v

۱- توضیح این نکته لازمست که چنانکه گذشت نویسنده فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس در صفحه ۲۸۳ و ۲۸۴ جلد اول فهرست خود (شماره مسلسل ۴۵۰) نیز در ضمن معرفی تاریخ الجایتو همین قسمت را با چند تغییر و تحریف جزئی نقل کرده و بوق ۱۰ نسخه خطی (ضمیمه ۱۴۱۹) رجوع داده است درحالیکه این قسمت در نسخه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس در پشت ورق ۳۷ آمده است و در ورق ۱۰ نسخه مذکور نه در روی ورق و نه در پشت آن مطلبی که مربوط بجامع التواریخ و عرضه داشت آن بدست جهودان مردود بررأی پادشاه بتوسط رشیدالدین باشد دیده نمیشود و ظاهراً ورق ۱۰ مربوط باصل نسخه تاریخ الجایتو محفوظ در استانبول است که نسخه پاریس از روی آن برای «شفر» استنساخ شده و بلوشه آنرا با استفاده از مقاله شفر (روابط مسلمین باچینیان) نقل کرده است نه از روی نسخه پاریس (!؟). روی مرفقه تاجائیکه معلوم نگارنده این سطور است سه بار در تاریخ الجایتو اشاره بموضوع مؤلف جامع التواریخ شده است: یکبار در مقدمه کتاب که نویسنده تلویحاً جامع التواریخ را بخود نسبت داده، بار دوم در پشت ورق ۳۷ بشرحیکه گذشت، و بار سوم در ورق ۱۵۶ (روی و پشت ورق) که آخرین ورق اصل کتابست باین شرح: «لطیفه دیگر کتاب جامع التواریخ که تألیف این ضعیف بود و بنام مبارکش تمام کرده خواجه رشیدالدوله برو عرض کرد در حق او چندان سیور غامیسی و عاطفت و اصطناع فرمود که هرگز هیچ پادشاه در حق هیچ وزیر آنچنان موهبت و احسان و عطیت و اکرام و انعام معهود و معتاد نبوده و درجه او عالی کرد و سرش باآسمان رسانید و پنجاه تومان مال برسبیل موجب و ادرار در حق او انعام و احسان فرمود در هر ناحیتی دو پاره دبه معظم و قریه معمور معتبر که مجموع آنرا بمبلغ بیست تومان هر سال بضممان است و همچنین دیگر کرامات و انواع تشریفات و انعامات که از عهد آدم علیه السلام تا اکنون هیچ پادشاهی بجایزه لوح محفوظ نیافته باشد و با آنک بمنصف شرط کرده بود دانگی از آن بمؤلف و جامع و مصنف آن کتاب نداد بلی بواسطه آن دوسه نفر جهود جودورا تربیت کرد»

شهاب الدین العمری در مسالك الابصار فی ممالک الامصار (Man. ar. 2325, fol. 93v) \*



رسیده قسم کرد و گفت کارها در عالم با سکونت شد چه گفته اند  
**مصر** **ع** رخت خربنده ملک شتر بان آزند  
 و اکنون رخت ساربان بیگاه خربنده میبرند و روز شنبه  
 هست و نهم رجب موافق غره آرام ای او بغورنای غار  
 نواد: کور کور تومان از جانب خراسان با نظهار ایلی واقف  
 بند که بر سپید چه کار اوراق فید و در زعازع اضطراب  
 و هزار انقلاب بود و فرزندان و امر استغرق و پراکنده  
 شد و روز یکشنبه پنجم شوال موافق ششم احوج آی و  
 آرد و قبا از جانب خراسان و آدینه دتم دستور ایران  
 خواجه رشید الدین کتاب جامع التواریخ که تالیف و تصنیف  
 این بیچاره بود بدست جهودان مردود بر رای پادشاه  
 کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال از اطاک و دیر و ضیاع  
 بستد و هر سال از محصول مستدرکات و ربوع ارتقا عا  
 آنجا بست تومان نقد عفو اصفوا بوی میرسد و با وجود  
 و عده تصنیف یک درم به مؤلف و مصنف آن نداد که سی  
 بیغ و جهد هیچ نموده بود و بسا نهسا جمع کرده **بیت**  
 ریخ من بردم دل مخدوم من : آن جام خویشان بردار کرد  
 و فراوان نواخت و سیور عایشی یافت و روز شنبه  
 سیزدهم ذی القعدة رکوب رایات هایتون از اهل کهنه بود



در روی دل دیدن مانع و دافع نبوده است مگر رحمت و عاقلیت  
 که اگر از شما کنایه صادر شود پنهان و پوشیده دارم یا از آن  
 در گذارم هر چند بر خواطر و ضمیر شما و خلا و ملائک و جنات  
 و مظالم آقا در کوچ دادن هنوز از شما تقصیر و تهاونی نیافتم  
 که موجب گناه و بازخواست باشد که بدان مواخذهت و محاسبه  
 فرمایم و در معرض گناه و بازخواست آورم حصصه ملک  
 والوس و لشکر و رعیت بمن سپرده است بر سبیل و بیت نایکونان  
 دارم و از ظلم داد مظلوم بتاتم و با خاص و عام طریق عدالت  
 و نصفت و رزم و سویت میان بریت رعایت نمائیم و رنج بر خود  
 نهم و منت بر گیرم امراء آقاده بدین اثارت با برت <sup>مستور</sup>  
 و فسخ خاک و شادمان گشته و دل بر سر و خاطر بر جان نهاده  
 و همه وجوه مستظهر و مطهر شدند و بدین توفیق شرفی قائل بگذارد  
 و دانستند که بجاغ دیگر پادشاهان این عهد و رهنموده و اگر چند  
 بزرگان ماضی بسیار بوده اند **نظ**  
 معلوم رای نسته که بود <sup>دیکر</sup> <sup>بیت</sup> اندر زمان دولت غازان دایم  
 مردان با صلابت و میران <sup>دولت</sup> گردان با مهابت و شاهان تا بود  
**لطیفه** و یکی کتاب جامع التواریخ که تا بغیان ضعیف بود  
 و بنام مبارکش نام کرده خواهر رشید الذوله بر عرض کرد و در حق  
 او چند ان سبور غامیثی و عاطفت و اصطعاع فرمود که هرگز هیچ



پادشاه در حق هیچ وزیر آن چنان موهبت و احسان عظیمی  
 و اکرام و انعام مهور و صفا ندیده و درجه او عالی کرد و سرش  
 با همان رسانید و پنجاه تومان مال بر سیل موجب و ادرار  
 در حق او انعام و احسان فرمود و در هر ناحیتی دو پاره دیه معظم  
 و فریه معمر معتبر که مجموع آنرا مبلغ بیست تومان هر سال بضمآن  
 و همچنین دیگر کرامات و انواع تشریفات و انعامات که از عهد  
 آدم علیه السلام تا اکنون هیچ پادشاهی بجایزه لوح محفوظ نشناخته  
 باشد و با آنک بمنصف شرط کرده بود و انکی از آن بمؤلف دست  
 و مصنف آن کتاب نداد بی بواسط آن دوسه نفر جهود موجود  
 تربیت کرد و مشهور و ادرار رسید و این ابیات بخواهند نظم  
 ز آفتاب این مکرست هرگز کجا بیند هلال <sup>هلال</sup> و ز سما این عاقت هرگز کجا بیند <sup>چرخ</sup>  
 که عطاء دست شاه عالم دید و یافت <sup>دیده</sup> و این ضعیف بنخواه و چاکر مدحت <sup>کمال</sup>

تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه تحریر کائنات فی شهر

جمادی الاول علی یدی العبد الضعیف

المحقق الی رحمۃ اللہ تعالی

محمد یوسف ابن حضرت

التبریزی



العرته الي اجماع ولا نسادات منهم الي صلاح في كل ناحية هاهنا  
 يدعي باسمه وهاهنا احد احابنا الي قسمه او كل طامعه سعلت وبقم باها  
 يعول هو من اسما العان ويسببه الي فلان بن فلان من محل البرية غير قوت  
 ولا لحق دعوته سلع حتى تدعا فلا تحب وما ذلك من الدهر يعجب  
 وملوك هذا البيت وان كانوا اعدا ملوكنا من يد من الزمان  
 ومنهم ما يكون من الملوك من اللسان ركان من الفهم علمي وجرارا  
 عليه اباهم لا ينسون للاسلام ولا يملكون اباهم فاهم اهل  
 هم يدك لها الحبال وكرم يدك به الاموال فاما  
 كدهم وباسم فادك دليل علي مبلغهم منه ما ملكوه  
 لسوقهم من السرور الي الشام و الي الان ما تقادمت الايام  
 واما كدهم فقد ذكر بانه ما يدك عليه وحدثني شيخنا  
 فريد الدهر ابو السامح محمود بن ابي القاسم الاصفهاني اطال  
 الله بقاءه ان هو اجار شيد الدولة الف ككاسما  
 وقدمه للسلطان جدا سده وقال له ان ارسطو عمل  
 كاهه المسمى وقدمه للاسكندر فاجازه  
 عليه الف دينار ومالت من سرمي ان يكون دون  
 الاسكندر لارسطو فاحده هو اجار سدا املا كا

وعمارا

مسالك الابصار في ممالك الامصار از شهاب الدين العمري (نسخة باريس).





بلوشه دربارهٔ این ادعای کاشانی چنین اظهار عقیده میکند:

مشکل است در برابر سادگی و لحن صادقانه‌ایکه عبدالله الکاشانی با آن رشیدالدین را متهم میکند بتوانیم از تأثر و توجه خودداری بکنیم. بدون اینکه نیازی به پیچیدگی و تفسیر و توضیح باشد اتهامی از این قاطعتر و صریحتر قابل تصور نیست و حتی تظلم و نفرین منظوم نیز جز کاستن از ارزش و اهمیت آن نمیتواند چیزی بدان بیافزاید. در اینجا با حالت تسلیم و نومیدی مردی روبرو هستیم که در حالیکه احساساتش با بعضی توأم با تنفر جریحه‌دار شده بخوبی میدانند که کمترین سودی بر ادعا و شکایتش مترتب نیست و برای شخصی گمنام و خامل منزلت در دیوان اقامهٔ دعوی و ایراد اتهام بر علیه کسانی که آشنائی و علم براه و رسم زندگی و گریزی و احتمال بر مرکب اقتدار سوادشان کرده است خطرناک میباشد.

این نظر را دیباچه‌ای که عبدالله الکاشانی در مقدمهٔ تاریخ الجایتو خُربنده

نقل میکند که:

« وحدثنی شیخنا فریدالدهر ابوالثنا محمود بن ابی القاسم الاصفهانی اطال الله بقاه ان خواجا رشیدالدوله الف کتابا سماه [جامع التواریخ] و قدمه للمسلطان خدا بنده و قال له ان ارسطو عمل کتابه المسمى .... و قدمه للاسکندر فاجازه علیه الف الف دینار و ما انت ممن ترضی ان تکون دون الاسکندر لارسطو فاخذ به خواجا رشید املاکاً و عقاراً قیمتها قدر المبلغ ثلث مرات ( بلوشه: مرات ) قال والاملاک الی الان فی بد اولاده و ذریته »

بلوشه در اینجا حساب دقیقی از بودجهٔ امپراتوری مغول کرده میگوید:

از آنچه شهاب‌الدین العمری میگوید برمیآید که پنجاه تومانی که الکاشانی از آن حرف میزند مطابق یک میلیون دینار بوده است، عبارت دیگر یک تومان بیست هزار دینار ارزش داشته و واحد بولی دو دینار مغولی بوزن هشت گرم و نیم طلا بوده است.

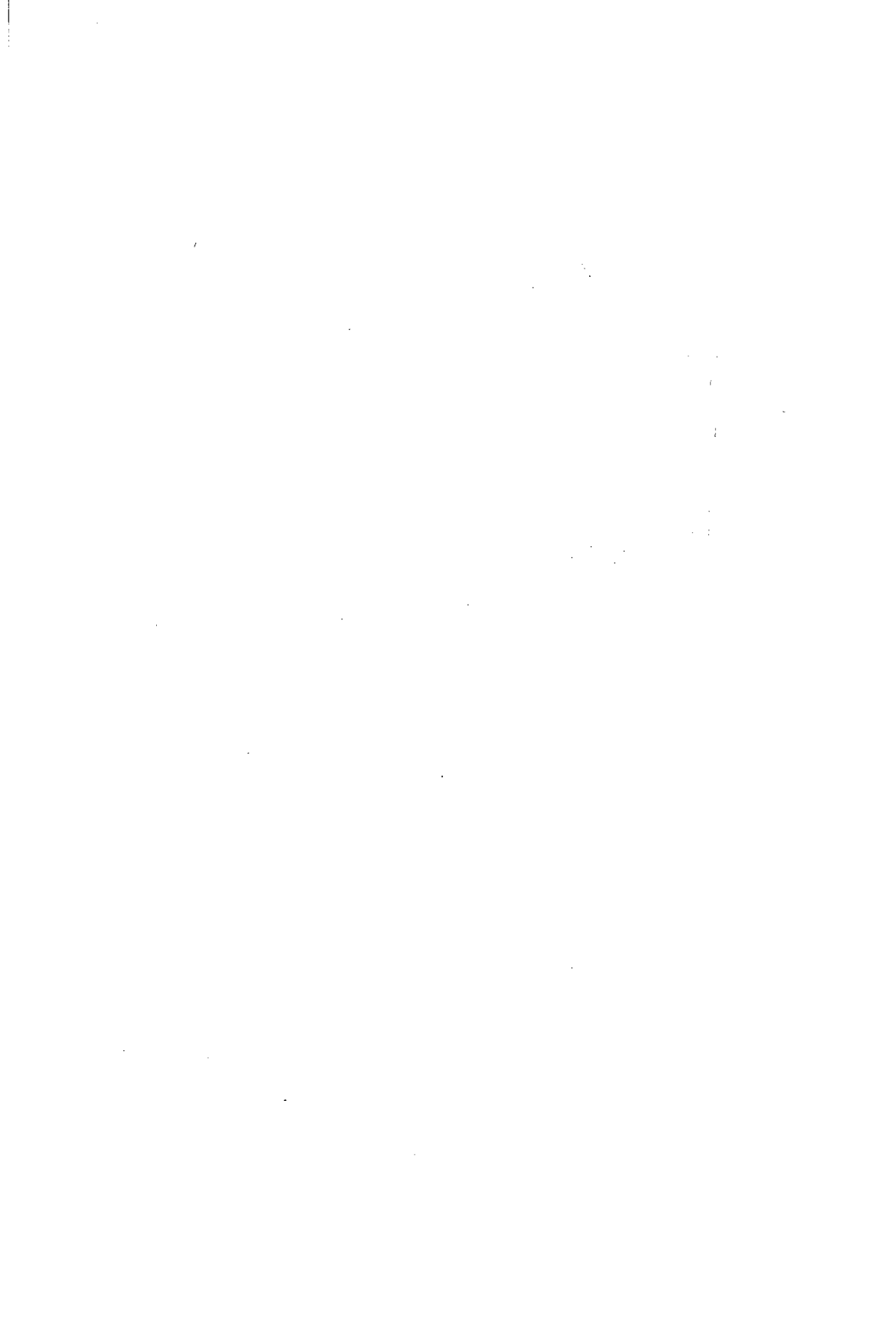
میدانیم که عواید امپراتوری مغول در ایران و عراق بیست تومان در هر سه روز یا ۲۴۳۳ تومان در یکسال معادل ۴۸۶۶۰۰۰۰ دینار مساوی ۱۴۱۸۴۳۹۰۰۰ فرانک بوده یعنی مبلغی که باید هشت برابر بشود تا معادل آن بیول روزگار ما بدست آید بقسمی که بودجهٔ امپراتوری مغول در دورهٔ الجایتو بالغ بر یازده میلیارد امروز (منظور زمان بلوشه است) میشد، بدون محسوب داشتن مبالغی که عمال دیوان و مظالمهٔ بچی می ریختند.

نگاشته است تأیید میکند . در این دیباچه کاشانی عللی را که باعث شد پس از فراغت از تألیف اثر عظیمش ( منظور جامع التواریخ است و کاشانی رشید را متهم میکند که آن کتاب را بنام خود کرده است ) شروع بنگارش این کتاب جالب توجه بکند بیان میکند:

« اما بعد چون از سیاق تمام جامع التواریخ که مضمون آن مشتملست بر صادرات اعمال و نادرات آثار و اخبار پادشاهی و جهانگیری و عالم گشایی و وضع احکام سیاسات شاه شاهان و خان خانان جنگیز خان و اسلاف بزرگوار و اخلاف نامدار و اوراق و اعقاب جهاندار او که هر یک خانی است و اقلیمی از ممالک مسالک مقصوره معموره زمین از کوه و هامون و اصقاع بقاع ربع مسکون مسخر کرده و از نقطه مشرق و خی خمم ( بلوشه: چی جیم ) که مبداء طول عمارت عالم است تا اقصاء شام و مصر که طول و عرض بسیط محیط آن از یک ساله راه افزونست در قبضه قدرت و کف کفایت اورغ جهاندار سرافراز او و امروز هر یکی از ایشان مملکتی طویل بسیط با لشکرهای غیر مرمر ( بلوشه: عر مرمر ) و انداخته ( بلوشه: ایراخته ) معظم در قبضه تصرف و حوزه تملک خود آورده که چریک و چهار پایان ایشان در جوف سطح زمین نمیگنجد و جمله سلاطین عصر و پادشاهان و ملوک عهد محکوم حکم ایشانند و عقود سلسله نظم دولت ایشان که بانقرض ملک عالم و انقضاء اصل و نسل بنی آدم مسلسل و منعقد باد از خاتون الانقوا تا تموچین که آبا و اجداد بزرگوار وی اند و از چنگز خان تا غازان خان سعید مغفور انار الله برهانه ذریه بعضها من بعض بطناً بعد بطن یکی بعد از یکی در سلك کلك تألیف و سمط عقد سیاق ترتیب آورده شد تا نام این پادشاه دولت یازدهم . . . جنکز خان سیاست، تولوی صلابت، [ مونککا ] آقا آن بسطت، قوبلا عظمت، هولاکوم هابت، ابا قاسماحت، ارغون هدایت، غازان عدالت . . . خاقان الاعظم، مالک رقاب الامم، سلطان سلاطین الترتک والعجم، ظل الله فی العالمین، . . . غیاث الحقی والدینیا والدین والدوله اولچایتو سلطان محمد خدا بنده ( بلوشه: خربنده )

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لطایف ناهد و دمه و سپاس و وطایف نامعد و دمع و شکر میفاس سزاد  
 تار حضرت واجب الوجودی که دایم و ابد است و وجود و فایض انوار  
 وجود است بجز زخار از تنج سخنی او قطره و خورشید تیر از هر تو نور او  
 دژنه آفریننده مواد و صور و جوهر و عرض و روان و پیکر و کارنده اشعاع  
 دار و اوج و رسلک کلک بی پرکار و سطر آن خداوندی که ادهم خلایق  
 از که صرفت جلال ذات او قاصر است و انعام او میان از ادراک  
 غایات کمال صفات او خاسر ضایعی که بهر طایق رواق آسزاد و رواق  
 آفاق زمانها بمذاق مذاق جوهر زد و اهر بجوم متور و مزین کرد و برای انعام  
 و آثار قدرت در میدان جهان کوی و شش و صناع و مهر طلیخ بچوگان  
 ابداع ابداع کرده موجودی که کرات اربعه ارکان که عناصر موجودات است  
 انهنات موضوعاتند برای مواد موجودات فرود افلاک و انجم تقبیه  
 تقدیر فرمود و نورانی باطنی قرین در دماغ با جسمانی تقصین دارند و جهت  
 و فرزند شهبان جبار قهار قهرمان پادشاهی که در استقامت حواله و انعام



اهادی برین و قرین محقق و محتاج نکشت سلطان که بتاسبت یار و شاکر  
 انباز و مساعدت صاحب ددربان نیازمند و بهر زمان پادشاهی  
 بزرگ که سمت ظل الله فی الارض دارد برای توأم و التیام عالم و انتظام  
 امور بنی آدم و تدایر منزل و مدن از زمره نوع انسان برکنید تا بر کوه  
 تثبیت مهابت سیاست و اظهار نصیحت و عدالت رعایا، بسیار برابر در  
 نظام و امر و نوای رایج و قایم داشت و بر ادای قضاء مستحبات و مناسبات  
 شریعات مثل طاعات و عبادات التزام فرمود تا نص حدیث التین و  
 الملك تو امان برهان صدق یافت و امداد در دودنیجات و اهدای  
 سلام و صلوات بر روضه مقدس نمود و در مقدمه معظم مطهر خواجگان کاشانی  
 و خلاصه و نقاد موجودات محمد مصطفی و آل و اصحاب و اولاد و اجانب  
 و اسباب او با دقتا بعد چون از سیاق اتمام جامع التواریخ  
 که مضمون آن شتمت بر صادرات اعمال و نادرات آثار و اخبار  
 پادشاهی و جهانگیری و عالم کشایی و وضع احکام سیاسات شاه شاهان  
 و خان خانان جلینزخان و اسلاف بزرگوار و اخلاق نامدار و اواری  
 و اعقاب جهاندار او که هر یک خانی است و اقبلی از ملوک مسالک مخصوصه  
 سموره زمین از کوه دها سون و اصقاع بقیع ریح سکون مسخر کرده  
 و از نقطه مشرق و منی خشم که بعد از طول عمارت عالم است تا اقصاء شام  
 و مصر که طول و عرض بسیط محیط آن از یک ساله راه افزونست در قبضه  
 قدرت و کف کفایت او رخ جهاندار سرافراز او و امر و زهری از  
 ۶۷



مملکتی طویل بسط بالشکرها، غیر مرم و انداخته معظم در قبضه تصرف و حوزة  
 تملک خود آورده که جریک و چهار پایان ایشان در جوف سطح زمین بتلخیز  
 و جسد سلاطین عصر و پادشاهان و طوک عهد محکوم حکم ایشانند و عقود  
 سلسله نظم دولت ایشان که با تقراض ملک عالم و انقضا و اصل و نسل  
 بنی آدم مسلسل و منعقد باد از خاتون الانقواتا توحین که آبا و اجدادگی  
 بزرگوار روی اند و از چلخغان تا خازان خان سعید مغفور انار الله  
 برمانه ذریع بعضها من بعض بطناً بعد بطن یکی بعد از یکی در سلسله کلب تا بیض  
 و سمت عقد سیاق ترتیب آورده شده تا نام این پادشاه دولت یار که  
 عشره طره دولت و اول نوبت سلطنت و خلاصه و اسطخان و زبده  
 و نقاد و پادشاهان مغولت و درین عهد پادشاه ایران زمین که بیض  
 و واسطه اقلیم و خلاصه روی زمین است از آن اصل صمیم و نسل عظیم  
 و از هارشا خاریطیه و شکوفه و دوضآن طاهره است و بعضی درای و در  
 ویش و شجاعت و سماعت و علم و حکمت از الکفا و اقران خانان لوی  
 مسابقت بچوگان مطابقت ربوده و مرتی دین اسلام و ایمان بوده  
 و از جامه خانه رحمت خلعت خانی بر قامت استقامت اور است  
 آمده و تاج کرامت نامزد فرقی فرقه ساسی او گشته و امر و سر بر  
 سلطنت ایران از بکر تا بکر و از نهد تا نهد درین عهد و زمان و حین  
 و اوان مبارک بکلم بارگاه الهی و سنه دیهسم شاهی تبارک مبارک  
 و قدوم میمون خدایگان بنده پروردشهر یار مرشته سیر و خسر و داد





دارا بگرد پادشاه شرق و غرب مایه امن و امان فیض رحمت و احسان  
 ظل ظمین بزدان شمشاد اعظم سلطان سلاطین عالم فرمان فرمای خواجه  
 بنی آدم شتر شجر جنت خانی کوزه بهار ثوبی خانی نو باو ده بلخ هو لا کو خانة فرزند  
 اولاد ابا قاسم خانی مورد درنی صدف ارغون خانی عربی دین سلیمان خدیو روزگار  
 و زمان فرمانده کلین و مکان بود روز یاد جو و نقطه و سبب محیط وجود و در  
 خسروی مایه مثر کسروی و قیصری ظل ظمین عدل کسری شهسوار مجاهدین  
 دین پروری به سرخ قاف سعادت سبزه های اقبال و دولت امر کریم  
 جهان بینی منظور نظر ربانی مخصوص بتایید عنایت بزدان مجیدی مراسم ملت  
 مصطفوی عربی شاعر ست نبوی پادشاه دین پناه سبزه لطف آید آدم دوم  
 نوح قحط ظلیل خلف موسی کف عیسی سخن محمد دم مصلی علم خضر الهام سلیمان  
 فرمان هکنند ررای جنت خانی سیاست بود لوی صلابت قان بطنه فویلا  
 عظمت هو لا کو مهابت ابا قاسم ساحت ارغون هدایت خازان عدالت  
 جرم جا عادل مویزیدیه مظفر فرسیاوش و شکر کینچه و در و نور ار راست  
 خاقان الاعظم شاهک رقاب الامم سلطان سلاطین با ترک و البیوم ظل الله  
 فی العالمین باسط العدل فی الارضین مخصوص عنایت رب العالمین  
 المظفر من السماء الموبد علی الاعداء بمحرر ممالک الدنيا بمظفر کرم الله العلیه  
 امان الله فی خلقه ملاذسکان العالمین غریبه غمسه قد القایم بامر الله العلیه  
 فی المسلمان ارض انهم اولیاء الله یدل اعداء الله حافظ بلاد الله  
 ناصر عباده الله نور الساطع نور البرق اللامع حیث الحق والین و الله



اولجاوی سلطان محمد خدابنده اقله آن دولت و جعل بیط الارض مملکت منزه  
 و محلی گردانیده. ثوب بفرستی و طاعت شاهی این پادشاه قضا صورت قدر قدر  
 آراسته پادشاه. قدر قدر با دوزخ زمین حرم مکوه. شکر بغایض ارشاد علی بن  
 سحاب بذل کیوان رفعت منزهی طاعت بهرام سلطنت نامیده بجهت عطار  
 فطنت در عدم راکب برق مو اکس دقیق نظر عمیق فکر ثبوتی دل خوانش پرده  
 عالی برکت و شاهی در فنا و شکر می نور زین حق تعالی و تقدس ایام مهمان  
 و روزگار میمون این سایه آفرید کار که چون نوروز عالم امر و مبارک  
 و مسعود است بحال عدل و داد او آراسته دارد او تشنگان امیر را  
 از جام عاطفت و رافت او سیراب و شاداب بر حوری دارد پادشاه برتعالی

ببین

شاهی که بهمت گذشت از افلاک شاهی که به دولت گذشت از کرد و  
 کرد پیش جو اسنه از مشرق و مغرب علمش همه بر دجسد و حیوان  
 بنا برین مفدمات مولف این ترکیب و مصنف این تریب بنده کتبه نیز انوشیروان  
 عبداله بن علی محمد القاشی که بعدت خدمت این خاندان خلود اساس  
 موسوم است و نامیده او به اعجمودیت مرقوم و من المهدالی العمد صبح  
 نعمت و صفیع دولت خاندان مغول که آبا و اجداد این پادشاه دولت یار  
 بوده و بقدم صدق و اخلاص بسط این پادشاه سپرده و از بار بر رویا  
 انعام و احسان ایشان کران بارشته قضا حقوق این عارفه و شکر انعام  
 این ارذ بکلمه اشارت کلام ربانه که و اما بنمونه زبک فحش و وجوب امر طبعی



و الطبعوا الرسول و اولوالاٰمه منكم خواست که مکافات و مجازات حقوق قیام  
 و حدیث نعمت او بقدر وسع و طاقت و امکان توانا یا و مقدرت بگذارد  
 و بارگاه دولت این پادشاه فخرمند را از کارگاه خرد خود منحرف بردارد و  
 از پستان طبع تازه نوباد آورده و شمه از ماثر آثارش بانه و شطری نریزید  
 اخلاق خسرانده او از سیاق سواد در بیاض استخراج آورد و توابع  
 حوادث و وقایع ایام دولت او که خلاصه و نقاد و جامع التواریخ است  
 تمیز و تمیز آن گردانده تا لواحق بسوابق و آغاز به بنام مقرون و مضمون  
 کرده و ذکر اوصاف عدالت و لطف او تواریخ آبا و اجداد عظیم مستقیم  
 و منعقد شود با آنکه اگر صادرات افعال و نادر است اقوال و احوال  
 و آثار او یکی از هزار دانه کی از بسیار در قید کلمات و عقد سیاق است  
 همانا در حد کتاب مطول بسو و بکجه و زبان و بیان از الخطاب و اسباب

آن تقریرها بجا آید

که هر دو جهان پر از سپندان باشد صد سال بگردانند مرا جان باشد  
 بس بیخ تو با تو عویش افزون اوصاف تو صد هزار چندان باشد  
 هر چند اگر بنده کینه در شاه این خاندان خلود دولت مبالغت کند گفته باشد  
 که آفتاب سنازه روشن است و آسمان سقنی بزرگ بلند و دریا جویا  
 شرف و آفتاب با نیاز است از آنکه او را بر روشنی و آسمان را بطلو و جنبه  
 و دریا را بوسه و عظمت با نشست دنیا اشارت کند چه احوال چشم  
 آن دولتخانه از آن افرشته تر و جلیخ فرخ نوبت دولت ایشان در کار



بیت:

شاهی که بهمت بگذشت از [همه] افلاک      شاهی که بدولت بگذشت از [سر] گردون  
گرد سپهش خاسته از مشرق و مغرب      ماه علمش تافته بر دجله و جیحون  
بنا برین مقدمات مؤلف این تر کیمب و مصنف این ترتیب بنده کمترین ابوالقاسم  
(بلوشه: ابوالقاسم) عبدالله بن علی محمد القاشانی که بقدمت خدمت این خاندان خلود اساس  
موسوم است و ناصیه او بداغ عبودیت مرقوم ۰۰۰۰ خواست که مکافات و مجازات حقوق قدیم  
و حدیث نعمت او بقدر وسع و طاقت و امکان توانایی و مقدرت بگذارد و بارگاه دولت  
این پادشاه فرحمند را از کارگاه فکر خود تحفه بردارد ۰۰۰۰ و تواریخ حوادث و وقایع  
ایام دولت او که خلاصه و نقاوه جامع التواریخ است تمیمه و ضمیمه آن گرداند تا  
لواحق بسوابق و آغاز بانجام مقرون و مضمون گردد»

Suppl. pers. 1419، ورق ۲ بیعد

نظری قاطع تر و صریحتر از این ممکن نیست و اگر جز یک نسخه خطی  
از تاریخ مغول، ناقص از مقدمه، در دست نبود بعد از خواندن این قسمت یک لحظه تردید  
بخود راه نمیدادیم که در اینجا با جامع التواریخ ابوالقاسم عبدالله الکاشانی روبرو هستیم.  
در کتابخانه پادشاهی پروس یک نسخه خطی فارسی وجود دارد که بتوسط  
مینوتولی Minutoli در ایران خریداری شده است و مینوتولی شاید از روی اطلاعات  
یک میرزا که تفننی در تاریخ ادبیات کشور خود داشته آنرا قسمتی از تاریخ رشیدالدین  
تلقی میگرد. بهمین مناسبت روی برگه ای که بجلد کتاب چسبانیده اند چنین میخوانیم:  
«جامع التواریخ، تاریخ عالم بفارسی».

این نسبت ناصحیح است ولی چنانکه بزودی خواهیم داد وقوع این اسناد و  
نسبت منطقی و اجتناب ناپذیر بوده است.

این نسخه خطی که تحت شماره ۳۶۸ فهرست عالی و پراج پرچ<sup>۱</sup> توصیف و

معرفی شده است پس از مناجات و خطبه بر طبق سنت معمول با مقدمه کوتاهی که عیناً در زیر از نظر خوانندگان میگذرد آغاز میشود:

«اما بعد جامع این حکایات و متولّف این مقدمات و مقررّ این کلمات ابو القاسم عبدالله بن علی بن محمّد القاشانی بررّای مطالعان این تألیف و تنسیق و مستفیدان این تصنیف و تلفیق عرض میدارد که چون روزگار بعدل و رأفت خدایگان عالم پادشاه بنی آدم خاقان الترك والعجم سلطان سلاطین العالم ظلّ الله فی الارض ناصر عباد الله حافظ بلاد الله غیاث الدّنیاء والدين قامع الکفرة والمشرکین قاهر الفجرة والمتمردين ملاذ المؤمنین اولچای تو سلطان بن ارغون خان بن آباخان بن هولاکو خان ( بن تولوی خان ) بن جنکیز خان خلدالله سلطانه واعلی شانه بیاراست و از آثار عدل و عاطفت و ماثرمحمدت و تربیت عرصه عالم از منکرات و محظورات بپیراست که ایام دولت او ما طلوع الصباح و نادای المنادی بحی علی الفلاح پاینده و مستدام باد بحق الملك العلام بتایید یزدانی و یمن قرّ و دولت ایلخانی از تاریخ و تألیف سایر عالم تلفیق و جماهیر مشاهیر بنی آدم مجموع هفت اقلیم از ابتدای مشرق تا انتهای مغرب فراغی نمود و در سبب تصانیف آن سلك كلك تحریر و تقریر منعقد و منظم گشت بر وفق ملتمس فرمان نافذه خلدملكه و حسب مقتضای زمان و سبب انقلاب حدثان خواست که تاریخ اقلیم رابع که زبده هفت کشور و نقاوه اقلیم ربع مسکون است مشتمل بر احوال پادشاهان و سلاطین هر زمان مهتر و سرور آن زمین ایران و احوال ملوک و انبیا و خلفای هر عصر از زمان آدم صفی علیه السلام تا غایت وقت که تاریخ سنه سبعمائه هلال است بر زعم اهل اسلام بر سبیل ایجاز و اختصار بیاید نوشت و از کتب متقدّمان و کیفیت متأخران [ هر ] عصر و هر زمان اختیار و انتخاب از چند پاره کتاب تواریخ معروف معتبر مشهور التقاط کرده آمد چون کامل ابن الاثیر ( کمال الدین ابن الاثیر . man ) و تاریخ ابن سعد کاتب و اقدی ( تاریخ سعید کاتب و اقدی . man ) و مغازی و غیر آن تا بتمیمه و ضمیمه جامع التواریخ



شود چه از روی حقیقت تاریخ عجم و عرب بنسبت با آن تاریخ جزویست از کلی و فرعی از اصلی و نهی از بحر است و اصول آن مشتملست بر يك مقدمه و دو قسم و قسم اول در تواریخ پادشاهان فرس و ایشان چهار طایفه اند اول پیشدادیان دوم کیانیان سوم اشکانیان چهارم ساسانیان و قسم دوم از زمان مبعث سیدالاصفیاء و خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هشام صلوات الرحمن علیه و آن بر سه قسم است اول تاریخ مبعث و رسالت و نبوت اوصلعم دوم تاریخ ملوک بنی امیه سیوم تاریخ خلفاء آل عباس تا نهایت زمان مستعصم آخر خلفای بنی عباس ...»

Manuscrit de la Bibliothèque Royale de Berlin , folios I verso 2 recto.

چنانکه دیده میشود مؤلف این تاریخ کسی جز همان نویسنده تاریخ زندگی الجایتو نیست و بطوریکه می بینیم در این جا نیز باز دیگر تاریخ «جامع التواریخ» را بالحن صریح و قاطع بخود نسبت میدهد و مشکل بنظر می آید که کسی با این صراحت و گستاخی قصد سرقت یا بخود نسبت دادن کتاب دیگری را داشته باشد.

بلو شه چنین ادامه میدهد :

از مقایسه متن نسخه برلین که رئیس کتابخانه سلطنتی اعلیحضرت پادشاه پروس در اختیار من گذاشته اند ، با قسمتی از جامع التواریخ (قسمت مربوط بتاریخ قدیم ایران و تاریخ پیغمبران در اسلام) از روی نسخه لندن بر می آید که رشیدالدین با کمال ناشیگری کتاب عبدالله الکاشانی بدبخت را دزدیده است .

نه تنها قسمتهای مختلف دو تألیف کاملاً شبیه یکدیگر و ترتیب و تدوین آنها کاملاً یکسان است ، کافی است دو قسمت از دو تاریخ را باهم مقایسه کنیم تا معلوم شود که رشیدالدین بسادگی از کتاب عبدالله الکاشانی نسخه برداشته و فقط به تغییر بعضی اصطلاحات و عبارات (آنها را با کمال ناشیگری) و حذف بعضی عبارات و قسمتها ، که روی هم رفته خالی از نفع تاریخی نیستند ، بدون هیچگونه علت قابل قبولی اکتفا نموده است .

باچشم‌پوشی از این دست‌کاریها که اهمیت فراوانی ندارند، ولی از نقطه نظر ادبی متن جامع‌التواریخ را بطور محسوس در سطح پائین‌تری نسبت بتاریخ عبدالله‌الکاشانی قرار میدهند، متن دو کتاب را کاملاً مشابه و کلمه بکلمه مطابق خواهیم یافت.

در اینجا بلوشه متن جامع‌التواریخ لندن (fol. 5r) را بامتن زبدة‌التواریخ برلین (fol. 8r) در دستون چاپ و مقایسه کرده و نتیجه همانست که در بالا گذشت یعنی باستثناء یکی دو حذف بسیار جزئی و یک قسمت از متن زبدة‌التواریخ که در جامع‌التواریخ نیست متن دو کتاب تقریباً کلمه بکلمه مطابقت دارد.

مقایسه این دو قسمت از تاریخ عبدالله‌الکاشانی و جامع‌التواریخ نه تنها شباهت و همانندی متون آنها را مدلل میسازد بلکه بوضوح نماینده اقتباس یکی از دیگری است زیرا با وجود اینکه روش و عادت همیشگی دزدان ادبیات اینست که حاصل دزدیهای خود را (برای محو آثار انتقال) زیر و رو میکنند ولی بعلمت چهل درباره مسائللی که میخواهند ابداع و انشاء آنها را بخود منسوب دارند بندرت میتوانند مطالب‌نسبه مهمی بآنچه دزدیده‌اند بیافزایند.

مردی که در خود توانائی اصلاح و تکمیل اثری را سراغ دارد بچند حذف و اضافه سست و بی‌ارزش اکتفا نمیوززد بلکه کار را از سر میگیرد و آنرا من البدو الی الختم مبتکرانه مورد تجدید نظر قرار میدهد بنحوی که اثری اصیل و شایسته اجتهاد و آرمان خود بوجود بیاورد. وقتی که خود را با دو متن کهن که یکی خلاصه و دیگری کاملتر است روبرو می‌یابیم بدون تردید میتوانیم متنی را که حاوی جزئیات بیشتری است کار اصلی محسوب بداریم و همین نکته برای اثبات انتقال و دزدی وزیر غازان و الجایتو، که بزحمت توانسته‌هیم متن اصلی را تغییر دهد، کافی بنظر میرسد.

جایی را که تاریخ عبدالله‌الکاشانی باید در جامع‌التواریخ اشغال کند بسهولت میتوان تعیین کرد: این کتاب چنانکه بطور کافی و وافی از مقدمه‌اش برمیآید از تاریخ مغول بمفهوم اخص آن یعنی تاریخ مبارک‌غازانی و همچنین تاریخ اقوام و ملل عالم کاملاً مشخص و ممتاز است.

کتاب مذکور در حقیقت یک تاریخ خصوصی تحت عنوان زبدة التواریخ بود و چنانکه از نام کتاب برمیآید محتوی خلاصه و چکیده مطالبی بود که مورخین عرب در این باره نوشته بودند و کاتب چلبی در کشف الظنون از آن بهمین عنوان یاد میکند :  
زبدة التواریخ بالفارسیة لابی القاسم جمال الدین محمد بن علی الکاشانی المتوفی سنة ۸۳۶ .

حاجی خلیفه محققاً این کتاب زبدة التواریخ را شخصاً ندیده بلکه آنرا از روی کتاب دیگری که زبدة التواریخ یکی از منابع آن بوده ذکر کرده است چه در غیر اینصورت شرح مفصلتری با جزئیات بیشتر درباره آن ذکر میکرد.

تاریخ ۸۳۶ که حاجی خلیفه بعنوان تاریخ وفات الکاشانی ذکر میکند بدون تردید نادرست است و باید آنرا ۷۳۶ بخوانیم . سنه ۷۳۶ با اطلاعات مختصری که درباره این مؤلف داریم ( و میدانیم که تاریخ الجایتو را در زمان سلطنت ابوسعید بهادر خان نوشته است ) مطابقت دارد .

ممکن است حاجی خلیفه تاریخ الکاشانی را از روی « مرآت الادوار و مرقاة الاخبار » ذکر کرده باشد که آنرا محمد مصلح الدین اللاری الانصاری تألیف کرده و بین منابع و مآخذ خود از این کتاب بصورت تحریف شده « زبدة التواریخ لابی القاسم محمد بن علی الکاشانی » نام می برد ، همچنانکه از کتابهای طبقات الناصری ، تاریخ جهانگشای ، تاریخ گزیده ، نظام التواریخ قاضی بیضاوی ، جامع التواریخ رشیدی و تاریخ و صاف بطور پراکنده و نامنظم نام برده است .

با صرف نظر از جلد سوم که هرگز نسخه ای از آن دیده نشده است جامع التواریخ

چنین تقسیم شده بود :

بخش اول	تاریخ قبایل ترك و مغول	} جلد اول	
بخش دوم	تاریخ مغول از آغاز تاریخ آن قوم تا مرگ غازان		
بخش اول	تاریخ الجایتو تا زمان تألیف تاریخ	} جلد دوم	
} بخش دوم	کتاب اول خلاصه تاریخ عمومی از هبوط آدم تا ۷۰۰ هجری		} قسمت اول
	کتاب دوم تاریخ مفصل اقوام و ملل عالم		
} قسمت دوم	ذیل تاریخ الجایتو		

کتاب دوم از قسمت اول بخش دوم یعنی تاریخ مفصل اقوام عالم که در نسخه خطی موزه بریتانیا اوراق ۴۰۴-۳۰۷ را شامل است محققاً همانست که عبدالله الکاشانی در مقدمه نسخه خطی برلین از آن یاد میکند و از جمله میگوید: « از تاریخ و تألیف سایر عالم تلفیق و جماهیر مشاهیر بنی آدم مجموع هفت اقالیم ».

کتاب اول از همین قسمت اول بخش دوم که شامل ورق اول تا ورق ۳۰۷ است یعنی تاریخ ایران قبل از اسلام و تاریخ خلافت و ملوک معاصر خلفا، چنانکه از مقایسه متن نسخه برلین با متن جامع التواریخ برمیآید همان زبدة التواریخ ابوالقاسم عبدالله الکاشانی است.

در باره بخش اول و قسمت دوم از بخش دوم همین مجلد ثانی نیز ذکر این نکته لازمست که مجموعه دو قسمت تاریخ سلطان الجایتو از همین عبدالله الکاشانی را تشکیل میدهد و در باره آن بتفصیل سخن گفته ایم.

بطور کلی می بینیم که جامع التواریخ از چهار کتاب تاریخی ترکیب یافته است: تاریخ مغول یا تاریخ مبارک غازانی که عبدالله بن علی الکاشانی ادعای نویسندگی آنرا دارد و سه تاریخ دیگر که محققاً نویسنده آنها عبدالله الکاشانی بوده است باین ترتیب: تاریخ ملل عالم، تاریخ ایران و خلفا و تاریخ سلطان الجایتو. تحت چنین شرایطی احتمال کلی میرود که بقیه جامع التواریخ یعنی تاریخ مغول کار همین نویسنده باشد.

چنانکه در مقدمهٔ آثاری که از سرقت وزیر کم دقت سلطان الجایتو مصون مانده اند در تأکید و اشاره باین موضوع کوتاهی نکرده است .

میتوان امیدوار بود که رشیدالدین بنویسندگان و نسخه برداری از کتاب کاشانی بدون اصلاحات و تغییرات قابل توجه اکتفا ورزیده و در نسخهٔ خود از حذفهای عبارتی مهم و کلی و تغییر و تحریف مستبدانه خودداری کرده است اما این ادعا که رشیدالدین با دقت و موشکافی و رعایت امانت کامل در حفظ متن اصلی و انشاء مؤلف واقعی تاریخ مغول کوشیده است دور از احتیاط و زیاده روی بشمار میرود زیرا در این تاریخ در چند مورد ابهام و پیچیدگیهای مربوط بمتن بچشم میخورد که باید ناشی از حذف و تغییر ناشیانه از طرف رشید باشد و محققاً نمیتوان آنها را بحساب نسخ گذاشت .

بویژه از مطالعهٔ تاریخ الجایتو ( زیرا زبدة التواریخ تلخیصی بی ارزش از تواریخ عرب بیش نیست ) برمیآید که عبدالله کاشانی مسلماً یک مورخ حرفه‌ای و ورزیده بوده است نه یک متغمن و این واقعیت را بآسانی میتوان از روش تشریح وقایع و حوادثی که در عالم خارج از مرزهای امپراتوری ایلخانان ایران روی داده است استنباط کرد . بلوکه پس از بحثی که گذشت بصراحت چنین میگوید :

جای هیچگونه تردیدی نیست که عبدالله کاشانی چنانکه ادعا میکند مؤلف واقعی جامع التواریخ بوده است و رشیدالدین فضل‌الله تنها دخالتی که در تألیف تاریخ مزبور داشته این بود که پس از پایان تألیف آنرا بنام خود موشح ساخت بدون اینکه وجهی را که وعده داده بود بپردازد .

این قبیل مناسبات و همکاریهای بی نام و نشان سنتی دیرین و همیشگی است که هرگز نه در شرق و نه در اروپا از بین نرفته است و بحث بیشتر در این باره بیفایده بنظر میآید .

باحتمال قوی رجال درباری آن دوره با وجود مهارت و زیرکی رشیدالدین

هر گز ادعاهای درخشان ادبی او را کاملاً نپذیرفته و گول این ادعاها را نخورده بودند و از حقیقت موضوع خبر داشتند چنانکه وزیر سعدالدین رسماً رشید را در حضور سلطان الجایتو متهم بشیادی و تزویر و انتحال کرد بدون اینکه رشیدالدین بتواند دلائلی برای دفاع از خود پیدا بکند :

« میان خواجگان سعدالدین و رشیدالدین گفت و گوی و وحشت و نفرت واقع گشت و سعدالدین با او بحضور پادشاه مناقضت و عداوت ظاهر کرد و خطابه‌های خشم‌انگیز از سر لجاج و ستیز از زرق و تمویه و زور و تزویر و تهود و سحر و کیمیا چنانکه منافسات صداقت و عداوت و موذرت بمنازعت و محبت بمناقضت انجامید و رشید از سر حلم و احتمال و کمال هوشمندی و عاقبت اندیشی اغماض و اغضاء نمود و گفت ای سعدالدین تا امروز ترا بنده بی‌بها بود اکنون الحمدلله و منته‌ او را آزاد کردی...»<sup>۱</sup> این حادثه در سال ۷۱۰ هجری اتفاق افتاد در حالیکه جامع التواریخ قبل از آن انتشار یافته و مسلماً عبدالله الکاشانی بشدت بر علیه روش شگفت‌آور و ظالمانه وزیر اعتراض کرده بود .

همچنین احتمال می‌رود رشیدالدین<sup>۲</sup> بعبدالله الکاشانی وعده داده بود که طبق روش طبیعی و معمول در دنیا با او اجازه خواهد داد پس از پایان تألیف تاریخ نام خود را همراه نام رشیدالدین بعنوان مؤلف ذکر بکند. تاریخ این قرارداد شاید پس از مرگ غازان اما پیش از ماه شوال ۷۰۶ (که بقول نویسنده پس از ختم تاریخ اقوام عالم سلطان باو فرمان داد که تاریخی شامل وقایع ایران و جهان عرب بنگارد) بوده‌است. بنظر می‌رسد که فقط نیمی از این کار مورد رضایت و خوش آمد عبدالله الکاشانی بوده است زیرا چنانکه خود او می‌گوید این کار را بدوق و رغبت شخصی آغاز نکرده بلکه

۱- ص ۹ مقدمه بلوشه منقول از تاریخ الجایتو suppl. pers. 1419, fol. 82'

۲- در مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول غالباً « رشید » بجای « رشید الدین » آمده است که شاید این تخفیف نام از جانب بلوشه عمداً و بقصد تخفیف رشیدالدین بوده .

«بر حسب مقتضای زمان و سبب انقلاب حدثان» بدان پرداخته است. چنانکه می بینیم در اینجا اشاره بالنسبه واضحی بمرگ غازان و جلوس سلطان الجایتو شده است. در هر حال عبدالله الکاشانی فقط موقعی وزیر را در تاریخ الجایتوی خود بسوء استفاده از اطمینان و اعتماد خود متهم کرد که خود را از ثمره کارش توسط رشیدالدین بی بهره دید و بکلی مایوس گشت و تمام این عوامل رویهمرفته شاهد صادق حسن نیت و صدق قول او میباشد.

تاریخ الجایتو که من حیث المجموع مثبت این نظر و دلیل مؤید این ادعا است روزنامه ایست بسیار خشک و کاملاً مستند از روی یادداشت هایی که بلافاصله پس از وقوع حوادث ملهماً از آنها نوشته شده اند. بعلاوه نویسنده آن تا جائیکه برای يك بشر امکان دارد بیطرف و منصف بوده است چنانکه از انصاف دادن بنفع جلال الدین یکی از پسران دشمنش رشیدالدین کمترین امتناعی ننموده تأیید میکند که اعمال دیوانی و مالی او در امپراتوری مغول مبرا از هر گونه تهمت و فوق هر گونه سوء ظنی بوده است در حالیکه بسادگی میتوانست یا موضوع را بسکوت بگذراند یا اینکه بطور موهم و مبهم عکس آنرا نشان دهد.

در برابر مجموع دلایل مختلفی که بر علیه رشید بدست می آید پذیرفتن این عقیده که عبدالله کاشانی دیوانه و مخبط بوده یا اینکه گستاخانه و با جسارتی دور از عقل سلیم خواسته است افتخار و ارزش تألیف شخص دیگری را بخود نسبت دهد غیر ممکن مینماید.

بعلاوه بین متن جامع التواریخ و متن زبدة التواریخ یا تاریخ سلطان الجایتو خرابنده مناسبت و اشتراکی از لحاظ انتظام و ترتیب کلی و موضوعی وجود دارد که بنظر من هرگز نتیجه يك تصادف ساده یا توارد نمی تواند باشد. در این کتابها طرز درك و استدراك تاریخی واحد و مشابهی بچشم میخورد و همچنین اهتمام و مواظبت

و دقت در شرح جزئیات و رعایت نکات مخصوص در آنها مشترك است و شیوه واحدی دارد که بدین شیوه و شکل در کتابهای دیگر دیده نمیشود و مؤلفین و مورخین مقدم و مؤخر بر رشیدالدین درباره این مسائل دقت کمی مبذول داشته‌اند، از قبیل شجره انساب و نمودار اخلاف سلاطین.

در واقع اگر سبک عبدالله الکاشانی در زبده التواریخ مشابه سبک رشیدالدین در تاریخ پادشاهان ایران و تاریخ انبیا (که نسخه جامع التواریخ با آن آغاز میشود) است در عوض سبک سنگین و مصنوع او در تاریخ الجایتو از سبک ساده و بقول ایرانیها بی نمک تاریخ مغول کاملاً متفاوت میباشد.

این اختلاف سبک در نوشته‌های کاشانی را باین ترتیب میتوان توجیه کرد که سبک انشاء کاشانی فقط در جاهائی (که موارد آن متعدد است) معماوار میشود که بیش از آنکه برای خوانندگان قصد نوشتن داشته باشد برای خود و دل خود مینویسد. در این موارد بنظر میآید کاشانی از تصریح نام کسانی که مورد حمله قرار میدهد خودداری میکند و از انتقام آنان یا بازماندگانشان بیمناک است.

تردید نیست که داستان دختر قایدو (Kaïdou) و قتل چغان (Koutlough Tchaghan) بصورتی که کاشانی نقل کرده است<sup>۱</sup> بطور عجیبی، با جزئیات بیشتر، بدستان مذکور در جامع التواریخ در ضمن شرح حال او گدای (Ougédei) شباهت دارد.

الکاشانی اسامی خاص مغولی را با همان شکلی که در تاریخ رشیدالدین بچشم میخورند استعمال میکند در حالیکه و صاف که بر کشیده رشید بوده در تاریخ مغلق و ناخوانای خود<sup>۲</sup> شکلهای متشابه الصوت اما با رسم الخطی خیلی متفاوت پذیرفته است. تا جائیکه من میدانم او تنها مؤلفی است که تاریخها و سنوات را دوشادوش سبک متداول

۱- روی ورق ۲۲ بعد.

۲- dans son illisible chronique.



اسلامی از روی تقویم اویغوری بشیوه‌ای کاملاً مشابه با شیوه‌ای که در پایان داستان هولاً گوخان و آغاز داستان اباقاخان دیده میشود ذکر میکند .

رشید الدین در باب التان خودوغو ( Altan Khodogho ) راجع بقبیله قونغورات ( Konghourat ) میگوید که مغولها هنگامیکه از پادشاه خود حرف میزنند « روی زرین پادشاه » میگویند : « چه عادت دارند که چون پادشاه را دیدند می گویند روی زرین پادشاه دیدم و بروی زرین فهم کرده در میان دیگر اقوام همین عبارتست چه زر جوهری شریف است » .

این اصطلاح جز همین یکبار در جامع التواریخ دیده نمیشود در حالیکه در تاریخ الجایتوی الکاشانی بصورت يك عنوان احترامی و تعظیمی کاملاً جاری و متداول بچشم میخورد : « و بآنندگفت میخوام که روی زرین پادشاه مشاهده کنم ... »<sup>۱</sup> . هنوز این اصطلاح در زبان مغولها بکار میرود ، چنانکه میگویند : « عمر زرینت طولانی باد ! » .

چیزی که در آن جای کمترین تردیدی نیست و بطور قاطع گفته‌ها و ادعاهای الکاشانی را تأیید و تقویت میکند، اینست که رشیدالدین که در سال ۷۰۶ جامع التواریخ یعنی مجموع تاریخ مغول و تاریخ ایران و خلفا را بالجایتو تقدیم داشت دیگر هیچ کاری برای اتمام آن انجام نداد و نه جلد سوم و نه تاریخ زندگی سلطانرا که چنانکه گذشت می بایست قسمتی از جلد دوم این تألیف عظیم را تشکیل دهد ننوشت. از اینموضوع میتوان با احتمال بسیار قوی و قریب بیقین این نتیجه را گرفت که در همین ماه شوال ۷۰۶ ابوالقاسم عبدالله بن محمد الکاشانی از ادامه کار یعنی تهیه پیش نویس برای رشیدالدین سر باز زد زیرا رشیدالدین پس از بجزیب ریختن پنجاه تومان از دادن نصف آن بکاشانی طبق قراردادی که گذاشته بودند خودداری کرد و

کاشانی که بتالیف و تصنیف عادت‌ی دیرینه داشت از آن پس برای خویشتن و بعنوان سرگرمی و تفریح خاطر بنوشتن ادامه داد و همچنین اجزاء جامع‌التواریخ از قبیل زبدة‌التواریخ را بنام خود منتشر ساخت .

چگونه میتوان بدون استمداد از توجیهی که در بالا گذشت این موضوع را پذیرفت که وزیر از عهدهٔ انجام هیچیک از تعهدات خود بر نیامده است در حالیکه فقط آسانترین قسمت آن باقی مانده بود و از طرف دیگر رشیدالدین برای انجام دادن آن کار و پایان رسانیدن آن طرح مواجب سالانه‌ای که یادآور ارقام افسانه‌ای هزارو یکشب بود یعنی مبلغ هشت تومان میگرفت .

با توجه باین توضیحات بخوبی میتوانیم بفهمیم که چگونه یکنفر میرزا که آغاز یکی از نسخ جامع‌التواریخ را ( که میدانست منسوب بر رشیدالدین است ) خوانده بود توانسته است موقع قرائت صفحات اول زبدة‌التواریخ، که امروز ( یعنی زمان بلوشه ) در کتابخانهٔ پادشاهی برلین محفوظ است ، تصور بکند جزوی از کتاب رشیدالدین را مطالعه میکند زیرا متن آندو کتاب ، با چشم‌پوشی از اختلافات جزئی، کاملاً مشابه است .

فقط يك نکتهٔ مشکل و قابل تأمل باقی میماند و آن اینست : چنانکه قبلاً نیز ذکر کردیم حافظا بر و در سال ۸۲۶ (۹۸۲۸) از طرف شاهرخ بهادر پسر تیمور لنگ‌مأمور شده بود برای تکمیل جامع‌التواریخ تاریخ چهار سلسلهٔ پیش از اسلام ایران و تاریخ خلافت عربی را که در جریان مصائب هولناک و بلایای وحشت‌آور پس از سقوط امپراتوری ایران بدست هوللا گو گم شده بود بنگارد. ظاهر اً مسلم بنظر میآید که این قسمت از جامع‌التواریخ هرگز گم نشده بوده است زیرا آنرا در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (Add. 7628) که قبل از سال ۸۳۷ هجری برای شاهرخ نوشته شده محفوظ می‌یابیم. این قسمت کاملاً مشابه زبدة‌التواریخ عبدالله بن محمد الکاشانی است که رشیدالدین بر و نویس کردن آن توسط منشیانش قناعت ورزیده بود. پس میتوان نتیجه گرفت که یا این بخش اصلاً گم نشده است یا اینکه (اگر گم

شده باشد) آنچه در آغاز نسخه موزه بریتانیا یافت میشود قسمت اول تاریخ حافظا بر و است. آنچه که مسأله را غامض تر میکند اینست که زبدة التواریخ حافظا بر و تحریری ادبی از متن بالنسبه ساده زبدة التواریخ کاشانی بنظر میآید. در این کتاب مؤلف پیروی از ذوق عمومی و شیوه مقبول آن دوره بمستشهادات شعری، که نه بارزش تاریخی و نه بارزش ادبی کتاب ابداً چیزی نمیافزاید، اقبالی خاص نموده است.

شاید بتوان استنتاج کرد که نسخ موجود و شناخته شده جامع التواریخ در سال ۸۲۶ از قسمت تاریخ ایران پیش از اسلام و تاریخ خلفا ناقص بودند. در حالیکه زبدة التواریخ کاشانی را در آن زمان کتابی مستقل میشناختند و این فقط مدتی پس از خاتمه نگارش تاریخ حافظا بر و بود که نسخه های کاملی از تاریخ رشیدی بدست آمد. مسائلی که گذشت و نیز اوضاع و احوالی که بعد از کاشانی امکان و اجازه داد تاریخ ایران و خلفا را که قبلاً برای وزیر غازان و بدستور او نوشته بود از سر بگیرد و آنرا از جامع التواریخ جدا کرده بصورت اثر مستقلی بنام خود منتشر سازد کاملاً تاریک و مبهم است. در هر حال با نبودن دلایل و اسناد متقن و کافی اظهار نظر قاطعی درباره مشکلاتی که این مسأله را احاطه کرده اند نمیتوان نمود.

\*\*\*

این بود حاصل تحقیقات کاترمر و بلوشه درباره وزیر و مورخ و نویسنده بزرگ عصر ایلخانی خواجه رشیدالدین فضل الله مؤلف جامع التواریخ که با توضیحات لازم از نظر خوانندگان محترم گذشت. مقصود از این بحث و مطالعه و تحقیق تجدید اتهام ظالمانه بلوشه بر خواجه رشیدالدین و ایجاد شك و تردید در جلالت قدر و ارزش خدمت خواجه بعالم تاریخ و تاریخ نویسی و یا قبول امکان انتساب آثار پیرارج او بشخص دیگر نبود بلکه منظور نگارنده این بود که گوشه ای از تحقیقات دو دانشمند متخصص در تاریخ نویسی دوره مغول (کاترمر و بلوشه) را که یکی موافق و دیگری مخالف رشیدالدین است بخوانندگان بنماید و ادعای نامۀ بلوشه بر علیه خواجه رشیدالدین را

که با وجود همه اشتهار بل ابتدالش درعالم خاورشناسی، در ایران حتی برای بسیاری از دانشمندان و محققان ما همچنان ناشناس مانده است معرفی بکنند.

چنانکه دیدیم بلوشه با وجود اینکه میکوشد دلائلی برای اثبات نظر خود پیدا بکند و نظری تحقیقی و مستدل و مستند بخواننده ارائه دهد ولی از نظر خواننده تیزبین و نکته‌سنج پوشیده نیست که تحقیقات او در حقیقت فقط بر پایه ادعای کاشانی استوار است یعنی بجای اینکه اسناد و دلائل، او را به نتیجه «اثبات دزد بودن رشید» رهبری کرده باشد نخست نتیجه را پذیرفته سپس برای توجیه آن درصدد پیدا کردن و اختراع اسناد و دلائل برآمده است.

نظر نگارنده درباره تهمتی که بلوشه بر رشیدالدین وارد ساخته است همان بود که در مقدمه این مقال گذشت و در هر حال چنانکه گفتیم با استفاده از مجموع دلائل و قرائنی که در دست است میتوان این حکم قطعی را صادر کرد که: حاصل استنتاجات بلوشه تا آنجا که از همکاری گروهی از معاونان با رشیدالدین در گردآوردن مطالب و مواد جامع التواریخ حکایت میکند صحیح است و در تألیف اثر عظیمی چون جامع التواریخ جز این نیز نمیتوان انتظاری داشت ولی نظر بلوشه در قبول بیچون و چرای ادعای کاشانی و «محدود ساختن حدود رابطه رشیدالدین با جامع التواریخ بتوشیح آن از طرف وزیر پس از اتمام کار» غیر منصفانه و دور از حقیقت مینماید و مسلماً نمی توان افتخار تنظیم و تهیه طرح جامع التواریخ و نظارت مؤثر در جمع و تدوین و تألیف مواد و مطالب و مباشرت مستقیم در تحریر پاره‌ای از قسمتهای آن بخصوص تاریخ خاص مغول را جز رشید عاید کسی دیگر ساخت.

بعنوان حسن ختام این گفتار را با نقل قول مرحوم علامه قزوینی درباره ما نحن فیه خاتمه میدهیم:

مقایسه ... فقرات معادله پائین جامع التواریخ (تاریخ عمومی : نسخه لندن) با زبدة التواریخ مظنون عبدالله کاشانی ( نسخه برلین ) که بلوشه از این مقایسه ( و از بعضی تصریحات خود کاشانی در تاریخ اولجایتو و در مقدمه خود این زبدة التواریخ مظنون کما تقدم ) میخواهد چنین استنباط بنماید که رشیدالدین زبدة التواریخ کاشانی را دزدیده و بنام خود باسم جامع التواریخ موسوم کرده ، و این استنباط بکلی بقول فرانسویها « مجانی » یعنی بی اساس و ..... و واهی است چه احتمال عکس هم می رود یعنی احتمال این که کاشانی یکی از معاونین بسیار عدیده رشید بوده است ( چه بالطبع اینطور تألیفات عظام بی مدد معاونین عدیده مانند بحار الانوار مجلسی و سید جزایری و غیره و غیره صدری و مویر می شود ) و پس از قتل رشید بحکم آنکه مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود هر کسی چیزی از او را یکی ... املاک او را و دیگری اموال تقدینه او را و این یکی کتاب تألیف او را ادعا کرده و چون از معاونین او هم بوده در حیات او مثل مرحوم ذکاء الملک و مرحوم اعتماد السلطنه و مردم هم بواسطه غضب پادشاه هر کسی بعداوت رشید .... عالیه تقرب می جستسته بعضی عمداً از این تهمت اغضا کرده اند و بعضی هم چون کاشانی از معاونین رشید بوده تا اندازه باور کرده اند دعاوی او را ، - م ق .



## مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری

۳

تأثیر از اسلاف و تأثیر در اخلاف در مورد هر یک از آثار بزرگ و مهم ادبی موضوع قابل مطالعه‌ای بشمار می‌رود و بوجود آورندگان آن آثار هر قدر مبتکر و مُبدع و واجد نبوغ و قدرت خلاقه باشند مسلماً بهمان اندازه که در شیوه و سبک آیندگان تأثیر میکنند بی‌بهره از شیوه‌ها و سبک‌های گذشتگان و بی‌نیاز از موادّ و مضامین آثار آنان نیستند. تسلسل و تدریج قانون مسلم و فنا ناپذیر تطوّر ادبی و تحوّل هنری بشمار می‌رود و اگر چه گاهی ظهور آثار عظیم و استثنائی و شخصیت‌های بزرگ و نوابغ ادبی ما را بگمان احتمال و امکان جهش و استثناء مطلق و ابتکار محض می‌اندازد ولی

تعمق در روانشناسی هنری و کیفیت ایجاد و ابداع آثار ادبی از یکسو و تتبع در کیفیت تطوّر و تحوّل ادبیات از سوی دیگر ثابت میکند که سرّ بوجود آمدن شاهکارهای جاودان و بزرگ ادبی جهانرا درحسن استفاده از موادّ و مضامین و حسن انتخاب جامه و پیرایه‌های مناسب و دل‌انگیز برای آراستن عروس معانی و بالاخره مهارت و استادی در «انتخاب و تکمیل» و توفیق در رعایت کامل قوانین ادبی و هنری (مثل قانون وحدت عمل در بعضی آثار) جستجو باید کرد نه در ابتکار محض و ابداع کامل که منطقیّاً با قوانین ذهنی و روحی و موجبات طبیعت انسانی منافات دارد.

ثبوت تأثیر از اسلاف طبعاً مؤید تأثیر در اخلاف است و بدیهی است که این تأثیر در مورد آثار بسیار مهمّ و شاهکارهای مسلمّ ادبی بامقیاسی عظیمتر و در زمینه‌ای نامحدودتر جلوه‌گری میکند. وقتی که اثری بعثت «ارزش ذاتی» و «قبول عامه» (که بقول مجد خوافی از اختیار بیرونست) و «آمادگی روحیه اجتماعی برای اقبال بدان» و بالاخره شاید «تصادف» شاهکار شناخته میشود و از زمره آثار بزرگ ملی و ذخایر و یادگارهای قومی محسوب میگردد و اثری باارزش محدود و قابل سنجش ذاتی از پرتو انکاء بقبول عامه و خاصه ارجی بیگران مییابد و نهالی از آبشخور تعصب و اعتقاد عمومی سیراب میشود و تا آن پایه مایه میگیرد که از مفاخر و مقدّسات یک قوم بشمار میآید طبیعتاً چشم آیندگانرا خیره میکند و اعجاب و ستایش همگانرا بر میانگیزد و مورد استناد عوام و استفاده خواص قرار میگیرد.

جاهلان آنرا نسخه ثانی لوح محفوظ می‌پندارند و عارفان بعنوان سندی از محکّمات معارف بشری گرامیش میدارند. مستمعان بر سبیل استفاده از آن سودها میجویند و متکلمان در مقام افاده از آن بهره‌ها می‌اندوزند. چنین اثری خواه ناخواه سرمشق همگان و مورد تتبع و اقتفا واقع میشود. گروهی در مقام محاوره و تکلم از آن تقلید میکنند و گروهی در مقام تصنیف و ترسل بدان تشبه میجویند.



درست است که معمولاً هیچیک از مقلدان چنین شاهکارهایی در منظور خود که ایجاد شاهکاری همپایه شاهکار اصلی و نیل بمقام و موقع و کسب شهرت و نام آفریننده آن شاهکار است هرگز توفیق نیافته‌اند ولی از اهمیت آثاری که اینچنین بوجود می‌آیند و برگنجینه ادبی زبانی می‌افزایند نمیتوان چشم پوشید. پنداری خورشیدی سر بر میزند و از پرتو انوار خود هزاران جرم کدر را نورانی میکند. اگرچه نور و جلای آن اجرام تیره مقتبس از پرتو جرم روشن خورشید است اما زیبایی و مناظر و الوان آن هزاران جرم نور از خورشید یافته نیز دیده تماشاگران را نوازشگر است و آنجا که در تأمل آفتاب خیره میشود ابصار، ساعتی تأمل در آن اعمار و نجوم خالی از لطف و فایده نخواهد بود.

یکی از اشتباهات بزرگ و اغماض ناپذیر محققان و منتبعان در ادبیات ایران همینجاست که بندرت دیده از خورشید برگرفته و بسیر در عالمی که در عین حال پست‌تر و تاریک‌تر بودن خالی از تنوع و عاقل از حلیه فواید فراوان نیست پرداخته‌اند. آنجا که پای حماسه بزرگ ملی ایران یعنی شاهنامه فردوسی بمیان آمده ده‌ها اثر قابل اعتنا و توجه بجرم اینکه پا جای پای فردوسی گذاشته و مقلد او شده و بعبارت دیگر خواسته‌اند حماسه ملی یا تاریخی یا دینی بسازند از چشم محقق افتاده‌اند، چنانکه در یک مورد از ششصد صفحه کتابی که در این زمینه نگاشته شده فقط صد و چند صفحه اختصاص بشرح بیش از چهل حماسه دارد و بقیه مستقیم یا غیر مستقیم مربوط بشاهنامه یا مواد و مطالب آنست :

کلاه گوشه خورشید چون پدید آید      ستارگان بحقیقت فرو نهند کلاه  
در حالیکه نه جلال و شکوه آفتاب عالم‌تاب مانع از تجلی اختران است و نه  
سیر در عالم کواکب و مطالعه در لطف و زیبایی نجوم منافی اعتقاد بقدر و ارزش  
خورشید، بلکه تأمل وافی و مطالعه دقیق در زوایای عالمی که جلوه وجود و پرتو

حیات خود را مدیون وجود جرم روشن خورشید است راهی مستقیم بسوی درك وسعت دامنه تأثیر و تموع آثار و نیروی انگیزش و تحریك مؤثر اصلی است .

از این قبیل شاهکارها که مکرراً مورد تقلید دیگران قرار گرفته اند و در حقیقت موجب رواج طرز و شیوه ای مشخص و مبدأ ایجاد يك سلسله آثار و منشأ نوع مخصوصی در ادبیات ایران قرار گرفته اند در درجه اول باید از شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی و گلستان سعدی نام برد . بحث در باره حد تأثیر و نفوذ شاهنامه و گلستان در آثار و مؤلفات و مصنفات سراینندگان و نویسندگان متأخر بحثی زائد بنظر می آید و نکته جالب اینجا است که دامنه این تأثیر و نفوذ از مرزهای زبان خواص و حدود ادبیات تجاوز کرده بر زبان عوام نیز بدون محدودیت زمانی و مکانی سایه افکنده است . اینچنین تأثیر و نفوذی با این وسعت دامنه و بسطت زمینه که ظاهراً مخصوص شاهنامه فردوسی و آثار سعدی و غزلیات حافظ است در کشورهای دیگر جهان و مابین دیگر اقوام اگر نایاب نباشد بسیار کمیاب است و تا جائیکه نگارنده آگاهی دارد اگر هم نمونه هایی برای تأثیر شگرف ادبی این قبیل آثار در سرزمینهای دیگر و میان اقوام دیگر یافت بشود نفوذ و تأثیر و رواج تا آن حد که مضامین و مطالب و الفاظ و عبارات اثری چاشنی گفتار عامی و عارف و عالم و جاهل و شهری و روستائی و کاسب و سپاهی و دیوانی و در حقیقت نمک هر طعام و بر زبان آخوند مکتبی و واعظ منبری و کاسب بازاری و سوداگر سفری و قصه گوی قهوه خانه ها روان باشد شاید مخصوص قوم ایرانی و منحصر بهمین چند اثر است .

تحقیق و مطالعه و فحص و تتبع در کیفیت و دامنه تأثیر این شاهکارهای قومی و اسناد ملی در گفتار و افکار و ذوق ایرانی تا آنجا که مربوط بگفتار و ذوق و اندیشه عوام است با همه جالبیتی که دارد بعدت در دست نبودن اسناد مکتوب و شواهد پایدار غیر ممکن است ولی چنین تحقیق و تتبعی در زمینه ادبیات و آثار ادبی

میسر و واجب است و وظیفه اغماض ناپذیر محققان و منتبعان ادبیات و تاریخ ادبیات ایران بشمار میرود. مثلاً موضوع «گلستان و مقلدین آن»، که کارهای شده در آن باره از حدود اشاره بوجود مقلدی چند و ذکر نام چند کتاب که بتقلید از گلستان سعدی نگارش یافته اند تجاوز نمیکند، موضوع شایسته‌ای برای تحقیق کامل در زمینه نفوذ شگرف مستقیم و غیرمستقیم این شاهکار ادبی در آثار نویسندگان بعد از سعدی بشمار میرود و سزاوار است که یکی از دانشمندان تحقیق در این باره را وجهه همت سازد و موضوع مقلدین گلستان را در زمینه‌های مختلف (که هر یک موضوع بایی جداگانه تواند بود) یعنی تقلید در زمینه ادبی و زمینه عرفانی و تراجم احوال و تذکره اولیا و زمینه هزل و مطایبات و بالاخره تأثیر و نفوذ نثر سعدی در شیوه ترسل مترسلان که شاید مهمترین و وسیعترین بل مفیدترین زمینه تأثیر گلستان باشد مورد مطالعه قرار دهد و گذشته از بحث در علل عدم موفقیت نویسندگان کتابهایی چون روضه خلد مجد خوافی و نگارستان معینی جوینی و بهارستان جامی و پریشان قآنی و ملستان و خارستان و غیره در ایجاد اثری بزرگ و مشهور - باتوجه باینکه شهرت بعضی از این آثار مثل بهارستان و پریشان ابداً مربوط بموفقیت در تقلید از گلستان نیست بلکه ناشی از شهرت نویسندگان آنها یا موضوع خاص کتاب است - و با چشم‌پوشی از اینکه «تقلید نه تأثر» خود بزرگترین دلیل این شکست و عدم توفیق است مختصات و ارزشهای ذاتی لفظی و معنوی این آثار را که در هر حال از مواد تشکیل‌دهنده ادبیات ایران محسوب میشوند بشرح باز نماید و سپس بتأثیر مهمتر و جدی‌تر گلستان در شیوه نثر آیندگان و منشآت مترسلان و در حقیقت «تأثر نه تقلید» از گلستان که بعنوان نمونه خوب آن باید از منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی نام برد ، پردازد و کیفیت و دامنه این تأثر را در مدارک ادبی فارسی نشان دهد و بنظر میرسد که توفیق در چنین منظوری نیازمند طرح مقدمه و افتتاح مدخلی راجع بمختصات

گلستان سعدی بشرحتر از آنچه استاد فقیه ملك الشعراء بهار در كتاب سبك شناسی خود آورده اند باشد؛ و بخصوص در این زمینه عنایت بیشتر بطرح مضامین و تنوع مطالب گلستان و هماهنگی بین لطف مضامین و جالبیت محتویات آن با ظاهر دلاویز و جامه زیبای الفاظ و عجزات و تحقیقی مستوفی تر در حد ابتکار و کیفیت تکامل نثر سعدی که نقطه کمال و لطافت تحوّل و تطوّر سجع پردازی و مقامه نویسی و بالاخره شیوه خاص خواجه عبدالله انصاری بشمار میرود لازم مینماید.

شاهنامه فردوسی اگرچه، بعلاّت منظوم بودن و احتوا بر موادّ و مطالب خاص که کمتر از مطالب گلستان باموارد گوناگون زندگی عادی مناسب و ملایم است، از لحاظ تأثیر غیرمستقیم و کمک بایجاد شیوه ای نو در ادبیات فارسی بهای گلستان نصیرسد ولی از لحاظ دیگر یعنی تحریک سرایندگان و شعرا باقتفا و تقلید مقام اوّل را در ادبیات فارسی دارد و بمراتب بیش از گلستان مورد تقلید قرار گرفته است و این شگفت آور نیست زیرا اگر در مورد گلستان فقط اشتها و مقبولیت آن مشوّق نثر نویسان بتقلید بود در مورد شاهنامه علاوه بر این عامل یعنی شهرت و محبوبیت فردوسی و اشتها و مقبولیت شاهنامه دو عامل مهمتر نیز مؤثر بود و طبع آزمایشانرا بتقلید از حماسه بزرگ ملّی ایران وامیداشت نخست وسعت زمینه نوع حماسه و کثرت موادّ حماسه اساطیری و ملّی و تاریخی و دینی که مورد استفاده سخنور بزرگ طوس در نظم و تدوین شاهنامه قرار نگرفته بود و دوم عنایت خاص ملوک و سلاطین بشاهنامه و مجذوبیت فوق العاده آنان در برابر آثار شگرف حماسه ملّی در احیاء مفاخر و مآثر شاهان و پهلوانان و تخلیّد نام ملوک و سلاطین. این اشتیاق و مجذوبیت از دو راه ظهور و بروز میکرد یکی از راه غبطه بظنانت محمود غزنوی و سیاست نامجوئی او بااستخدام شاعران بزرگ که فردوسی مظهر مسلمّ آنان شناخته میشد و دیگری از راه رشگمندی به نیک سرانجامی و اقبال پادشاهانی که نام و احوال

و آثارشان در شاهنامه بحلیهٔ تخلید آراسته بود و سر اصلی فراوانی مقلدین شاهنامه را در همین نکتهٔ اخیر باید جستجو کرد. در هر حال مقلدین شاهنامه را میتوان به سه گروه تقسیم کرد: نخستین گروه شاعرانی بودند که بذوق شخصی و تحت تأثیر جذبهٔ شاهنامه یا بتشویق و اشارت بزرگانی که آرزوی احیاء و تخلید بقیهٔ مواد حماسه‌های ملی ایران را داشتند (بعشق تکمیل کار فردوسی و تحت تأثیر جاذبهٔ آن و شاید بامید آنکه نام آنان نیز از برکت نظم حماسه‌ای بلند مخلد شود) بنظم قسمتی از مواد پراکنده که فردوسی را بکار نیامده بود کمر بستند. دومین گروه شاعرانی هستند که بامید دریافت پاداشی بزرگ و یا شاید بسائقهٔ حس تملق و بارزوی تقرّب شرح احوال و کارهای نمایان یکی از سلاطین یا نیاکان او را برشتهٔ نظم کشیده بحضرتش تقدیم داشتند و شاید امید آن داشتند که ممدوح بدیدهٔ تنبه و عبرت در داستان بخل و ناجوانمردی محمود غزنوی در حق فردوسی نگریسته بجبران آن دست انعام و بخشش بگشاید و غرق صلات و زر و سیمشان سازد، و بالاخره از گروه شاعرانی باید نام برد که از جانب یکی از پادشاهان که در مقام سنجش، شکوه و جلال و قدرت و وسعت ملک و سلطنت خود را جز فقدان فردوسی و شاهنامه از محمود غزنوی و اغلب شاهانی که نامشان در شاهنامه رفته بود کمتر نمیدید مأمور نظم کارنامهٔ جهانگشائیه‌ها و جهانداریه‌های او میگشت.

از این سه قسم مقلدین شاهنامه قسم دوم و سوم یعنی منظومه‌های تاریخی بیش از هر دوره‌ای در دورهٔ مغول و تیموری بوجود آمده‌است و در این دو دوره دوشادوش نهضت تاریخنویسی نهضت نظم حماسه‌های تاریخی نیز قابل توجه است و از آنجا که اقبال باین نوع منظومه‌ها در دورهٔ مورد بحث در حقیقت دنبالهٔ توجه خاص پادشاهان مغول و تیموری بتاریخ و تاریخنویسی است بهتر است در طبقه‌بندی این آثار در ضمن آثار و موالید دورهٔ مغول و تیموری بجای توجه بقالب حماسی و منظوم، مضمون

و محتوی را مورد توجه قرار داده آثار مذکور را نیز شعبه‌ای از تاریخ‌نویسی بشمار آوریم .

(( باتوجه بآنچه گذشت بوجود آمدن منظومه‌های حماسی تاریخی در دوره مغول و تیموری و اقبال گویندگان بنظم این قبیل منظومه‌ها را باید معلول دو علت بدانیم :

۱- تأثیر نهضت تاریخ‌نویسی اعم از منظوم و منثور .

۲- این گمان که تحلی مطالب تاریخی بحلیه نظم موجب دوام بقا و سرعت انتشار و وسعت اعتبار آن خواهد شد)). متأسفانه این گمان اشتباه و این تصوّر نابجا بود زیرا بهمان اندازه که تواریخ مهمّ منثور دوره مغول و تیموری اشتهار و انتشار یافت منظومه‌های تاریخی آندوره خامل و گمنام ماند چنانکه غیر از يك منظومه یعنی منظومه تمر نامه هاتقی، که بنظر نگارنده اشتهار نسبی آن نیز تصادفی بود، دیگر منظومه‌ها حتی نزد خواص جز بنام معروف نیستند.

انصاف باید داد که حماسه‌های تاریخی دوره مغول بیش از حدّی که بی‌ارزشی و ابتذال آن منظومه‌ها ایجاب میکرد گمنام و مجهول مانده‌اند و اگر چه باوجود تواریخ معتبری چون جهانگشای و جامع التواریخ و تاریخ و صاف و ظفر نامه شامی و ظفر نامه شرف‌الدین علی یزدی و زبده التواریخ بایسنغری و غیره که جامع اسناد راجع بدوره

---

۱- تأثیر مستقیم شاهنامه در انتخاب وزن و سبک منظومه‌های تاریخی دوره مغول و تیموری قطعی است و سر این تأثیر را در «رواج و تداول فوق العاده شاهنامه و شاهنامه خوانی» و «مقبولیت خاص آن در پیشگاه سلاطین این دوره» باید جستجو کرد . هاتقی در تمر نامه خود راجع به تیمور تصریح کرده که :

پی خوابش افسانه شهنامه بود ز خودش کله وز زره جامه بود

اگر چه مضمون این بیت منحصر باخبار مستقیم نیست و از روح کنائی و مضمون کلی آن که بیان جنگجویی و آماده کارزار بودن تیمور است چشم‌پوشی نمیتوان کرد ولی در هر حال انتخاب مضمون « پی خواب افسانه بودن شهنامه » هر دو مدعای منظور را قطعاً و بدون تردید تأیید میکند .

مغول و تیموری و مدارك ارزنده و منشور منظومه‌های تاریخی آندوره بشمار میروند و متمبع تاریخ را از مراجعه بملخصی منظوم و مسموخ بی‌نیاز میکنند این گمنامی کاملاً طبیعی مینماید ولی چشم‌پوشی از برخی فوائد تاریخی که احیاناً منحصر بهمین منظومه‌هاست و اسنادی که در بعضی از آنها راجع بمطالب و مسائل گوناگون وجود دارد و محقق تیزهوش را در حلّ پاره‌ای مشکلات و روشن ساختن بعض مجهولات سودمند میباشد نادرست بنظر میآید و از اینهمه گذشته این حقیقت که منظومه‌های مورد بحث در مقام سنجش باشاهنامه قدر و ارجی ندارند و سرایندگان آنها درسودای خام مقابله و مسابقه با سخنور بزرگ طوس نقش بر آب روان نگاشته و کشتی بر خشکی رانده اند نباید موجب این تصوّر بشود که همه و همه جای آن منظومه‌ها کلاً عاری از لطف ادبی و لطافت و ظرافت شعری و فاقد هر گونه جاذبه و جالبیتی است.

چون منظور از این مقال معرفی یکی از آن منظومه‌ها، که از لحاظ قدمت ارجمند و از حیث اصالت و ارزش مهمتر از دیگر منظومه‌های تاریخی دوره مغول است، میباشد فقط بذکر نام و پاره‌ای مشخصات منظومه‌های تاریخی دوره مورد بحث تا جائیکه معلوم نگارنده است) اکتفا میورزد :

( ۱ - چنگیز نامه یا شهنشاہ نامه احمد تبریزی )

مشمول بر هیجده هزار بیت و متضمن حوادث تاریخ مغول تا سنه ۷۳۸ هجری. این منظومه بنام سلطان ابوسعید موشح گشته و در بحر متقارب بشیوه شاهنامه فردوسی سروده شده است .

نسخه نفیس خطی این منظومه در ضمن مجموعه چهار منظومه که هر چهار در بحر متقارب سروده شده است تحت شماره Or. 2780 در موزه بریتانیا محفوظ است. نسخه خطی مذکور که شامل ۲۴۳ ورق است بترتیب مشتمل است بر منظومه‌های گرشاسب نامه ( ورق ۴۰-۱ ) ، شهنشاہ نامه ( ورق ۱۳۲-۴۱ ) ، بهمین نامه ( ورق

۱۸۷-۱۳۴) و کوش نامه (ورق ۲۴۳-۱۸۸) و مورخ بتاریخ صفر ۸۰۰ هجری  
میباشد.<sup>۱</sup>

( ۲- غازان نامه تألیف نورالدین بن شمس الدین محمد )

مشخصات این منظومه فقط در تاریخ ادبی برون آمده است. بقول برون  
این منظومه که مثنوی به بحر متقارب و بطرز شاهنامه فردوسی است در سنه ۷۶۳  
هجری ساخته شده و هر دو این کتابها ( یعنی شهنشاه نامه احمد تبریزی و غازان نامه  
مورد بحث ) نادر و کمیاب است. از غازان نامه يك نسخه خطی در تملک پروفیسور  
برون بوده که آنرا بسال ۸۷۳ هجری در تبریز برای کتابخانه سلطان ابوالنصر  
حسن بگ بهادرخان استنساخ نموده اند و آنرا دکتر رضا توفیق که نماینده ادرنه در  
پارلمان ترکیه بوده در ماه اوت ۱۹۰۹ مسیحی پروفیسور برون هدیه کرده است.<sup>۲</sup>

( ۳- ظفر نامه حمدالله مستوفی )

چون برای آگاهی از مشخصات نسخه منحصر بفرد این منظومه عظیم که در  
بحر متقارب و بتقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده، مراجعه بمنابعی که خواهیم  
داد کفایت میکند بنقل مطالبی که بلوشه مستشرق فرانسوی در مقدمه بر تاریخ مغول

۱- برای تفصیل مطالب این کتاب رجوع شود به قسمت دوم از شماره مسلسل ۲۰۱  
(ص ۱۳۵) ذیل فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا از شارل ریو. ایضاً رجوع شود بجلد  
سوم تاریخ ادبی برون (ترجمه بفارسی) ص ۱۲۶. ایضاً حماسه سرائی در ایران از دکتر  
ذبیح الله صفا ص ۱۳۹ که هر دو نفر مطالب راجع باین موضوع را عیناً از فهرست نفیس ریو  
نقل کرده اند. پروفیسور برون درباره ارزش این منظومه میگوید: «ظاهراً... نه از لحاظ  
تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارد، لیکن اگر بدقت آنرا مطالعه و تجزیه نمایند  
تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع باین دوره که مورد بحث ماست، از آن میتوان استخراج نمود».

۲- تاریخ ادبی برون، ج ۳ (ترجمه بفارسی) ص ۱۲۷-۱۲۶. برون درباره ارزش  
این منظومه همان نظری را که درباره چنگیز نامه احمد تبریزی گذشت دارد (رک پاورقی مربوط  
بچنگیز نامه احمد تبریزی)



در آن باره آورده است اکتفا میکنیم :

« یکی از نویسندگان نیکه در محافل ادبی رشیدالدین وزیر غازان شرکت داشت و از اطرافیان فاضل وزیر و پروردگان سایه حمایت او بشمار میآید حمدالله بن ابوبکر بن احمد بن نصر المستوفی القزوینبی بود که نام او در تاریخ ادبیات ایران معروفیتی دارد .... زین الدین محمد بن تاج الدین برادر حمدالله یکی از معاونین رشید بود و ظاهراً حمدالله بوساطت او در حلقه ادبی که در پیشگاه وزیر بزرگ تشکیل مییافت پذیرفته شد و طبق اظهار خودش ذوق تاریخ نویسی از برکت شرکت در این مجمع دراو بیدار گردید و این تمایل دراو بوجود آمد که با اقتباس از شاهنامه تقلیدناپذیر سخنور بزرگ طوس که خود نسخه ای از آن نوشته بود (ذیل فهرست ریو، ص ۱۷۲) تاریخ عمومی مفصلی از هجرت نبوی تا زمان خود منظوم سازد و در حقیقت حماسه فردوسی را تکمیل کند. اگر چه حمدالله در مقدمه منظومه اش فقط اشاره بتشویق بعضی دوستان میکند ولی گمان میرود که اگر هم در انجام این کار از وزیر رشیدالدین الهام نیافته باشد تحت حمایت او بوده است برای اینکه اساس تاریخ منظوم حمدالله مستوفی همان تاریخ مغول است .

رشیدالدین در حالیکه سلطان محمود غازان شمس الدین کاشانی را مأمور نظم تاریخ مغول کرده بود ( در این باره که موضوع این مقاله است بتفصیل بحث خواهیم کرد ) نمی توانست رسماً و آشکارا کسی دیگر را بانجام این امر مهم بگمارد ولی محتمل است که حمدالله مستوفی در موقع نظم ظفر نامه تاریخ رشیدی را ( قبل از اینکه آن تاریخ بپایان رسیده باشد ) پیش چشم داشت .

چنین روابطی که حمدالله مستوفی با وزیر رشیدالدین و پسرش غیاث الدین محمد ، که بعداً « تاریخ گزیده » را باو تقدیم کرد، داشت برای اثبات این موضوع که رشیدالدین در باره نقشه مرید خود بی اطلاع نبود کافی بنظر میرسد. شاید بر اثر

این موقعیت بود که حمدالله مستوفی مجبور شده است احتیاط را کاملاً رعایت بکند و همچنین شاید لحن مبهمی که در این بیت از تاریخ منظوم خود دارد برای اینست که به تمام آنچه مدیون وزیر رشیدالدین بود اعتراف نکند :

ز تازیك و از سروران مغول . . . بجستم حکایت ز جزو (ز) کل<sup>۱</sup> ...

تنها نسخه‌ای از این کتاب که در دست داریم (نسخه موزه بریتانیا Or. 2833) محتوی ۷۷۹ ورق، در سنه ۸۰۷ هجری استنساخ شده است یعنی درست در پایان سلطنت تیمور و آغاز سلطنت شاهرخ .

ارزش ادبی این منظومه صفر و کاملاً ناچیز است. قابل توجه است که حمدالله مستوفی بهبوده میکوشد خود را بیای سرمشق بی نظیر و تقلید ناپذیر خود برساند و اینچنین خود را مورد استهزاء قرار میدهد. این منظومه نیز مانند تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی فردای روز تألیف بپوته نسیان افتاد و اگر نهضت دوره تیموری، که آن منظومه‌ها را برای مدت کوتاهی از پوته فراموشی بیرون کشید، نبود کلیه آنها مسلماً امروز از بین رفته بودند.

حمدالله استعداد شاعری خود را انکار نمیکند و در مورد ارزش و شیوایی اشعار خود تردید دارد و میدانند که مسلماً اشعار او موفقیت و مقبولیت ابیات بلند فردوسی را نخواهد داشت. وقتی که حمدالله دوسوم کار خود را بانجام رسانید یعنی دوثلث ظفر نامه را سرود آنرا بیکسو نهاد و بتألیف يك تاریخ عالم تا سال ۷۳۰ هجری پرداخت. این تاریخ که برخلاف ظفر نامه شهرتی دارد و بغیاث‌الدین پسر رشیدالدین وزیر سلطان ابوسعید (پس از مرگ دمشق خواجه) تقدیم شده تاریخ گزیده است. « در مقابل بلوشه که ارزش ادبی این منظومه عظیم (تقریباً ۷۵ هزار بیت)

۱- در فهرست ریو (ذیل، ص ۱۷۳) و همچنین در مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول مصرع دوم بصورت « بجستم حکایت ز جزو و کل » آمده است که قیاساً تصحیح شد.

را صفر میداند ریو در فهرست دقیق خود از دقتی که مؤلف نسبت به بیان وقایع و تواریخ ایام بظهور رسانیده است یاد میکند و میگوید از ارزش و فوائد تاریخی این منظومه بهیچوجه نباید غفلت کرد و جلد سوم آن کتاب را برای تاریخ دوره مغول بسیار گرانبها تشخیص میدهد. سی هزار بیت از هفتاد و پنج هزار بیت مخصوص تاریخ مغول است که کتاب سوم ظفرنامه را تشکیل میدهد<sup>۱</sup>.

۴- تاریخ منظوم مغول از شمس‌الدین کاشانی

این منظومه موضوع بحث مقاله حاضر است و درباره آن مفصلاً بحث خواهد

شد<sup>۲</sup>.

۵- تمر نامه یا ظفرنامه هاتفی

چون منظومه تمر نامه هاتفی معروف‌تر از دیگر منظومه‌هایست که در دوره مغول و تیموری بتقلید از شاهنامه سروده شده‌اند و تاکنون بچاپ نیز رسیده است بنقل مطالبی که بلوشه فرانسوی در آن باره در مقدمه خود بر تاریخ مغول آورده است و پاره‌ای توضیحات اکتفا می‌ورزیم :

« تنها کتاب تاریخ منظومی که از سر نوشت اندوهبار تواریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی و حمدالله قزوینی سلامت جسته است تاریخ تیمور هاتفی است ولی این تاریخ نیز باوجود کمال سبک و بلندی شعرش امروز در ایران حتی نزد کسانی که بتبعات

۱- ذیل فهرست نسخ خطیه موزه بریتانیا، ص ۱۷۲-۱۷۴، شماره مسلسل ۲۶۳. تاریخ ادبی برون، ج ۳ ص ۱۱۸-۱۱۷. حماسه‌سرای در ایران ص ۳۳۹-۳۳۷. تاریخ گزیده، چاپ لندن ص ۵. مقدمه بر تاریخ مغول از بلوشه.

۲- درباره این چهار منظومه یعنی چنگیزنامه احمد تبریزی، غازان نامه نورالدین بن شمس‌الدین محمد، ظفرنامه حمدالله مستوفی و منظومه شمس‌الدین کاشانی در مقاله «جامع‌التواریخ و مؤلف واقعی آن» نیز اشارتی رفته است (نشریه دانشکده ادبیات تبریز. شماره اول سال سیزدهم ص ۴۰-۳۹ و ۵۱).

تاریخ ادبی مشغولند ناشناس است. تیمورنامه یا ظفرنامه شباهتهائی با کار بی توفیق شمس الدین کاشانی و حمدالله مستوفی دارد.

عبدالله هاتقی خواهرزاده جامی محتملاً در دوره خود شاعری بود که مثنوی را نیک میسرود. او باقتفا و اقتباس از سبک اسکندرنامه نظامی تاریخ منظومی برای تقدیم بسطان خراسان حسین بایقرا درباره زندگی و تاریخ نیای او امیر تیمور برشته نظم کشید.

هاتقی ظفرنامه شرف الدین علی یزدی را بعنوان اساس و مأخذ اصلی تاریخ منظوم خود انتخاب کرد:

در اوراق فرسوده روزگار	ندیدم ز اسکندر نامدار
حدیث صحیحی که سازش کنم	ز کلک در افشان طرازش کنم
نکردم ز افسانه بی فروغ	ز اسکندر مرده نقل دروغ
سخن آفرینان حسان کلام	که بودند سردفتر خاص و عام
شدند آن حریفان فرخنده رای	بسوی تمرنامه رهنمای
که آن نامور نامه خسروی	بود در خور نامه مانوی
چو دیدم در آن قصه پرفروغ	ظفرنامه ای یافتم بی دروغ
رقم کرد دانای آن روزگار	بدریا فشان کلک گوهر نثار...

( پشت ورق ۱۳۷ ، Man. ancien fonds 234 )

هاتقی نیز مثل اسلافش در دوره مغول و خود نظامی در اسکندرنامه، میخواست با کار خود شاهنامه تقلید ناپذیر سخنور بزرگ طوس را تکمیل کند و همچنین با انوری رقابت ورزد ولی کار او چنانکه خود نیز بدان معترف است هیچ پاداش دیگری جز یک شهرت بیغایده بین فضلالی ایران برایش نداشت:

نخستین که فردوسی سحرساز (بلوشه: سحر باز) سخن راز شهنامه بستی طراز

محیط معانی صدفوار بود  
بسی بوده بکران فکری همه  
گهرهای اندیشه ناسفته بود  
سخن نیز نوباوه بود و عزیز  
بدونیک را برسخن بود گوش  
شه غزنوی نیز بنواختش  
زبالا نشینانش برتر نشانند  
من امروز کز کلک جادو فریب  
بودکان معنی ز گوهر تپی  
بشوهر رسیده عروسان فکر  
ز اولاد آدم دو صاحبقران  
تمرخان و اسکندر فیلقوس  
نظامی که کان سخن را برفت  
بود بحر شعر مرا نیز در  
سخن دارمش همچو در خوشاب  
نیامد از این آسمان کهن  
سخن زاد زانسان زام الکتاب  
بحسن سخن ره نیابد زوال  
سخن ز آسمان کبود آمده  
سخن ور نبودی اگر در جهان

صدفها پراز در شهوار بود  
سپرده باو مهر بگری همه  
سخنهای ارزنده ناگفته بود  
نجوید کسی عیب نوباوه نیز  
همه اهل انصاف بودند وهوش  
بانعام و احسان سرافراختش  
چه برتر که بر کرسی زر نشانند  
سخن را دهم از تمرنامه زیب  
وزان دست اندیشه را کو تپی  
نمانده یکی در پس پرده بکر...  
گرفتند گیتی کران تا کران  
یکی ماه توران یکی مهرروس  
بوصف سکندر بسی لعلسفت  
که ریزم گهرها بوصف تمر  
گرانمایه چون گوهر آفتاب  
متاعی گرانمایه تر از سخن  
که روح الله از مریم کامیاب  
سخن را توان گفت صاحب جمال  
طفیل سخن ور فرود آمده  
که میگفت اوصاف شاهنشهان

۱- هاتمی نفهمیده است که اسکندرنامه نظامی از لحاظ موضوع و مقصود شاعر بهیچوجه طرف مقایسه با تیمورنامه نمیتواند باشد و اصلاً نه موضوع و نه مقصود نظامی در اسکندرنامه نظم تاریخ و یا مدح و وصف کسی نبوده بلکه منظور او احیاء یکی از افسانه های کهن بوده است .

ز گفتار، فردوسی هوشمند  
بسوی نام کاوس وکی شد بلند  
سخن گر نپرداختی انوری  
که میگفت از سنجر و سنجری

( پشت ورق ۱۱ ببعده ، Ancien fonds persan 234 )

چنانکه دیدیم بلوشه اعتقاد دارد که «هاتقی مایه تاریخ منظوم خود را از ظفر نامه شرف الدین علی یزدی گرفته است». این استنباط بلوشه از این دو بیت هاتقی است که در پایان منظومه آمده :

شدند آن حریفان فرخنده رای  
بسوی تمر نامه ام رهنمای  
چو دیدم در آن قصه پر فروغ  
ظفر نامه ای یافتم بسی دروغ

این نظر بلوشه قویترین استنباطی است که میتوان از اشاره هاتقی بظفر نامه کرد و مسلماً نمیتوان «تمر نامه یا ظفر نامه» ای را که دانایان روزگار هاتقی او را بدان راهنمایی کرده اند در مفهوم مطلق «روایات و اسناد راجع به تیمور» گرفت ولی باین بودن تصریح در مورد نویسنده آن «ظفر نامه یا تمر نامه» که سند منشور هاتقی در نظم «تمر نامه منظوم» بود جای تردید بین «ظفر نامه شرف الدین علی یزدی» و «ظفر نامه نظام الدین عبدالواسع شامی» که ظاهراً اساس و پایه ظفر نامه شرف الدین علی یزدی میباشد همچنان باقیست مگر اینکه يك قرینه را رافع این تردید و مؤید استنباط بلوشه تلقی بکنیم و آن قرینه اینست که تمر نامه هاتقی تا پایان زندگی تیمور و جریان وفات او را شامل است در حالیکه ظفر نامه شامی فقط تا وقایع یکسال قبل از وفات او را دربر دارد .

تصور دیگر بلوشه درباره اینکه هاتقی در نظم تمر نامه قصد رقابت با انوری را داشته است ناشی از بیتی است که نام انوری در آن آمده است و این تصور بکلی نابعاست یعنی بلوشه به بیت دیگری که بلافاصله پس از آن بیت آمده و در آن نام ظهیر ذکر شده توجه نکرده است و گر نه درمی یافت که ذکر نام انوری و ظهیر با اشاره

عام و تصادفی بوده است :

سخن گر نپرداختی انوری      که میگفت از سنجر و سنجری  
قزل ارسلانرا که میکرد یاد      ظهیرش ندادی گر از مدح داد

مسلم است که هاتقی در سرودن تمر نامه دوهدف داشت و تحت تأثیر دوشاعر نامدار ایران بود. یکی فردوسی و دیگری نظامی و نه تنها از لحاظ موضوع بلکه از لحاظ سبک و شیوه نظم اشعار نیز گاهی از فردوسی و گاهی از نظامی متأثر شده است. منظومه بنام خدا آغاز میشود و تا ۴۸ بیت ادامه دارد (نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحت شماره Ancien fonds persan 234 از پشت ورق ۱ تا پشت ورق ۳).

سپس مناجاتی از پشت ورق ۳ تا روی ورق ۶ آمده که از بعضی ابیات آن میتوان ذوق نامستقیم هاتقی و آثار انحطاط منظومه های حماسی آندوره را دریافت :

الهی در طاعتم باز کن      بطاعتگم محرم راز کن  
مرا دیده بگشا و بگشانقاپ      که بینم جمال ترا بی حجاب  
ز آب وضو ساز کن چاره ام      بمر گرد عصیان زرخساره ام  
بکن دستم اندر عبادت دراز      دهش پنجه از پنج نوبت نماز  
مکن رخنه در صف طاعت زمن      درخت مرا زین چمن بر مکن  
ز روزه لب لقمه جویم ببند      در دوزخت را برویم ببند...

سستی لفظ و رکت معنی در اشعار هاتقی از همین نمونه ها کاملاً جلوه گراست.

از روی ورق ۶ تا روی ورق ۸ «نعت سرور کاینات محمد عر بی صلی الله علیه وسلم وستایش آنحضرت» و از روی ورق ۸ تا آخر روی ورق ۱۱ «صفت معراج نبی صلی الله علیه وآله وسلم» است که دوسه بیتی از آن نقل میشود :

در آمد ز در پیک فرخنده پی      بیکدم ره آسمان کرده طی

رساندش سلامی زایزد تعال  
سفر کرده از امّ هانی سرای  
که ای بر تر از هر دو عالم تعال...  
باقصی شدش راهبر رهنمای...  
فلک رو چنان مر کبی تمیز داشت  
که نه تازیانه نه مهمیر داشت

سستی و پستی این قبیل اشعار را با مقایسه با ابیات بوستان سعدی میتوان دریافت:

شبی بر نشست از فلک بر گذشت  
بتمکین و جاه از ملک در گذشت... الخ

آنگاه از آخرین بیت روی ورق ۱۱ تاروی ورق ۱۴ علت و مقصود نظم کتاب را شرح داده و در ضمن آن گفته است «در زمان فردوسی سخن نوباوه بود و کسی بر نوباوه غیب نجوید...» و مقصودش اینست که وظیفه او دشوارتر از فردوسی است زیرا اولاً سخنور طوس دنیائی مضمون نو و دریائی گوهر ناسفته در اختیار داشت و عوامل تشویق و ترغیب او نیز از هر حیث جمع بود و بعلاوه اگر فردوسی از عهدۀ انجام مقصود بخوبی بر نیامده چون زبان دری نوباوه بود همه بچشم اغماض در آن مینگر بستند و در حقیقت هنر اینست که کسی بتواند مثل هاتقی در روزگاری که مردم انصاف و اغماض ندارند و نکته سنجان شعر شناس «موی از ماست بیرون میکشند و مته روی خشخاش میگذارند» و دقیقه ای از دقایق نقد و انتقاد را فرو نمیکذارند و کان معنی ز گوهر تهی شده و مضمون بکری نمانده است چنین شاهنامه و تهر نامه ای با این فصاحت و بلاغت!! تألیف و تصنیف کند.

مطالبی که از مقدمه و مؤخره منظومه استنباط میشود و اطلاع بر آنها لازم مینماید

بترتیب چنین است:

هاتقی نه تنها در شیوهٔ مثنوی بلکه در قصیده و غزل نیز خود را استاد میداند و با بزرگان قصیده پرداز و غزلسرای ایران کوس رقابت میزند و چنانکه در مقدمه و مؤخره منظومه تصریح میکند در زمان خود شهرتی بسزا داشته و «ز سر حدّ چین تا باقصای روم» جواهر اشعار او بهر مرز و بوم رسیده بوده است ولی مایهٔ شگفتی است



که با اینهمه اشتهار و قبول خاطر عوام و خواص از هر گونه صلح و جایزه‌ای محروم مانده و همواره « ز فکر معاش سراسیمه‌وار است » ولی با وجود اینهمه محرومیت و سراسیمگی و مشغولیت خاطر « کشیده‌نی کلک او در سخن خط‌نسخ در نسخه‌های کهن » و شاهنامه فردوسی را منسوخ و خمسه نظامی را ببقدر و بی‌ارزش ساخته است. معلوم است که اگر « اندک زمانی فراغی و بکام دل خود دماغی » داشت آنچنان داد سخن میداد که سیهر کهن حیران میماند. آنگاه هاتقی با تأثری خاص و شاید بالجن عنادی میگوید که اگر او مانند فردوسی شایسته مسند و کرسی نیست در عوض ممدوح او از محمود غزنوی بهتر و برتر است زیرا ممدوح او شهزاده است در حالیکه محمود شهزاده نبود و باین ترتیب تلویحاً از ممدوح میخواهد بشاعری که عمر خود را در مدح و وصف تیموریان بسر آورده و جز اشتهاری بیفایده نصیب نیافته عنایتی بیشتر داشته باشد.

آنچه گذشت چکیده مطالبی است که در مقدمه منظومه (نسخه پاریس تا ورق ۱۴)

آمده است .

از ورق ۱۳۷ بعد که آخرین فصل کتاب است تحت عنوان « اتمام این نامه

نامی و اختتام این صحیفه گرامی » هاتقی پس از اشاره به « صرافى پنج گنج »<sup>۱</sup> از رنج‌های

۱- تردیدی نیست که هاتقی قصد تقلید از خمسه نظامی را داشته و خود نیز تصریح

به « صرافى پنج گنج » میکند ولی در اختتام منظومه که از منظومه‌های دیگرش نام برده فقط نام چهار منظومه دیده میشود یعنی : لیلی و مجنون ، خسرو و شیرین ، هفت منظر و تمز نامه که بجای اسکندرنامه بنظم کشیده است .

نسخ متعددی از منظومه‌های هاتقی در کتابخانه‌های مختلف دنیا وجود دارد چنانکه

فقط در کتابخانه ملی پاریس نه نسخه از تمز نامه و یک نسخه شامل چهار مثنوی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت منظر و تمز نامه و یک نسخه مشتمل بر هفت منظر و لیلی و مجنون و شیرین و خسرو (با یوسف و زلیخای جامی و گوی و چوگان محمود عارفی) و یک نسخه تیمور نامه در حواشی اسکندرنامه و آئینه اسکندری نظامی و امیر خسرو دهلوی و یک نسخه هفت منظر و یک نسخه شیرین و خسرو و یازده نسخه لیلی و مجنون و همچنین اشعار پراکنده‌ای از هاتقی در چند جنگ خطی بنظر نگارنده این‌سطور رسیده است .

که در نظم تمر نامه برده یاد کرده و بر عمر گرانمایه که صرف وصف «شهبازگان تمر» شده افسوسها خورده است :

ز او صاف شهبازگان تمر	نی کلکم آفاق را کرد پُر
بدین و بدینی نپرداختم	شب و روز اوصافشان ساختم
ازیشان نه آن حاصلم شد نه این	تهی دستم اکنون نه و نیی نه دین

(( اگر چه منبع و اساس این منظومه ظفر نامهٔ منشور بوده است ولی مواد و مطالب تازه بخصوص از لحاظ توجیه قضایا و تعلیل اعمال تیمور و طرز تلقی مخصوص دربارهٔ وقایع تاریخی در این منظومه نایاب نیست. در هر حال چون بحث دربارهٔ سبک و ارزش ادبی منظومه و بعض نکات تاریخی که از خلال ابیات آن قابل استنباط میباشد از حوصلهٔ این مقال بیرونست بذکر چند نکتهٔ قناعت میکنیم :

۱- با وجود اینکه تاریخ تیمور یا ظفر نامهٔ هاتقی مشهورترین منظومهٔ تاریخی دورهٔ مغول و تیموری محسوب میشود و هاتقی موفقترین سرایندهٔ آن دوره در زمینهٔ حماسه‌های تاریخی بشمار میرود و چنانکه دیدیم مستشرق فرانسوی منظومهٔ او را به «کمال سبک و بلندی شعر» می‌ستاید و خود او نیز در این باره ادعا را بجائی رسانده است که میگوید «کشیده نی کلک من در سخن خط‌نسخ در نسخه‌های کهن» آثار تقلید مذبحانه از فردوسی و نظامی بدون اینکه اندک توفیقی در این راه بیابد در سر تا سر منظومه دیده میشود. گاهی در بیان مفاخرات و توصیف نبردها میکوشد تا از سلّم تقلید فردوسی بسموات سبک بلند شاهنامه صعود کند ولی هنوز در آن هوا گامی چند بالا نرفته فرو می‌افتد و از بلندی به پستی میگراید یا اینکه یکباره از تشبیه بفخامت سبک شاهنامه بدقت و ظرافت سبک نظامی متمایل میشود ولی در آن طریق نیز در میماید و بنظر میرسد که در آغاز داستانها به تتبع شیوهٔ نظامی راغبتر بوده است .

۲- نکتهٔ جالبی که ذکر آن لازم مینماید اینست که هاتقی سفاکیها و خونریزیهای تیمور را آشکارا شرح میدهد و گاهی پس از وصف نهب و کشتار و تخریب

بلاد از طرف سپاهیان صاحبقران در صدد توجیه و تعلیل بر میآید)

زنا بخردی چون که فوشنجیان	ببستند در کین سلطان میان
بباد فنا رفت چه که چه مه	زنادانی پیشوایان ده
زسلطان بهر جا بلایی رسید	زنادانی پیشوایی رسید
نگردد کسی یارب اندر جهان	گرفتار نادانی مه دهان
برویننه تن گر نبرد آوری	تن خویشتن را بدر آوری

فصل ماقبل آخر کتاب «متوجه شدن صاحبقران بجانب خطای و متغیر شدن مزاج شریف در موضع اترار و عنان تافتن بصوب دارالقرار» است که در ضمن آن امیر تیمور بقول هاتقی علناً در مکالمه بانزدیکانش اشاره بخونریزیهای خود و کشتن گروه کثیری بیگناه کرده میگوید (بشت ورق ۱۳۴ تاروی ورق ۱۳۷) :

درین کاخ فیروزه هفتاد سال	بگردن گرفتیم چندین وبال
که غیر از خدایش نداند حساب	نگنجد در اندیشه خاك و آب
بکشتیم بهر قرار جهان	بسی بیگناه آشکار و نهان
زمال کسان ناروان و روان	ببردیم چندانکه بردن توان
زمینی که فرسوده شد زین سپاه	نروید در آن تا قیامت گیاه
بغارت چو راندیم شبدیز را	فراموش کردیم چنگیز را ...
بهر بیشه کاتش افروختیم	تر و خشک آن بیشه را سوختیم

و شگفت آورتر اینست که تیمور برای جبران آن خطاها و ستمها و تلافی آن خونریزیها و بیگناه کشیها تصمیم میگیرد چین و خطای را نیز بخاك و خون بکشد و گروهی دیگر بیگناه بهانه ترویج اسلام و اعدام کفر از بین ببرد :

نخستین باهنگ چین و خطای	ببندیم بر ناقه هندی درای
بر آریم اعلام اسلام را	نگونسار سازیم اصنام را

بکفار آن سهمگین ناحیت      رسانیم ز اسلام صد عافیت  
بایشان زحجت حکایت کنیم      زاعجاز قرآن روایت کنیم  
کسی گریه حجت در آرد شکست      کنیمش بشمشیر حجت پرست  
ولی در مرز اتراراجل مهلت نداد که «تمر خان بن خان گردون سریر!» خطاهای  
گذشته جبران و کشتارهای سهمگین را با کشتاری دیگر تکمیل کند و در آنجا  
در گذشت .

(۳) - در چند جای منظومه اشاره بخویشی و از یک دودمان بودن چنگیزیان و  
تیموریان شده و آثار اهتمام باثبات منظور سلاطین تیموری که مایل بودند حکومت  
تیموری را دنباله امپراتوری مغول و خود را ادامه دهنده و وارث رسالت و سلطنت چنگیز  
قلمداد کنند دیده میشود و از آن جمله میتوان ورق ۱۴ (روی ورق) که از نسب پدر  
تمر سخن میرود و ورق ۲۶ (روی ورق) از نامه تیمور بوالی خوارزم نام برد که در  
نامه مذکور از قول تیمور چنین آمده است)م

منم وارث تخت شاهان پیش      ز نسل قراخان بچنگیز خویش

( ۶- تاریخ منظوم تیمور از شرف الدین علی یزدی )

از این تاریخ منظوم که ببحر متقارب سروده شده یک نسخه در کتابخانه پاریس  
تحت شماره *Suppl. pers, 1766* محفوظ است. در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه  
ملی پاریس (ج ۳ ص ۲۶۶، شماره مسلسل ۱۶۶۹) این شرح بسیار مختصر در باره نسخه  
یزدی آمده است: «تاریخ منظوم تیمور لنگ در بحر متقارب از شرف الدین علی  
یزدی (متوفی ۸۵۸ = ۱۴۵۴ میلادی) ... این منظومه بقصد رقابت باشاهنامه فردوسی  
سروده شده و ناچیزترین و پست ترین تقلیدهای حماسه فردوسی بشمار میرود... نسخه  
حاضر توسط مردی بنام درویش اسمعیل در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی بخط نستعلیق  
ترکی نوشته شده و دارای ۶۰ ورق ۲۲/۵ × ۱۳/۵ سانتیمتر است» .

در شاعری شرف‌الدین یزدی جای شك نیست و تخلص او در شعر «شرف» بوده است چنانکه دولت‌شاه سمرقندی در ضمن طبقه ششم (شماره ۱۰) او را ستوده و نمونه اشعار او را آورده است. پروفیسور برون نیز شاعری او را تأیید میکند و در بعضی جنگ‌ها نیز قطعاتی از او آمده است (چنانکه در جنگی از اشعار فارسی وترکی که تحت شماره مسلسل ۱۹۷۷ فهرست بلوشه وصف شده است).<sup>۱</sup>

اشتهار شرف‌الدین بیشتر بواسطه تاریخ مشهور ظفرنامه او است که آنرا از روی تاریخ دیگری که زماناً مقدم و از لحاظ سبک ساده‌تر و شیوا تر است، یعنی ظفرنامه شامی، تألیف بل انتحال کرده و از برکت ذوق معلق پسند ابنای روزگار و شاید تأثیر عوامل دیگر و از آنجمله تقریب در پیشگاه شاهرخ و ابراهیم سلطان منبع اصلی را در بوته عدم شهرت بل نسیم افکنده است<sup>۲</sup> ولی «تاریخ منظوم تیمور» شرف‌الدین تاجائیکه نگارنده میدانند تا کنون بکلی ناشناس مانده و در تذکره‌ها و کتب تاریخ بآن اشاره نشده است.

روی ورق اول نسخه پاریس این عنوان نوشته شده است: ظفرنامه فی وقائع

۱- معلومات فسرده‌ای درباره احوال شریف‌الدین علی یزدی در فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا (ص ۱۷۳) آمده است. ایضاً رک تاریخ ادبی برون ج ۳ (ترجمه فارسی) ص ۳۹۳-۳۸۹ متن وحاشیه. همچنین رک فرهنگ سخنوران آقای دکتر خیامپور، ذیل و شرف یزدی، ص ۲۹۶.

۲- این نکته استنباط تازه‌ای نیست چنانکه برون در تاریخ ادبی خود و فلیکس تاور Flix Tauer مستشرق چکوسلواکی در تعلیقات و حواشی ظفرنامه شامی (ج ۲ ص XVI) متعرض این نکته شده‌اند. برون در این باره میگوید: شهرت او غالباً در همان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است معلق و مطالب متدرج در آن برخلاف آنچه مؤلف ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع از افراد پیرمردان است که خود شاهد وقایع بوده‌اند ظاهراً بیشتر آن را از کتاب سلف خود نظام شامی اخذ کرده بدون اینکه کم و بیش اشاره به مبده آن نموده باشد، و حتی اشعار شعرا و آیات قرآنی آن کتاب را عیناً نقل نموده. معذک کتاب ظفرنامه یزدی بکلی ظفرنامه شامی را تحت الشعاع خود قرار داده و شهرت او را منسوخ و متروک کرده است. ج ۳ ص ۳۹۰.

تیمورلنگک و انساب جغتای تألیف شرفالدین علی یزدی المتوفی سنه ۸۵۰ (کذا).  
 عنوان مذکور در روی ورق اول در حقیقت همان عنوان تاریخ ظفر نامه شرفالدین  
 است و چنانکه میدانیم بعضی از نسخ خطی ظفر نامه مشتمل است بر مقدمه ای در نسب نامه  
 خانهای ترك و تاریخ چنگیز خان و اعقاب او تا زمان تیمور و این مقدمه در سال ۸۲۲  
 هجری یعنی شش سال قبل از تاریخ تألیف ظفر نامه نگاشته شده است .

در باره صحت انتساب منظومه بشرفالدین و همچنین نام منظومه سخنی بجزم  
 نمیتوان گفت ولی آنچه که اظهار نظر در آن باره امکان دارد سستی اشعار وضعف سبک  
 منظومه است و میتوان اطمینان داشت که این تیمور نامه منظوم از لحاظ ارزش ادبی یکی  
 از پست ترین و کم ارزشترین منظومه های تاریخی آن دوره بشمار میرود .

نسخه پاریس قسمتی از منظومه اصلی بشمار میرود . نسخه از آغاز و انجام  
 ناقص نیست یعنی از ورق اول (پشت ورق) آغاز میشود و بورق ۶۰ (روی ورق) ختم  
 میشود ولی بنظر میرسد که ناسخ فقط قسمتی از تمام منظومه را انتخاب کرده و نوشته  
 است و گمان نمیرود که این ناقص بودن از آغاز و انجام مربوط باصل منظومه باشد زیرا  
 در آغاز منظومه از خطبه و مناجات و نعت نبی و عدلت سرودن منظومه اثری نیست .  
 حرکت تیمور از شهر سمرقند بسوی دشت قباچاق برای سرای سر کوبی طاغیان آن  
 سرزمین و مقام کردن او بتاشکنت در فصل زمستان و بیماری و سپس شفایافتنش آغاز  
 نسخه است بدون هیچگونه مقدمه و مدخلی :

بدینسان کشد تنگ بر خنک جنگ	نشیننده پشت زین پلنگ
سپهر انتقام ستاره چشم	که صاحب قران مظفر علم
زد و بست بر پشت .....	ز شهر سمرقند کوس رحیل
بر آن وحشیان دست را .....	سوی دشت قباچاق آورد روی
بقشلاق شد تا شکنتش مقام	در ان سال فصل زمستان تمام

قضا را شد از آفت ناگزیر  
ز تبخاله آزرده آمد لبش  
مزاج همایون تغییر پذیر  
فتاد آتشی در جهان از تیش  
(بشت ورق ۱)

در پایان منظومه داستان اسارت سلطان ایلدرم بایزید و حاضر آوردن او در  
پیشگاه تیمور و ملامت کردن تیمور او را آمده است و این آخرین بخش منظومه  
بشمار میرود:

طرازنده این خجسته رقم  
که صاحب قران مظفر سپاه  
چنین راند زیبا کمیت قلم  
سوی بارگاه آمد از رزمگاه...  
ز کین همچنانش در ابرو گره  
رسیدند شهزادگان کامیاب  
کمان تعصب هنوزش بزه  
مظفر بدرگاه کیوان جناب  
بشارت رسان سروران سپاه  
بخدمت رسیدند از گرد راه  
گرفتند در پیش دست ادب...  
گرفتند دنبال قیصر بجهد  
از آن شیر مردان پراهمام  
فکند و بستش بخم کمند  
که گفتمی نخواهد گشادش دگر...  
که اینک رساندند بدخواه را  
نداند کسی کاین همان قیصر است  
بود جور بر مرد مغلوب زشت  
برو لطف از قهر بهتر بسی  
ولی جرم بخشی از آن خوشتر است  
همان انفعالش اهانت بس است  
بشارت رسانید کس شاه را  
فرو بسته دست و برهنه سر است  
بگفتمی خدیو مروت سرشت  
چو دشمن شود زیر دست کسی  
اگر چه بکشتن عدو در خور است  
اهانت چه حاجت اگر او کس است

بدی را نکویی بود هر دمی  
بود بستن بال او بس وبال  
کنیدش بتاج و کمر سرفراز  
نمائید در خدمتش اهتمام  
درون آوریدش ز راه ادب

بدی را بدی ناید از آدمی  
کبوتر که آید شکستش ببال  
دو دستش زهم بر گشائید باز  
بخلمت بپوشید عیبش تمام  
بعزت باو بر گشائید لب

آنگاه سلوک محبت آمیز و معامله شاهانه امیر تیمور را با ایلدرم بایزید چنین

نقل میکند :

ز تشریف خاصش امید خلاص  
نیارست کردن سوی کس نگاه  
از آن کرده ناصوابش خجل  
نشاندش بتعظیم نزدیک خویش  
نیاید چنان مرحمت از کسی  
که بی عیب جز خالق پاک نیست  
خدای جهانست بر یک قرار  
نه تو داشتی اختیاری نه من  
نگوئی که آنها بفرمان ماست  
نباشد کسی را در آن اختیار  
زما هر چه آید بتدبیر اوست  
ولی ترك انصاف کردن خطاست  
همین باید از خویش دانست و بس  
بجز دایه مهر (کذا) در گل نبود  
کم آید چنین کار از آدمی

سرافراختندش بتشریف خاص  
چو قیصر در آمد بآن بارگاه  
سرافکنده در پیش و بس منتعل  
خدیو خطا بخش پاکیزه کیش  
بپرسودش از روی شفقت بسی  
بگفتش مخور غم از این باک نیست  
نماند بکس این جهان پایدار  
شد آنها که واقع در این انجمن  
بدی و نکوئی همه از خداست  
هر آن کاید از نیک و بد در شمار  
بدو نیک عالم بتدبیر اوست  
صواب و خطا گرنه از پیش ماست  
ز شادی و غم هر چه آید بکس  
مرا با تو این کینه در دل نبود  
نه دوم بتو بارها مردمی



در آشتی را با نباشتی ...	تو آنرا ولی ترس پنداشتی
بخی گفتمی وای من وای من ...	تو بودی گز اهر روز بر جای من
غم ورنج بیهوده بر دل منته	تو اما بخود فکر بدره مده
که نارم بتو جز نکوئی بکار	زمن خاطر خویشتن جمع دار
پشیمان ز کردار و گفتار خویش	خجل ایلدرم از خود و کار خویش
بسپو و خطا کاریش معترف	شده از خود و کار خود منحرف

تم تم تم

(پشت ورق ۵۸ بعد)

نکته‌ای که از ذکر آن نمی‌توان صرف نظر کرد شباهت فوق‌العاده بین مطالب و اشعار این منظومه با تمرنامه هاتقی است تا جائیکه در نظر اول تصور میشود که شاید این منظومه قسمتی از تمرنامه هاتقی باشد که با شتاب و از روی بی‌اطلاعی بشرف‌الدین علی یزدی منسوب گشته ولی پس از مقایسه دو متن مسأله پیچیده‌تر میشود و مطلب

۱- این حکایت درباره چگونگی معامله تیمور با بایزید کاملاً مطابقت دارد با آنچه که شرف‌الدین علی در ظفرنامه مشهور خود آورده است و بعضی جزئیات از قبیل بایزید را مخاطب و معاتب ساختن و سرزنش کردن و متذکر شدن که اگر حوادث برعکس واقع میشد وی با تیمور چگونه معامله میکرد و سپس باین سخن بایزید را بمراحم و عفو خود امیدوار ساختن که «اما بشکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت مرحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم تو جز نکوئی نخواهم کرد خاطر آسوده‌داره که عیناً در پایان این منظومه آمده است (ابیاتی که زیر آنها خط کشیده‌ام) شبیه تصادف نیست بلکه حاکی از یکی بودن مؤلف ظفرنامه منشور و تاریخ منظوم و لامحاله دلیل وحدت اسناد و مدارک است (رک ظفرنامه جلد دوم ص ۴۳۹-۴۳۸) چنانکه در ظفرنامه نظام‌الدین شامی نیز عیناً همین روایت با اختلافات عبارتی دیده میشود (چاپ فلیکس تاور، بیروت ص ۲۶۰-۲۵۶)، در حالیکه چنانکه میدانیم ابن‌عربشاه در عجائب‌المقدور (چاپ مصر، ص ۱۳۰ و ۱۳۹) تصریح بمحبوس ساختن بایزید در قفس آهنین کرده است و این عمل خشونت‌آمیز که ابن‌عربشاه آنرا مصرحاً ذکر کرده است با معامله معقول و شاهانه‌ایکه در ظفرنامه شریف‌الدین علی و منظومه مورد بحث تأکید شده مابینت تام دارد.

بصورت غامض تری درمیآید یعنی می بینیم باوجود اینکه ابیات و مصاریع واحدی در هر دو منظومه وجود دارد اختلافهای مهم و تفاوتهای اغماض ناپذیری، که بهیچوجه نمی توان آنها را از نوع اختلاف عادی بین دو نسخه منظومه یا از باب تغییر و تبدیل از طرف نساخ دانست، بچشم میخورد و بعلاوه جای ابیات و مصاریع مشترك در دو منظومه بکلی متفاوت است چنانکه در منظومه منسوب بشرف الدین این بیت در آغاز داستان اسارت سلطان ایلدرم بایزید آمده است :

طرازنده این خجسته رقم      چنین راند زیبا کمیت قلم  
در حالیکه مصراع اول همین بیت با تغییر کلی در مصراع دوم در آغاز فصل دیگری از مژنامه هاتقی دیده میشود :

طرازنده این خجسته رقم      چنین راند در فتح نامه قلم  
در داستان توجه نمودن صاحب قران نصرت شعار بجانب دار الخلافه بغداد هاتقی چنین گفته است :

طرازنده داسته ان کهن	چنین شد حللی بندبکر سخن...
با هنگ بغداد شد ره نورد	بر آورد از آن کوی گردنده گرد
چنین حکم شد کز ضعیف وقوی	دو مشک از پی کار دریا روی
ببندند بر خنگ وادی نورد	که از روی دریا بر آرند گرد...
چنین گفت با مردم آن دیار	که شد راستگودر جهان رستگار
کبوتر که مرغی بود نامه بر	زما کرده بغدادیانرا خبر
ندیدند از راستی چون گزیر	بگفتند آری شه دلپذیر
ندانیم عیبی بتر از غلط	کبوتر به بغداد دی برد خط
بفرمود تا بر نقیض نخست	یکی نامه املا نمودند چست
که آن تیره گردی که چون شام بود	نه گرد سپه گرد احشام بود

به بستند بر پای مرغ دگر  
چو سلطان بغداد در نامه دید  
فرو ریخت از درج یاقوت در  
همین حکایت در ظفر نامه منظوم منسوب به شرف الدین چنین آمده است :

سر این سپاه ستاره شمار  
که صاحب قران قراخان نژاد  
پس آنگاه فرخ فرکام جوی  
بفرمود تا هر سر از لشکری  
برد بهر دریا گذشتن دوشمشک  
مقیمان آن قوم را پیش خواند  
بپرسید از ایشان شه تاجور  
ببغداد از ما خبر داده بید  
بگفتند آن قوم کای شهریار  
ندانیم عیبی بتر از غلط  
بفرمود تا بر نقیض نخست  
که آن تیره مردی چون شام بود (!؟)  
ببستند بر بال مرغ دگر  
کبوتر رسانید چون نامه را  
بکلی دلش لیک تسکین نیافت  
سران سپه را هم آواز کرد

که بغدادیانرا شود نامه بر  
بخندید و در اهل هنگامه دید  
که هست این زتدبیرهای تهر...  
چنین راند در راه کین راه وار  
بایلچی بغداد اجازت چو داد  
بآهنگ بغداد آورد روی...  
پی کار آب و شنا آوری  
که مرغابی آرد بر آن کار رشک...  
بایشان سخنها زهر کیش راند  
که ای کردانان این بوم وبر  
کبوتر بدانجا فرستاده بید  
بود راستگو در جهان رستگار  
کبوتر ببغداد دی برد خط  
یکی نامه املا نمودند چست  
ز گرد سیه (!) گرد احشام بود  
سوی شهر بغداد دادند سر  
خنک کرد آن گرم هنگامه را  
عنان از خیال نخستین نتافت  
بایشان در مشورت باز کرد

از مقایسه آخرین قسمت ظفر نامه منظوم منسوب به شرف الدین که عیناً درج شد (داستان اسارت سلطان ایلدرم بایزید و حاضر آوردن او در پیشگاه تیمور... که با

بیت «طرازنده این خجسته رقم چنین راند زیبا کمیت قلم» آغاز میشود) با همان داستان که تحت عنوان «گرفتاری قیصر بدست سلطان محمود خان و آوردن او را پیش صاحب قران زمان و نشستن صاحب قران بر مسند لطف و رحمت» در تهرنامه هاتقی آمده است بخوبی میتوان رابطه و وحدت و کیفیت شباهت دو منظور را دریافت و ما برای تتمیم فائده قسمتی از آن داستان را از روی تهرنامه هاتقی نقل میکنیم :

ظفر پدیده این خجسته سپاه	بدینسان کند نقل آورد گاه
که صاحب قران مظفر سپاه	سوی باز گاه آمد از رزمگاه...
ز کین همچنانش در ابر و گره	که مان تعصب هنوزش بزه
رسیدند شهزادگان کامیاب	مظفر بدرگاه گیتی جناب
بشارت رسان سروران سپاه	بخشمت رسیدند از گرد راه
سفارند خانان جوخجی نسب	گرفتند در پیش دست ادب...
گروهی از آن خیل فرخنده عهد	گرفتند دنبال قیصر بجهد
ز چنگیزیان ازدها پیکری	ببازوی شمشیر سردفتری
دلیری که محمودخان داشت نام	از آن شیرمردان تیزاهتمام
بقیصر رسید و گرفتش عنان	نشد کار هنجر به تیغ و سنان
نیسازرد دستش بخدمت کمنه	ندیده سزاوار زان سان گزند
رهاندش هر بر کمانی کیان	بدرگاه صاحب قران زمان
چو ضاحب قرانی خبردار شد	که سالار رومی گرفتار شد
چنین داد فرهان خدیو جهان	که این شه نماید بدینگر شهان
طرازنده بزمند قیصر است	نشیننده تخت اسکندر است
نسازید از سرزنش منقلع	که او هست از کرده خود خجل
شویدش همه مرهم جان ریش	باعزاز و اکرامش آرید پیش

کبوتر که آمد شکستش ببال  
بعزت بر او بر گشائید لب  
سرافراختندش بتشریف خاص  
دلاور دلیران چنگیز کیش  
شه مرحمت کیش بنواختش  
بانواع دلجوئی و احترام  
چواز چهره اش گرد خجملت فشاند  
کم آید چنین کار از آدمی  
چو بگذشت چندی بر این داوری  
تمر را چو شد فتح اقلیم روم  
بقیصر کرم کرد آن بوم را

بود بستن بال او بس وبال  
درون آوریدش ز راه ادب  
ز تشریف خلاص امید خلاص  
بآیین مهمانش بردند پیش  
بشیرین زبانی سرافراختش  
باو کرد رسم هروت تمام  
ز بر دست شهزادگانش نشاند  
زمردم نکرده کس این مردمی  
بقیصر نمود آسمان یاوری ...  
نماند انتظاری در آن مرز و بوم  
باو داد دارائی روم را ...

اختلافات بارزی که از لحاظ اساس جریان داستان در دو متن دیده میشود جز بپذیرفتن استقلال دو منظومه قابل توجیه نیست. در منظومه شرف الدین محمودخان قیصر را ز پشت سمند میافکنند و بخم کمند چنان سختش می بندد که پنداری خیال گشادن ندارد در حالیکه در تمر نامه هاتقی همان محمودخان بقیصر رسیده بدون اینکه کار منجر باستعمال تیغ و سنان شود عنانش را میگیرد و از طرف دیگر درست بر خلاف روایت شرف الدین چنان قیصری را سزاوار گزند و تخفیف آزرده بخم کمند ندیده از بستن دستش خودداری میکند. پایان داستان نیز بکلی متفاوت میباشد و از مخاطب و معاتب ساختن تیمور بایزید را و سرزنش کردن او که در منظومه منسوب بشرف الدین آمده و چنانکه اشاره کردیم کاملاً مطابق روایت همو در طغر نامه مشهور است (عمینا طبق روایت نظام الدین شامی با اختلاف عبارتی) در تمر نامه هاتقی اصلاً اثری نیست بلکه تصریح بضد آن یعنی «از چهره بایزید گرد خجملت افشاندن» شده است. در هر حال

نگارنده از مجموع آنچه گذشت فقط نتیجه میگیرد که نسخه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس تحت شماره *Suppl. pers. 1766* از یکسو غیر از تمرنامه هاتفی است (اگرچه یکی از دیگری اقتباساتی دارد) و از سوی دیگر روایات آن کاملاً مطابقت دارد با آنچه که شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه مشهور خود آورده است و قضاوت قطعی را در این باره بخواننده محترم وامیگذارد .

منظومه باین ابیات ختم میشود :

خدایا بذات خداوندیت	باوصاف بی مثل و مانندیت
بمدفون یثرب علیه السلام	بلبیک حجاج بیت الحرام ...
دو چشمم ز روی سعادت میند	زبانم بوقت شهادت میند
بضاعت نیاوردم الا امید	خدایا زعقوم مکن نا امید

غرض نقشیست کز ما بازماند ...

درویش اسماعیل

(۷- شاهرخ نامه منظوم )

این منظومه که راجع بحوادث سلطنت شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان است در عهد سلطنت صفویه سروده شده ولی بمناسبت موضوع ذکر آنرا در ضمن منظومه های تاریخی دوره مغول و تیموری لازم دیدیم . شاهرخ نامه در حقیقت جزو خمسۀ میرزا قاسم <sup>۱</sup> گنابادی (= گنابادی) ملقب بقاسمی متوفی در حدود ۹۸۰ هجری بشمار میرود .

۱- نسخه ای از مجموعه پنج مثنوی میرزا قاسم گنابادی که در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد و بنظر نگارنده رسیده است مشتمل بر منظومه های زیر است :

**شاهرخ نامه** یا تاریخ سلطنت شاهرخ بهادر که بسال ۹۵۰ یعنی بعد از نظم شاهنامه لیلی و معجون و خسرو و شیرین قاسمی سروده شده است (پشت ورق ۲). شاهرخ نامه بشاه طهماسب صفوی تقدیم شده است . **شاهنامه** که تاریخ سلطنت شاه اسمعیل اول صفوی است بنام شاه اسمعیل و همچنین وزیر شمس الدین محمدنور (روی ورق ۶۲). شاهنامه با شرح حوادث مربوط بسلطان حیدر (روی ورق ۶۳) آغاز و بمرگ شاه اسمعیل ختم میشود (پشت ورق ۵۲) .

**خسرو و شیرین** که بشاه طهماسب صفوی تقدیم شده (پشت ورق ۱۰۸). **لیلی و معجون** که \*

( ۸ - شاهجهان نامه کلیم )

تاریخ سروده شدن این منظومه نیز مؤخر بر دوره مورد بحث است ولی بمناسبت موضوع و مربوط بودن به تیموریان نام بردن از آن لازم مینماید .

کتاب « ظفر نامه شاهجهان » تألیف ابوطالب کلیم همدانی است که در سنه ۱۰۲۸ به هندوستان رفته مورد التفات شاهجهان واقع و بلقب ملک الشعرايي مفتخر شده است. کلیم این شهنامه را بنام شاهجهان سروده و تاریخ تیموریان را از ابتدای سلطنت تیمور تا شاهجهان مفصلاً بوزن شاهنامه فردوسی بنظم آورده است . این منظومه را «شاهجهان نامه کلیم» نیز میگویند. مشخصات نسخه خطی این منظومه که بنظر نگارنده رسیده است و متعلق بکتابخانه شخصی دوست محترم و دانشمند مکرم آقای حاج حسین نخجوانی میباشد از اینقرار است :

۴۲۶ ورق، هر ورق ۳۴ سطر - تقریباً ۱۴۴۰ بیت. تاریخ تحریر کتاب ۱۱۵۰

هجری یعنی تقریباً نودسال پس از وفات سراینده است .

در باره موضوع منظومه این دو بیت را از مقدمه کتاب ذکر میکنیم :

\* همچنین بشاهطهماسب تقدیم شده است. کارنامه یا گوی و چوگان که بقول نویسنده فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس بزعم رقابت با فردوسی سروده شده و در آغاز آن اشعاری در ستایش شاهزادگان صفوی سام میرزا ، بهرام میرزا پسران شاهرخ و برادران شاهطهماسب بهادرخان و همچنین خود شاهطهماسب بچشم میخورد این منظومه شامل وصف چوگان بازی این شاهزادگان است ( پشت ورق ۱۷۱ ). عناوین منظومه نیز منظوم است . نسخه در سالهای ۹۹۳-۹۹۲ در مشهد نوشته شده است و دارای ۱۸۷ ورق است .

نسخه مستقلی از شاهرخ نامه قاسمی نیز در ۱۵۹ ورق با جدول کشیهای مذهب در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد که روز جمعه، بیست و یکمین روز از اولین سال سلطنت امپراتور فرخسیر برای کتابخانه امپراتوران تیموری هندوستان در شاهجهان آباد خریداری شده است . نسخه مذکور مورخ بتاریخ ماه رمضان سال ۱۰۹۱ هجری است .

نسخ منظومه های قاسمی کمیاب نیست و بعضی از آنها نیز تاکنون بچاپ رسیده است . برای آگاهی از مشخصات این منظومه ها و همچنین قسمت دوم شهنامه قاسمی ( که در نسخه پاریس وجود ندارد ) یعنی شهنامه نواب عالی در باره سلطنت شاهطهماسب رك :

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس ، ج ۳ ص ۳۴۸-۳۴۷ شماره های مسلسل

۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ . فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ، ج ۲ ص ۶۶۱ .

ز توصیف نه شاه آفاق گیر سخن را برم باز بر نه سریر

ز صاحبقران تا صاحبقران نگارم نسب نامه سروران

بمناسبت ذکر این منظومه اغتمام فرصت کرده از لطف و کرامت آقای حاج حسین نخجوانی که خود و برادر دانشمندشان آقای حاج محمد نخجوانی بحق مایه آبروی آذربایجان و سر بلندی مردم این سامان بشمار میروند سپاسگزاری میکنم.



تقلید از شاهنامه فردوسی و رهروی در طریقی که شهرت و افتخار فردوسی و نام و مقام بلند شاهنامه در ادبیات فردوسی گشود منحصر بهمین چند منظومه نیست و شاید تعداد منظومه‌های تاریخی همین دوره (دوره مغول و تیموری) نیز در صورت تحقیق بیشتر و جستجوی کاملتر در خزائن و مخازن کتابخانه‌های شرق و غرب تا دو برابر آنچه مذکور افتاد بالا رود. البته منظور ما فقط آن منظومه‌های تاریخی است که در دوره مغول و تیموری درباره حوادث و وقایع ایام سلطنت پادشاهان این دو سلسله بنظم درآمده است. کار تقلید از حماسه تقلید ناپذیر فردوسی همچنان تاز روزگار ما ادامه یافت و از این مقلدین هیچکدام سرنوشتی بهتر و توفیقی بیشتر از آنچه نصیب شمس الدین کاشانی و حمدالله قزوینی و عبدالله هاتفی شد نداشته‌اند. آخرین مقلد قابل ذکر شاهنامه فتحعلی کاشانی متخلص به صبا کاشانی شاعر دربار فتحعلیشاه است که شاهنشاه نامه یا تاریخ منظوم سلسله قاجار را در شصت هزار بیت سروده است.

اشعار شاهنشاه نامه با همه فاصله‌ای که از شعر فردوسی دارد از شعر اسلاف فتحعلیخان صبا که از شاهنامه تقلید کرده‌اند بلندتر میباشد و رضاقلیخان هدایت و دیگر کسانی که توانسته‌اند شاهنشاه نامه را تصفح بکنند بر علو سبک و کمال شعر آن گواهی داده‌اند ولی آنچه آنکه یکی از خاور شناسان گفته است حتی وجود این محاسن و مزایا و رجحانی که شاهنشاه نامه صبا نسبت بدیگر منظومه‌های تاریخی دارد نتوانسته است از افتادن این منظومه بزرگ در بوتۀ نسیان و عدم قبول عامه جلو گیری کند.



## تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی

در مقدمهٔ این فصل لازم است خلاصهٔ تحقیقات ادگار بلوشه مستشرق فرانسوی را دربارهٔ شمس‌الدین کاشانی و تاریخ مغول منظوم او از نظر خوانندگان بگذرانیم: سلطان محمود غازان که بتخلید نام و آثار قوم و خاندان خود دلبستگی تام داشت عاقلتر از آن بود که متوجه خطری که تاریخ رشیدی را تهدید می‌کرد نباشد. غازانخان که تاریخ عظیم رشیدی بفرمان والهام او تألیف شده بود با آشنائی بوضع روحی و ذوق عمومی مردم میدانست که مرغوبترین سبک تاریخ‌نویسی در نظر عامهٔ ایرانیان و سازگارترین شیوه با ذوق آنان سبک شاهنامه است و مؤلفانی که خواسته‌اند بقای ابدی اثر خود را از پرتو سبک عالم پسند نثر فنی تأمین کنند، مثل تاریخ و صاف، کم‌کم آثارشان بطاق نسیان سپرده شده در حالیکه اشعار حماسی فردوسی تا زمانیکه مردم ایرانزمین بزبان فارسی سخن می‌گویند تازگی و شهرت و مقبولیت خود را حفظ خواهد کرد.

هر گاه بتوانیم آنچه را که شخصی بنام شمس‌الدین کاشانی ادعا می‌کند با اطمینان کامل بپذیریم باید قبول کنیم که تاریخ رشیدی جز برای اینکه زمینهٔ تألیف منظوم شمس‌الدین باشد تألیف نشده بود.

این شمس‌الدین کاشانی سرایندهٔ تاریخ منظوم مغول از آغاز دورهٔ اساطیری

و افسانه‌های آن قوم تا سلطان الجایتو است که نسخه خطی آن - که شاید منحصر بفرد باشد - تحت شماره ۱۴۴۳ در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است<sup>۱</sup> .  
طبق روایت شمس‌الدین کاشانی، یکروز سلطان غازان در مجلسی که رشیدالدین و دیگر بزرگان حضور داشتند اظهار تمایل کرد که تاریخ نیاکان او از روزگار آلونگک گوآ بسبک شاهنامه برشته نظم کشیده شود. سفیر قوبیلای قاآن در دربار ایلخان که پولادچینگ سانگک<sup>۲</sup> نام داشت گفت که تمام تاریخ شاهان مغول را میدانم و میتواند روایت کند ولی البته نظم آنها کار او نیست و دیگری باید متعهد آن کار شود. پس رشیدالدین بامر غازانخان مأمور شد که با پولاد سفیر قوبیلای بنشینند و آنچه را پولاد میگوید رشید بنثر برشته تحریر کند. رشیدالدین روایات پولاد را شنید

۱ - این نسخه در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، جلد سوم، تحت شماره مسلسل ۱۵۰۹ چنین معرفی شده است:

#### تاریخ مغول، در بحر متقارب، از شمس‌الدین کاشانی

این منظومه را که از روایات اساطیری و تاریخ افسانه‌ای قوم مغول آغاز میشود شمس‌الدین کاشانی بفرمان سلطان محمود غازان از روی تاریخ رشیدالدین (جامع التواریخ) بنظم درآورده است. منظومه در زمان سلطنت الجایتو سلطان محمد خربنده (متوفی ۱۳۱۶ م) پایان یافت.

در پایان کتاب پس از شرح حوادث دوره سلطنت غازان اشعاری در مدح و ستایش سلطان محمد خربنده، مخلوط با حکایات راجع باسکندر و بهرام گور و انوشیروان و افراسیاب، بچشم میخورد.

این نسخه خطی نفیس مزین بنقاشیها و رنگ آمیزیهای است که از روی تصاویر نسخه اصل اقتباس شده و این نقاشیها در مجله کتابخانه‌ها، ۱۹۰۰، ص ۱۹۰ معرفی و توصیف شده است (Revue des Bibliothèques, 1900, page 190).

نسخه توسط احمد بن شیخ محمود الابیوردی بخط نستعلیق استنساخ شده و در یکی از روزهای دهه دوم ماه محرم سال ۸۲۶ هجری (۲۴ دسامبر ۱۴۲۲-۳ ژانویه ۱۴۲۳) نوشته آن خاتمه یافته است، ۳۰۶ ورق ۱۶/۵ × ۲۵/۵ سانتیمتر. (Supplément persan 1443)

و آنها را با گفته دیگر دانایان سنجید و در این مدت از دیگر کارهای خود بکلی چشم پوشید (این مطلب ابداً حقیقت ندارد) و بکار تنظیم تاریخ پرداخت و مدارك مغولی و ترکی را ترجمه کرد و با آنچه پولاد چینگ سانگ گفته بود مطابقت داد.

جامع التواریخ پس از دو یا سه سال کار مداوم و طاقت فرسا پایان رسید. تا کیدی را که شاعر اندک مایه غازان در این باره میکند از باب اغراق شاعرانه نباید تلقی کرد:

تاریخ ترك و مغول که قسمت اول جامع التواریخ را تشکیل میدهد بامر غازان در جریان سال ۷۰۰ هجری بتوسط رشیدالدین شروع شد و قبل از سؤال ۷۰۳ کاملاً پایان یافت. این سال سال وفات غازان است. موقعیکه سلطان وفات یافت رشیدالدین مشغول تهیه نسخه ای از مسوده تاریخ خود بود تا آنرا بپیشگاه سلطان تقدیم کند. ولی آن نسخه یکسال بعد یعنی در سؤال ۷۰۴ خاتمه یافت و به الجایتو برادر غازان تقدیم شد. این «تاریخ مغول» با عنوان «تاریخ مبارک غازانی» از بقیه جامع التواریخ کاملاً مستقل و همان است که **شمس الدین کاشانی** بشعر فارسی در آورده است.

اما بقیه جامع النوارین که شرح آن در مبحث «جامع التواریخ و مؤلف واقعی آن» گذشت و جز بعضی قسمتها حاوی فوائد بسیار محدودی است مدیون اراده و اشارت سلطان الجایتو است. انشاء قسمتی که بامر الجایتو شروع شده بود بسال ۷۰۶ هجری خاتمه یافت.

خوشبختانه منابع مورد استفاده رشید منحصراً بمنابع شفاهی نبود ولی شمس الدین کاشانی از مهمترین منبع کتبی تاریخ مغول یعنی «زرین دفتر» یا «کتاب طلائی»، که رشیدالدین «التان دبتیر» مینامد و غالباً درباره مطالب راجع بقبائل ترك و طوایف مغول بدان ارجاع میکنند، ذکر می نماید، در میان نی آورده است.

شمس‌الدین کاشانی بالحنی مرموز میگوید: رشیدالدین فرمان داد تا تمام این مطالب و اسناد را بفارسی ترجمه کنند و نویسنده ترک و نویسنده پارسی هر دو پارسی بودند<sup>۱</sup>. رشیدالدین پاداش زحمت مترجمان آنانرا غرق زر و گوهر ساخت و این محققاً خالی از مبالغه نیست زیرا چنانکه در مورد ابوالقاسم عبدالله کاشانی دیدیم وزیر غازان والجاتو تا این حدّ عادت بسخاوت و بخشندگی نداشت.

رشیدالدین و شمس‌الدین کاشانی هیچکدام از منابع چینی جامع التواریخ نگیری نمیکنند و برای آشنائی بآن منابع باید بشهادت مورّخ دیگری که کمی متأخر از آنان بود، یعنی ابوسلیمان البناکتی، توجه نمائیم.

سراینده تاریخ منظوم مغول که لاف شگفت ایجاد اثری قابل مقایسه با شاهنامه فردوسی را میزند با کمال انصاف حق وزیر رشیدالدین را ادا کرده است. شمس‌الدین کاشانی میگوید: خواجه رشیدالدین بفرمان غازان مأمور شد که اسناد و موادّ تاریخ ترک و مغول را با استفاده از پولاد چینگ سانگ و دیگر دانایان بشر گرد آورد تا از روی آن تاریخ منظومی پرداخته آید.

خواجه رشیدالدین اسناد و مدارک را جمع آوری کرد و گفته‌های «داننده ترکان پیر» و سخنان «تاریخدان مردم یادگیر» را بدانچه از ترجمه دفاتر و اسناد ترکی و مغولی حاصل آمده بود منضمّ ساخت و دوسه سال عمر گرانمایه در این راه صرف کرد و در آن مدت بهیچ کاری جز انجام این مهمّ نپرداخت تا کار پایان رسید و آنگاه:

چو شد نثر تاریخ ترکان تمام      غزان ساخت کز نظم یابد نظام

۱- این مطلب را مستشرق فرانسوی با استفاده از بیت زیر نوشته است و نگارنده تصور میکند که با احتمال قریب بیقین «دوبار سی (= شصت)» «باشتباه» «دو پارسی» خوانده شده:

نویسنده ترکی و پارسی      همانا که بودند دوبار سی  
در مقدمه بر تاریخ مغول «دو پارسی» چاپ شده ولی در اصل نسخه خطی، اگر نگارنده در موقع استنساخ اشتباه نکرده باشد، بطور صحیح یعنی «دوبار سی» ضبط است.

این ادعای کاشانی که سلطان مغول تاریخ عظیم رشیدی را فقط بعنوان طرح قبلی و مسوده تاریخی برای طبع آزمائی رقیب متأخر فردوسی! تلقی میکرده است قابل قبول نیست و حقیقت با این ادعا کاملاً متباین بنظر میآید: تاریخ رسمی نیاکان چنگیز خان و امپراتوری مغول بزبان فارسی جامع التواریخ و یا درحقیقت بخش اول آن، تاریخ مبارک غازانی، است در حالیکه منظومه شمس الدین کاشانی فقط نگارش منظوم بسیار ملخصی از آن میباشد که بامر پادشاه مغول تألیف شده است. ایلخان مغول امیدوار بود که مردم سرزمینهای امپراتوری ایلخانی باین کتاب کوچک منظوم بیش از یک تاریخ منثور عظیم، پراز اسماء غریب و شرح جزئیات حوادث که جز شاهزادگان خاندان چنگیز و درباریان مغول را سودمند نبود، اقبال خواهند کرد و آنرا بارغبتهی بیشتر مطالعه خواهند نمود.

درواقع جنگ منظوم شمس الدین کاشانی که حاوی تقریباً ده هزار بیت خالی از هر گونه ارزش شاعرانه و اعتبار ادبی است خلاصه بسیار مبتدلی از تاریخ رشیدی و بمراتب پست تر از بخش راجع باقوام ترک در تاریخ گزیده و روضه الصفا میباشد. باین ترتیب بنظر نمیرسد این تاریخ منظوم که مثل تاریخ رشیدی پس از مرگ غازان پایان یافته بود هیچگاه کمترین شهرت و قبول عامه در ایران داشته است و افتادن در بوتۀ فراهوشی پادشاه عادلانه و سزای بحق ابتدال این اثر و غرور بیشرمانه سراینده آن بشمار میرود.

اگرچه شمس الدین کاشانی رشیدالدین را بمناسبت تدبیر و شایستگی سیاسی و تألیف عظیم او که، بدون وجود آن تاریخ اوایل مغول بکلی ناشناس میماند، مورد مدح و ستایش قرار داده و در اشعار خود جامع التواریخ را بنام کتابی بی نظیر در جهان معرفی کرده است<sup>۱</sup> معیناً احتمال نمیرود که تاریخ منظوم شمس الدین مورد

۱- این اشعار بخصوص مورد توجه بلوشه بوده است:

از ایام نوح نبی تا کنون بی‌آورد کردار گردون دون\*

رضایت و توجه وزیر غازان قرار گرفته باشد زیرا دريك بيت سست و ر كيك بيباكانه  
اّعا ميکند که شعر او همچنانکه انقاس عيسوی مردگان را حیات می بخشید در کالبد  
بیروح تألیف رشیدالدین، که در نظر شمس الدین کاشانی چون جسمی بیجان است،  
جان خواهد دمید<sup>۱</sup>. اگر چه دور از حقیقت نیست که جامع التواریخ مثل همه تواریخ  
شرفی پیکر بیروح و مرده ای است<sup>۲</sup> ولی مسلماً اشعار مبتذل شمس الدین کاشانی نمیتوانست  
جانی در این کالبد بیجان بدمد.

محمتمل است که بهرمان غازان، وزیر رشیدالدین میبایست تاریخ منظوم خود  
را باین شاعر پراّعا و ناشی که در پایان قرن سیزدهم (میلادی) اّعا می مضحك  
پروردن جان فردوسی و انوری را درسخنوری داشت<sup>۳</sup> و ابگذارد غافل ازاینکه فارسی  
زبانان درعالم شعر فقط سه پیامبر میشناسند لاغیر :

دل و جان خوانندگان شاد کرد	پروشاه هر کس درو یاد کرد
نبودی کتابی بایران زمین	ز تاریخ ترك و مغول پیش ازین
بدست اینچنین دفتری دلپذیر	کنون هست از اقبال شاه و وزیر
کز ان می توان نسل هر کس شناخت	که هر گز کتابی چنان کس نساخت

۱- اشاره بلوشه باین بیت است :

بگوید اگر شاه فرمان دهد

چو عیسوی تن مرده را جان دهد

درست است که ازظاهر بیت بهیچ توجیهی نمیتوان جز آنچه بلوشه استنباط کرده است  
استنباط کرد ولی باتوجه بروح و کیفیت شعر فارسی معمولاً از این قبیل موارد که جنبه تشبیه  
و اغراق و غیره دارد استفاده صریح برای دریافتن منظور و نیت اصلی گوینده دشوار است و نکته  
سنجان دانند که نمی توان گفت منظور گوینده شعر تشبیه جامع التواریخ بکالبد بیجان مرده  
(باتوجه بتمام لوازم موت از بی ارزشی و بی سودی و غیره) بوده است.

۲- مرحوم قزوینی در یادداشتهاش بر مقدمه تاریخ مغول بلوشه بهمین مناسبت بلوشه  
را انتقاد او را به بی انصافی متهم کرده است. رك « حواشی مرحوم قزوینی » در شماره سوم سال  
دوازدهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ص ۲۹۱-۲۹۰.

۳- اشاره باین بیت شمس الدین کاشانی است (آنجا که بزرگان توصیف شمس الدین  
کاشانی را در حضرت ایلخان میکنند) :

همی پرورد در سخن پروری

که او جان فردوسی و انوری

در شعر سه تن پیمبرانند  
قولی است که جملگی بر آنند  
هر چند که لابی بعدی  
فردوسی و انوری و سعدی

باتوجه باحتیاطات ودوران‌دیشیهای خارق‌العاده رشیدالدین برای اینکه پس از مرگ او حتی يك ورق از مؤلفاتش از بین نرود میتوان دریافت که خواجه بزرگ بیش از آنکه بجلال‌ت قدر و مقام و منزلت سیاسی معجب باشد مفتون نام و افتخار ادبی خود بود. رشیدالدین مثل تمام کسانی که قلمی بدست می‌گیرند و صفحه‌ای مینگارند خود را محور و مرکز جهان می‌پنداشت و بدون شك این القاب مطمئن را که در folio 134r نسخه خطی 'Arabe 2324' دیده میشود خود او به نویسندگان و نساخ املاء کرده است: المولی‌المخدوم الاعظم صاحب‌الدستور الاعلم مدبر امور ممالک‌العالم ناصر (ظ: ناشر) رایات‌العلوم والحکم سباق‌غایات معالی‌الهمم مزین مساند الوزاره ممدقو اعدالاماره عامر بنیان‌الخیرات مشید ارکان‌المبرات مظهر اسرار التحقیق و العرفان آیه‌الله فی‌الکشف و البیان سلطان‌الوزرا والحکما فی‌الارضین المخصوص بعنایة‌الله رب‌العالمین رشید الحق والدنیا والدین فضل‌الله ...

مسلماً غرور و حساسیت فوق‌العاده وزیر رشیدالدین باعث میشد رقابتی را که شمس‌الدین میخواست بااستناد بفرمان سلطان باو تحمیل کند باسردی و بی‌میلی بپذیرد. همچنین ممکن است کینه رشیدالدین بر علیه سراینده این تاریخ منظوم که درصدد سلخ و انتحال بخشی از مؤلفات او بود و همچنین بر علیه ایلخان که ظاهراً برای منظومه کاشانی موفقیت و مقبولیتی بیش از تاریخ مغول رشید آرزومند بود او را واداشته باشد که رقیبی در مقابل کاشانی بترشد اگر چه کار او نیز سرنوشتی

بهتر از منظومه شمس‌الدین کاشانی نداشت<sup>۱</sup>.

\*\*\*

پیش از ورود در بحث راجع به منظومه شمس کاشانی و معرفی آن ذکر نکته‌ای چند درباره مطالبی که از بلوشه در این باره نقل شد لازم مینماید :

ظاهراً این ادعای کاشانی که بدستور و فرمان مستقیم سلطان تاریخ مغول را برشته نظم کشیده است خالی از حقیقت نیست زیرا اولاً جز اجابت تمایل و امثال فرمان شاه چه داعیه‌ای میتوانست مجرک و مشوق او در تعهد این امر شاق و خطیر باشد؟ ثانیاً اگر چنین ادعائی صحیح نبود یعنی سلطان محمود غازان چنین مأموریتی به شمس‌الدین کاشانی نداده بود کاشانی چه نظری از گنجاندن آن در مقدمه میتوانست داشته باشد و اینکار برای او چه سودی داشت جز اینکه مسلماً اشتغال مقدمه منظومه بر این دروغ مانع از عرضه داشت آن بشخص سلطان یا جانشین او الجایتو یا دیگر بزرگان، که حتماً متوجه کذب ادعا میشدند، بود مگر اینکه تصور بکنیم او اصلاً قصد تقدیم کتاب را بسلطان نداشته است و فقط بامید اینکه از برکت اسم سلطان نام او در تاریخ جهان مغلّد شود و کتابش شهرتی نظیر شاهنامه فردوسی پیدا کند یعنی منحصراً برای آیندگان و بامید واهی تخلید نام در اوراق روزگار این منظومه را پرداخته است .

پس اگر ادعای کاشانی در این باره درست باشد بهترین توجیه در خصوص نیت غازان و ارزش منظومه همین نظر و توجیه بلوشه است. یعنی ادعای شمس‌الدین کاشانی در این خصوص که جامع‌التواریخ فقط عنوان مسوده‌ای را برای تاریخ منظوم او داشته است ( اگر چه این ادعا خیلی صریح نیست ) بکلی ناصحیح است و اصالت و

---

۱- در این باره یعنی رقیبی که خواجه رشیدالدین برای شمس‌الدین کاشانی تراشید رك: شرح راجع به « ظفرنامه حمدالله مستوفی » در مبحث « مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری » .



اهمیت جامع التواریخ در نظر سلطان امری محرز و موضوعی مسلم میباشد و موضوع بنظم کشیدن شاهنامه منظوم مغول فقط پس از تألیف جامع التواریخ مطرح شده و سلطان خواسته است ملخصی از آن کتاب عظیم نیز بنظم آید تا شاید گروهی که حوصله مطالعه آن کار علمی و عظیم را ندارند آن ملخص منظوم را بخوانند اما مسلماً نه نیت غازان و نه هیچ دلیل و علت دیگر ارزشی باین منظومه کم ارزش نمی بخشد زیرا غازان بخان موقع مأمور کردن شمس الدین کاشانی باینکار حتماً نمیدانسته است که شمس الدین کاشانی چه خواهد کرد و چه خواهد گفت و آیا مرواریدی در صدف شعر خواهد پرورید یا خر مهره ای ببازار خواهد آورد .

در خصوص اینکه منظومه شمس الدین کاشانی مانند تاریخ رشیدی پس از مرگ غازان بخان پایان یافته است این سؤال پیش میآید که آیا قبل از اتمام تألیف جامع التواریخ سلطان فرمان داده است شمس الدین کاشانی بنظم خلاصه آن بپردازد یا پس از آن؟ اشکال در اینجاست که جامع التواریخ تا آخر زندگی غازان تمام نشد و رشید نتوانست آنرا بحضور غازان تقدیم کند پس نسخه کامل آن در دوره غازان در دسترس نبوده است تا شمس الدین آنرا زمینه و اساس کار خود قرار دهد مگر اینکه بگوئیم شمس الدین کاشانی از مسودات آن استفاده کرده که البته بعید مینماید و در هر حال مشکل است این نکته را باور کرد که سلطان محمود غازان قبل از اینکه کتاب باو تقدیم شود دستور نظم آنرا داده باشد. فقط میتوانیم تصور بکنیم که چنانکه رشید الدین اشاره کرده در ضمن تألیف جامع التواریخ غازان بخان مستقیماً در جریان موضوع بوده و حتی شاید فصل فصل برای او خوانده میشد ( بظن قریب بیقین بل قطعاً همینطور بوده است ) و در جریان تألیف کتاب ، نزدیک بخاتمه آن یا وقتی که پایان مییابد ( البته پایان یافتن تألیف جامع التواریخ غیر از تقدیم رسمی آن است که عمر غازان بخان مجال تحقق آنرا نداد ) بفکر منظوم ساختن آن میافتد .

در هر حال موضوع خالی از ابهام نیست و بخصوص اگر چنین مأموریتی از طرف شخص سلطان محمود غازان بشمس الدین کاشانی داده شده باشد، با توجه با اهمیت آن (تمام مطالب مربوط بجامع التواریخ از لحاظ علاقه غازان بموضوع و مباشرت مستقیم رشیدالدین وزیر در آن دوره اهمیت فراوان داشته است) معلوم نیست چرا و چگونه در هیچ منبع دیگر اشاره بصدور چنین فرمانی نشده است؟

\*\*\*

این کتاب از پشت ورق ۱ با این ابیات «فی توحیدباری عزّاسمه» آغاز میشود:

هزار آفرین آفریننده را	جهاندار دانای بیننده را
خدایی که در صورت آب و خاک	پدید آورد معنی جان پاک ...
ندارد خبر ز آفریننده کس	دلا زافریده سخن گو و بس
که چون عالم از کاف و نون آفرید	دو گیتی زد و حرف چون آفرید
تن چرخ را داد از اختر روان	که باشد چو حیوان دوان و روان ...

پس از «... نعت مصطفی علیه السلام...» فصلی «در موعظت از کلمات شیخ الاسلام عبدالله انصاری رحمه الله» و آنگاه «... نعت پادشاه اسلام غازان رحمه الله علیه» و سپس «... نعت پادشاه اسلام سلطان اعظم محمد نورالله قبره» آمده است:

کنون ای جوان بخت بسیار هوش	بدین پیر بیدار دل دار گوش
که بی شک ز داننده گویند گان	بیباند مقصود جویند گان ...
نگر تا چه گفتست پیر هری	که بودست در علم دین ماهری
که نزدیک اهل خرد یار نیک	بسیار به باشد از کار نیک ...
پس از یار نیکو سخن گوش کن	همه کار نیکو فراموش کن ...
هر آن پادشا کو بود پارسا	بدیگر سـراهم بود پادشا

تن صورت و جان معنی غزان  
ندیدست هرگز چنو پادشاه  
ز شاهان نه هست و نه باشد نه بود...  
که سلطان گردون و رابنده است  
سر تاجش از چرخ برتر بود  
مگر شاه محمود را کش سزاست  
محمد همان در خراسان نهاد  
که دارادشان لطف یزدان نگاه...  
همه با حکیمان یزدان پرست

fol. 1<sup>b</sup> - 4<sup>a</sup>

همی گفت کای نامور بخردان  
که گردد ز دوز فلک زود نیست  
وجودی که دیری نباید همی  
کسی کان نجوید خردمند نیست  
زدانش دل و جان بنیرو بود  
بمانم چو جان و خرد جاودان  
ازین چشمه خوردند آب حیات  
که سازد بفرمان من دفتری  
که باشد همه خلق را سودمند  
خجسته بزرگان و پاکان ما  
در آید بتهنای ایشان روان

چو سلطان دنیوی و عقبی غزان  
غزان خان اعظم که خورشید و ماه  
چنان دادگر زیر چرخ کبود  
برادرش شهزاده خربنده است  
کسی را کزین سان برادر بود  
برادر چو سلطان محمد کراست  
اساسی که محمود از احسان نهاد  
چو خورشید و ماهند این هر دو شاه  
غزان را بود خورد و خواب و نشست

«در سبب وضع این کتاب» چنین گوید :

شنیدم که يك روز با موبدان  
دل من بدان خیر خشنود نیست  
که دل بستگی را نشاید همی  
به از نام نیکو پس افکند نیست  
که عمر دوم نام نیکو بود  
بیندوزم این هر دو را تا بدان  
که کیخسرو و خضر پاینده ذات  
همی خواهم اکنون سخن پروری  
سراسر پراز حکمت و رمز و پند  
زر (?) و سرگذشت نیاکان ما  
بنظم آورد تراز شعر روان

بمانیم زنده چنین دایما  
سر موبدانرا بیفزود مغز  
بران فرّ و فرهنگ و گفتار راست  
زبان کرد گستاخ بر شکر شاه

نیاکان ما زنده گردند و ما  
چو این گفته شد زان سخنهای نغز  
بسی آفرین خاست از چپ و راست  
مپین حکیمان آن بارگاه

«ستایش وزیر نیکوسیرت خواجهرشیدالدین پادشاه را»

شهی چون تو گردون ندارد بیاد  
درو یاد شاهان خود کامه کرد  
و گرنه نکردی بجز یاد تو  
بر تخت بخت تو بنده شدی  
پنا جهان سایه ای زدی  
بقارا همین است تدبیر و بس  
گرین نامه گردد بنامش تمام  
که محمود سلطان بجاه و شکوه  
بشهنامه او را بزرگی فزود  
جز از نام نیکش بدفتر نماند  
که داری چو محمود صد لشکری  
حکیمی سخن دان بیایدت جست  
تواند گهرهای شهوار سفت  
سخنهای بیهموده نادرست  
اگر خود سراسر بود زرنگار

که ای پادشاه فرشته نهاد  
چو فردوسی آهنگ شهنامه کرد  
نبود آگه از دانش و داد تو  
و گر شاه محمود زنده شدی  
که هم پادشاهی و هم موبدی  
ازین به سخنها نگفتست کس  
رسد شاه گیتی بدین کام و نام  
چنان دان تو ای شاه دانش پزوه  
ز شاهان دیگر فروتر نبود  
ورا آن همه گنج و لشکر نماند  
بدین نیک نامی تو اولیتری  
گرین رای داری تو شاهان نخست  
که داند ثنای جهاندار گفت  
که گر باشد این نامه را نظم سست  
کسی هرگز آنرا ندارد بکار

سخنهای پرورده باید همی  
یکی مرد شیرین سخن را بجوی  
که تا شاه را عمر ثانی دهد  
چو بشنید گفتار موبد **غزان**  
چنین گفت کین سرچو دانسته شد  
بخوانید پیران داننده را  
که تا داستان شهبان سر بسر  
پس آنگاه ناماوری در سخن  
بزرگ و سخنران و **جکسان** لقب  
که تاریخ شاهان مرا از برست  
**بهخواجهرشید** آنگهی گفت شاه  
زمنثور تاریخ ترکان نخست  
بنثر آن سخنها چو گرد آوری  
همه بستد و کرد فکر اندران  
زبیدار و داننده ترکان پیر  
په رسید یکسر سخنها باصل  
بنزدیک هر میر و هر مهتری  
ازیشان همه بستد و نقل کرد  
نویسنده ترکی و پارسی  
که از بهر این کار بنشاندهشان

که تا دل بدانها گراید همی  
که از خامه آب اندر آرد بجوی  
در القاظ جان معانی نهد  
پسندید و خندید و شد شادمان  
درین کار جان و دلم بسته شد  
جوانان بیدار خواننده را  
نویسند بر دفتری در بزر  
بنظم آورد قصه‌ای که ن  
بیش جهاندار بگشاد لب  
ولی نظم کار کسی دیگرست  
که ای دانشی موبد نیکخواه  
همه بشنو از راست گویان درست  
در آرنند از آن پس بنظم دری  
بپیوست با گفته دیگران  
ز تاریخ دان مردم یادگیر  
زهرجا بدست آمدش فصل فصل  
ز ترکان درین باب بد دفتری  
وزارنم‌مایی درین عقل کرد  
همانا که بودند دوبار سی  
بسر بر زر و گوهر افشاندهشان

« جمع فرمودن سلطان الوزرا خواجه رشیدالدین این کتاب را بنیر (بنشر)

و نقل کردن از تازی به پارسی »

نمی کرد با کس جز این گفت و گوی

که تا کرد هر دفتری را سواد

بیاورد کردار گردون دون

دل و جان خوانندگان شاد کرد

نبودی کتابی بایران زمین

بدست اینچنین دفتری دلپذیر

کز آن می توان نسل هر کس شناخت

غزان خواست کن نظم یابد نظام

که جای بیابد سخن پیشه

روان شاد گردد ز گفتار اوی

به پیش سریر شهنشه شدند

بگفتند هر یک بدرگاه شاه

پدید آمدست اندرین روزگار

همی پرورد در سخن پروری

که خود پیشه او سخن رانیست

چو عیسی تن مرده را جان دهد

ز خواب اندر آرد سر خفتگان

(fol. 4<sup>a</sup> - f. 6<sup>a</sup>)

دوسه سال بود اندرین جست و جوی

نمود این همه کوشش و اجتهاد

از ایام نوح نبی تا کنون

روشاه هر کس درو یاد کرد

ز تاریخ ترک و مغول پیش از این

کنون هست از اقبال شاه و وزیر

که هر گز کتابی چنان کس ساخت

چو شد نثر تاریخ ترکان تمام

همی کرد هر بخورد اندیشه

که این شعر گفتن بود کار اوی

بزرگان چو زمین معنی آگه شدند

بسی نیکویی زین نکوخواه شاه

کز اقبال تو شاعری نامدار

که او جان فردوسی و انوری

معنا گوی شه شمس کاشانیست

بگوید اگر شاه فرمان دهد

بنظم آورد قصه رفتگان

درباره « اشارت فرمودن پادشاه عادل غزان خان خلد ملکه مولا (نظ: مولانا)

شمس‌الدین کاشی را تا این کتاب را بنظم آورد:

ز شاهم بدین کار اشارت رسید	که گویی زبختم بشارت برسد
متاع شهانست دربار من	ازان شد غزان جهان خریدار من
درین نامه کان گهر می‌کنم	شب و روز نظم گهر می‌کنم
نبینی کزین گوهر شاهوار	مرصع کنم افسر شهریار
صفت‌های تاریخ بشنو کنون	که تا گرددت میل خواندن فزون

(fol. 6<sup>a</sup>)

آنگاه بحثی «در فضیلت علم تاریخ» رفته که با این ابیات ختم میشود:

... پس از علم تاریخ دوری مجوی	که هست این همه سودمندی دروی
بویره که باشد شعری چنین	که شاید که خوانند سحر مبین
کنون داستانهای نو گوش کن	حکایات کهنه فراموش کن

در آغاز داستان نیز که بلافاصله با عنوان «آغاز داستان» شروع میشود از

خواجهر رشیدالدین و پولاد جکسان یاد شده چنین:

چو پولاد جکسان و خواجهر رشید	نشستند باهم چو پیر و مزید
روایت همی کرد فرخنده میر	وزو می نیوشید دانا وزیر
ز ترکان چنین کرد پولاد یاد	که دارند ایشان زیافت نژاد
که از سام و از حام مهتر بد او	مهین پور نوح پیمبر بد او
چو مر نوح را شد جهان سر بسر	ببخشید یکسر برین سه پسر
همه ملک توران بیافت رسید	بایران زمین سام نوح آرמיד
بهندوستان حام رغبت نمود	که نوح این چنین بخش فرموده بود...

(fol. 7<sup>b</sup>)

این نکته مسلم است که شمس کاشانی بفرمان سلطان محمود غزالی منظومه

تاریخ مغول را شروع کرده است و بهمین علت چنانکه دیدیم در آغاز منظومه از او بصراحت چون شخص زنده یاد میکند :

غزان خان اعظم که خورشید و ماه  
ندیدست هر گز چنوپادشاه ... الخ  
اما خاتمه کتاب قطعاً پس از غازان و در دوره سلطنت الجایتو بوده است چنانکه

در ورق ۲۵۱ می بینیم :

وفا بین که بعد از وفات غزان  
چه خوش می سرایم صفات غزان  
همچنین از ورق ۲۸۱ (روی ورق) ببعد «تخلص بنام مبارک سلطان خلدالله ملکه  
وحسرت خوردن بر وفات برادر» آمده است :

شهنشاه الجایتو آن شه نژاد	که از شاهی او غزانست شاد
وفا بین که بعد از وفات غزان	چه خوش می سرایم صفات غزان ...
غزان در جوانی چو گل شد بباد	دریغ آن جهاندار بادین و داد ...
برسم وصیت چنین گفت شاه	که چون من بجامانم این تاج و گاه
برادر بود جانشینم که هست	بهر کار دانا و یزدان پرست
جهاندار شه زاده شاد کام	که فر خنده چهرست خور بنده نام

جای جای در فواتح و خواتم و مقاطع حکایات ذکری «از غازان خان طاب ثراه» و «پادشاه اسلام الجایتو سلطان محمد خلدالله ملکه» رفته ولی معلوم است که در موقع سرودن منظومه بخصوص قسمتهای راجع بغازان آن سلطان زنده بوده و بعداً در موقع استنساخ یا پاکنویس کردن تاریخ که غازان وفات یافته بود عناوین را تغییر داده اند و شاید اشعار راجع بسطان الجایتو بعدها بمنظومه افزوده شده چنانکه رشیدالدین نیز در مورد جامع التواریخ بهمین شیوه رفتار کرده است یعنی بامر غازان و در زمان حیات او تاریخ مغول را شروع کرد و پس از مرگ غازان آنرا بسطان الجایتو



تقدیم داشت ولی آن کتاب یعنی تاریخ مغول همچنان بنام غازان موشح ماند .  
شمس الدین کاشانی در تمجید و تبجیل و ستایش خواجهرشیدالدین نکته‌ای فرو نگذاشته و از هیچ فرصتی برای بزرگداشت آن وزیر چشم نه پوشیده است . در  
اواخر کتاب بخصوص ورق ۲۶۹ (روی ورق) خود را بنده درگاه خواجهرشیدخوانده  
و علاوه بر آن از اینجا تا ورق ۲۷۳ (روی ورق) که «مقدمه داستان پادشاهی سلطان  
اسلام ظل الله فی الارض الجایتو سلطان خلدالله ملکه» آغاز میشود حکایاتی درباره  
فضیلت و حکمت و دانش آن وزیر دانشمند آورده که خالی از هر گونه شائبه اجبار  
و اکراه و مملو از اخلاص و سرشار از روحی موافق و ارادتی صادق است . باتوجه  
باین نکات معلوم نیست این نظر بلوشه که شمس الدین کاشانی از طرف سلطان مأمور  
نظم شاهنامه مغول بود در صورتیکه رشیدالدین حمدالله مستوفی را باینکار گماشته  
بود و طبعاً دل موافقی با شمس الدین نداشت و از مستوفی حمایت میکرد تا چه حد میتواند  
صحیح باشد . در هر حال اشکالی ندارد که شمس الدین در عین حال قبول مأموریت  
از طرف سلطان و مأمور شدن شخص دیگر (حمدالله مستوفی) از طرف رشیدالدین بهمین  
کار، از معظمان و آستانبوسان وزیر بزرگ رشیدالدین باشد. ضمن ستایش خدا و نعمت  
حضرت رسول در مدح رشید چنین گوید :

بدنیا مرا داشت (خدا) بس نازنین	ندانم که چون دارم بعد ازین
بلطفست با شمس او را نظر	چنان چون بود شمس را با قمر
از آن ره نمودش به خواجهرشید	که دیدار او اهل دلراست عید
منم ساکن خاک درگاه او	مرید دل و جان آگاه او
از ابناء آدم چو او کس نبود	از آنم بدرگاه او ره نمود
گذشتست از عقل کل ذات او	که داند صفات کمالات او
زرایش خجل آصف بر خیا	بعلم و خرد وارث انبیا

دلش واقف علم دین پروری لبش کشف سر پیغمبری  
 مخصوصاً این ابیات شمس الدین کاشانی در خصوص مصاحبت و روابط صمیمانه  
 که با خواجهر رشیدالدین داشته بسیار جالب است :

همی سالها بود همچون مرید	هم آواز و همراز خواجهر رشید
همه راستی دید گفتار اوی	همه نیکویی یافت کردار اوی
زبانش کلید در مشکلات	بیانش چراغ ره معضلات
همان سر که بر خلق پوشیده است	بچشم خرد راه او دیده است
هر آنکس که کردی سؤالی ازو	و یا خواستی کشف حالی از او
جوابی که بر وی نبودى مزید	بگفتی هم آنگاه خواجهر رشید
همه مشکلی را رسیدی بغور	بتأیید یزدانی از راه فور
یقین شد مرا کوست صاحب قران	دلش منظر ایزد غیب دان
همی خواستم تا ازین نامدار	بماند یکی داستان یادگار
سخنهای او در همه بابها	که هستند همچون گهر با بها
گرفتم بیاد و نوشتم تمام	بنظم اندر آوردم از بهر نام
که تا بهره یابند خوانندگان	وزو شاد گردند دانشندگان
دریغ آمدم کانهه بکرفکر	بمانند محجوب از چشم ذکر

(fol. 269 a-b)

آنگاه از نکات و شواهد فضل و دانش رشیدالدین و مجاوبات او با دانشمندان  
 و سلطان غازان حکایاتی آورده که نخستین آنها در باره «علت امی بودن حضرت رسول  
 ص» است که بیتی چند از آن نقل میشود:

۱- کاترمر نیز در ضمن شرح حال رشیدالدین اشاراتی بقسمتی از مجموعه رشیدیه  
 در باره مکتوب پارساله رشید در خصوص امی بودن حضرت رسول کرده است .

کنون من ز گفتار **خواجه رشید**  
یکی روز آن **خواجه نامور**  
که بامن بگوئید تا خود چرا  
بزرگی که دانای آن قوم بود  
کزان بود امی لقب مصطفا  
در آن حکمتی بود تا منکری  
که گبر داشتی علم خط و قلم  
فتادی گمان کان معانی بگر  
چو گفتند معنی امی چنین  
بسخره چنین گفت با آن گروه  
اگرچه هنر پرور و عاقلید  
کسی کو چنین شرح امی دهد  
دو عیب اندرین گفت و گودا خلست  
چو گفتی که او علم خواندن نجست  
دوم آنک منکر بدین ماجرا  
بگوید که پنهان همی داشت خط  
خدا را بحیلت رسالت کند  
چرا **مصنعی** گفت بساید همی  
من این معنی اکنون بیاموزمت  
چنان دهن که علمست خود بردو قسم  
مران دانشی کن خدایی بود

بگویم ترا داستانی مفید  
سؤالی همی کرد زاهل هنر  
شد امی لقب صاحب وحی را  
بپاسخ میان بست و لب بر گشود  
که باخط و خواندن نبود آشنا  
نیاید برون با چنان سروری  
بتزویر و حیلت شدی متهم  
بقرآن خود آورده بیرون بفکر...  
با بروی **خواجه** در افتاد چنین  
که ای تیز فہمان دانش پڑوه  
زمعنی امی همه غافلید  
همه دین خود را بذمتی دهد  
که گوینده آن از آن غافلست  
بی علمیش یاد کردی نخست  
خود اقرار ندهد بگویم چرا  
که تا خلق را افکند در غلط  
بدو گفته خود حوالت کند...  
کزان ظلمت و کفرزاید همی  
چراغ تفکر بر افروزمت  
که آنرا عطایی و کسببست اسم  
ورا نام علم عطایی بود

لدینش خوانند هم کاملان  
کسی را که این علم همره بود  
لدنی بود علم پیغمبران  
دوم علم کسبی بود دانشی  
بود خاص این علم صاحب دلان  
دل او از اسرار آگه بود  
که تحصیل را نیست مدخل در آن  
که حاصل کند مردم از کوششی

بلافاصله بعد از این بیت (دوم علم کسبی بود... الخ. آخرین بیت fol. 270<sup>b</sup>)  
ابیاتی آمده که دنباله این مسأله و موضوع نیست و مربوط بخرابی ایران قبل از  
غازان و رسیدن رحمت حق و بر تخت نشستن سلطان غزان و گردش موافق روزگار و  
سعادت مردم در زیر سایه فرخنده او میباشد.

در ورق ۲۷۹ (پشت و روی ورق) تحت عنوان «تعلیم دادن خواجه ناظم کتابراه»  
که پس از ذکر فضل و دانش و هوش خداداد غازان آمده است شمس الدین کاشانی  
تقریباً تصریح میکند که باشارت **خواجه** برای تخلید نام **پادشاه** گفتار و کردار  
او را بنظم در آورده و مأموریت او از طرف خواجه بوده است. درست است که این پادشاه  
که ذکر سخنانش میروود و **دانا وزیر** شمس الدین کاشانی را بنظم آنها تشویق میکند  
بشهادت آخرین بیت، سلطان محمد (الجایتو) میباشد نه سلطان محمود غازان ولی در  
هر حال دانا وزیر ظاهراً کسی جز خواجه رشید الدین نمیتواند باشد :

حکیم جهان دیده چون بنگرید  
بشاه اندران سیرت و سان بدید  
که نبود دمی خالی از ذکر و فکر  
همه روز گوید سخنهای بکر  
گهی هم نشین حکیمان بود  
گهی هم حدیث ندیمان بود...  
همی خواست کز دانش و داد اوی  
همیشه بگیتی بود یسار اوی  
بماند سخنهای او در جهان  
کنند آفرینش مهان و کهان  
مرا زین سبب گفت **دانا وزیر**  
که گفتار شه یک بیک یاد گیر  
سخنهای خوب جهان شهر یار  
تو بشنو بشنر و بنظم اندر آر

ز بحر دلش در گفتار خوش  
گهرهای منشور منظوم کن  
مبادا که در روزگار دراز  
کنون گفت خواهم سخنهای شاه  
بدست آر و در رشته شعر کش  
که نظمست بادام مرغ سخن  
شوند این سخنها فراموش باز  
بران سان که دانا نمودست راه  
بهر وقت و هر جا سخن با که گفت...  
بجان در نشان گفته پادشا  
برو آفرین می کند از سپهر

نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت اینست که ارادت و رزئی فوق‌العاده و اخلاص و ستایش شمس‌الدین کاشانی در حق وزیر رشیدالدین و اشاره صریح باینکه نظم کتاب **یا الاقل بخشهایی از آن بتشویق و راهنمایی آن وزیر دانا بنیادل بوده** است ظاهراً بانظر بلوشه در خصوص اینکه شمس‌الدین کاشانی علمی رغم وزیر فرمان سلطان را درباره نظم تاریخ مغول امثال کرده منافات دارد. در هر حال علاوه بر اینکه شواهد تأیید و ارشاد خواجه رشید در حق شمس‌الدین و منظومه او در موارد مکرر بچشم میخورد<sup>۱</sup> از ورق ۲۹ (پشت ورق) بر می‌آید که شمس‌الدین از معروفان حضرت شاه و وزیر و شاعر مقرب دربار سلطان بوده و اغلب افتخار حضور داشته است :

بر اطراف آن جو سق چون بهشت  
نشسته شه نامور بر سریر  
چنین گفت سلطان به خواجه رشید  
اگر شمس کاشی بگوید جواب  
مرا خواند خواجه بنزدیک تخت  
که با من بگوگر سخن پروری  
رهی در ثنا شعرها می نوشت  
برش ایستاده امیر و وزیر  
که در شعر دارم سؤالی مفید  
ببفرزایدش پیش من جاه و آب  
چنین گفت سلطان بیدار بخت  
که چونست کاهل سخن یکسری

۱- چنانکه در «صفت قبه که در شام بنیاد نهان است» میگوید :

کنون من بارشاد خواجه رشید یکی داستان گفت خواهم مفید

چو تشبیه را بر گمارند چشم  
بنزدیک من این سخن نیست راست  
بداند هر آنکش جوی حس بود  
که زردست این و سیاهست آن  
بعینه چونر گس شمارند چشم  
کسی جزع گوید که چون کهر باست  
که چشم بتان نه چو نر گس بود  
چه ماند بمشک سیه زعفران

\*\*\*

تاریخ منظوم مغول از داستان انشعاب قوم ترك از یافت پسر نوح شروع میشود و ضمناً مطالبی دربارهٔ فقه اللغه (عامیانه) نام قبائل واسامی ترك و مغول آمده است (ایغور = fol. 11<sup>a-b</sup> ، قبچاق = fol. 11<sup>b</sup> ، خلخ = fol. 12<sup>b</sup> ، ... الخ) .  
اغوز نخستین پادشاه بزرگ اقوام ترك و مغول بود که مثل عیسی مسیح در گهواره تکلم کرد و چون قراخان پدر اغوز بمادرش گفت :

ندانم که نامش چه باید نهاد	که در خورد جسم اسم شاید نهاد
یکی ساله طفل آمد اندر سخن	که باید نهادن اغز نام من
چو مردم شنیدند گفتار او	تعجب نمودند از کار او
کزین سان شگفتی بگیتی که دید	که یکساله فرزند گفت و شنید
قراخان اغز کرد نام پسر	از ان کانچنان بود کام پسر...
شهی چون اغوز کاین لقب نهاد <sup>۱</sup>	بزرگان پیشین ندارند یاد
پرستیدن ایزدش کار بود	بهر کارش ایزد نگهدار بود...
در آن عهد اغوز بود صاحب قران	چنان چون درین عهد چنگیز خان...

شمس الدین کاشانی موفق شده است افسانه‌های کهن مغول را با حذف پاره‌ای از القاب و اسماء ثقیل، که در هر حال برای خواننده ایرانی منظومه متضمن فائده‌ای نیستند، برشتهٔ نظم بکشد. بعضی قسمت‌های منظومه از قدرت نسبی شاعری شمس الدین

۱- مقصود اسامی امکانه و قبائل و وجه تسمیه آنهاست .

کاشانی حکایت میکند و نظم او بمراتب سخته‌تر و بلندتر از شعر هاتمی بنظر می‌آید.  
«صفت قبیلۀ مغول و پدران چنگیز خان» با این ابیات آغاز می‌شود:

گر آگاهی از روزگار کهن	حکیمما زما راز پنهان مکن
بگو سرگذشت پریرینه را	چه دانی تو احوال دیرینه را
مغول را در آن ملک چون گشت کار	که بعد از اغوز خان بسالی هزار
در آن کشور افتاد جنگی عظیم...	شنیدم که در روزگار قدیم
که نسل مغول شد بریده بکل...	یکی جنگ کردند ترک و مغول

مقدمه بسیاری از روایات و حکایات با ابیات رایق و گاهی محکم آراسته است  
چنانکه از fol. 17<sup>a</sup> ببعده «در صفت بهار و ذکر پدران چنگیز خان» چنین گوید:

بگل داد برگ و ببلبل نوا	چو عدل غزان ز اعتدال هوا
یکی همچو عاشق همه گفت و گوی	یکی شد چو معشوق با رنگ و بوی
در فشان و تابان بهر باغ و راغ	گل و لاله مانند شمع و چراغ
بخنده دهان گل آراستست	همان گریه کز ابر بر خاستست
از آب و هوا چند رانی سخن	الا ای سخن پیشه مرد کهن
ندارد بر بخردان اعتبار	زمعنی سخن گوی کاین نو بهار
نگوید سخن ز آنچه فانی بود...	حکیمی که صاحب معانی بود
سخن گفت خواهد ز چنگیز خان	کنون مستمع باش کاین زندخوان
ز شاهان چگونه بر آورد گرد	که او چون جهانگیری آغاز کرد

داستان آبستنی آلان قوا از نور که از عجایب افسانه‌های راجع بنسب چنگیز خان  
است و ظاهراً برای تأیید یا توجیه عظمت و اصالت و «کمر بسته بودن» خاندان  
چنگیز خان ساخته شده از روی ورق ۱۸ تا روی ورق ۱۹ را شامل است:

بحکم خدا آنچنان دلبری شد آبستن از نور بی شوهری...

نگر تا نپنداری این را دزوغ  
حکایات مریم اگر بشنوی  
که مه یابد آبستنی از فروغ  
به آلان قوا همچنان بگروی  
وی از باد شد حامله این زنور  
یکی بدبایران یکی بدبتور...<sup>۱</sup>  
از ورق ۷۴ (زوی ورق) بعد حکایت کوچک خان که «زنش بود ترسنا و اوبت  
پرست ازو دین اسلام را بدشکست» و رسوم مسلمانی را پایمال و مسلمین را آزار کرد  
و در صدد تغییر آئین آنان با بحث و استدلال بر آمد، آمده است .

از ورق ۷۵ (پشت ورق) داستان چنگیز و خوارزمشاه و بیرون شدن ملك از  
دست خوارزمشاهان با «تخلص بنام مبارك پادشاه اسلام الجایتو سلطان خلدالله ملكه  
و آمدن بازارگانان ایران پیش چنگیز خان» شروع میشود و رفتار جوانمردانه چنگیز  
را با تجار ایرانی و سپس طمع بستن حاکم اترار در مال تجار بلاد چنگیز خان و  
کشتن آنها بدستور صریح خوارزمشاه و تبعات آن عمل مفصلاً شرح میدهد :

بد اندر بلاد عراق آن زمان <sup>۲</sup>	که شد آگه از بار و بازارگان
سخنهای چنگیز خان <sup>۳</sup> گوش کرد	ولی پند او را فراموش کرد
نکرد ایچ فکرت بکار اندرون	ز نا بخردی داد فرمان بخون
کسی کو کند کارها بی شکیب	نهد کار او زود رو در نشیب
بفرمان سلطان امیر درشت	همه خلق آن کاروانرا بکشت
مسلمان که این با مسلمان کند	خرد نام او نا مسلمان کند...

۱ - در افسانه‌های تاریخی و روایات اساطیری مغول که ظاهراً قسمتهای مربوط بخاندان  
چنگیز پس از تشکیل امپراتوری چنگیزی ابداع و اختراع شده تمایل خاصی بمقلید از روایات  
راجع به عیسی مسیح و تشبه بان پیغمبر دیده میشود، مثل در گهواره سخن گفتن اغوز نخستین  
پادشاه بزرگ اقوام ترك و مغول و آبستن شدن آلان قوا از نور بدون داشتن شوهر که یادآور  
آبستنی مریم عذراء است بانندك اختلاف .

۲ - مقصود خوارزمشاه است .

۳ - منظور پیغامهای صلح و برادری است که چنگیز خان با تجار فرستاده بود .



بجوروی که اکنون برایشان بکرد  
نه خود قطره خون ز حلقی بر یخت  
بهر تار موی سر بی گناه  
بهر نیم جو نقره کان خود مباد  
زمین و زمان را پریشان بکرد  
که خون جهانی و خلقی بر یخت  
هزاران سر سروران شد تباه  
بسی خرمن زر که آن شد بیاد...  
آثار تأثر شمس الدین کاشانی از سبک بلند فردوسی بوضوح جلوه گر است ،  
چنانکه در ضمن حکایت یکی از بازرگانان که از مرگ جسته خود را بچنگیز خان  
میرساند میگوید :

همی تاخت تاپیش چنگیز خان  
بگفت آنک سلطان محمد چه کرد  
چو بشنید شاه جهان این خبر  
چنان آتش خشم او بر فروخت  
بر آمد از آن غصه از خورد و خواب  
بنزدیکی او یکی کوه بود  
گشاد از میان (آن) خجسته کمر  
بمالید قرخ رخ خود بخاک  
که ای آفریننده دادگر  
کسی کو شود کشته بر بی گناه  
از آن سو گواری خجسته سروش  
که هر حاجت از ما که میخواستی  
ترا می فرستم بدین کار خاص

بخون جگر رنگ کرده رخان  
از آن بی گناهان بر آورد گرد  
درخت امیندش غم آورد بر  
که از تاب آن خشک و تر خواست سوخت  
دل و دیده گشته پراز خون و آب  
شد آنجا که جانش پرانده بود  
نهاد آن کلاه همایون ز سر  
بنالید در پیش یزدان پاک  
برحمت در آن بی گناهان نگر  
سز دگر تو باشی و را کینه خواه...  
رسانید او را یزدان بگوش  
روا شد که هستی تو بر راستی  
بروکت بدادم توان قصاص

بدین ترتیب چنگیز خان با هاموریت آسمانی آماده کینه کشی و جنگ با

خوارزمشاه میشود .

این منظومه از لحاظ شرح مطالب تاریخی بخصوص تشریح بعضی جزئیات و نکات راجع به حوادث حمله مغول نیز خالی از فائده نیست که ناچار از شرح آن چشم میپوشیم .

در باره هیبت نام مغول و شیوع اخبار و خشتناک راجع به تندباد سهمگین و جلوگیری ناپذیر آن قوم خونریز و ترس و هراس فوق العاده خوارزمشاه در ضمن صفت بهادری تیمور ملک که ملک خجند بود و کشته شدن سپاهیان او و بکار نیامدن دلاوریهایش در برابر قشون مغول میگوید :

ولیک او بمردی برون برد سر	سپاه تمور کشته شد سر بسر
بگفت از سپاه مغول آنچه دید	همی تاخت تاپیش سلطان رسید
بهر شهر و قلعه که کردند میل	که آن لشکر بی کران همچوسیل
چنان بد که گویی که هر گز نبود	اگر خود بجز آهنین دز نبود
بهر کشوری جنگ سازد بکین	چنان دان که گر آن سپه همچین
مغول مانند از آدمی زاد و بس	نماند بگیتی دگر هیچ کس
شد از بیم همچون تنی بی روان	چو سلطان شنید این ازان پهلوان
جوان بود بختش ولی پیر بود	زغم بی دل و رای و تدبیر بود

( fol. 86<sup>b</sup> )

در جای دیگر شمس الدین کاشانی ترس و بیم خوارزمشاه را نیکو پرورانیده میگوید چون خوارزمشاه شنید که سپاهیان مغول بایران میآزاند و « نجویند پیکار با هیچکس طلبکار خوارزمشاهند و بس » از خراسان بعراق رفت و در آن جا :

همی کرد کنکاج با مهتران	خود از بهر دفع سپاه گران
که نبود بران دشت توران گروه	که جایی که داند پدریا و کوه

نشان داد هر کس در آن بقعهها  
نیفتاد خوارزم شه را پسند  
ز قعر زمین تا بچرخ اثر  
همی گفت هر جا که این امن گاه  
چه گویند بامن ز بالا و شیب  
ستاره فرود آورند از فلک  
چو مهتر بدین سان بود درهراس  
بدریا جزایر بکوه قلعهها  
نه دریای ژرف و نه کوه بلند  
نبد هیچ جاشاه را دلپذیر  
چه سنجد بنزدیک توران سپاه  
که ترکان جنگی بگاہ نهیب  
بر آرند از قعر دریا سمک...  
توان کرد ازین کهترانرا قیاس  
( fol. 93<sup>a</sup> )

از ورق ۱۰۰ داستان سلطان جلال الدین شروع میشود . در این منظومه نیز  
اشاره شده است که سلطان جلال الدین چند بار از خلیفه کمک میخواهد ولی خلیفه  
نمی پذیرد و یکبار هم بالشکر خلیفه جنگ میکند :

بپیش خلیفه فرستاد کس  
مرا یاوری کن بدفع مغل  
خلیفه برنجید از آن عزم اوی  
پس از « گرفتن سلطان شهر تبریز را ... » :

سواران سلطان سلطان تبار  
بزودی گرفتند تبریز را  
گرفتند تبریز را در حصار  
طرب خانه شهر دلاویز را...

و داستان سه نوبت جنگ با گرجیان و تسخیر اخلاط، حکایات خانان جانشین چنگیز  
تامنکوفا آن آمده و پس از آن داستان حرکت هولاکو بایران و سپس جانشینان او  
تازمان ناظم کتاب مذکور است :

مؤلف در ورق ۲۴۰ (پشت ورق) تحت عنوان «نوازش که ارغون ناظم کتاب را

فرموده است» میگوید :

یکی بنده بود از هنرپروران	که لطف و کرم یافت زویی کران
دعای آن شاه بودی رهی	بسی دید از احسان او قرّهی
ببخشید روزی مرا یک تمن	و لیکن ندادند یک جو بمن...
برین دعوی آن آل تمغا گواست	که گفتار این نیکخواهست راست

\*\*\*

از ورق ۲۴۸ (روی ورق) داستان مفصل «پادشاهی نشستن غزان خان» با بیانی در حقیقت شعر و ستایش خود شاعر شروع شده. مقدمه داستان :

زباننا چوداری بیانی نکو	دل شاد کن داستانی بگو
چو بر ساز دانش زدی پیش رو	کمون با سر قصه خویش رو
که چون بود حال غزان از نخست	چو یکسر بگفتند با تو درست...

درباره ولادت غازان اشعار رایقی در این منظومه آمده است :

شبی بلبلی تا سحر که نخفت	بگوش گل اندر همی راز گفت
پژوهیدم از ناله زار او	همین بود معنی گفتار او
که تازه نهالی که از بوم رست	بود در نهادش پدید از نخست
برومندی و کثری و راستی	بلندی و افزونی و کاستی
بطفای ازین پادشا همچنین	همی تافت آثار تخت و نگین...

شمس الدین از سلطان الجایتو بالقب «خر بنده» یاد میکند چنانکه در ورق ۲۶۵ (روی ورق) راجع به «آمدن سلطان محمد بدیدن برادر» گوید :

چو شهزاده خر بنده آگاه شد      که تخت غزان افسر ماه شد...

در اواخر منظومه افتاد گیها و بی نظمیهای متعدد دیده میشود چنانکه :

در fol. 267<sup>a</sup> ضمن داستان لشکر کشی غازان بشام و انصراف او از ادامه تاخت و تاز و پرداختن بشکار و سپس دیدار خاتون کردن و گفتگو با خاتون که سبک دلکش

نظامی را بیاد می‌آورد یکمربته موضوع عوض میشود و بحث ادبی بین غازان و یکنفر که ظاهرأ ناظم کتاب است آغاز میگردد که دنباله<sup>b</sup> fol. 290 است .

همچنین ابیات fol. 273<sup>a</sup> دنباله<sup>b</sup> 272 نیست و صفحاتی افتاده یا پس و پیش شده است که باید مرتب شود .

از بین fol. 263 و 264 نیز ورقی یا اوراقی افتاده زیرا تا آخر صفحه<sup>b</sup> fol. 263 داستان جنگ بامصر و شام است ولی یکمربته از اول<sup>a</sup> fol. 264 وصف صفات و سجایای غازان آغاز میشود در حالیکه نه انجام مطلب اول و نه آغاز مطلب دوم اصلاً وجود ندارد. ولی نمیتوان مطمئن بود که حتماً بعثت افتادن اوراقی این نقص‌ها پیش آمده زیرا گاهی در وسط یک صفحه نیز چنین سهوها و افتادگی‌هایی وجود دارد که از تسامح ناسخ و یا از خرابی نسخه‌ای که کاتب از آن استفاده کرده و نسخه حاضر را نوشته است حکایت میکند .

دنباله داستان « سؤال کردن خواجه رشیدالدین » درباره سرّ امّی لقب شدن حضرت رسول که از اول<sup>a</sup> fol. 270 شروع و در پایان<sup>b</sup> fol. 270 قطع شده است، از اول<sup>a</sup> fol. 296 آمده .

از fol. 271<sup>a</sup> که متأسفانه آغازش افتاده است پس از ذکر مقدمه‌ای درباره عدل و داد و دانش و خرد غزان از مباحثات عمیق او با دانشمندان و نکته‌سنجی‌های او سخن رفته که متأسفانه آخرش نیز افتاده و بمطلب غیر مربوط دیگری پیوسته است .  
بین fol. 278<sup>b</sup> و fol. 279<sup>a</sup> نیز ظاهرأ ورقی افتاده زیرا مطلب مربوط نیست و همچنین بین f. 280<sup>b</sup> و f. 281<sup>a</sup> نیز بعثت تغییر مطلب احتمال افتادگی می‌رود.  
از اول<sup>a</sup> fol. 284 مطالبی راجع برزم بین دوسپاه آمده که دنباله بیت آخر<sup>b</sup> fol. 283 نیست یعنی پس از fol. 283<sup>b</sup> جای fol. 281 است .

همچنین در پایان<sup>b</sup> fol. 290 یکمربته رشته مطلب گسیخته میشود و دنباله‌اش

مربوط بمطلب دیگر است و چنانکه گفتیم دنباله<sup>b</sup> 290 را از بیت ما قبل آخر fol. 267<sup>a</sup> میتوان پیدا کرد.

\*\*\*

از ورق ۲۸۲ ( پشت ورق ) ببعد « صفت قبه<sup>b</sup> که ( غازان خان ) در شام بنیاد نهاده است » آمده . مقصود از این قبه قبه<sup>b</sup> شام تبریز است که غازان بنا کرده و شمس الدین کاشانی تصریح میکند که بارشاد خواجه رشید این داستانرا حکایت میکند:

کنون من بارشاد خواجه رشید	یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان خان خداوند عدل و کرم	که برداشت آئین بخل و ستم
یکی قبه در شام تبریز کرد	کزان سان نه کسری نه پرویز کرد...
چنان گنبدی در جهان کس ساخت	که از گنبد چرخ نتوان شناخت...
بگنبد درون خانه ساختند	بسان بهشتش بپرداختند
بهر گوشه شمعی برافروختند	شب و روز عنبر همی سوختند
قندیل زرین در آویخته	درو لعل و گوهر فرو ریخته...
درو فرش از ابریشم انداخته	زر بفت پرده بپرداخته...
درا این ابیات ناظم کتاب رشیدالدین و سعدالدین را باهم مدح گفته است :	که از کار گیتی نداری گزیر
دلاگر تو خواهی که باشی وزیر	پسندیده کردار و گفتار باش
چو خواجه رشید نکوکار باش	که چون دین و ملکند باهم قرین...
ویا چون وزیر جهان سعد دین	

تبریز - سوم تیرماه ۱۳۴۱

## تصحیح و اضافات

از خوانندگان خواهشمند است پیش از مطالعه کتاب غلطهای ذیل را تصحیح و اضافات را در متن کتاب وارد فرمایند .

صفحه	سطر	نا درست	درست
۴۰	۱۹	ازجحیت	ارجحیت
۴۰	۲۲	شابسته تر	شایسته تر
۴۵	۱۹	مزارا و برین	مزار او برین
۴۶	۱۹	والا بصار	والا بصار
۵۸	۲۲	وسرگردانی	و «سرگردانی
۶۳	۱۷	غرضه	عرضه
۶۷	۲	حسن	حس
۹۷	۱۸	تشنه	تشنه
۱۰۳	۹ (ح ۲)	این خلکان	ابن خلکان
۱۱۳	۸	مییداد	میاید
۱۱۸	۵	دوره	دوره
۱۴۷	آخر (ح)	۳۲۴	۳۴۲
۱۵۶	۴	را بطله ای ندارد.	را بطله ای ندارد.

این مطلب و تکمیل فهرست «کتابهای تاریخی که در دوره ایلخانان تألیف شده است» مطالعه یادداشت سودمندی که دوست دانشمند آقای ایرج افشار، تحت عنوان «اطلاعاتی درباره چاپهای جامع التواریخ-ذیل بر مقاله دکتر منوچهر مرتضوی»، در شماره ششم سال چهاردهم (شهریورماه ۱۳۴۰) مجله یغما انتشار داده اند توصیه میشود.

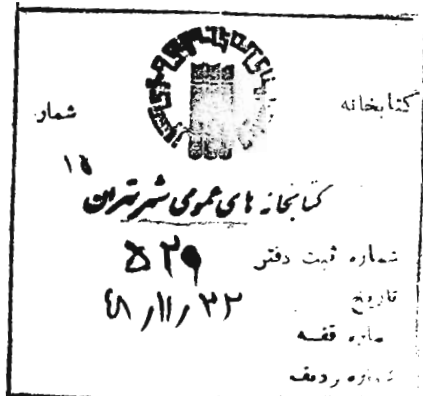
صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۶۴	۶ (ح)	... بسال ۱۹۵۱ میلادی طبع و منتشر کرده است . در خرداد ۱۳۳۹ هجری شمسی همین بخش بکوش آقای محمد دبیر سیاقی با ترجمه مقدمه کارل یان چاپ شده .	... بسال ۱۹۵۱ میلادی طبع و منتشر کرده است و بار دیگر

۱۷۰	۲ (ح)	نسخه خطی منحصر بفرد فارسی (نظر استاد مینوی)	نسخه خطی منحصر بفرد
-----	-------	--	---------------------

۱۷۰	۵ (ح)	در پایان پاورقی ۱ افزوده شود : برای «تنکسوقنامه» ایلخانی» ایضاً رجوع کنید به «مکاتبات رشیدی» ص ۳۸۵ ، حاشیه ص ۲۸۹ س ۹ . عین عبارت پروفیسور محمد شفیع چنین است : «عبارت ذیل از تنکسوقنامه ایلخانی منقول است از روی نسخه خطی که مرحوم سید واجد علی خطیب ساکن سندیله ضلع هردوئی در اواخر سنه ۱۹۳۲ به بنده نموده بودند : ... الخ»	در پایان پاورقی ۱ افزوده شود : برای «تنکسوقنامه» ایلخانی» ایضاً رجوع کنید به «مکاتبات رشیدی» ص ۳۸۵ ، حاشیه ص ۲۸۹ س ۹ . عین عبارت پروفیسور محمد شفیع چنین است : «عبارت ذیل از تنکسوقنامه ایلخانی منقول است از روی نسخه خطی که مرحوم سید واجد علی خطیب ساکن سندیله ضلع هردوئی در اواخر سنه ۱۹۳۲ به بنده نموده بودند : ... الخ»
-----	-------	---	---

۱۸۸	۱۳	یسامی و مکسون	یسامی و مکسون ( قس
-----	----	---------------	--------------------

بالیئاچی و یکسون . رك  
سبك شناسی بهار ج ۳  
ص ۱۷۲ س ۶ ، ایضاً  
رك مقاله «ترجمه علوم  
چینی بفارسی در قرن هشتم  
هجری» از استاد مینوی  
در شماره ۱ سال سوم  
مجله دانشکده ادبیات  
تهران ص ۱۰ پاورقی ۱  
س ۵)



۱۹۱	۱	ایضاً مثل ص ۱۸۸	ایضاً مثل ص ۱۸۸ س
-----	---	-----------------	-------------------

		۱۳ (نادرست)	۱۳ (درست)
--	--	-------------	-----------